INSTRUCTIONS FOR BINDING.

English title pages to be bound to left of text and errata. Persian title page, face outwards, to be bound to right of text, before p. 1.

BIBLIOTHECA INDICA.

WORK No. 60.

MUNTAKHAB-AL-LUBĀB.

PERSIAN TEXT.

MUNTAKHAB-AL-LUBĀB

BY

KHĀFI KHĀN

A GENERAL HISTORY OF INDIA FROM THE MOHAMMEDAN CONQUEST TO THE REIGN OF MOHAMMED SHAH, EMPEROR OF DELHI, 1719–48 A.D.

VOLUME III.

EDITED BY

SIR WOLSELEY HAIG, K.C.I.E., C.S.I., C.M.G., C.B.E., M.A. (Dubl.),

Lieutenant-Colonel, Indian Army (Retired).

Professor of Arabic, Persian, and Hindustani in the University of Dublin, and Member of the Royal Irish Academy.

PRINTED AT THE BAPTIST MISSION PRESS.

PUBLISHED BY THE ASIATIC SOCIETY OF BENGAL.

CALCUTTA.

1925.

منتخب اللباب

تصنیف

محمد هاشم خان المخاطب به خافي خان نظام الملکي

در

احوال سلاطین ممالک دکن و گجرات و خاندیش

به اهتمام

انجمن آسیائي بنگاله

به تصحیح

سر وُلزلي هیگ

معلّم السنهٔ عربي و فارسي و آردو در دار الفنون دبلن

در مطبع مرسلین باپتست

به طبع رسید

کلکته سنهٔ ۱۹۲۵ع

بسم الله الرحمن الرحيم

حمد بی حد و ثنای لا تعد پادشاهی را سزاوار است که فرمان فرمایان هفت اقلیم در اوقات طلب حاجت سر عجز و نیاز بدرگاه بی نیاز او سائیده به مقال ما عبدناك حق عبادتك معترف بدین ترانه گویا می گردند * * شعر *

خدایا جهان پادشاهي تراست * زما خدمت آید خدائي تراست

شکر و سپاس زیاده از اندازهٔ قیاس مالک الملکی را سزد که پادشاهان ربع مسکون رقبهٔ عبودیت اورا سرمایهٔ فخر و مباهات خویش دانسته به هزاران نیاز سر به زمین فرود آورده به سر افگندگي تمام به زمزمهٔ ما عرفناك حق معرفتك بحق سرائي مي نمایند * * شعر *

سر پادشاهـــان گردن فراز * بدرگاه او بر زمین نیـــاز

و درود و صلوات زیاده از حد و حصر بر سرور کائنات و خلاصهٔ موجودات حضرت خیرالبشر محمد مصطفی صلی الله علیه و سلم و اولاد امجاد و اصحاب کبار او که هر یکی از ارکان چهار بالش دین متین و سرمایهٔ فخر آفرینش اند باد *

سلطان محمود غازي غزنوي چنانچه درابتدای ذکر سلاطین لاهور و دهلي گذشت انهدام بنای کفر و بت پرستي راه یابد و در بنادر دکن پرتو ظهور اسلام خفیه و علانیه از ذکر کلمهٔ توحید و فروغ شعلهٔ نور محمدي روشن گشته بود کلمهٔ چند ازان به طریق اجمال [1] و اختصار بر صفحهٔ تذکار مي آرد گویند در ایام سلطنت ملک عبد الملک مرواني سنـــه نود که ۹۰ حجاج صاحب حکومت و ریاست قلمرو عرب و عجم گردید شرفا و نجبا و سادات بني هاشم را هرجا که مي یافت بهر حجت گناه صغیر و کبیر برنا و پیر آن دیار را مي‌کشت و خانه‌های ایشان را مي‌سوخت دود آتش ظلم او عالمی را فرو گرفت جمع کثیر از اولاد امجاد و اصحاب جناب مصطفوي و مرتضوي از ظلم و بیداد او تنگ و بجان آمده با دلهای پریشان و سینه‌های سوزان و دیده‌های خونچکان دست از جاذبهٔ حب ریاست [2] خویش و تبار و کار و بار و یار برداشته با اطفال و عیال و مال بر هفت هشت جهاز کنار جزائر عرب راکب گشتند و قاصد بنادر دکن که در آن زمان بندر دابل و چیول و بندر کنبایت و بهروچ و اطراف مچهلي بندر جاري بود گردیدند و به همعناني باد موافق و مخالف هر جهازی به بندری افتاد و وقت فرود آمدن چون راجه و زمیندار هر مکان که فرمان روای آنجا بودند و اسم اسلام در گوش آن جماعه حکم خلیدن هزار پا داشت وقت فرود آمدن آنها مضائقه مي‌نمودند آن تخته بندان دریای سرگرداني و دریا نوردان بحر حیراني به تملق والحاح پیش آمده قرار عهد و پیمان عدم اظهار ایمان و دین خود که در گوشه و کنار خانهٔ خویش هر یکی به عبادت معبود برحق به رسم و آئین خوب پردازد و در ظاهر

[1] ن - اجمال بکمال اختصار [2] ن - وطن خویش

اما بعد بر جویای اخبار ماضي لیل و نهار بلاد قلمرو پر وسعت سواد اعظم هندوستان بهشت نشان پوشیده نماند که تاریخ منتخب لباب تالیف خادم آثم محمد هاشم خافي که آخر مخاطب به خافی خان نظام الملکي گردید جلد ثالث مشتمل بر ذکر پادشاهان صوبهٔ هندوستان سوای صوبهٔ دهلي و اکبر آباد و پای تخت که ذکر پادشاهان سلف آن هر دو صوبه نیز در جلد اول به تذکار در آمده از روی نگاشتهٔ مولانا محمد قاسم فرشته که درین ضمن بعضی اختلاف قول شیخ نورالحق دهلوي و دیگر مؤلفان صداقت بیان نیز درج گشته در کمال اختصار انتخاب نموده به رشتهٔ بیان کشیده شروع از شش صوبهٔ دکن نموده و به دستور مؤلفان عهد که مامور به تحریر سوانح دیر کهن گردیده رویهٔ مزاج گوئي امیر و وزیر را از دست نمي دهند پیروي ننموده تا مقدور و امکان طریقهٔ صدق کلام را مرعي داشته به احاطهٔ بیان در آورده مطالعه کنندگان منصف پیشه که بر تواریخ نظر عبور شان افتاده باشد انصاف مي دهند که چه قدر در اختصار قلّ و دلّ صرف اوقات نموده آب سبو را در کوزهٔ گنجانیده اما اختلاف روایت که در اکثر کتب معتبر سیر نیز اقوال مختلف به تذکار در آمده علاج نتوانست نمود لهذا در خدمت مطالعه کنندگان خورده گیر سخن سنج گنج معاني التماس دارد که اگر اختلاف قول به نظر آید عیب پوشي و خطا بخشي را کار فرموده معاف فرمایند * شعر *

گذارندهٔ صورت داستان * بدین سان کند ثبت این داستان

یعنی سخن سنجان دیر کهن این فن در باب ابتدای اسلام ملک دکن که مراد از نواح سراندیپ تا کنار آب نربدا باشد چنین روایت نمایند که قبل ازینکه در بلاد اطراف پنجاب و دهلي تا سومنات از سعی

و غیرت و نشان شرافت و نجابت دانسته ترک رویهٔ بزرگان سلف نموده اند اگرچه این طریقه عقلاً و شرعاً محمود نیست و درین ضمن مفسدهٔ بسیار حاصل مي‌گردد که به توضیح آن نه پرداختن اولی اما درین ضمن در صورت احتیاط بعضی امور که از شرفای دیار عرب در غربت به کار رفته خلاف طریقهٔ عجم که به حکم ضیعوا انسابهم سر رشتهٔ کفو را از دست نداده اند و در گرفتن و دادن دختر غیر هم قوم سوای سیدي که صاحب شجره و ذي شهره باشد با هیچ سلسله باوجود کمال پریشاني و درماندگي نسبت نمي‌نمایند و از جاریهٔ این ملک که به هیچ مذهب سوای دار حربي ملکیت آن ثابت نمي‌گردد و از قوم اراذل و فاحشه که به عاشقي در خانه آرند فرزند حاصل نمي‌کنند و اگر احدی از سلسلهٔ آنها مرتکب آن افعال گردد اورا از قومیت خود اخراج نموده در شادي و غمي ازو نفرت و قطع سلهٔ [۱] رحم مي نمایند و به او نسبت نمودن باعث خرابي نسل و خلل اصل مي‌دانند و از قبائح دیگر در خانه کنیزان مغنیه و رقاص تیار نمودن و خواجه سرا را در خانه راه دادن در روزهای شادي اندرون خانه به حضور مستورات از راه کمال بی غیرتي که در اکثر مردم با نام و نشان رقاصي به انواع فحش گوئي و رسوائي خلاف عقل و شرع رواج یافته و قبح آن از نظرها به تبعیت همدیگر بر خاسته بلکه از غرور نشاء دولت جزو لا ینفک اعتبار و سرمایه لذات حیات گردیده دران قوم نمي باشد اگرچه درین باب شرفای تمام بلاد هندوستان مدعي اند که این رویه از ما به عمل نمي‌آید - اما آنچه بر محرر اوراق بعد تفحص ورق بعد ورق روزگار و تماشای گردش لیل و نهار که با همه قوم در عالم یک رنگي مدتها زیست نموده احتیاط این رشته کفو که باوجود نشاء مستي دولت

---

۱ ن - سلسلهٔ رحم

و آشکارا موافق رویهٔ آن ملک در لباس و دیگر اطوار به عمل آرد به میان
آوردهٔ فرود آمدند و به کمال حزم و احتیاط که صدای اذان وقراءت قرآن
و عبادات دیگر به گوش آن قوم نرسد زیست مي‌نمودند و هرکدام به کسبی
و پیشهٔ به لباس آن ملک مشغول شدند چنانچه در اکثر بنادر لغایت
حال زنان شرفای آنجا که به قوم عرب و نوائط مشهور اند و جمعی که از
اولاد عباس و زبیر و طلحه و دیگر اصحاب خود را مي گیرند رخت و لباس
عورات هنود مي‌پوشند به همین دستور به طریق اخفا زندگاني مي نمودند
و به عبادت صانع بی‌چون مي‌پرداختند در شادي و کدخدائي
به طور و پیروي آن جماعه به عمل مي‌آوردند اگرچه بعد از فوت شوهر
زنان جوان در مکهٔ معظمه و مدینهٔ منورهٔ و تمام روم و ایران و توران و همه
قلمرو اسلام از زمان قدیم لغایت حال شوهر دیگر مي‌نمایند بل وارثان
آنها بزور به عقد کفو مي‌آرند اما در هندوستان که میان شرفای اسلام که
مراد ازا اصل مشایخ عرب است این عمل را فعل قبیح و عیب دانسته ترک
رویهٔ آبا و اجداد را که موافق حکم خدا و مطابق شرع محمدي است
نمودهٔ اند سبب همین است که بعد امتداد ایام که درین غربت میان کفرهٔ
تناسل و توالد واقع شد و ملاحظه نمودند که از جملهٔ اقسام هنود که تعداد
آنها انتها ندارد پنج قوم که برهمن و کهتري و راجپوت و بقال و کائت
باشند از نجبای کفره‌اند اگر دختر شیرخوارهٔ را به عقد احدی در آرند
و شوهر او همان شب اول به میرد باز به نکاح دیگری در نمي‌آرند و چون
شرفای هر قوم را به اشراف هر دیار هم چشمی به میان مي‌آید به تقاضای
غیرت که ما از چه راه کمتر ازین جماعه باشیم تبعیت این رسم را سرمایهٔ آبرو

ا ن - اهل مشایخ

کفرہ و زمینداران با استقلال این دیار پرداختہ اکثر جا مسجد ساختہ بعضي جاها را بہ تسخیر در آوردہ حکام اسلام گذاشتہ بہ دهلي مراجعت نمود و باز ملک از تصرف اولاد او رفت تا نوبت بہ سلطان محمد تغلق رسید و در سنہ ۷۱۹ هفت صد و نوزدہ کہ تمام ممالک محروسۂ هندوستان را بہ تسخیر و تصرف در آورد و خود بہ دکن آمدہ در استیصال کفرہ و تسخیر دیوگیر کوشیدہ تا بیجا نگر کہ الحال بعضی بلاد تعلقۂ او بہ کرناٹک بیجاپور زبان زد است و راجہ مستقل داشت تاختہ مساجد ساختۂ علاءالدین را از سر نو تعمیر نمودہ چندگاہ سواد قلعۂ دیوگیر را پاے تخت خود ساختہ مسمي بہ دولتآباد گرداندہ تمام متوطنان دهلي آباد کردۂ خود را قهراً و جبراً جلاے وطن نمودہ آنجا بردہ - چنانچہ در ذکر سلاطین دهلي بہ تحریر آمدہ آباد ساخت - اگرچہ بہ ملک گیري او از ابتداے اسلام هیچ پادشاہ دهلي نمي‌رسد اما چون بہ سبب افراط ظلم او باز بلاد بہ تسخیر در آمدہ هندوستان از دست و تصرف او رفت و ملوک الطوائف از سر نو شد و در ملک دکن نیز سلطان علاءالدین کانگوی [۱] بهمني فرمان فرماے مستقل گردید و هجدہ واسطہ در خاندان او سلطنت ماند و تا بیجا نگر باج و خراج گرفتہ مروج دین حضرت خیر الانبیا صلی اللہ علیہ و سلم گردید و معمورۂ دولتآباد ویرانۂ مطلق گشت مگر حوض تغلق کہ نشان ظلم او ماند *

---

۱ لقب این پادشاہ فی الواقع علاء الدین بهمن شاہ بود *

و گرفتاري کمال نکبت که درین هر دو صورت سر رشتهٔ اختیار از دست
مي‌رود دست از لذات جسماني و پاس رعایت لوازم مکنت و ثروت
بر ندارد فقط در طائفهٔ شرفای شیخان احمدآباد و خاندیس که بزرگان
هر دو ولایت از سلسلهٔ واحد اند و در بعضی مشائخ و شرفای ملک شرقي
یافته شده و الحال از تقاضای فساد زمان دران قوم هم خلل عدم ملاحظهٔ
کفو بسیار راه یافته *

حاصل کلام بعد مرور ایام که خفیه بنای اسلام در کنار ساحل
و بنادر دکن و احمدآباد استحکام یافت اگرچه سلطان محمود غزنوي
در اطراف قلمرو هندوستان تا ملک جونه‌گر ۱ و سورتهه نیز خوانند عبور
و بت شکني نموده صدای اذان دین حضرت سید البشرین خاتم النبیین
بلند آوازه ساخت - و بعد از سلسلهٔ غزنوي سلطان معزالدین که به سلطان
شهاب‌الدین غوري غازي ملقب گشته بعضی بلاد هندوستان اطراف دهلي
را به تسخیر و تصرف در آورده در انهدام کفر و رواج اسلام کوشیده روز
به روز در تقویت مسلمانان مي‌افزود - اما در اصل بلاد دکن ظهور
دین محمدي صلی الله علیه و سلم علانیه پرتو افروز نه گشته بود تا
در سنه ۶۹۱ ششصد و نود و یک سلطان علاءالدین برادر زادهٔ سلطان جلال‌الدین
پادشاه دهلي بدون اذن عموي خود در ایام شاهزادگي با لشکر گران تا
دولت‌آباد که دران ایام به قلعهٔ دیوگیر موسوم بود آمده بعد محاصرهٔ
چند ماه باج و خراج وافر از راجهٔ دیوگیر گرفته بنای مسجد گذاشته
صدای اذان به گوش خفتگان بادیهٔ ضلالت رسانده مراجعت نموده بعد
جلوس سلطنت باز مکرر فوج فرستاده و خود با لشکر فراوان آمده به گوشمال

---

۱ ن - که

کفرہ و زمینداران با استقلال این دیار پرداختہ اکثر جا مسجد ساختہ بعضي جاها را بہ تسخیر در آوردہ حکام اسلام گذاشتہ بہ دهلي مراجعت نمود و باز ملک از تصرف اولاد او رفت تا نوبت بہ سلطان محمد تغلق رسید و در سنہ ۷۱۹ هفت صد و نوزدہ کہ تمام ممالک محروسۂ هندوستان را بہ تسخیر و تصرف در آورد و خود بہ دکن آمدہ در استیصال کفرہ و تسخیر دیوگیر کوشیدہ تا بیجا نگر کہ الحال بعضی بلاد تعلقۂ او بہ کرناٹک بیجاپور زبان زد است و راجہ مستقل داشت تاختہ مساجد ساختۂ علاءالدین را از سر نو تعمیر نمودہ چندگاہ سواد قلعۂ دیوگیر را پاے تخت خود ساختہ مسمي بہ دولت‌آباد گرداندہ تمام متوطنان دهلي آباد کردۂ خود را قهراً و جبراً جلاے وطن نمودہ آنجا بردہ - چنانچہ در ذکر سلاطین دهلي بہ تحریر آمدہ آباد ساخت - اگرچہ بہ ملک گیري او از ابتداے اسلام هیچ پادشاہ دهلي نمي‌رسد اما چون بہ سبب افراط ظلم او باز بلاد بہ تسخیر در آمدہ هندوستان از دست و تصرف او رفت و ملوک الطوائف از سر نو شد و در ملک دکن نیز سلطان علاءالدین کانگوی [۱] بهمني فرمان فرماے مستقل گردید و هجدہ واسطہ در خاندان او سلطنت ماند و تا بیجا نگر باج و خراج گرفتہ مروج دین حضرت خیر الانبیا صلی اللہ علیہ و سلم گردید و معمورۂ دولت‌آباد ویرانۂ مطلق گشت مگر حوض تغلق کہ نشان ظلم او ماند *

---

۱ لقب این پادشاہ فی الواقع علاء الدین بهمن شاہ بود *

و گرفتاری کمال نکبت که درین هر دو صورت سر رشتهٔ اختیار از دست
می‌رود دست از لذات جسمانی و پاس رعایت لوازم مکنت و ثروت
بر ندارد فقط در طائفهٔ شرفای شیخان احمدآباد و خاندیس که بزرگان
هر دو ولایت از سلسلهٔ واحد اند و در بعضی مشائخ و شرفای ملک شرقی
یافته شده و الحال از تقاضای فساد زمان دران قوم هم خلل عدم ملاحظهٔ
کفو بسیار راه یافته *

حاصل کلام بعد مرور ایام که خفیه بنای اسلام در کنار ساحل
و بنادر دکن و احمدآباد استحکام یافت اگرچه سلطان محمود غزنوی
در اطراف قلمرو هندوستان تا ملک جونه‌گر [۱] و سورتهه نیز خوانند عبور
و بت شکنی نموده صدای اذان دین حضرت سید البشرین خاتم النبیین
بلند آوازه ساخت - و بعد از سلسلهٔ غزنوی سلطان معزالدین که به سلطان
شهاب‌الدین غوری غازی ملقب گشته بعضی بلاد هندوستان اطراف دهلی
را به تسخیر و تصرف در آورده در انهدام کفر و رواج اسلام کوشیده روز
به روز در تقویت مسلمانان می‌افزود - اما در اصل بلاد دکن ظهور
دین محمدی صلی الله علیه و سلم علانیه پرتو افروز نه گشته بود تا
در سنـــه ۶۹۱ ششصد و نود و یک سلطان علاءالدین برادر زادهٔ سلطان جلال‌الدین
پادشاه دهلی بدون اذن عموی خود در ایام شاهزادگی با لشکر گران تا
دولت‌آباد که دران ایام به قلعهٔ دیوگیر موسوم بود آمده بعد محاصرهٔ
چند ماه باج و خراج وافر از راجهٔ دیوگیر گرفته بنای مسجد گذاشته
صدای اذان به گوش خفتگان بادیهٔ ضلالت رسانده مراجعت نموده بعد
جلوس سلطنت باز مکرر فوج فرستاده و خود با لشکر فراوان آمده به گوشمال

رفته به کمال راستي و تدين خدمت مامورة را به تقديم مي رساند و براے خود به دست خويش قلبه راني مي‌کرد روزے از روزهاے سعادت اثر قلبهٔ او در حلقهٔ آهن ديگ مدفون بند گرديدة بعدة که به غور ملاحظه نمود ديگ کلان مع سرپوش مملو از زر سرخ مسکوک که دران ايام کم رواج داشت به نظر آمد آن را بر آوردة بے آنکه بر کميت آن مطلع گردد و ديگرے را محرم سازد برداشته نزد گانگوي برهمن برد گانگو بر حسن تدين او آفرين گفته نظر بر رويهٔ جباري پادشاة در اخفاے آن نه کوشيدة به خدمت سلطان فيروز شاة رفته به وساطت پادشاهزادة سلطان محمد تغلق را بر حقيقت بر آمدن ديگ آگاهي داد و ديگ مذکور را به جنسه از نظر گذراندة سلطان محمد تغلق از استماع و مشاهدهٔ حسن نيت حسن را نزد خود طلبيدة مورد عنايات ساخته در سلک نوکران رو شناس پيش قرار منسلک گردانيدة روز به روز متوجه احوال او بود *

روزے گانگو از روے علم اختر شناسي نظر بر مستقبل احوال او انداخته زائچه سوال وقت کشيدة از روے احکام چنان حکم نمود که حسن پادشاة با نام و نشان خواهد گرديد و حسن را بدين نويد و مژدة مبشر ساخته گفت که اگر به حکم خالق ارض و سما طالع تو با احکام تنجيم موافقت نمايد - با من عهد نما که اولا اسم مرا جزو اسم خود گرداني - ديگر بعد طلوع اختر مراد مرا و فرزندان مرا دخيل دولت خود سازي - حسن همه را به دل و جان منت داشته قبول نمود - و در همان ايام شروع نشو و نماے دولت اسم گانگو را جزو نقش نگين خود گردانده به حسن گانگوي بهمني زبان زد و مشهور گرديد *

ذکر سلطنت سلطان علاءالدین گانگوي بهمني عرف حسن ۱

اگرچه در باب وجه تسمیهٔ سلطان علاءالدین گانگوي بهمني اختلاف بسیار در تاریخ طبقات اکبري وزبدهٔ شیخ نور الحق دهلوي و دیگر مؤرخان بنظر در آمده و در تاریخ نظم و نثر که در عهد سلاطین آن خاندان نوشته اند از راه رعایتي که مؤلفان تاریخ را در ذکر احوال پادشاهان عهد نمودن ضرور مي‌گردد به اولاد بهمن نسبت داده‌اند - اما آنچه مولانا محمد قاسم مؤلف تاریخ فرشته که به اعتبار تاریخ او در تذکار سلاطین سلف هند خصوص احوال دکن هیچ تاریخی به نظر نیامده نوشته - به طریق خوشه چیني از خرمن اندوختهٔ او چند فقره به زبان قلم مي دهد *

گویند در عهد سلطان محمد تغلق گانگو نام برهمن منجم پیشه متوطن دکن نوکر پادشاهزادهٔ فیروز شاه بود - نوکرے داشت حسن نام که در صورت و سیرت اسم با مسمی و به کمال حسن اخلاق موصوف بود و از قلیل مواجبی که داشت به تر و خشک دادهٔ حق راضي و شاکر بوده اوقات بسر مي‌برد به خدمت برگزیدهٔ زمان و زمین حضرت شیخ نظام‌الدین اولیا رسیده به مژدهٔ رسیدن سلطنت مبشر گردیده بود روزے نظر بر نیکو خدمتي او گانگو برهمن برو مهربان شده به نگاهباني محصول جاگیر خود مرخص ساخته یک جفت گاو بدو بخشید و گفت هرچه از قلبه‌راني این هر دو گاو بهم رسد از تو باشد - و حسن بر سر جاگیر

۱ لقب این حکمران في الواقع علاءالدین بهمن شاه بود *

توکل به ذات پاک حق کرده هر دو سزاول را به قتل رساندند - و طرف دولت‌آباد مراجعت نموده هر جا امیر و زمیندار معتبر بود به او نوشتند که ما این کار به ارادهٔ آنکه خود طریقهٔ بغي اختیار نمائیم نه نموده ایم بلکه نیت ما محض قصد دفع ظلم آن پادشاه بد عاقبت از سر خلق الله است هرکه درین امر ثواب پیش قدم و رفیق گردد مایان در اطاعت او خواهیم کوشید - و از شهرت این هنگامه هرجا خبر رسید بے اختیار آفرین گفته آرزوے رفاقت و مرافقت آنها نمودند و به دستور قصهٔ کاوهٔ آهنگر و ضحاک خونخوار از هر گوشه و کنار چندین هزار آدم فراهم آمده به رفاقت آنها مي پیوستند - و غلغلهٔ عظیم در دکن بهم رسید - و امیران کومکي که همه از سیاست سلطان به جان آمده امید حیات از دل برداشته بودند غائبانه درین کار باهم رفاقت نموده به آن جماعه گرویدند * بیت *

چو بیداد پیشه بود شهریار * نماند برو مملکت پایدار

چون خبر رسیدن آن خروج کنندگان که نزدیک به دولت‌آباد رسیدند - و عالم الملک نیز رفاقت را سرمایهٔ نجات دارین دانست - به عمادالملک ترک که داماد سلطان گفته مي شد و به حسب تعلقهٔ حکومت برار و خاندیس در ایرچپور[1] مي بود رسید - دست و پا باخته تهیهٔ فرار نموده به بهانهٔ شکار با بعضی همدمان محرم‌کار از ایلچپور برآمده راه نندربار اختیار نموده - چون به سرحد راجپوتان سلطان‌پور و نندربار رسید - راجپوتیهٔ آن سر زمین اطلاع یافته باهم اتفاق نموده سر راه او گرفته اسپ و فیل و خزانه هرچه همراه داشت به تاراج برده او را دستگیر و مقید ساخته به خدمت آن امیران روانه نمودند - و از هر طرف ازدهام

[1] - ایلچپور

تا آنکه سلطان محمد تغلق به دکن رفته بعد تسخیر بلاد آن ولایت
مدت در دولت‌آباد بسر برده وقت مراجعت در سال هفت صد و چهل
و پنج ۷۴۵ قتلق خان را که استاد او گفته می‌شد در دولت‌آباد صوبه‌دار
مستقل ساخته جمعی از امرای حضور را با حسن کانگو در زمرهٔ کومکیان
گذاشته عازم احمدآباد گردید و چند ده از پرگنهٔ رای باغ توابع دولت‌آباد
در اقطاع حسن مقرر شد بعد از چندگاه قتلغ خان[۱] به موجب حکم
عالم الملک برادر خود را در دولت‌آباد گذاشته عازم حضور گردید - درین
ضمن بعضی امیران مغضوب اخراجی احمدآباد مشهور به امیران صده
که در پناه بعضی امرای کومکی جا گرفته بودند - و این معنی را غمازان
حضور به اظهار مادهٔ نمک حرامی آنها به خدمت سلطان ظاهر ساختند
از نزد سلطان محمد تغلق دو سزاول به اسم احمد لاچین و برلاس بیگ
برای طلب امیران مذکور روانه گشتند - و بعد رسیدن دولت‌آباد چندگاه
در روانه شدن امرا تاخیر رو داد - بعده که روانه شده به سرحد سلطان پور
نندربار رسیدند از آنکه سزاولان را طمع زیاده می باشد و هرگاه به عمل نیامد
حرف هاے درشت می گویند - به درشتی تهدید آمیز پیش آمده
گفتند که اولا مغضوبان پادشاه را حامی شدن و باز در اطاعت امر براے
روانه شدن تاخیر زیاده نمودن جز آنکه زیر تیغ سیاست آمدن بر خود لازم
کردن فائده نه خواهد بخشید - امیران که برین مضمون اطلاع یافتند
دانستند که راست می گویند نزد چنان پادشاه جابر خونریز ستمناک
که بدون وقوع تقصیر هزاران را به سیاست می رساند به اختیار خود
رفتن به پاے خود به گور رفتن است - باهم اتفاق عهد و پیمان نموده

---

[۱] ن - قتلق خان

قائم ماند - آخر هزیمت بر فوج دکن افتاد - چون روشني روز به تاریکي
شب مبدل گردید فوج سلطان محمد تعاقب نه نموده در دامن کوه نزول
نمود و سلطان ناصرالدین با ظفرخان و جمعی از امرا یک جا فراهم آمده
باهم مصلحت نمودند که ما را صرفه در جنگ صف نیست بهتر آنست
که سلطان به قلعه دز آمده متحصن گردد و ظفرخان را با دو سه هزار
سوار مقرر کردند که اطراف لشکر دهلي به طریق قزاقي تاخت نماید
و به طریق [1] کومکیان گوش بر آواز بوده هر طرف که ضرور گردد خود را
به مدد به رساند - و هر امیرے به اقطاع خود رفته نه گذارد که ذخیره
به لشکر برسد - بدین مصلحت همداستان گشته صبح نا شده همه لشکر
سلطان ناصرالدین ناپدید گردید - سلطان محمد از مشاهدهٔ آن حال مسرور
گشته - به محاصرهٔ قلعهٔ دولت‌آباد پرداخت - عمادالملک که دران
جنگ از چنگ آنها خلاصي یافته به سلطان محمد پیوسته بود به مقابل
ظفرخان تعین گردید چند روز که بر محاصره گذشت از نا مساعدت طالع
سلطان محمد از دهلي خبر موحش رسید که طبغي نام یکی از غلامان
نمک حرام خروج نموده لشکر فراهم آورده بعضی قصبه‌ها را تاخته - رو
به احمدآباد آورده از شنیدن این خبر ملال اثر سلطان محمد صرفه در
ماندن دکن نه دیده جمعی را براے محاصره در دولت‌آباد گذاشته
خود متوجه احمدآباد گردید - لشکر سلطان ناصرالدین اتفاق نموده
به تعاقب لشکر تاخته تا کنار آب نربدا همه جا جنگ بگریز که دستور قدیم
مبارزان آن سرزمین است نموده نزدیک به آب رسیده اسباب وافر

---

[1] - ن - بعنوان *

عام آن قدر فوج فوج به قصد ثواب به مدد همدیگر رجوع آوردند که
چندین هزاران مسلم گشته به قصد رفاقت و محاربه حاضر گردیدند -
بعده که به پاے قلعهٔ دولت‌آباد رسیدند همهٔ امیران فراهم آمده باهم
مصلحت نمودند - امیرانے که باني خروج گشته بودند به امیران دیگر
گفتند که درین شورش ما را ارادهٔ سلطنت نیست هر کرا قابل این کار
دانند به اتفاق بے نفاق مقرر سازند تا ما هم اطاعت نمائیم و امیران
صدهٔ گجرات نیز رفیق عمده و شریک کار گردیدند - و بعد قیل و قال بسیار
قرعهٔ این دولت بنام اسمعیل مخ اتفاق افتاد - و این اسمعیل که به حسن
صفات آراسته بود و منصب دو هزاري که معراج دولت آن وقت
مي‌دانستند داشت - و برادر او حاکم مالوا از طرف سلطان محمد تغلق
بود - همه به اطاعت او تن داده به سلطنت برداشته ملقب به سلطان
ناصرالدین ساختند - و در فراهم آوردن لشکر و خزانه و تفریق اقطاع
از روے حصهٔ رسد برادرانه سلوک نمودند - و در مخالفت با سلطان
محمد تغلق هم عهد و یک دل شدند - در وقت تفریق محال
حسن کانگوي بهمني را مخاطب به ظفرخان ساخته گلبرگه را در اقطاع او
مقرر ساختند - و ظفرخان بر سر جاگیر خود رفته منصوب کردهٔ
سلطان محمد را از آنجا اخراج و تاراج نمود سلطان محمد تغلق که در
گجرات بود برین خبر اطلاع یافته سراسیمه‌وار به تعجیل تمام عازم رفع فتنه
و آشوب دکن گردید چون نزدیک دولت‌آباد رسید سلطان ناصرالدین ظفرخان
را با دیگر امرا نزد خود طلبیدهٔ سي هزار سوار جمع ساخته به مقابل سلطان
محمد تغلق برآمد - بعد آراستن صف که کار زار صعب به میان آمد
خان جهان که سپه سالار سلطان ناصرالدین بود کشته گردید و تا شام جنگ

ضیافت آنچه مال غنیمت آورده بود همه را به ظفرخان تواضع نموده
از سر نو همه امرا را جمع ساخته گفت یاران سلطنت امری است
خطیر که در هر دو جهان آبرو و جان و ایمان و عدم رستگاري از عذاب
محال - و روز جزا خطرها دارد - و من در ابتدا نظر به رضا جوئي
مسلمانان قبول نموده کمر همت بر دفع ظلم از سر مظلومان بسته بودم
الحمد لله که حق سبحانه شرم همهٔ مایان نگاهداشت - الحال التماس
آن دارم که خود را قابل ریاست مسلمانان نمي‌دانم امیدوارم که این قرعه
بنام دیگرے افتد تا من هم اطاعت نمایم - باید که مرا درین باب معذور
داشته انچه مي‌گویم قلبي دانسته از قبول این التماس مرا ممنون احسان
سازند - همه بر گذشت آن نیک سرشت آفرین گفته ملتمس گردیدند
که هرکرا مناسب و لائق این منصب داند مقرر سازد - ما همه مطیع
خواهیم بود - سلطان ناصرالدین گفت - اگر از من صلاح مي‌پرسید چون
آثار رشد و شجاعت و امانت و حسن تردد و رعیت پروري که لازمهٔ
ریاست است از جبههٔ ظفرخان تابان است اگر او قبول نماید ما و شما
را باید که همه ممنون او گشته اطاعت نمائیم - این راے پسند همه
افتاد - و باتفاق حسن حسن گفتند و حسن را شایستهٔ تاج و تخت
دانسته منجمان فرس و هند را جمع ساختند و در باب ساعت اختلاف
تجویز هر دو گروه به میان آمد *

آخر موافق اختر شناسان هند روز جمعه بیست و چهارم ربیع الثاني
سنه ۷۴۷ هفت صد و چهل و هفت بر تخت جلوس نمود - و به سنت عباسیان
چتر سیاه تیمناً بر سر گرفت و مخاطب به سلطان علاءالدین کانگوي[1] بهمني

[1] لقب واقعي این سلطان علاءالدین بهمن شاه بود و کنیه او ابوالمظفر *

مع قطار قطار شتران خزانه و جواهر به دست آورده خرابي بسيار به حال لشکر رسانده اکثر لشکریان را بے سر و سامان ساخته مراجعت نمودند

* بیت *

ز تاراج سپهر دون بد اندیش * که صد شه را کند درلحظه درویش

و ظفرخان نیز بر سر عمادالملک که تا بیدر رسیده در تهیه اسباب جنگ بود بے خبر تاخته به مقابله پرداخت - و عمادالملک پناهے به دست آورده خندق کنده تا بیست روز تردد مردانه نموده در دفع شر ظفرخان مي‌کوشید[۱] - روز بیست و یکم از نزد سلطان ناصرالدین و راجهٔ تلنگانه که سوختهٔ آتش بیداد سلطان محمد بود قریب بیست هزار سوار و پیاده رسیده به استظهار آن و مدد طالع بر عمادالملک غالب آمده مقتول ساخت - و اسباب و فیلان و خزانه هرچه داشت به تصرف آورده بلا تفرقهٔ خیانت با خود گرفته متوجه دولت‌آباد گردید - به مجرد شهرت رسیدن ظفرخان به هم رکابي ظفر و نصرت فوج سلطان محمد که قلعه را محاصره داشت ثبات قدم از دست داده و دست از محاصره برداشته راه دهلي اختیار نمود و بعضی امرا از ان لشکر جدا گشته به خدمت سلطان ناصرالدین پیوستند و لشکر گریخته تا رسیدن کنار آب نربدا تمام مال و عیال و اسباب به تاراج در دادند و زمینداران همه جا تعاقب کنان غارت مي‌نمودند تا از سرحد دکن بر آوردند *

و بعد خاطرجمعي از فرار فوج خصم سلطان ناصرالدین به استقبال ظفرخان نقارهٔ شادي زنان آمده به اعزاز تمام به قلعه در آورده بعد تقدیم

---

۱ - ن مي نمود *

خود گردانید - و در نگین خود کند - کمترین بندهٔ حضرت سلطاني علاءالدین کانگوي بهمني *

گویند در ازمنهٔ سابق براهمه نوکري نمودن سواے آنکه از علم طب و نجوم و درس شاستر که مراد از فقه هندوان باشد و گدائي قوت لا یموت خود بهم رسانند به صیغهٔ دیگر وجه کفاف بهم رسانیدن عیب تمام مي‌دانستند خصوص به کسب قلم حکومت و رفاقت مسلمانان تن دادن خلاف عقیده و ملت و آئین خود دانسته اجتناب تمام مي‌نمودند - و کانگو از ملاحظهٔ همین بدنامي جلاے وطن از دکن اختیار نموده به غربت دهلي رفته ملازم فیروزشاه برادر زادهٔ سلطان محمد گردیده بود - اول کسی که در وطن خود نوکري دفتر اختیار نمود و این عیب را به فخر قوم خود مبدل ساخت کانگو است بعد از آن رفته رفته به مرور ایام کار بجای رسید که تمام زمام اختیار و اعتبار دکن به دست براهمه رفت - بعده سلطان علاءالدین به حسن تدبیر و ضرب شمشیر همه امیران سلطان محمد تغلق را که در قلاع و بلاد بودند به اندک زمانے منقاد و مطیع گردانید - و هر که سرکشي نمود به جزا و سزای اعمال خود رسید - و بناے مسجد گلبرگه وغیره که از گل و خشت خام سلاطین سابق ساخته بودند مندرس گشته بود - و بعضی ناتمام مانده بودند به تعمیر آن از مصالح پخته[۱] امر نمودند و بعد انقضاے چهار سال و چند ماه از جلوس خبر وفات سلطان محمد تغلق که چنانچه تمام هندوستان را به تصرف خود در آورده بود آخر به سبب اثر نحوست ظلم و بیداد از دست داد و به هزاران حسرت جهان را پدرود نمود *

---

۱ - ن - پرداخت *

نموده خطبه و سکه بنام او جاري ساختند - و شهر گلبرگه که به فال سرمایهٔ اقبال دولت خود دانسته بود مسمی به حسن‌آباد گرداند و پاے تخت خود قرار داده براے تعمیر عمارت حکم و داروغهٔ با وقوف روانه ساخت - و بعد جلوس اول این حکم نمود که پنج من طلا و ده من نقره به وزن آن وقت کسرے کم و زیاد که سیزده آثار شاهجهاني باشد - بخدمت برگزیدهٔ اصحاب دین حضرت شیخ برهان‌الدین که در دولت‌آباد انزوا اختیار نموده بودند به فرستند که به روح پر فتوح حضرت شیخ نظام‌الدین به فقرا و مستحقان رسانند و اسمعیل مخ را به خطاب امیرالامرا سپه سالار مسمی ساخته وزارت را به ملک سیف الدین مازندراني که از رفیقان و همدمان دیرینه و صاحب السیف و القلم و سخن سنج حق شناس بود مقرر نموده دختر او را مسماة به شاه بیگم به جهت محمد پسر خود تجویز فرمود و همه رفقاے قدیم و جدید و دور و نزدیک و جمعی که از خاندان با نام و نشان بودند از عطاے منصب و خطاب و اقطاع کامیاب ساخت و بهرام خان برادر ملک سیف‌الدین را قلعه‌دار دولت‌آباد گرداند - اول کسي که در ابتداے سلطنت بهمنیه از مردم ایران که به اصطلاح دکنیها غریب گویند به دولت و حکومت رسیدند - سیف‌الدین و بهرام‌خان بودند بعده که به مرور ایام زمام اختیار کار و بار سلطنت به دست مردم عرب و عجم آمد ماده نزاع دکنیها گردید - چنانچه به ذکر خواهد در آمد - و همه جا قلعه‌داران و حکام تعین نمود - و در ساعت سعد از دولت‌آباد متوجه حسن‌آباد گلبرگه گردید - چون گانگوي برهمن نیز خود را از نزد سلطان محمد رساند او را مستوفی قلمرو

چون در ایام قبل از عروسي امیرالامرا سپه سالار یعني اسمعیل مع هرگاه در مجلس مي‌آمد امراے سلطان استقبال نموده بالا دست ملک سیف‌الدین جا مي‌دادند - بعد از منعقد شدن بزم شادي روزے امیرالامرا وارد گردید سلطان علاءالدین به تجویز جمعی از قاعده دانان و اعیان فهم کار نظر بر پایهٔ وزارت که ضمیمهٔ آن نسبت به میان آمد فرمود که دست امیرالامرا را گرفته پائین دست ملک سیف‌الدین جا دادند ازین معني بر خاطر امیرالامرا بسیار گراني نمود و به تحریک رگ نفسانیت که عالمی خراب آن است اشک ریزان و شکوه کنان از مجلس برآمد - هرچند سلطان آن روز در اصلاح و همواري آن بالمشافهه و به پیام کوشید فائده نه بخشید - اگرچه به سبب معذرت سلطان در ظاهر به جز اطاعت چارهٔ دیگر نداشت اما در باطن تخم کینهٔ آن در دل کاشت و چند روز به فکر فاسد که آخر اثر جهالت قومیت کار خود مي‌سازد پرداخته به اتفاق بعضی افغانان بدخواه که در ظاهر خود را هواخواه مي‌دانستند به ارادهٔ بر انداختن سلطان عزم جزم نموده - سلطان ازین معني آگاهي یافته اول از خارج به تحقیق آن پرداخته همرازان[۱] او را طلبیده مجلس همهٔ امرا و ارباب شرع منعقد ساخته سبب آن فکر فاسد دور از صواب را استفسار نمود - اسمعیل بجز انکار چارهٔ کار ندانست و قسمهاے شدید بر زبان آورد سلطان با جمعی که با او عهد و پیمان به میان آورده بودند به زبان شیرین وعده و وعید تهدید آمیز هم زبان و تسلي بخش گشته افغانان را به اقرار اسرار کار معترف ساخته لا جواب و منفعل گردانیده از مفتیان فتوی حاصل کرده در همان مجلس

---

۱ - ن - همهٔ از آن *

* بیت *

تو ناکردہ بر خلق بخشایشے * کجا بینی از دولت آسایشے
اگر بد کنی چشم نیکی مدار * کہ هرگز نیارد کز انگور بار

گویند بعد از آنکه بنائے جشن کدخدائی محمد پسر خود با صبیہ ملک سیف الدین گذاشت - روزے ملکۂ جہان را کہ والدۂ محمد بود ملول و با دیدہ پر آب دید سبب پرسید در جواب گفت کہ همشیرۂ من درین جشن حاضر نیست کہ بہ مراد خاطرا شادی خواہر زادۂ خود را بہ بیند - سلطان پرسید همشیرہات کجا است گفت در ملتان است بعدہ نام محلہ تحقیق کردہ دیگر قطع حرف نمودہ از خانہ برآمد - و همان روز بہ طریق خفیہ کہ احدے بران اطلاع نیافت آدم و نوشتہ و زر تیار و موجود نمودہ برائے طلب خواہر زن بہ ملتان روانہ ساخت و بہ کارپردازان تاکید نمود کہ ایام شادی را امتداد دہند و جمعی را کہ برائے طلب خواہر زن روانہ نمود تاکید تمام در زود رسیدن و مابین راہ کہاران و باربردار بہ طریق ڈاک جابجا نوکر مقرر نمودن فرمود - بعدہ کہ خواہر ملکۂ جہان از ملتان رسید چنان احتیاط بہ کار برد کہ تا رسیدن سواری بہ در محل سرا هیچ متنفسی بران اطلاع نیافت و بنام آمدن همشیرۂ ملک سیف الدین برائے تاکید کدخدائی ملکہ را آگاهی داد و ملکۂ جہان بہ دستورے کہ بہ استقبال مادر و خواہر و عمۂ عروس بر می آیند تا بہ در خانہ آمد - و ناگہان نظر او بر خواہر خود افتاد تعجب نمودہ نزدیک بود کہ از خوش وقتی و شادی دوبالا شادی مرگ گردد و سجدۂ شکر بجا آوردہ بہ اتمام جشن عروسی پرداختند *

ا - ن - دل *

لسکرکسي بدان دبار نمودند عُشرِ عَسِیْر لسکر و چهار پا[1] جان بر به گشت و براے تسخیر گجرات[2] نیز تا مراج گرفتن سلطنت و فراهم آوردن خزانه اضطراب نه باید نمود - صلاح دولت دربن است که اول امراے کار طلب رزم دیدہ طرف زمیندارا‌ن عمدہ نواح کرناتک و تلنگانه روانه باید ساخت و زر و جواهر وافر بدست باید آورد بعدہ به فکر تسخیر بلاد شمال رو کمر عزیمت باید بست سلطان این مصلحت را پسند نمودہ عمادالملک تاشکندي و مبارک‌خان لودي را با مصالح جنگ طرف بیجانگر و کرناتک و تلنگانه رخصت نمود - آنها تا کنار بنادر تاخت و تاراج نمودہ بعد بردهاے نمایان و جنگ‌هاے صعب که به تحریر تفصیل آن پرداختن از طریقۀ اختصار دور افتادن است - دو لک هون و جواهر و مروارید بے شمار و فیلان بسیار بعد صرف اخراجات ضروري سپاہ به حضور آوردند و براے آیندہ ندر پیسکس هر سال با عهد و پیمان مقرر نمودہ ایلچیان آنجا را با خود آوردہ ملازمت فرمودند - و در سنـــۀ هفت ۷۵۸ صد و پنجاہ و هست به سامان سفر دیگر بلاد شمال پرداخته از گلبرگه برآمدہ به دولت‌آباد رسیدہ عرض لشکر را ملاحظه نمود پنجاہ هزار سوار نیزہ‌دار و تیرانداز به شمار در آمدند - مقرر شد که از راہ سلطان پور نندربار آب نربدا عبور نمایند و متوجه مالوا گردند - چون از ظلم حاکم گجرات سکنۀ آنجا بجان رسیدہ بودند - عرضه داشت زمینداران گجرات و بکلانه رسید مشتمل بر التماس اینکه اول متوجه این سمت گردندہ این ملک را به تصرف اولیاے دولت در آرند و ما را از ظلم بیداد حاکم جابر اینجا نجات بخشند *

---

[1] - ن - چهار پایان * [2] - ن - گجرات و مالوا *

به سیاست سلطانی رساند - دهین ؟ اگرچه از هر دو طرف خطا و آنچه نه بایست به عمل آمد - اما بیشتر خلاف راے سلیم از سلطان به ظهور آمد چرا که حق سابق اسمعیل تقاضاے آن مي‌نمود که رعایت بزرگي او را بر همهٔ اعتبارات مقدم داشته براے پاس خاطر وزیر هر دو را در مجلس واحد نمي طلبید تا فتنه به ظهور نیاید - و روز دیگر فرزند کلان اسمعیل به اسم بهادرخان را طلبیده تسلي و خلعت داده منصب و پایهٔ پدر را به او مقرر نمود و باقي فرزندان و عمدهٔ افغانان نوکر را مشمول انواع عنایات ساخت * * مصرع *

* الحذر از قرب سلطان الحذر *

از انتشار و اشتهار این خبر تسلط و هیبت وحشت آمیز در دل امیران و زمینداران دور و نزدیک راه یافت و راے تلنگانه که در ارسال پیشکش به دستور عهد سلطان محمد تغافل ورزیده بود - به وسیلهٔ مبارک باد طوي از نقد و فیل و جواهر وافر ارسال داشت *

بعده که سلطان علاءالدین را از هر طرف جمعیت خاطر رو داد با ملک سیف الدین مصلحت ارادهٔ تسخیر بیجا نگر تا سراندیپ و مالوه و گجرات درمیان آورد - ملک سیف الدین که به دانائي ممتاز بود - بعد از تقدیم دعا و ثنا عرض نمود طرف بیجا نگر که هواے آن سرزمین از رطوبت و بارش مدام به مزاج سلطان و توابعان موافقت نه خواهد نمود - رفتن آن سمت خلاف راے صواب است - بلکه چهار پاے سواري و بار بردار نیز زیاده از احاطهٔ شمار تلف خواهد شد - چنانچه در عهد سلطان علاءالدین خلجي و سلطان محمد تغلق که

ذکر سلطنت سلطان محمد شاه بن سلطان علاءالدین بهمني

سلطان محمد شاه که به وفور عقل و سخاوت و شجاعت موصوف بود بعد جلوس بر تخت بهمنیه در اسباب تجمل و آلات شوکت سلطان به مرتبهٔ اتم کوشیده قبه چتر و تخت را به جواهر تعبیه نموده و آراسته یاقوت بیش بهاے رماني آبدار را بر صورت هماے نصب نموده بر سر اسپ و فیل سواري زدن فرمود و قریب سه چهار هزار سوار خوش اسپه که مقطع و به حسن صورت و زینت آراسته باشند در جلو و خدمت خاص مقرر نموده آنها را به خاصه خیل موسوم نمود و جمعی از آنها که بر چوکي بودند به سر نوبت مسمی ساخته بر مراتب آنها افزوده بر دیگران امتیاز بخشید و گروهی را که شمشیر و سپر و اسلحهٔ خاص حواله نمود به اسلحه‌دار شهرت داد ازان ایام زدن هماے بر سر اسپان که تا حال جوانان خود نماے دکن بر اسپ زدن فخر و نمود بے بود مي‌دانند و اصطلاح خاصهٔ خیل و سرنوبت و اسلحه‌دار رواج یافته و دیگر تزیین لباس و فرش بارگاه از زربفت ولایت و مخمل کاشان و قال خوش قماش خراسان و پرده هاے کلابتون بافت به غایت تقید به کار مي‌برد - هرگاه نزدیک تختی که پدر او بران مي‌نشست مي‌رسید اول به ادب استاده تسلیمات بجا مي‌آورد - بعده بر آن تخت جلوس مي‌نمود - بعد از چندگاه راجهٔ تلنگانه تخت نقره مرصع از جواهر ساخته با تحفه‌هاے دیگر فرستاد - و تخت پدر را به غلاف پوشیده رو بروے تخت خود به اعزاز نگاه داشت *

سلطان علاءالدین از رسیدن نوشته جات گجرات قسم ارادهٔ مالوا نموده - پسر کلان خود را با بیست هزار سوار به طریق هراول به راه کنار بنادر ساحل طرف گجرات مرخص ساخته خود نیز از عقب مرحله پیما گردیده چون نزدیک قصبهٔ نوساري رسیدند آب و هواے نزدیک بندر سورت که دران ایام آباد نه بود و شکار ماهيِ دریا و سیر باغات نارجیل و فوفل و دیگر سبزه زار پسند طبع آمد - چندے مقام نمود - رطوبت آن کنار دریا و وفور غذاے نارجیل و ماهي به لشکر موافقت نه نمود و به مزاج سلطان نیز نه ساخت و ضرر افراط شرب خمر و کبر سن و رسیدن اجل موعود باهم ساخته علاوهٔ هم گردیدند - سلطان باوجود علاج حکماے کامل یوناني و هندي تغییر تمام در حال خود دریافت و طرف حسن‌آباد مراجعت نموده کوچ به کوچ به جاذبهٔ تختهٔ تابوت به پاے تخت خود رسید بعد از چند روز که علامات سفر آخرت در خود مشاهده نمود علما و فضلا را طلبیده موافق تلقین فضلا از شراب و کل منهیات کبیره و صغیره توبه نمود - محمد پسر کلان را به حضور محمود و داؤد هر دو پسر ولي‌عهد ساخته آنچه شرط نصیحت بود در مادهٔ اتفاق برادران و ترحم به حال زیردستان و رغیت پروري نموده زندانیان را آزاد ساخته در سنه ۷۵۹ هفت صد و پنجاه و نه جهان را پدرود نمود - یازده سال و چند ماه از جملهٔ شصت و هفت سال مرحلهٔ عمر در فرمان فرمائي به پایان رساند * بیت *

گر افراسیاب است ور پیر زال * بیابد ز دست اجل گوشمال
اگر پادشاه هست ور خس فروش * رساند اجل صوت مرگش به گوش

چهار پسر ازو ماندند که ازانها محمد نام را ولي‌عهد نمود *

و صوبه داران و تهانه داران مطابق قرار به قتل و سیاست آن جماعة
پرداختند و نام و نشان صرافان قدیم از بلاد دکن بر انداختند - و قوم کهتری
که بطریق تجارت در لشکر و آن بلاد مسافر وارد شده بودند به کسب
صرافي ازان سال در دکن مامور و مشغول گردیدند - بر متردداں و سیاحان
آن سر زمین ظاهر خواهد بود که با وجود ازآن سال سیاست لغایت حال
قریب چهار صد و سي سال گذشته و تمام آن ولایت هر دو کرناتک که
مبداء کان رواج هون و پرتاب است در تسخیر و تصرف خاندان صاحب قران
در آمده و چندین پادشاهان ما بین این مدت در اجراے سکهٔ اسلام
و بر انداختن آن مسکوک اصنام سعي‌ها نمودند - اگرچه در بلاد پاے
تخت بیجاپور و حیدرآباد و ظفرآباد روپیه و اشرفي فی الجمله رواج
یافت - اما در پرگنات و قصبه‌جات تشخیص جمعبندي محصول
و تحصیل مال و داد و ستد معاملات و خرید جاندار و جواهر و اقمشه
و قرض و بیع و شراے غله و کل موالید سه‌گانه بر هون و پرتاب است -
دیگر نواختن نوبت اوقات مخصوصه که در دکن در زمان سلاطین سلف
رواج نیافته بود - سلطان محمد شاه حکم نمود و در عهد[۱] او رواج یافت *

چون ملکهٔ جهان والدهٔ سلطان محمد بعد از واقعهٔ شوهر مدام با دل
پر غم و دیدهٔ پر نم بسر مي برد و آنچه از زر طلا و نقره و جواهر از ملک
خاصهٔ خود داشت به ارواح سلطان علاءالدین به فقرا و مستمندان داده
ارادهٔ زیارت بیت الله نموده از پسر رخصت خواست - سلطان فرمود
که آنچه از جنس کاني مسکوک و غیر مسکوک و جواهر باشد همه را نزد
ملکهٔ جهان آورده حاضر ساختند - و دست بسته نزد والده استاده در باب

---

۱ - ن - واز جهد او رواج یافت

چون در ملک دکن لغایت سلطنت سلطان محمد شاه سکهٔ اسلام
بر نقره و طلا اصلا رواج نه یافته بود و مدار داد و ستد بر هون و پرتاب وغیره
که از قدیم الایام در بیجانگر و کرناتک آن ولایت بران صورت بت و آفتاب
و دیگر علامات کفر مسکوک مي‌ساختند[1] - رائج بود سلطان محمد شاه
خواست که سکهٔ[2] اسلام در مقابل زر منقش صورت اصنام زود رواج دهد -
هر چند جد و جهد درین کار به کار برد فائده نمي‌بخشید - و چندانکه
حکام بلاد آن ولایت در بر انداختن زر قدیم و اجراے سکهٔ جدید از روے
تهدید تاکید شدید مي‌نمودند و زجر و توبیخ زیاد به عمل مي‌آوردند اثر
نمي‌کرد بلکه صرافان و دیگر کافران و ساکنان آن دیار زر خوش عیار سکهٔ
حال را هر جا مي‌یافتند شکسته به قصد ثواب و عدم اجراے آن بجاے
دیگر صرف مي‌نمودند - و در اجراے هون و پرتاب باوجود طلاے غش‌دار
از راه اعتقاد فاسد که رویت آن زر بجاے پرستش معبود مصنوع[3] خود
مي‌دانستند کوشیده آبرو و مال در جریمه به باد مي‌دادند - و بعده که
مجبور مي‌گردیدند طلاے بےغش سکهٔ اسلام را نسبت به طلاے مغشوش
و مسکوک سابق به کم بیع و شرا مي‌نمودند - سلطان ازین معني تنگ
آمده براے قتل صرافان همهٔ بلاد تاریخ و روز مقرر نموده خفیه به حکام
قلمرو خود احکام نوشته فرستاد که غرهٔ ماه رجب روز جمعه سنــــهٔ ۷۶۱
هفت صد و شصت و یک که تاریخ و ماه و روز به قصد ثواب نیک اختیار
نموده ایم - ما در حضور همهٔ صرافان را به قتل خواهیم رساند - باید
همه جا آن روز صرافان را زیر تیغ آورند - بعضی را از گداختن هون و در
گلو ریختن به سیاست رسانند - و در آن روز و تاریخ خود پادشاه

---

۱ - ن - از کم عیار رائج بود * ۲ - ن - سکهٔ اسلام بےغش * ۳ - ن - موضوع *

گرفته بود تا گوش زد همه نماید که ملکه گفته از تاریخ روانه شدن تا روزی
که حق سبحانه تعالی ازآن سفر عاقبت به خیر به خیریت به مکان اصل
به رساند خرج خوراک و پوشاک و نول[۱] جهاز و سواري شتران که در راه
خشکي و تري کعبه عمده خرج زائران است و دیگر آنچه در کعبهٔ مقصود
مطلوب گردد همه از سرکار خواهد رسید - و سوای آن هرچه احتیاج افتد
بلا حجاب طلب نمایند و درین سفر خیر اثر خود را مهمان عزیز ما دانند -
و با این جمع کثیر در جهاز محمد شاهي از بندر چیول راکب گشته
به منزل مقصود رسیده بعد از فراغ طواف کعبه و زیارت مدینهٔ منوره
و فیض رساندن به همهٔ ساکنان و مستحقان و شرفای آن مکان سعادت نشان
تحف و هدایا نزد خلیفهٔ آن عهد که از طرف خاقانِ عباسي و روم بود
فرستاده برای سلطان محمد شاه خلعت و فرمان مشتمل بر مأذون
ساختن سکه و خطبه موافق دستور آن زمان التماس نموده حاصل کرده
و بسیاري از یتیمان و بی کسان را کدخدا نموده و بنای بعضی خیر جاري
گذاشته عوض خزانهٔ دنیا ذخیرهٔ آخرت را خریده مبلغی به کربلای معلی
و نجف اشرف و دیگر مزار بزرگان و امامان دین فرستاده با هزاران
توشهٔ نیک نامي دنیا و آخرت مراجعت نمود و چون نزدیک حسن آباد
رسید - سلطان محمد شاه باستقبال والدهٔ ماجده و خلعت و فرمان
خلیفهٔ عباسي برآمده خلعت پوشیده فرمان را بعد مطالعه بر سر گذاشته
در رکاب سعادت اثر کعبهٔ دو جهان[۲] که به زینت تمام آئین بسته بودند
روانه گردید - گویند از جملهٔ هشت صد که با بعضی دیگر خدمه همراه
ملکه رفته بودند تا روز رسیدن به سرحد گلبرگه به هیچ احدی ضرر جانی

---

۱ - پول ۲ - ن - داخل شهر که بزینت تمام آراسته بود گردید

قبول آن التماس نمود - ملکهٔ جهان در جواب گفت - مرا به قدر ضرور
آنچه مطلوب است برمي دارم و آن فرزند را با زر و خزانه سروکار است -
و ارکان دولت نیز به عرض رسانیدند که اگرچه در راه کعبة الله خصوص
در خدمت والده که کعبهٔ دوم است هرچه صرف شود نجات است
و مایان را حرف منع آن به میان آوردن نه سزا است اما سلاطین را
موجود داشتن خزانه از همهٔ عبادات واجب تر است - سلطان رو به ملک
سیف‌الدین وزیر که خسر سلطان نیز مي شد آورده گفت تو چه مي‌گوئي -
آن دستور دستوردان در جواب عرض نمود که اگرچه آنچه هواخواهان سلطان
التماس مي‌نمایند واقعي و بجا است - اما پادشاهان را در راه خانهٔ
خدا و کار خیر و بجا آوردن خدمت مادر زر از خزانه برآوردن و باز
به خزانه فرستادن و فسخ ارادهٔ ثواب نمودن از عزم عاقبت به خیر سلاطین
بعید است - سلطان محمد شاه گفت آری باذل بے طینت و بخشندهٔ
بے منت که پدر مرا از آن مرتبهٔ گدائي به پادشاهي رساند مرا نیز در
سلطنت محتاج زر نخواهد ساخت - و هرچه در راه خانهٔ خدا صرف
خدمت کعبهٔ مجازي نمایم مضاعف و سه چند عوض خواهد رساند -
بعده فرمود که چهار صد من طلا و هفت صد من نقره به وزن رائج الوقت
مع آنچه زر نقد دیگر با جواهر موجود داشت حوالهٔ صدر الشریفه که در
خدمت ملکه صاحب اختیار نموده رفیق ساخته بود کرده وقت روانه
شدن یک در منزل بسعادتِ اندوز مشایعت گردیدهٔ مراجعت نمود -
ملکهٔ جهان به صدر الشریفه حکم فرمود که هشت صد زن و مرد که اکثر
از خاندان با نام و نشان پایمال[۱] حوادث لیل و نهار گردیده بودند با خود

---

۱ - ن - پامال ملال حوادث

و به میان آوردن وعده و وعید گفت که سبب تعویق و تاخیر رسیدن پیشکش چیست زود به موکلان به نویسند که از خواب غفلت بیدار گشته وجه پیشکش را با فیلان جنگي روانۀ حضور نمایند و إلا فوج دریا موج رسیده دانند - و تیشۀ ندامت بر بیخ درخت ملک و دولت خود نه زنند - ایلچیان رایان چون سخنان عتاب آمیز قهرانگیز سلطان را به گوش هوش ربا شنیدند به تحریر آن موکلان را آگاهي دادند - رای بیجانگر و تلنگانه غائبانه با همدیگر بیعت اتفاق نموده فوجها آراسته از هر دو طرف متوجۀ حسن‌آباد شدند - سلطان محمد شاه بهادر خان ولد اسمعیل مع را با جمعی از امیران نامي و فیلان کوه شکوه روانه ساخت و بعد مقابله و مقاتله و مکرر به میان آمدن جنگ های ملک آشوب که به تحریر تفصیل آن پرداختن از اختصار کلام دور افتادن است - نسیم فتح و نصرت بر لشکر[۱] اسلام وزید و کفار هزیمت یافته فرار اختیار نمودند - چون سلطان خود نیز برای پشت گرمي بهادر خان از حسن‌آباد برآمده بود - درین ضمن خبر فتح رسید و معاً تجار غارت زدۀ سمت هندوستان از تعدي رای تلنگانه نالان و شکوه کنان رسیدند که ما از اسپان عراقي و ترکي نژاد مع اقمشۀ ایران و توران و کشمیر برای سلطان و قابل این بارگاه مي آوردیم به سرحد رای تلنگانه که رسیدیم بعد از تکلیف فروختن چون عذر امانت سرکار عالي آوردیم[۲] اسباب خوب و اقمشۀ انتخابي را جبراً و قهراً از ما گرفتند - سلطان از شنیدن آن برهم و آشفته گشته اسباب و اثقال زیاد را گذاشته به طریق ایلغار با سپاه اسپ و قمچي روانه شده دو منزل سه منزل را در یک روز تاخته در اندک فرصتی خود را وقت

---

۱ - ن - لشکر ظفر اثر اسلام   ۲ - ن - اسپان

نه رسید - و بعد رسیدن به حسنی‌آباد بر سر قبر شوهر رفته فاتحه خوانده متصل آن مکان مختصر برای خود ساخته تا باقي عمر به عبادت معبود برحق بسر برد *

چون بعد از روانه شدن ملکه به کعبه بعضی امیران که التماس آنها در منع همراه دادن همهٔ خزائن به معرض قبول نیامد سلطان را به خفت عقل منسوب ساخته سوی مزاج بهم رسانده بودند - سلطان نظر بر عدم خزانه در جمع نمودن سپاه اغماض مي نمود - این خبر در بلاد کفار انتشار یافت - رایان اطراف خصوص رای بیجانگر و رای تلنگانه در فرستادن پیشکش مقرري هر ساله و اطاعت اغماض نمودند - بلکه ایلچي برای درخواست و به تصرف آوردن قلعه رایچور و مدگل که بابت تعلقهٔ بیجانگر و کولاس تعلقهٔ رای تلنگانه سلطان علاء‌الدین به تسخیر در آورده بود نظر بر ضعف سلطنت سلطان و نفاق امیران نزد سلطان محمد شاه فرستادند و پیغام و تکلیف‌های دور از صواب به میان آوردند - سلطان محمد شاه تقاضای وقت را کار فرموده ایلچیان را به اعزاز نگاهداشته جواب محبت آمیز نوشته مضمون دار و مدار دران درج نموده مصحوب ایلچیان زبان دان فهمیده کار خفیه روانه ساخت و یک سال به اهمال گذرانده درین مابین فرصت به گردآوري خزانه و لشکر پرداخته بعضی امرای نمک به حرام را به قتل و سزا رسانده عوض آنها دیگر فدویان عقیدت نشان را مستقل ساخته بعد از رسیدن فرمان و خلعت خلفای عباسي که خبر مزید[۱] استقلال سلطنت انتشار یافت روزی به کمال شان دیوان نموده حکم به احضار ایلچیان فرموده به دبدبه و زهر چشم تمام از روی تهدید

---

۱ - ن - مزید اقتدار و استقلال

قلعه کشا محاصره داشتند و شب و روز تقید مي ورزیدند دستگیر پنجهٔ
اجل گردید - بعده که به حضور سلطان آوردند شروع به هذیان و ناسزا گفتن
نمود و به آتش غضب و قهر سلطاني گرفتار گشته به سزا رسید و تمام
خزانه و فیلان و عیال و مال به دست لشکر عدو مال سلطان درآمد
و بعد تقدیم شکرانه آنکه تقدیر ایزدبي با تدبیر موافقت نمود - چون
میدانست که در پرگنات و بیرونها لشکر تلنگانه از مور و ملخ بیش اند و پسر
رای به دست نیامد و خود را به هواخواهان دور و نزدیک رسانده در فکر
فراهم آوردن لشکر است مصلحت برآن قرار یافت که بعد از دو هفته مع
جواهر و خزانه و طلا و آلات دیگر و اقسام اقمشه هرچه توانستند برداشته
متوجه دارالحکومت حسن‌آباد گردند - پسر رای که بجای پدر به تجویز
امرای بیرونها فرمان فرما گشته لشکر زیاده از اندازهٔ قیاس جمع ساخته
مي‌خواست بر سر سلطان محمد شاه بیاید از شنیدن خبر بر آمدن سلطان
با لشکر چو یاجوج و ماجوج سر راه ها گرفته هر جا چشمهٔ آب و چاه
و تالاب بود از انداختن زقوم و خوک های کشته خون آغشته پرداخته اول
به جنگ سنگ فلاخن اطراف را فرو گرفتند - بعده از تیر و دیگر حربه های
جان ستان چنان کار زار نمودند که عرصه بر لشکر سلطان تنگ آوردند و کار
لشکر از طرف آب و آذوقه به هلاک رسید - سلطان فرمود که در سرکار
خود و سپاه سوای زر سرخ و سفید و جواهر و خوردني ضروري و یک دو
دست لباس هرچه دارند انداخته و آتش زده اصلا پای بند خیمه و دیگر
بار زیادتي نه گشته تکبیر گویان و شمشیر زنان بر کفار حمله آورده قطع
مراحل و منازل نمایند *

درین ضمن از فضل الهي فوجهای تعین کردهٔ ملک سیف‌الدین
وزیر که پیهم روانه ساخته بود رسیدند - و به مدد کومک و ضرب شمشیر

شب نزدیک حصار تلنگانه رساند و جمعی از لشکریان مبارز پیشه یکه تاز بهادر را به صورت سوداگران تاراج رسیده سر و سامان باخته و یراق و اسلحه شکسته از لشکر جدا ساخته به آنها ارشاد نمود که صبح ناشده به دروازهٔ قلعه رسیده همین که در تردد بر مترددین وا نمایند فریاد و واویلا کنان داخل دروازه شده زبان برسیدن لشکر فراوان و به تاراج رسیدن خود به عجز و زاري وا نمایند - همین که دروازه بانان و دیگر مردم نزد شمایان برای پرسیدن احوال جمع آیند به چستي تمام هرکرا از آن مردم با یراق بینند زیر تیغ کشیده دروازه قلعچه[1] را متصرف شوند و آن قدر استقامت ورزیده پامردي نمایند که ما خود را به شما پاشنه کوب توانیم رساند - آنها اول[2] روز نوحه کنان داخل شهر شده آنچه سلطان ارشاد نموده بود به عمل آوردند - هنوز صدای دار و گیر آن جماعه به رای تلنگانه نه رسیده بود که فوج سلطان محمد شاه چون سیل ناگهان رسیده بلا موانع به شهر و حصار در آمدند و به گیر گویان به کافرکشي شروع نموده در همه کوچه و بازار متفرق گشته تا خبردار شدن سپاه و رای آنجا چندین هزار کافر را روانهٔ دار البوار نمودند - رای از اطلاع یافتن این بلیهٔ آسماني خود را باخته دست و پا به باد داده خویش را سراسیمه وار به قلعهٔ ارک رساند - و امرا و نوکران معتمد او خود را به او نتوانستند رساند و هر جا سر بر آوردند زیر تیغ آبدار بهادران اسلام آمدند و سلطان شهر را با عمارت های حاکم نشین متصرف شده به محاصرهٔ قلعهٔ ارک پرداخت و بعد از چند روز که کار بر محصوران ارک تنگ گردید و رای در توقف آنجا خطر جان دانست از راه عقب دیوار قلعه فرار اختیار نمود چون اطراف قلعه را یکه تازان

---

۱ - ن - قلعه ۲ - ن - اول نوحه کنان

معني را حمل بر عالم بے خودي نموده مغنيان را اشاره نمودند که تسليمات بجا آوردند سلطان اين معني در عالم هوشياري اطلاع يافته با مجدداً از روی تاکيد وزير را مخاطب ساخته استفسار نمود که برات هاى مغنيان را برآن کافر نوشتي ملک سيف‌الدين نه دانست در جواب چه عرض نمايد - سلطان بر آشفت و گفت تو مي داني که آن حرف در عالم نشاء شراب از جمله کلمات لغو از من سر زده نه چنان است و امر نمود که حضور من دو برات بنام راى بيجا نگر نوشته به قوالان و کلاونتان حواله نمايند و دو سزاول همراه داده روانه ساخت - و آنها مجبور گرديده ترسان و لرزان برات ها را نزديک راى بيجا نگر بردند - راجه بعد از اطلاع يافتن بر جرأت سلطان محمد - امر نمود که آورنده هاى برات را تشهير داده اخراج نمايند - سلطان محمد شاه از شنيدن آن عدم اطاعت و سرکشي آن کافر را دست آويز مادۀ نزاع و فوج کشي ساخته به تهيۀ لشکر پرداخته با سپاه حضور و آنچه در اطراف قلمرو خود داشت و نو نگاه داشت مع مصالح توپ و تفنگ تازه به احداث آمده برآمد - گويند رواج آتش بازي که با گوله توپ و بندوق و بان به دفع اعدا پردازند تا عهد سلطان محمد شاه نه بود - دران سال که مراد از سنه ۷۷۲ هفت صد و هفتاد و دو باشد در ملک دکن ابتدا از کارخانۀ سلطان محمد شاه به سرکارئ محمد خان ولد صفدر خان رومي به اتفاق ديگر روميان و فرنگيان که باني اين کارخانه ابتدا در ديار فرنگ بعده در بلاد روم گشته بودند وقت ارادۀ آن جهاد به استعداد تمام اختراع نموده ترتيب دادند و بعد بر آمدن سلطان محمد شاه راجۀ بيجانگر نيز با لشکر بے کران و دو لک پياده بر آمد بعد از آنکه افواج هر دو طرف مقابل شدند حق و باطل

به دفع اعدا پرداخته از پیش رو برداشته ملک و قصبه جات تلنگانه را آتش زده و غارت نموده خود را به پای تخت رساندند - رای تلنگانه استغاثهٔ تعدي سلطان محمدشاه به سلطان فیروز شاه پادشاه دهلي نوشته التماس مدد و تسخیر ملک دکن نمود موثر نه گردید - سلطان محمد شاه اطلاع یافته سال دیگر با لشکر آراستهٔ متوجه ملک تلنگانه گشته خرابي بسیار رساند - رای تلنگانه رجوع به راجهٔ بیجا نگر آورده برای مدد نوشت - قبل از رسیدن جواب خبر مرگ رای بیجا نگر انتشار یافت ناچار به سلطان صلح نموده دوازده لک هون مع قلعهٔ گولکنده پیشکش سلطان قبول نموده مرخص ساخت - و سلطان محمد شاه در سنه ۷۷۴ هفت صد و هفتاد و چهار قلعهٔ گلکنده را که از گل خام بود به تصرف در آورده بنای مسجد گذاشته اذان دین محمدي را بلند آوازه ساخته - اعظم همایون را با فوج لائق برای ضبط گلکنده و وصول پیشکش نگاه داشته مراجعت فرمود *

دیگر از کارهای دست بستهٔ سلطان محمد که عقل در قبول آن متردد است به روایت محمد قاسم فرشته نوشته مي شود که بعد از مراجعت سلطان راجهٔ تلنگانه هوای پیشکش مقرر تخت مرصع که قیمت آن به زبان قلم نتوان داد برای سلطان فرستاد و سلطان استقلال تمام بهم رسانده بهادر خان را به خطاب امیرالامرا معزز ساخت و دختر او را برای مجاهد شاه پسر خود به عقد در آورده - شبی در عالم سرخوشي بادهٔ ناب که بزم مهتاب آراسته شده بود - بعده که قوالان و مغنیان نو رسیدهٔ هندوستان به نغمهای دلکش سلطان را خوش وقت ساختند - حکم نمود که برات انعام آنها بر راجهٔ بیجا نگر بنویسند - وزیر و ارکان دولت این

امرا پا از اندازۀ خود بیرون نهاده طریقۀ نافرماني اختیار نموده بودند بعد رسیدن به هم رکابي فتح و نصرت همه را به سزا و گوشمال کردار رساند *

گویند چون سلطان را به شرب خمر به افراط و رواج خرابات خانه میل زیاد بود - و برگزیدۀ زمان و زمین حضرت شیخ زین الدین که در دولت آباد ساکن بودند - ازین معنی نسبت به سلطان کم توجه گردیده اکثر نذر و تحفی که مي فرستاد رد مي نمودند و مي فرمودند که تا سلطان ترک منهیات الهي نه نماید ما را با او صلح نیست - و در آخر عهد بے دماغي‌ها از طرفین زیاد گردید و سلطان حکم اخراج شیخ نمود - شیخ از دولت آباد بر آمده نزدیک روضۀ شیخ برهان الدین رسیده مصلی از دوش انداخته عصا را بر زمین فرو برده گفتند - الحال کیست که ما را ازین جا حرکت دهد - از شنیدن آن تزلزل در اعضا ے سلطان افتاد و به معذرت پیش آمده پیغام عفو تقصیر نمود - شیخ در جواب گفت ما را با سلطان محمد شاه غازي منازعت مالي و ملکي نیست اگر سلطان ترک نافرماني الهي نماید و از شرب علانیه باز آید مثل او دوست دیگر نزد زین الدین نخواهد بود - سلطان از شنیدن آنکه لفظ غازي بر زبان شیخ جاري گشته بر خود بالیده شکر این عطیۀ الهي بجاي آورد - و همان روز از اثر نفس و توجه باطنئ آن واصل بالله توبه از همه کبائر نموده حکم نمود که از قلمرو او مسکرات و خرابات خانه‌ها را بر طرف سازند - و در فکر دفع دزدان و راهزنان افتاده از وجود ناپاک آن جماعه دکن را پاک ساخت - و در همان ایام نیک فرجام که موافق پرداخت ملک و دین خود گردید - و در سنه ۷۷۷ هفت صد و هفتاد و هفت ازین جهان رحلت نمود - هفده

مہم پیوستند - ایام جنگ بامتداد انجامید بعد محاربات صعب که زیاده از اندازهٔ شمار کفار علف تیغ گردیدند و چندین هزار مسلمان به درجهٔ شهادت رسیدند از غلبهٔ اسلام هر بار کفار هزیمت یافته باز مقابل گشته مسلمانان را مغلوب مي ساختند * * بیت *

ز نعـــل سمنـــدان فولاد میخ * زمین را ز جنبش بر افتاد بیخ

کار بجای رسید که خبر شهید شدن سلطان مکرر انتشار یافت آخر کار چندین هزار مسلمان کشته و شهید شدند و جنگ هاي رستمانه که اندازهٔ قبول عقل خارج است به میان آمد که به تفصیل آن پرداختن از سر رشتهٔ سخن دور افتادن است آخر از غلبهٔ اسلام راجه هزیمت یافت - و سلطان با غنیمت فراوان و چندین هزار بندي مراجعت نموده راجه ایلچیان سخن دان را به میان آورده بنای عهد و پیمان صلح قائم نمود که آب کشنا درمیان ملک حد باشد و بعضی محال این طرف آب مشترک باشند - و نیز مقرر ساختند که چون درین جنگ چندین دفعه بر یک دیگر غالب و مغلوب گردیده هندو و مسلمان بسیار از صغیر و کبیر اسیر نموده اند - ازان جمله برهمنان بے شمار که با اطفال و عیال به قید مسلمانان معذب بودند - آنچه ناموس همدیگر باشد همه را خلاص نمایند -* و من بعد نیز هرگاه پای جنگ و کارزار به میان آید به اسیري و بے ناموسي اطفال و عیال نه پردازند و شمشیر بر آنها نه کشند - چنانچه در شرفای دکن تاحال رعایت ناموس و جان عورات و اطفال مي نمایند - بعده که سلطان به حسن آباد به فتح و فیروزي رسید - خبر یافت که بعد رفتن سلطان بدان مہم صعب که مدت به طول انجامید و مکرر خبر شهید شدن سلطان و غارت گردیدن لشکر انتشار یافت - زمینداران نواح دولت آباد و بعضی

پاس ادب خواست نه شنید - و به زور با او کشتي گرفته از زمین برداشته
چنان برزمین زد که مرغ روح او از قفس پرید - بعده که بر تخت جلوس
نمود به راجه بیجا نگر نوشت که اگرچه پدر من با شما سلوک نموده دریاے
کشنا را حد ملک قرار داده - بعضی محال این طرف آب را مشترک مقرر
ساخته بود - اما شین شراکت را از میان برداشته آن محال را به
منصوبان ما وا گذارند که في ما بین نزاع ملکي نه ماند - کشن راو راے
بیجانگر از رسیدن پیغام و نوشتهٔ شورش افزا بهم بر آمده نوشت -
که قلاع رایچور و مدگل به طریق مدارا به تقاضاے وقت به پدر شما
وا گذاشته بودیم و بعضی فیلان از زبوني امراے ما به تصرف پدر شما رفته اند
باید که دست ازان بر داشته به تصرف ملازمان ما وا گذارند - و الا لشکر
دریا موج ما را رسیده دانند *

از شنیدن این جواب مجاهد شاه شعله وار بر افروخته همان روز فرمود
که خیمه بیرون زنند و به سرعت تمام طرف بیجانگر مرحله پیما گردید -
ازآن طرف راے بیجانگر کوس آهنگ جنگ بلند آوازه ساخته با لشکر
بیش از اندازهٔ قیاس بر آمد *

چون مجاهد شاه نزدیک سرحد بیجا نگر رسید شنید که شیرے
دران راه بیشه را گرفته و راه تردد بر مسافران بسته گشته - و مکرر چندے
از امراے هر دو سرحد به قصد دفع او کمر بستند و تدبیرها نمودند - حریف
او نه گشتند - سلطان از شنیدن این خبر با خاصان چند جریده به عزم شکار
آن شیر بیشه بر آمد - و اسباب و مصالح شکار شیر با خود نه برده - خود را
به بیشهٔ او یکه و تنها رسانید - هرچند امرا التماس منع آن جراءت نمودند
فائده نه بخشید - با شیر هم نبرد گشته به ضرب شمشیر کار او ساخته به لشکر

سال و نه ماه به کامراني سلطنت نموده به برکت جهاد با توشهٔ نیکنامي مرحله پیماے سفر آخرت گشت * * شعر *

جهان اے برادر نه ماند به کس * دل اندر جهان آفرین بند و بس

گویند به شمار لک‌ها کفار زیر تیغ سلطان محمد شاه آمدند و جواهر اندوده هفت صد سال زیاده از اندازهٔ قیاس از [1] کفار به تصرف سلطان و غازیان در آمده بود *

ذکر سلطنت سلطان مجاهد شاه بن سلطان محمد شاه بهمني

سلطان مجاهد شاه بن سلطان محمد شاه در نوزده سالگي تخت آراے ملک دکن گردید - جوانے بود تنومند شجاع و سخاوت پیشه به اکثر کمالات آراسته زبان ترکي و فارسي نسبت به پدر و جد به فصاحت گفتي - گویند در دوازده سالگي روزے در یکي از حجره‌هاے خزانهٔ پدر آمده براے بعضي از اطفال هم سال که همراه داشت - چند خریطهٔ زر از خزانچي خواست - او عذر آورد - دست به قفل صندوق زده شکسته - دوازده خریطه بر آورده به اطفال همراه تقسیم نمود - مبارک نام خزانچي که از چیله‌هاے سرکار بود هرچند که به زبان خوش و ناخوش مانع آمد فائده نه داد - خزانچي نزد سلطان محمد شاه رفته زبان به شکوه کشود سلطان محمد مجاهد شاه را طلبیده دو سه سیلي زد - تخم کینهٔ او در دل کاشته گردید روزے به مبارک که در قوت و پهلواني شهرت داشت - گفت بیا تا باهم کشتي بگیریم - هرچند که مبارک عذر

---

(۱) ن - از راجهٔ بیجا نگر *

مبتلا گردیدند - و از نه رسیدن رسد غله کمیاب گردید - ناچار مصلحت بر آن قرار یافت که تلافي آن بر وقت دیگر موقوف داشته پاے مصالحه به میان آورده به حسن‌آباد مراجعت نمایند - بعد از معاودت داؤد خان نام که عموے سلطان مي شد و در جنگ کشن راو به سبب تیز جلوے روزے او را مخاطب و معاتب به دشنام ساخته بود - داود خان کینهٔ آن در دل نگاه داشته در فکر انتقام قابوے وقت مي جست - شبی سلطان را تنها در خیمه مست ولا یعقل با دو غلام کشیک به خواب رفته یافت - چون حب ریاست علاوهٔ کینه گردیده بود به اتفاق مسعود نام بن مبارک خزانچي که در دل او نیز آتش کینهٔ کشتن پدر او شعله مي زد - به ضرب شمشیر نهال برومند آن نوجوان را از پا در آورد - چون سلطان مجاهد شاه فرزند نداشت - داؤد شاه امرا را به دعوی ارث سلطنت با خود رام ساخته به انواع رعایت امیدوار نموده - فتنهٔ خون مجاهد شاه را فرونشانده جنازهٔ او روانهٔ حسن آباد ساخت - مدت فرمان روائي مجاهد شاه سه سال و یک ماه بود * * شعر *

بسا شیر درنـــدهٔ سهم ناک * که از نوک خاری در آید به خاک

ذکر سلطنت سلطان داؤد شاه بن سلطان علاءالدین گانگوی بهمني

چون خبر قتل سلطان مجاهد شاه شهرت یافت - اکثر امرا غائبانه سر از اطاعت پیچیده در فکر انتقام افتادند - و ملک سیف الدین نظر بر دفع فساد و وراثت ملک نموده سلطان داؤد را در سنه ۷۷۹ هفت صد و هفتاد و نه به داؤد شاه مخاطب ساخته سکه و خطبه بنام او جاري

خود معاودت نمود - این خبر به راجهٔ بیجانگر که گوشمال یافتهٔ پدر او بود رسید - از سر نو تزلزل شجاعت موروثي در دل او از طرف سلطان مجاهد شاه راه یافت - و فسخ ارادهٔ نموده پیغام صلح به میان آورده به بهانهٔ شکار بر آمده ترک پیکار نموده راه جنگل و کوه‌هاے قلب اختیار نمود *

مجاهد شاه که آرزوے سیر بیجانگر و کارزار با کفار آن دیار نمودن در دل او راه یافته بود به صلح راضي نه شده تعاقب راے نموده - مدتے در آن سرزمین دشت پیما گردیده گاه گاه پاشنه کوب خود را به فوج او رسانده به کفار کشي مي پرداخت - و اکثر قتال هاے صعب به میان مي آمد و کفار که ازان سر زمین واقف بودند در جاهاے تنگ و غارهاے سنگ پناه برده هر گاه [1] لشکر اسلام را قراولان او به قابوے شکار پیکار خود مي یافتند در تلافي تقصیر نمي نمودند و در این مابین هرگاه که جنگ هاے صف ربا به میان مي آمد چندین هزار سوار به دار البوار مي پیوستند - و گروه گروه مسلمانان به درجهٔ شهادت مي رسیدند - و از جلادت و تهوري‌ها که از آن شیر بیشهٔ شجاعت به ظهور مي آمد دو دو هفته پاے او از رکاب خالي نمي شد * * شعر *

سم بادپایان ز خون چون عقیق * شده تا نمد زین به خون در غریق

قردے که از آن صفدر معرکهٔ کارزار در آن محاربه رو داده در تاریخ فرشته به تفصیل درج است *

حاصل کلام سلطان مجاهد شاه خود را به قلعه ادوني رسانده به محاصره پرداخت - چون قلعه گردون اساس پر از ذخیره و مصالح جنگ بود و موسم برسات رسید - مردم لشکر اسلام به انواع مرض از اختلاف آب و هوا

---

(۱) ن - هرگاه و هر جا

ملک سیف الدین والی ملک پدر ساخت - و سکه و خطبه به نام او نمودند - سلطان محمود شاه پادشاه صالح کم آزار خلیق کریم و رحیم بود - بعد از جلوس وزارت را به دستور سابق ملک سیف الدین بحال داشت - و مسعود را به فرموده و صلاح روح پرور آغا در انتقام رفاقت داؤد شاه به قصاص خون برادر کشید *

و کشن راؤ راے بیجانگر بعد از خبر سلطنت داؤد شاه لشکر کشي نموده رایچور را محاصره داشت - از شنیدن سلطنت سلطان محمود شاه و خوبي‌هاے او ترک مجاهده [۱] نمود و به اتفاق سلطنت او از هر دو طرف پاے نزاع و کارزار نیامد - سلطان محمود شاه در کمال خدا ترسي به انتظام سلطنت مي پرداخت - و شعرا و مردم مستعد را دوست مي داشت - شعراے بسیار در پایه تخت او حاضر آمدند - و براے خواجه حافظ شیرازي مبلغی فرستاده طلب نمود - خواجه بعد رسیدن زر و نوشتهٔ طلب - نصف زر را صرف کدخدائي همشیره زادهٔ خود نموده باقي را که توشهٔ راه برداشته بود در راه یکے از دوستان غارت زده بے سروسامان به او در خورد - آن مایه خرج راه را به او تواضع نموده از راه به شیراز مراجعت نمود و گویند به سبب طوفانے شدن جهاز به خدمت سلطان نه توانست رسید - بهر حال سلطان اطلاع یافته بار دیگر مبلغی فرستاده از تکلیف آمدن معاف داشت سلطان در ایام انزوا در تزیین لباس مي کوشید بعد از سلطنت به لباس سفید کم قیمت قانع گردید - سبب آن ازو پرسیدند - جواب داد درآن حالت مرا فکر لباس خودم دامن گیر بود - [۲] الحال

---

(۱) - ن - محاصره

(۲) ن - الحال که به لباس عاریت سلطنت تنم مقید گردید درفکر بے لباسي بندهاے خدا در تقطیع لباس خود نمي توانم کوشید *

نمودہ خود استعفاے وزارت به میان آورد - سلطان داؤد شاہ قبول نه نمودہ به منت و الحاح وزارت او را بحال داشت و همه خاتونان حرم نیز اطاعت نمودند - الا روح پرور آغا ملقب به شاہ خانم که خواهر کلان اعیانی سلطان مجاهد شاہ بود براے مبارک باد رو برو نیامدہ سر از اطاعت پیچیدہ در فکر انتقام خون برادر افتاد - چه اگر داؤد شاہ عدم وجود روح پرور آغا را مساوي دانسته نه دانست که * مصرع *

دشمن نه توان حقیر و بے چارہ شمرد

اما چون روح پرور آغا از ابتدا نسبت به همهٔ خدمه نزد سلطان زادہ ها معزز بود به او دار و مدار مي نمود - تا آخر روح پرور آغا با یکے از غلامان پدر ساخته امیدوار رعایت ها نمودہ در وقت نماز داؤد شاہ را در عوض قصاص برادر مقتول ساخت - یک ماہ و پنج روز سلطنت نمود *

* شعر *

درین فیروزہ ایوان پرآفات * بدي را هم بدي باشد مکافات

ذکر سلطنت سلطان محمود (۱) شاہ بن سلطان علاءالدین گانگوی بهمني

بعد از کشته شدن داؤد شاہ بعضی امراے هواخواہ خواستند که سنجر نام پسر داؤد شاہ را برتخت نشانند - روح پرور آغا راضي نشدہ سنجر را که اندرون محل در اختیار او بود مکحول ساخته محبوس نمود - محمود ابن سلطان علاؤ الدین را سلطان محمود شاہ خواندہ به اتفاق

(۱) هم از سکهٔ این سلطان و هم از قول مورخین معتبر واضح است که اسمش محمد بود و احتمال کلي میدارد که پسر محمود بن علاءالدین بهمن شاہ بود

اختیار نموده مزید برآن این شیوه بیش نمود که غلامان که دخیل امور سلطنت گردیده بودند زمام اختیار غلامان ترکي و حبشي را از رجوع مردم کوتاه ساخت از ایام شاهزادگي مکرر مي فرمود و در خلا و ملا بر زبان مي آورد که سلاطین چون امانت دار جناب کبریائي اند باید که سادات و مشایخ و فضلا را محکوم و محتاج ¹ نه سازند - ازین ممر تغلچین که عمدهٔ غلامان ترک بود و چشم داشت اختیار وکالت و وزارت داشت تخم این عداوت دیرینه در دل پر کینهٔ خود مي کاشت - روز بروز خار خار این حسد در خاطر و جگر آن شقي مي خلید - از اتفاقات قاهنجاري روزگار دخترے داشت چون پنجهٔ نگار به اقسام حلیهٔ صفات دلبري و شوخي و حسن سیرت و صورت آراسته و در فن موسقي مشهورهٔ عالم گشته روزے نظر سلطان بر آن غارتگر دل و جان افتاد و تیر عشق او چنان در دل سلطان خلید که زندگاني برو تلخ و نا گوار گردید - و هر چند مي خواست آن دل‌ربا را به دام عقد در آورده با خود رام سازد - پدر برگشته ایام او راضي نمي شد - بعده که دانست که سلطان دل باخته عشق دختر بد اختر او گشته و به هزاران آرزو طالب وصال بل مشتاق نظارهٔ جمال اوست روزے آمده التماس نمود که اگر سلطان با محرمے چند در کلبهٔ غلام موروثي خود قدم رنجه فرموده مراو را درمیان هم چشمان سر بلندي بخشند و آرزوے دیرینهٔ غلام پیر را بر آرند از بنده پروري‌ها عجب نه خواهد بود و نیز شهرت داد که مي خواهد بعد شرف نزول آن مهر سپهر سلطنت بدر زهره خصال برج عصمت را با قدرے جواهر بیش بها از روے نیاز پیشکش نماید - سلطان از شنیدن این مژدهٔ راحت افزا که خلاصهٔ

---

(۱) ن - غلامان و اراذل *

که فکر لباس عالمی در دلم جاه‌گرفته به لباس خود نمي توانم کوشید
و به همهٔ فقرا و مساکین دور و نزدیک که به او خبر مي رسید به قدر
مقدور وجه معاش مي رساند - و ایام سلطنت را بلا اندیشهٔ تردد
رزم به هم بزمي صلحا و علما بسر مي برد - و بلادرد سر نیزه و سنان
و بے آنکه خون ریزي مسلمانان به میان آید - فرمان فرمائي
مي نمود - حاصل کلام که در اولاد بهمنیه هیچ پادشاه مثل او خدا ترس
و رعیت پرور باذل عادل نه گشته - همیشه در عبادت و اطاعت خالق
و رعائت مخلوق و دل‌جوئي خلق الله صرف اوقات مي نمود - تا آنکه
در سنه ۷۹۹ هفت صد و نود و نه به فردوس برین منزل گاه ساخت -
قریب نوزده سال به کمال نیک‌نامي کام‌راني نموده با توشهٔ دعاے
نیک ازین جهان به جنان شتافت - و ملک سیف الدین نیز بعد از طي
یک صد و هفت سال از مرحلهٔ عمر رفاقت سلطان محمود شاه نموده جهان
بدرود ساخت * * شعر *

نیک و بد چون همي به باید مرد * خنک آن کس که گوے نیکي برد
وسواے نام نیک در جهان نه گذاشت * * شعر *

جهان خوابي است پیش چشم بیدار * به خواب دل نه بندد مرد هشیار

ذکر سلطنت سلطان غیاث الدین بن سلطان محمود شاه بهمني

سلطان غیاث الدین بن سلطان محمود شاه چون بر تخت (۱) جلوس
نمود در جمیع امور به دستور پدر مرحوم با کافهٔ انام خاص و عام سلوک

---

(۱) ن - بر تخت موروثي الکهٔ دکن *

گرفته عقب سرا مانند سربازان بازار ملامت بسته بر زمین انداخته به سرنوک خنجر مردمک دیدهٔ آن نوجوان مظلوم را از کاسه سر بر آورده امراے هوا خواه را که بیرون نشانده بود هریک را جدا جدا بنام سلطان و بجا آوردن رسمیات تواضعات خلعت شادي طلبیده به جلدي و چابکي تمام به قتل مي رساند تا از همهٔ رفقاے جان نثار سلطان خاطر جمعي حاصل نمود - بعده یکے از محرمان کار را نزد سلطان شمس الدین برادر کهتر سلطان غیاث الدین فرستاده در همان حرم سرا خوانده زبان به مبارک باد سلطنت کشاده درون قلعه بر تخت بهمني نشاند و امراے همدم و غلامان محرم جمع آمده آداب تسلیمات بجا آوردند - و سلطان غیاث الدین را به منت جان بخشي مرهون احسان ساخته به قلعهٔ ساغر عرف سکر فرستاده محبوس گرداند - یک ماه و بیست روز سلطنت نمود *

* شعر *

بسیــــار جفا کشیــــد بلبل در باغ * تا دامن گل گرفت یک دم به فراغ
نه شمیده هنـــوز بوی از گل کایام * از درد فراق کردش آشفتــه دماغ

ذکر سلطنت سلطان شمس الدین برادر غیاث الدین بهمني

چون سلطان غیاث الدین را آن غلام بد انجام معیوب و محبوس نمود سلطان شمس الدین را بر تخت نشانده خود را وزیر و وکیل مطلق قرار داده زمام سلطنت را به کف اقتدار و اختیار خود آورده و محرمان همدم و هم راز را به خدمت و مناصب نامناسب معزز ساخت - و امرای

ا ن - چون محرمان *

مراد دل خود مي دانست باين ترانه گويا گرديد * * شعر *

برين مژده گر جان فشانم رواست * که اين مژده آسايش جان ماست

و به تجويز آن نمک به حرام بد انجام چندے از امراے هواخواه را که بر انداختن آنها را نيز از امر واجب تر مي دانست با خود گرفته به خانهٔ آن خانه برانداز رفت - و آن تيره بخت پر کيفه تخت عروسانه آراسته سلطان را بر آن جاداد بعده که بزم ملوکانه آرايش يافت دست ادب بسته بر خاست و التماس نمود که مجلس را از مردم نامحرم خالي و خلوت سازند - سلطان عقل و هوش باخته که سوختهٔ آتش عشق دختر آن شوم اختر بود لازمهٔ احتياط را کار نه فرموده - موافق تکايف آن بد انديش به فرمود که همراهان در خلوت خانه بيرون رفته با ارباب طرب بزم آرا گردند و امر نمود که باد را هم محرم نه دانسته در آن عشرت خانه راه نه دهند * * شعر *

به فرمود او به دربان ستمگار * که بادے هم درين درگاه مگذار

فطرت ! نام غلام با هوش خود را در آن بزم طرب ساقي نموده در نظر شاه جلوه‌گر ساخت - و اشاره نمود که به جام هاے هوش رباے پياپے سلطان را مدهوش سازد چون از چند ساغر لبريز نشه هاے جلو ريز به اميد وصال آن صاحب جمال و نظارهٔ حسن ساقيِ خوش خط و خال در کاشانهٔ سينهٔ آن سلطان دل و هوش به باد داده جاگرفت - آن ناپاک بے باک به اتفاق چند غلام سفاک که در گوشه و کنار پنهان ساخته بود بر آمده چون بلاے ناگهاني بر سر آن نونهال گلشن سلطنت رسيده با شمشير و خنجر آبدار حمله آورده در عالم بےخودي دستهاے او را

ا ن - طرب *

وصیت زیاد نمودہ بود - و هردو برادر که به دل و جان خود را از کمر بستگان و فدویان غیاث الدین مي شمردند - بعد مکحول و مغلول شدن آن سلطان مظلوم اسپندوار بر آتش بے قراري مي سوختند و زن هاي هر دو برادر که خواهر اعیاني سلطان غیاث الدین مي شدند شوهران خود را در کشیدن انتقام برادر ترغیب مي نمودند - و آنها نیز همیشه در فکر تدبیر استیصال آن بد سرشت بودند و تغلچین این معني را فهمیده متوهم از طرف هر دو برادر گردیده حرف هاي متوحش به سمع سلطان شمس الدین مي رساند - و صلاح بر انداختن بنیاد حیات آنها مي داد - و سلطان شمس الدین گفته او را مقرون به غرض دانسته شنیده را ناشنیده مي انگاشت تا آن بدکیش به مخدومهٔ جهان گفت که اگر درین دو سه روز فکر هر دو برادر نه کني هرچه بیني از خود بیني مخدومهٔ جهان سلطان را بر قتل بني اعمام ترغیب نموده - از فکر قتل شجر حیات آن هردو برادر آرام نه داشت و قابو نمي یافت - فیروز خان و احمد خان بر ارادهٔ مدعیان اطلاع یافته گریخته نزد سدهو نام حاکم قلعهٔ ساغر که از غلامان نمک حلال سلطان غیاث الدین و غائبانه شریک تدبیر هر دو برادر بود - و تغلچین برو دست نیافته مدارا مي نمود - رفتند - و باهم عهد و پیمان انصرام انتقام آن بد انجام نمودند و سدهو آنچه داشت از زر و سپاه و اسباب جنگ مهیا نموده کمر خدمت گاري بر میان جان بر بست - و اتفاق نموده به سلطان شمس الدین و ارکان دولت سلطنت پیغام نمودند - که آنچه از غلام نمک حرام به وقوع آمده بر خاص و عام ظاهر است اگر او را به ما سپارند یا خود سیاست نمایند - مایان نیز از بنده هاي مطیع و فرمان بردارایم و الا هرگاه و هر جا برود بر حامیان او دست یابیم تا توانیم با جان و مال خود را در انتقام کشیدن معاف نه خواهیم داشت بعده که

بیگانه را از پایه و نظر اعتبار بر انداخت و جمعی را محبوس و چندی را
از حیات مایوس گرداند و برخی از ملاحظهٔ جان و مال که پامال زوال آن
بدخصال نه گردند خود را ازو وا نموده از شر او محفوظ ماندند -
و والدهٔ سلطان شمس الدین که ام ولد بود به جاذبهٔ حب ریاست نسبت
به پسر و ملاحظهٔ شر آن بد اختر در خاطر جوئی آن واجب الرحم تقصیر
نمی نمود - و پسر را نیز همیشه ترغیب و نصیحت نمودی که او را وزیر
مستقل دانسته در همه باب رفیق شفیق و هوا خواه خویش شناخته در
هیچ مقدمه خلاف صلاح و رضای او کار نه نماید - و سخن بدخواهان او را
به گوش راه نه دهد - و آن نابکار غدار نیز در مراعات خاطر والدهٔ سلطان
زیاده از حد کوشیده مخاطب به ملکهٔ جهان[1] ساخته همیشه تحفه ها
می فرستاد - و چون از داؤد شاه مقتول سه پسر مانده بودند یکی مسمی
به سنجر که روح پرور آغا او را مکحول ساخت دویم فیروز خان[2] سیوم
احمد خان که درآن زمان هفت هشت سال داشتند - و عم ایشان سلطان
محمود در تربیت آنها می کوشید - و آداب شکار و پیکار می آموخت -
و میر فیض الله انجو که به حکم سلطان معلم ایشان بود در تعلیم اکثر علوم
تقید زیاد می نمود - قبل از آنکه حق سبحانه فرزند به سلطان محمود
عطا فرماید هردو برادر[3] را فرزند خوانده به هر دو وصلت دختر خود نموده
بود - و گاهگاه به لفظ ولی عهد مخاطب می ساخت و بعد تولد شدن
فرزندان غیاث الدین را ولی عهد گردانده در حالت فوت در باب رعایت
و حمایت فرزندان از آفات مالی و جانی فیروز خان را و احمد خان را

---

۱ - ن - مخدومهٔ جهان *

۲ - اغلب این است که فیروز خان و احمد خان پسران احمد خان بن علاءالدین
بهمن شاه بودند * ۳ - ن - برادر زادهٔ را *

برهنه از رو برو پیدا شده در عالم بے خبري زبان به مژدۀ فتح و بشارت سلطنت کشود - ازین تفول و فال غیب تقویت تمام حاصل نموده با زاد و راحلۀ توکل خود را به گلبرگه رساندند - و سلطان شمس الدین و مخدومۀ جهان[1] هردو برادر را خلعت داده به چرب زباني و لطف پیش آمدند[2] و هردو طرف به خیال بر انداختن همدیگر منتظر قابو بودند - تا آنکه فیروز خان از تائید ایزد منان به رفاقت امیران همراز قابوی کار یافته - چنانچه به تحریر تفصیل آن زبان قلم را آشنا نمودن باطناب سخن منجر مي گردد - سلطان شمس الدین را با آن قاتل باطل به دست آورده - اول غلام بد مآل تبه کار را با طوق و زنجیر نزد سلطان غیاث الدین حاضر ساخته حربه به دست او دادند - که به مدد باصرۀ باطن بند بند آن کور باطن را جدا دماید - آری که کرد که نیافت و که جو کشت که گندم برداشت *

* شعر *

به کار آنچه داري چه گندم چه جو * که امروز کشت است و فردا درو

بعده سلطان شمس الدین را مکحول ساخته به قلعۀ سکر روانه و محبوس گردانیدند سلطنت سلطان شمس الدین پنج ماه و هفت روز بود *

* شعر *

چنین است آئین گردنده دور * گهی مهرباني ازو گاه جور

مخدومۀ جهان با پسر مکحول رخصت کعبه خواسته با زاد و توشه روانۀ بیت الله گردید *

---

۱ - ن - ملکۀ جهان *

۲ - ن - و هر روز برای مجری با همراهان هواخواه و فدویان جان نثار در خدمت سلطان شمس الدین مي آمدند *

از سلطان و مخدومهٔ جهان جواب ناصواب شنید - با جمعیت سه چهار هزار سوار یک جان و دل که همه به دل و جان درین کار رفیق بودند بر آمدند - و با بعضی امرا که به اکراه با تغلچین بے دین رفیق گشته بودند - خفیة به نامه و پیغام عهد رفاقت بر وقت کار به میان آوردند - و متوجه گلبرگه شده چارهٔ کار درآن دیدند که چتر بر سر فیروز خان گرفته و به سلطان فیروز شاه موسوم ساخته احمد خان را خطاب امیر الامرا داده - میر فیض الله انجوي شیرازي استاد خود را وزارت مقرر کرده به قصد استیصال آن بد سگال روانه شدند - تغلچین نیز طبل جنگ نواخته به استقبال هر دو برادر بر آمد - بعد مقابله و مقاتله هزیمت بر فیروز خان افتاد - باز خود را به سکر رساندند *

بعده بعضی از امرای هواخواه پنهاني پیغام فرستاده که شما را صرفه در جنگ نیست و مایان هم خود را به شما نمي توانیم رساند - اگر شما جرأت را کار فرموده پیام عهد و پیمان امان جان به میان آورده به اظهار اطاعت و استعداد خبرداري - خود را به گلبرگه رسانید - شاید و اغلب که به تائیدات مدد الهي ما هم به وقت قابو یافتن کاری توانیم ساخت - هر چهار یار موافق برین مصلحت هم داستان شده - میر فیض الله انجو را که در دانش و زبان آوري از مشاهیر روزگار گفته مي شد - نزد مخدومهٔ جهان به اظهار جهان جهان اخلاص‌مندي و عذر تقصیرات گذشته روانه ساختند - مخدومهٔ جهان و آن غلام بد رگ هرچند بر اطاعت آنها اعتقاد نه داشتند - اما رجوع دشمن را غنیمت دانسته چون همان فکری که هر دو برادر و سدهو باهم تمهید مقدمه نموده بودند آنها نیز به خاطر داشتند - پای عهد و امان به میان آورده نوشته دادند - بعده که فیروز خان از سکر بر آمد به کمال وسوسهٔ مآل کار مرحله پیما گردید - دیوانهٔ سراپا

عنه در عهد حضرت رسالت و عهد خلافت خليفهٔ اول رواج داشت حضرت امیرالموٴمنین عمر رضي الله عنه در خلافت خود به تقاضای مصلحت دیني منع ساختند - از آنکه امامیه نیز از اهل قبله اند اگر در یک مسئله تابع آن جماعه شده آنچه مکنون خاطر است به عمل آرند - شاید نظر بر فضل الهي که آخر توبه نیز سرمایهٔ رستگاري است ماخوذ نه باشند - سلطان گفت اگر جائز بودن متعه در عهد ابوبکر صدیق تصدیق یابد بدان پناه برده جرأت توان نمود - اگرچه علمای حنفي در رد آن روایتی که داشتند به عرصهٔ گفتگو آوردند - اما چون میر فیض الله انجو از روی مشکوة و صحیح بخاري جواز آن را در وقت حضرت رسالت و خلافت خلیفهٔ اول به اثبات رساند - و سلطان به تبعیت مذهب امامیه و امام مالک و زفر از جملهٔ حوران خوش لقاے هر قوم و بلاد مختلف بعضی را نکاح موقت و اکثرے متعه خوانده در چند روز سه صد زن فراهم آورده قصبهٔ علحده موسوم به فیروزآباد در کنار آب بهوره آباد ساخته و بناے نه محل درآنجا گذاشته عمارت هاے با فضا و صفا و آب هاے جاري و باغ هاے فرحت افزا درآن عشرت خانه احداث نموده - در هر محل نه زن خاصه که با هر یک سه کنیزک هر کدام از ملک و قوم مختلف باشند نگاه داشت - و هر مکانے که براے زن‌هاے یکی از بلاد هفت اقلیم ساخت - همراه آن کنیز هاے همان ملک مقرر نموده و کمال احتیاط به کار برد که همان زبان ملک خود باهم و با سلطان گفتگو نمایند و زن دیگر به آنها هم خانه و زبان نه گردد تا در لهجهٔ زبان هیچ یک تفاوت راه نیابد - و خود با همهٔ زنان رومي و عرب و عجم و ایران و توران و حبش و دکن و هندوستان همه زنان به فصاحت تمام حرف مي زد و مکالمه مي نمود - و با همه قسمي حکم شرع محمدي رعایت مساوات و سلوک داد و دهش به کمال

ذکر سلطنت سلطان فیروزشاه بن سلطان داؤد شاه بن علاءالدین گانگوی بهمني

سلطان فیروز شاه در سنه ۷۹۰ هفت صد و نود از سر نو به صلاح سلطان غیاث الدین و امرا بر تخت سلطنت جلوس نمود - جواني بود به کمال صوري و باطني آراسته و از علوم عقلي و نقلي و ریاضي از اثر تربیت میر فیض الله انجو بهرهٔ تام داشت و در خاندان بهمنیه بدان استعداد و کمالات هیچ سلطاني به عرصهٔ وجود نیامده بود - باوجود شغل و نشاء ریاست در صلاح و تقوی سر آمد نیکان روزگار گفته مي شد - درس اکثر کتب معتبرهٔ منطق و معاني و بیان و حکمت و کلام و تفسیر و حدیث و فقه مي‌گفت - گویند بر توریت و انجیل شرح نوشته بود - و مدام با صلحا و شعرا و فضلا صحبت مي داشت - چند روز مرتکب شرب پنهاني گردیده آنرا نیز ترک نمود - حتی غنا شنیدن را گذاشت - و با کافهٔ انام به خوش خوئي و جذب قلوب و عدم مردم آزاري و رعیت پروري سلطنت مي نمود - اما چون طبع به کثرت مباشرت و موانست نسا و مواصلت اقسام زنان حور لقا مائل بود - و نمي خواست که با جاریه و زنان کم اصل نزد مجانست و هم نرمي بازد فضلای همه مذاهب را جمع ساخته گفت چنان شود که به صورت رخصت شرع نبوي موافق خواهش نفس سرکش زنان فراهم آرد - و بعد فراهم آمدن فضلا و قیل و قال بسیار میر فیض الله انجو گفت که نزد امام مالک و زفر رحمة الله متعه و نکاح موقت به شرط اشتهار جائز است - و نزد امامیه نیز متعه حلال است - و به روایت امام اعظم حنفي رضي الله

قریب که بلا واسطهٔ تیر و تفنگ نسیم فتح و فیروزي به لشکر وزید چون
خالي از شادابي سخن نیست به طریق اختصار به روایت فرشته به احاطهٔ
بیان مي آرد *

گویند در سنه ۸۰۱ هشت صد و یک دیو راے خاکم بیجا نگر با سي
چهل هزار سوار جرار و هفت لک پیادهٔ تفنگ انداز و کمان دار قدر انداز
به قصد تسخیر مدگل و رایچور و غیره به دعوی ارث متوجه بلاد اسلام
گردید فیروز شاه از شنیدن حرکت آن کافر با دوازده هزار سوار که دران
وقت در حضور موجود بودند بلا توقف براے دفع شر و ضرر آن فاجر
درآمد - اول زمینداران نواح سکر را که همیشه در امداد و معاونت کفار
اراده‌هاے خارج از آنها سر مي زد - پاے مال پاے فیلان و طعمهٔ دم
شمشیر بهادران نموده طرف دیو راے متوجه گردید - درین آوان خبر رسید
که نر سنگه زمیندار کهیرله تابع برار به مدد حاکم ماندو و آسیر و تحریک
راے بیجا نگر لشکر فراهم آورده ملک برار را تاخت و تاراج مي نماید -
و در انهدام مساجد و خرابي ملک و اهانت مسلمانان مي کوشد -
از شنیدن این خبر بعضی امرا را که از اطراف براے مهم بیجا نگر
طلبیده بود مع دیگر مصالح رکاب به جهت دفع آن فتنه پژوه روانه
ساخت - و خود با جمعیت قلیل که تا هفت هشت هزار سوار
نمي رسید - و قابل مقابله آن عدوے قوي نه بود - طرف راے بیجا نگر
مرحله پیما گردید - چون نزدیک دریاے بهیونره که قبل از آن لشکر
دیو راے رسیده تا چند کروه کنارهٔ آب فرود آمده بود - رسیدند - و دریا
در شدت طغیان که سبب سد راه کفار ناهنجار نیز همان آب بود دیده
نزول رایات نمودند از ملاحظهٔ کثرت لشکر خصم تزلزل تمام در خاص و عام

بشاشت و وسعت خلق به کارمي برد که هر یکی تصور مي نمود که نسبت به او دیگررا زیاد ازو نمي خواهد - اما با همه استعداد همراه هر محل خاص که زیاده از سه جاریه مقرر نه نمود - سبب آن معلوم نه گردید مگر چون نزد تجربه کاران این کار در عشرت خانه اژدهام زیاده برهم زدن لذت نشاط و هوا پرستي است - نه خواست که کنیزان زیاد مخل خلوت او گردند *

اول کسی که از پادشاهان سلف دکن با سادات ایران باوجود اطلاع اختلاف مذهب نسبت نمود - فیروز شاه بود - که وصلت دو طرفه با فرزندان میر فیض الله انجو نموده - هم دختر به پسر او داد - و هم دختر او را برای فرزند خود خواستگاري نمود - درین صورت ابتدا کسی که از سادات ایران با سلاطین بهمنیه باوجود اطلاع که تحقیق حنفي مذهب اند و دختر داد - میر فیض الله انجو بود - و جمعی از صلحا و شعرا و ظرائف طبعان بذله گو و مصاحبان نیک خو که در خلوت ندیم و همدم سلطان بودند - به آنها قدغن تمام نموده بود - که در مجلس خلوت از دو مقوله کلام اجتناب نمایند - اولا زبان به بدگوئي و غیبت احدی آشنا که سازند - دوم حرف ملکي و سلطنت سوای وقت دیوان به میان نه آرند *

آنچه ملا محمد قاسم فرشته و دیگر مورخین نظم و نثر از ذکر بزم و رزم او به زبان خامهٔ صداقت بیان داده عقل در احاطهٔ غور آن عاجز است بیست و چهار غزا با کفار نموده اکثر غالب آمده در هر کار زار چندین هزار کافر دار الحربي به دار البوار فرستاده اگر به تفصیل همه محاربات او پردازد جلد علاحده مطلوب گردد - از آن جملهٔ یک جنگ

با خود مي برم از فضل الهي اميد تمام دارم که به تدبير و جان بازي که مرکوز خاطر است کار آن کافر بسازم و جان بدر بردن و نثار شدن من به عطاے حافظ حقيقي وا بسته است - شبی که اشاره و پيغام من برسد - آن قدر جوانان مبارز پيشه و بهادران جان نثار که توانند برآن سبدها سوار نموده چشم به راه باشند همين که اثر شور و آشوب از خرگاه پسر ديو راے که هراول و سپاه سالار لشکر است ظاهر گردد - سبدها را از آب گذرانده با هرچه سواران دريا نورد که اسپان را به آب زده عبور خواهند نمود خود را به آن طرف دريا برسانند - و چشم به راه عطيهٔ الهي بوده ثمر نخل جان بازي مرا تماشا نمايند که از فضل ايزدي اميد آن دارم که پسر راے را با وزير او به جهنم واصل سازم - اما اگر حق سبحانه تعالی مرا از شر کافران محفوظ داشت - خود را به مبارزان جلادت نشان جان باز رسانده باز دو باره شريک تردد هزيمت دادن کفار خواهم گرديد - و الا در بند خبر بقاے حيات من نه بوده خود را يک بار برآن هوش باختگان بے سردار رسانده حمله آرند - و قدرت حافظ و ناصر حقيقي ملاحظه نمايند - هرچند که سلطان در منع آن جرأت مبالغه نمود فائده نه داد - و با معدود چند از سلطان فاتحهٔ رخصت التماس نموده با ساز دف و نی و تال و مردنگ و رباب و سارنگ و طنبور و چغانه و چنگ و موسيقار و ديگر مصالحی که لازمهٔ ارباب نشاط است از آب گذشت - و داخل خرابات خانهٔ لشکر کفار گشته - خانهٔ پاتري که محبوبهٔ راے زاده بود - سراغ جسته پيدا نمود و نزد او رفته به آئينی که اهل کسب هر پيشه باهم ملاقات مي نمايند - به اظهار کمال اخلاص هم قومي در خورد و راه آوردے که با خود برده بود نذر نمود - بعد استفسار احوال قاضي در جواب گفت که اگر به زبان خود به تعداد صنائع خويش پردازم معرکهٔ خود فروشي گرم نموده باشم - سخن

فوج اسلام راه یافت - و امیران رزم آزما که خود را در مقابل لشکر کفار
سنجیدند تفاوت پله زمین و آسمان یافتند - اکثر صلاح دران دیدند که
هنوز آب حائل است به شهرت ایام برشکال به حسن‌آباد مراجعت کرده
باز سرانجام نموده باید آمد - الا قاضي سراج الدین نام که به کمال صوري
و معنوي آراسته و در عنفوان جواني و ایام شباب در خرابات‌خانه ها
و همهٔ کوچهٔ ملامت دویده نشیب و فراز و زشت و زیباے روزگار را
به طریق امتحان و تجربه کارآزما گشته و با طبقهٔ ارباب طرب صحبت
داشته در بزم و رزم کارنامه ها ساخته و عمرے در تحصیل علم بسر برده
عصا و رداۓ صلاح از خود دور نمي نمود * * بیت *

کسی سر بر آرد در عالم بلند * که در کار عالم بود هوش مند

و سلطان او را نسبت بحال خود زیاده عزیز مي داشت - و دمی از خود
جدا نمي نمود چون قاضي سلطان را متردد خاطر یافت در خلوت معروض
داشت که زندگاني ولي‌نعمت دراز باد - این همه فکر و اندیشه براے
چیست - از راه هوا خواهي و جان فشاني فکر و منصوبه به خاطر رسیده
از فضل کردگار امید تمام است که تقدیر با تدبیر موافقت نماید -
و به فرمود که چهار صد پانصد سبد چرم گرفته که براے عبور از آب بجاے
کشتي خورد به کار مي آید تیار نمایند - بعد تیار شدن سبدها که کافران
از شنیدن آن قهقهه خنده کنان زبان طعن مي کشادند - در خلوت که
سواے سلطان[1] احمد دیگرے برآن راز اطلاع نیافت ظاهر ساخت که من
با چند نفر شاگرد که موسقي دان بے نظیر اند - و آنها را از خرابات خانه
و میان اهل نغمه هدایت و راهنمائي نموده در جرگهٔ شاگردان در آورده‌ام

---

۱ - ن - سوای سلطان احدی بران راز *

ر شبی از شب‌ها بزم شراب و رقاصي را زینت داده راے زاده با پردهان یعنی وزیر سرمست بادهٔ ناب گردیده قاضي را در خلوت خاص با چهار پنج نفر طلبیده - قاضي جاسوس خبر رسان را نزد سلطان فیروز شاه روانه ساخته همراهان دیگر را که به سبب بار نیافتن بر درگاه راے زاده گذاشتن ضرور گردید - به زبان عربي ارشاد نمود که مایان در وقت رقص شمشیر بازي کار راے زاده و پردهان و مشعلچي هاے یمین و یسار را به چابک دستيِ تمام خواهیم ساخت - اگر حافظ حقیقي ما را از چنگ دیگر کفار نجات دهد خود را بچالاکيِ تمام بیرون به مدد شمایان خواهیم رساند - اما شما را لازم است که بمجرد بلند شدن صدا و ندا مشعلچي هاے بیرون را با دربانها و هرکه به قابوے شما آید به چستي و چالاکي تمام آنها را تمام سازید *

گویند قاضي قریب بیست و چهار نفر که همه را زیر جامه زره پوشانده مع ساز و دف و چنگ با خود برده بود بر در بارگاه پسر دیو راے گذاشته یک دیگر را به خدا سپرده خود به مجلس خاص در آمده به زبان ستایش و طریق نغمه سرایان آداب سلام دعا و ثنا بجا آورده به دستور مسخره پیشگان رنگین مقال ادا هاے فرحت افزا نموده بے آنکه هنرهاے دیگر به روے کار آرد راے زاده را محو نظارهٔ اطوار خود نمود و بعد از آن انواع هنرپروري به رقاصي و لعبت بازي و دیگر شمهٔ چند که داشت چنان به جلوه¹ ظهور آورد که تماشائیان سراپا چشم گشته مدهوش نظارهٔ هنرهاے او گردیدند و نشاه سرشار عالم آب علاوهٔ بےخودي ها گردید - قاضي به دستور هنرمندان این فن بعد از فراغ رقاصي دو شمشیر آبدار خاصه از سرکار راجه

---

۱ - ن - ادا نمود *

یکی است شنیده کی بود همانند دیده - اگر امر شود شمهٔ از ذخیرهٔ زمزمهٔ موسقي و ترانهٔ قوال و راگ کلاونتي به زبان گوالیار و تلنگي و دکني و اقسام رقص سنگت و دیگر اصول گوناگون و مقلدي که تصویر در و دیوار را به خنده در آرد - و قابل مجلس سلاطین نامدار و راجه هاے عالي تبار باشد - چندان در فضاے سینه از خانه زادان طبع دارم که اگر به روے کار آرم زیر این طاق نه رواق لعبت باز دیگرے را حریف خود نمي دانم پاتري که مشتاق دیدن چنان کامل عیار این فن بود - آن روز به بحر حیرت فرو رفته از شنیدن این صفات به اعزاز تمام و مهمان پرستي پیش آمده امتحان آنرا به روز دیگر موقوف داشت - روز دوم که بعضی از نغمه سرایان همدم و خادمان محرم راے زاده حاضر شدند - مهمان به تکلیف میزبان به اتفاق شاگردان رشید - اول نی و دائرهٔ برداشته به زمزمهٔ موسقي پرداخته - از حسن صورت اکثر سامعان را بے هوش و نقش دیوار ساخت - بعده به آهنگ سرائي ترانه اهل مجلس را مدهوش گردانید - چون نوبت راگ هندي به زبان هندي رسید هرکه هرچه داشت نزدیک بود با نقد جان نثار قدم او نماید - او از قبول إبا نموده مي گفت که من سواے انعامی که سلاطین و راجه هاے نامدار عطا نمایند دست از طمع دراز نمي نمایم - بعد ازآن شروع به رقاصي نموده از رقص سنگت و اقسام لعبت بازي و شیشه بازي و شمشیر بازي شمهٔ چند نمود که تماشائیان محو نگاه گشته بصد زبان آفرین گفتند و قال قال ذکر تعریف او نزد راے زاده به میان آمد - و پاتري که محبوبهٔ راے زاده بود چندان زبان به اوصاف او کشود که پسر دیو راے را مشتاق تماشاے او گردانید *

* بیت *

به شمشیرے یکی تا صد توان کشت ٭ به راے لشکرے را بشکند پشت

خبر کشته شدن سرداران انتشار مي يافت زياده مادهٔ دست و پا گم کردن سپاه بحال تباه مي گرديد - و مبارزان اسلام سوار و پيادهٔ بگيرگويان تعاقب هزيمت يافتگان نمودهٔ پاشنه کوب رسيدهٔ خود را مانند اجل موعود بر آن لشکر مردود زدهٔ هر طرف که مي تاختند از کشته پشته مي ساختند *

شعر *

به ماندند اسپان ز جولان همه * چو اسپان شطرنج بے جان همه

و باقيئ لشکر اسلام بلا مزاحمت مقابل به خاطرجمعي به انواع تدبير از آب گذشته بےهم به مدد همديگر رسيدند - و لشکر مخالفان از آن بلاے ناگهان هر ساعت زيادهٔ متوهم گرديدهٔ فيل و خزانه و اسباب را گذاشته راه بيجانگر اختيار نمودند و همه به دست غازيان افتاد همه جا تعاقب کنان داخل ملک بيجانگر گرديدهٔ قصبه‌جات و ديهات را تاراج نمودند - و آتش زدهٔ زن و فرزند کفار را اسير و قتيل مي ساختند تا آنکه رعايا که پايمال جان و مال مي گرديدند تنگ آمدهٔ از اطراف نزد ديوارے فراهم آمدهٔ براے پيغام صلح التماس نمودند - و ديوراے وکلا فرستادهٔ شش لک هون عوض اسيران که به قيد مسلمانان در امدهٔ بودند و رعايا اداے آن به عهدهٔ خود قبول نمودند - و پنج لک هون پيشکش ارسال داشته از سر نو عهد عدم ضرر جاني و مالي و ملکي ميان همديگر استوار ساخته ده هزار آدم کفار را خلاص نمودند و سلطان فيروز شاه به ارادهٔ تنبيه راجهٔ کهيرله متوجه سمت برار گرديد به ماهور که رسيدند عرضه داشت حکام برار مشتمل برين رسيد - که همين که شعاع آفتاب جهان تاب توجه پادشاه آفاق ستان بر سر ما فدويان تاخت کافي است - پيشتر تشريف آوردن موافق شان سلطان نيست - لهذا امراے ديگر به مدد حکام برار تعين گرديدند و بعد کارزار و مقابله و مقاتلهٔ بسيار که قلعهٔ کهيرله به تسخير در آمد -

طلبیده از غلاف برآورده یکی خرد گرفته و یکی به شاگرد خود داده دو کنار به دست شاگرد سیوم حواله نمود - به رقص شمشیر بازي و صنائع آن چنان پرداخت که فلک با هزاران دیده در نظارهٔ آن از گردش استاد و نظارگیان مجلس دل و چشم و گوش هوش همه درپی آن تماشا به باد دادند - قاضي ابتدا در انداز شمشیر بازي به نوک و سرا شمشیر بر سر و گردن او رساند - و شاگردان او کار پردهان و مشعلچي هاے هر دو طرف و هر کرا جانب یمین و یسار یافتند ساخته - امان نه داده در چشم برهم زدن جوے خون از انداختن سر سران روان ساختند - اثر روشنائي نه گذاشته خود را چون برق پران درآن تاریکي به رفقا که آنها نیز به موجب اشاره به همان امر به کمال چستي و چالاکي شرط جلادت بروے کار آورده تا خبردار شدن تیره بختان چندین کافر را علف تیغ بے دریغ ساخته بودند رسانده - به اتفاق همدیگر صحیح و سالم از آن تهلکه که چهار پنج نفر را زخم کم نما رسیده بود بر آمدند - و شور و غوغاے عظیم برخاست و از بلند شدن آن صداے لشکر آشوب سلطان فیروز شاه که خود کنار آب با چند هزار سوار مرد دریا نورد با مصالح سبد ها چشم بر راه و گوش بر آواز آن هنگامه بود همه را امر نمود که بلا تاخیر جمعی با اسپان و برخی بر سبدها خود را به آب زدند - هنوز از سبب واوله لشکر راے زاده احدی اطلاع نیافته بود که چه بلای ناگهان بر سر راے زاده و همراهان او گذاشته که یکبارگي صداے شب خون زدن غنیم علاوهٔ آن تهلکهٔ هوش ربا گردید - و قیامتے در لشکر پدید آمد - که چندین هزار کافر از زخم تیغ یکدیگر به دار البوار پیوستند و خیمه‌ها را آتش زده سراسیمه و دل باخته گسته سواے فرار چارهٔ کار نه دانستند - و دم به دم که

ا - ن - و سر شمشیر از سر چند نفر نظارگیان ربوده وای زاده را چنان خوش وقت ساخت غافل بهر دو دست شمشیر بر سر و گردن او رساند *

خجسته اختر نیک عاقبت را میل خواندن هندوي و تعلیم گرفتن علم موسقي و سرود هندي به شوق تمام بهم رسید - و روز به روز شهرۂ آفاق مي گردید - تا آنکه خبر حسن صورت[1] و سیرت او به راجۂ بیجا نگر رسید و غائبانه تیر عشق دختر در دل او خلید و مبلغی با دیگر لازمۂ وصلت نزد مادر و پدر دختر فرستاده درخواست مواصلت آن ماه رو به امید هاے رعایت دیگر نسبت به همه خویش و تبار دختر به میان آورد - اگرچه پدر و مادر او نظر بر حطام دنیوي این معني را مراد دل دختر و خود دانسته در قبول آن به جان منت داشتند اما آن پري مثال حور لقا بار دیگر بر ارادۂ والدین مطلع گشته همان نغمۂ سابق را بر زبان آورده از راضي شدن بدان نسبت انکار شدید نموده گفت که اگر مرا با هندو پیوند نمایند خود را ضائع خواهم ساخت - و فرستادۂ راجه را مایوس بر گرداندند - چون خبر به راے بیجا نگر رسید - از شنیدن جواب دختر شعلۂ آتش عشق دختر با حدت قهر ریاست و تعصب ملت علاوۂ هم گردید - لشکر برآن دیار تعین نموده از رسیدن خبر فوج راجه پدر و مادر دختر آن سرمایۂ نزاع را برداشته خود را به مکان مامون دیگر رساندند - و لشکر راجه به مدگل رسیده با حاکم منصوب کردۂ سلطان فیروز شاه قتال و جدال نموده سکنۂ شهر را پامال و تاراج ساخته بعد کشته شدن جمع کثیر از هردو طرف مراجعت نمود - چون خبر به سلطان فیروز شاه رسید - غیرت اسلام را کار فرموده بدنامي برهم خوردن عهد را طرف راي بیجا نگر ثابت نموده با فوج آراسته عازم رزم آن کافر گردید - و بعد رسیدن به سرحد بیجا نگر دیوارے نیز مع لشکر به مقابل رسید - و محاربۂ عظیم رو داد و کافر کشي بے شمار درآن کارزار به میان آمد و فتح و نصرت نصیب

[1] - ن صورت و صوت *

و کفار زیاد علف و تلف تیغ و سفار گشتند - راجهٔ آنجا فرار نموده عرضداشت مشتمل بر عجز و اطاعت و قبول پیشکش چهل فیل و پنج من طلا و پنجاه من نقره مع دختر فرستاد سلطان قبول نموده عنان توجه طرف گلبرگه معطوف داشت و در سال هشت صد و چهار خبر پرتو رایت ظفر ایت امیر تیمور صاحبقران سمت دهلي انتشار یافت و سلطان از راه دور اندیشي میر محمد تتي و میر فیض الله انجو را مع عرضه داشت و تحف و هدایا و التماس انکه دکن بنام هر پادشاهزادهٔ والا نژاد مقرر شود بنده به جان اطاعت نموده کلید قلاع را نزد او فرستاده خود در جرگهٔ بندهاے حلقه بگوش در آید - یا عازم رکاب ظفر انتساب گردد - این معني در خدمت امیر تیمور با وجود بعد مسافت به اظهار ارادت و اطاعت مادهٔ حسن ظن مشمول عنایات گردیده و در جواب حکم رسید که ملک دکن و برار و مالوا و گجرات به شما ارزاني داشتیم - از طرف ما فرمان فرمائي نمایند - و همراه فرمان اسپان و شمشیر مرصع با بعضے تحف ایران و توران براے سلطان فیروز شاه فرستاده به لقب فرزندي سربلندي بخشید *

گویند در ولایت مدگل در خانهٔ زرگرے دختر ماه پاره تولد شد که در زیر فلک نیلگون چنان صنمی کم تر به عرصهٔ وجود آمده در ایام رضاع هر کرا نظر بر شعاع چهرهٔ آفتاب طلعت اومي افتاد دل از دست مي‌داد - بعد رسیدن ایام نسبت مادر و پدر او خواستند آن گوهر گران‌بها را به رشتهٔ عقد یکی از هم قومان در آرند دختر اطلاع یافته باوجود عدم تقاضاے سن و سال به زبان حال به مقال در آمد که مرا ملهم ساخته اند که تو از پرستاران یکی از سلاطین[۱] خواهي شد - مرا درین باب معذور دارید - و آن

۱ - ن سلاطین اسلام *

از معتقدان سید محمد قدس سره گشته کمر خدمت‌گاري بر میان جان بسته همیشه در جرگهٔ مریدان عقیدت نشان خدمت‌گاري مي نمود - تا آنکه در همان سال سلطان فیروز شاه حسن خان[1] را که شاهزادهٔ عیش پرست خفیف[2] العقل بود ولي عهد ساخته به خدمت آن زبدهٔ دودمان ولي و نبي فرستاده پیغام داد که براے بقاے عمر و سلطنت او فاتحهٔ خیر به خوانند - سید محمد در جواب فرمودند شما که پادشاهي به او دادید به فاتحهٔ ما چه رجوع دارید باز مکرر که ملتمس گردید - آن برگزیدهٔ دودمان رسالت بر زبان معجز بیان آوردند که هرگاه از عالم بالا تخت و سلطنت به نام خانخانان برادر شما مقرر شده باشد سعي شما و فاتحهٔ ما براے او چه فائده مي دهد - سلطان ازین معني رنجیده به خدمت سید محمد پیغام داد که به سبب بودن شما در قلعه هجوم خلق الله مادهٔ فساد است بیرون قلعه تکیه اختیار نمایند آن بزرگوار از شنیدن آن همان روز از قلعه برآمده درآن مکان متبرک که فی الحال مرقد ایشان است آمده سکونت اختیار نمود *

درین آوان خبر حرکت راے بیجا نگر با لشکر بے کران طرف بلاد اسلام رسید - سلطان فیرز شاه مقابل او لشکر کشیده خود را مع فوج و مصالح محاربه به آن سمت رسانید - بعد چندین جنگ که کار و عرصه بر کفار تنگ گردید راے خود را به یکی از قلاع رساند و سلطان به محاصرهٔ قلعه پرداخت و محصوران که آذوقه و مصالح جنگ بسیار داشتند به دفع شر لشکر اسلام پرداخته تردد نمایان بجا آوردند و ایام محاصره به امتداد کشید - و از رسیدن ایام ناموافق و موسم برشکال و منجر شدن به اختلاف

---

۱ - ن حسن خان پسر خود را *

۲ - ن حفیف العقل و از شرب مدام لا یعقل بود *

لشکر اسلام گردید - و چندین هزار زنار‌دار با زن و فرزند اسیر گردیدند -
و ملک و مال بسیار پایمال سم اسپان غازیان گشت - راجه بار دیگر به عجز
در آمده ایلچیان را فرستاده پاے مصالحه به میان آورده قرار صلح این بار
به دادن دختر مع چند لک هون و فیلان و جواهر وافر با دیگر اسباب
به طریق جهاز دختر یافت جابجا طرح جشن[1] ملوکانه انداخته بعد از
فراغ آن کار مراجعت نمود - چون وقت کوچ سلطان از دیو راے در
مشایعت قصور به ظهور آمد این معنی باز مادهٔ کینهٔ تازه که تخم آن در
دل سلطان کاشته شد گردید - و بعد رسیدن حسن‌آباد حکم به احضار دختر
زرگر نمود - چون آن سرمایهٔ حسن و ناز را به اعزاز آوردند آنچه شنیده بود
زیاده ازآن در نظر دشوار پسند سلطان جلوه‌گر گردید و بعد تلقین کلمه
به عقد حسن خان پسر خود در آورد - و درآن جشن مبالغ هاے خطیر
به صرف آرایش شادي و ارباب استحقاق در آمد *

در همان ایام سعادت انجام که سنه ۸۱۸ هشت صد و هجده باشد
خبر مقدم شریف حضرت سید محمد گیسو دراز رسید که از سمت دهلي
سیر کنان به حسن آباد تشریف آوردند - و سلطان جمعی از ارکان دولت
را به استقبال فرستاده به اعزاز و اکرام آورده اندرون قلعه جا داده خود نیز
رفته شرف اندوز صحبت سید والا نسب گردید - اما چون از آنکه سلطان
را نسبت به فقرا و علما و فضلا زیاده موانست بود و حضرت سید محمد
گیسو دراز ازآن قدر مایهٔ تحصیل علم ظاهري نه داشتند - چنانکه باید
متوجه احوال آن سید عالي نسب نه گردیده این معني برآن پیرو حق
از پرتو نور باطني ظاهر گشت و خان خانان برادر سلطان به دل و جان

---

۱ - ن جشن و طوي *

سلطان خواست که برادر را مکحول و محبوس سازد - خان خانان برین ارادہ اطلاع یافته - وقت نیم شب به اتفاق حسین خان پسر خود از قلعه برآمدہ به خدمت آن خلاصۀ دودمان نبوت رفته - عرض احوال نمود - سید همان وقت طعام به طریق شگون حاضر ساخته به رفاقت نوش جان نمودہ چیرۀ خود از سر برداشته دو حصه نمودہ بر سر پدر و پسر بسته فاتحه خواندہ مرخص ساختند - و خان خانان همان شب با چهار صد سواریکه چین جلادت پیشه برآمدہ پارۀ راہ طرف دشت و صحرا پیمودہ بعد طی مسافت بعیدہ یک شب و روز هیچ جا قرار نه گرفته به مکانے رسید که خواب برو غلبه نمود از اسپ فرود آمدہ زیر درختے به خواب رفت - در عالم رؤیا مشاهدہ نمود که مرد نوراني تاج دوازدہ ترکه در دست داشت بر سر او نهادہ به مژدۀ پادشاهي مبشّر ساخت - خان خانان ازین شغف از خواب بیدار شدہ حسین خان پسر خود را از واقعۀ رؤیا مطلع گرداندہ ترغیب سرانجام کار زار نمود - حسین خان از حُسن تردد جمعے دیگر بامصالح محاربه بهم رساندہ - درین ضمن لشکر سلطان فیروز شاہ که به تعاقب خان خانان بر آمدہ بود به او رسید - با وجود مردم خان خانان نسبت به لشکر مقابل بسیار کم بودند لشکر فیروز شاہ را هزیمت دادند و اسپ و فیل و سرانجام دیگر به دست آوردند و جمعے از لشکر خصم جدا شدہ به خان خانان پیوستند * بیت *

چو لشکر بود اندک و یار بخت * به از بے کران لشکر و کار سخت

که در جنگ فیروزي از اختر است * نه از گنج بسیار وز لشکر است

فیروز شاہ به صلاح هوشیار و بیدار نام دو غلام صاحب مدار سلطنت که میان هردو برادر برهم کار بودند چتر بر سر حسن خان پسر خود گرفت و امرا را به بیعت و رفاقت او مامور ساخته با لشکر آراسته خود هم رفاقت نمودہ

فصلین از ناموافقت آب و هوا که نه رسیدن رسد و گرانيِ غله علاوهٔ آن گردید - که مرض و مرگ چهار پا و آدم به مرتبه به افراط کشید که هر روز هزارها مرحله پیماے منزل نیستي مي گردیدند و در سه چهار ماه ده یک اشکر نه ماند - راجه برین معني اطلاع یافته از قلعهٔ بر آمده بر لشکر اسلام به شوخي اقدام نمود و چندین هزار کس به درجهٔ شهادت رسیدند از آن جمله میر فیض الله انجو با چند امیر نامي و جمعی از سادات همراه در جرگهٔ شهدا داخل گردیدند و بر لشکر اسلام هزیمت افتاد و هیچ نه مانده که سلطان نیز اسیر پنجهٔ اجل گردد * * بیت *

بسا سپاه قوي دل که گاه سستـــي بخت
ز جور نامه سیاهی شکست خورده بجنگ

[۱]به تردد خان خانان و اعانت برادر از آن تهلکه برآمده عازم پاے تخت سلطنت و تختهٔ آخرت گردید و کفار ناهنجار از عقب تاخته هر جر مي رسیدند هزارها زیر تیغ بے دریغ آورده از اجساد مسلمانان چبوترهٔ مي ساختند و در مسمار نمودن مساجد و سوختن عمارات و قصبه جات تعلقهٔ اسلام کوتاهي نمي نمودند - و در تلافيِ کینهٔ دیرینه که از سلاطین بهمنیه داشتند تقصیر نه کرده چندین هزار زن و فرزند مسلمان را اسیر ساختند هرچند که سلطان فیروز شاه به اطراف براے امداد نوشت فائده نه بخشید و احدے به فریاد نه رسید و سلطان فیروز شاه ازین غصه مریض گشته روز بروز زیاده رنجور مي گردید بعد رسیدن به حسن آباد در خود اثر سفر دار القرار مشاهده نمود و بعضی بدخواهان خان خانان علاج دادند که تا به دفع خان خانان نه پردازند بر پسر سلطان سلطنت قرار نه خواهد گرفت -

[۱] - ن - آخر الامر از سعی و تردد خانخانان ٭

نه داده نظر شفقت پدري ازو بر نه دارد - وصيت و نصيحت نموده در سنه ٨١٥ هشت صد و پانزده تاج بهمني بر سر برادر نهاده مسمى به سلطان احمد شاه ساخته اول خود مبارک باد و تهنيت گفت - بعده امرا را به اطاعت او امر نمود - و بعد ده روز ديگر ازين جهان فاني به روضهٔ جاوداني شتافت * * بيت *

برو از خانهٔ گردون بدر و نان مطلب * کين سيه کاسه آخر بکشد مهمان را

بيست و پنج سال و هفت ماه فرمان فرمائي به نيک نامي نمود *

ذکر سلطنت سلطان احمد شاه بن[1] داؤد شاه بن علاءالدين کانکوي بهمني

سلطان احمد شاه که به صفات حميده و اخلاق پسنديده آراسته و آداب فرمان روائي از عهد سلطان غياث الدين به آئين محمود به چشم و گوش عبرت پذير مشاهده نموده ورزيده بود به همان دستور محمود به عمل آورده با صلحا و علما و کافهٔ انام به وسعت خلق و لطف و عدل و داد رحمي و رعيت پروري سلوک مي نمود و هوشيار و بيدار غلامان صاحب اختيار عهد فيروز شاه باوجود که دربارهٔ سلطان احمد شاه برهم کار بودند رعايت بسيار درحق هردو برادر به کاربرده به همه انواع اعانت و رعايت نموده بر مراتب دولت و حجابت آنها افزود - چون سلطنت را از اثر توجه باطني حضرت سيد محمد گيسو دراز مي دانست در اعزاز و اکرام آن سيد والا مقام به غايت مي کوشيد - چند قريهٔ سير حاصل به نام آن سيد ذو الاحترام و اولاد امجاد ايشان آل طمغا مقرر نمود که تا حال جاري

---

١ - همچنين ثبت شده است در هردو نسخه اما احتمال کلي ميرود که احمد شاه پسر احمد خان بن بهمن شاه بود *

به مقابل خان خانان بر آمد و سه کروهي حسن آباد هردو فوج بهم رسیده صف کارزار آراستند - هر چند که فوج خان خانان نسبت به لشکر و فیلان کوه پیکر و توپ خانهٔ قهر آشوب عشر عشیر فیروز شاه نه بود - اما چون در تقدیر فتح و سلطنت نصیب او بود و توجه باطن سید برحق ممد گردید همین که صداے داروگیر جنگ بلند گشت - چنان ضعف بر سلطان فیروز شاه غالب گردید که آوازهٔ فوت سلطان در هردو لشکر پیچیده فوج خانخانان را تقویت بهم رسید و لشکر سلطان فیروز شاه برهم خورده رو به هزیمت آورد و بسیارے از امرا و سپاه از فوج جدا شده به خان خانان پیوستند - فیروز شاه بعده که کار از دست رفته بود هشیار گشته از شعبده بازيِ فلک واژگون تعجب نموده با جمعي که در رکاب مانده بودند و حسن خان پسر خود به قلعه پناه برد و خان خانان پاس ادب برادر منظور داشته تعاقب نه نموده از دُور دُور قلعه را فرو گرفته فرود آمد سلطان فیروز شاه از راه عاقبت اندیشي و ملاحظهٔ امداد الهي نسبت به هردو برادر پسر خود را طلبیده گفت چون سلطنت نصیب عموے تو نوشته اند هرسعي که از راه شفقت پدري نسبت به تو مبذول مي گردد نتیجه بر عکس مي بخشد و اثر یضحک التقدیر علی التدبیر به ظهور مي آید - الحال ترا سواے اطاعت چاره نیست - پس دروازهٔ قلعه را مفتوح ساخته برادر را نزد خود خواند - خان خانان بخدمت برادر حاضر شده سر بر پاے فیروز شاه نهاده گفت هر چه در مشیت است همان به عمل مي آید - ما و تو درمیان بهانه ایم - فیروز شاه نیز عذر خواسته گفت من هم مي‌دانم سلطنت به همهٔ وجوه حق تست و تا تو باشي پسرم لیاقت این امر خطیر نه دارد - و هرچه برادر گفت شنیده همدیگر را در بغل گرفته رقت نمودند - سلطان فیروز شاه در باب پسر که به هر صورت رعایت طرف او را دست

برداشته به بلاد و پرگنات آباد آنها در آمده حکم به کافر کشي و اسیر نمودن صغیر و کبیر آن طائفهٔ بدنهاد نموده قسم یاد نمود که تا بر من یقین نه گردد که عوض هر مسلمانے که کفار بد کردار در عهد فیروز شاه زیر تیغ آورده اند صد نفر کشته گشتند دست از آن قوم بد عاقبت بر نه دارم - و مقرر کرده بود کهٔ هرگاه بیست هزار نفر از صغیر و کبیر قوم آن دیار به قتل مي رسیدند به عرض مي رساندند - و چند روز در سر انجام جشن آن پرداخته باعث آرام سپاه اسلام گشته بار دیگر به کافر کشي شروع مي نمودند *

گویند دیو راے که باز از قلعه بر آمده در مقابل لشکر اسلام دست و پاے مي زد - روزے در معرکهٔ جنگ ننگ فرار بر خود قرار داده در وقت هزیمت که مبارزان یکه تاز اسلام تعاقب او داشتند - خود را از اسپ انداخته رخت بدن بر آورده میان نیشکر زار گریخته از چشم ناپدید گردید - یک روز و شب با هزاران هراس و یاس از امید حیات دران قطعهٔ نیشکر بسر برد - بعده که خواب برو غلبه نمود و فوج اسلام هم از گرد نیشکر زار بر خاستند لمحهٔ به خواب رفت - اتفاقاً سواری از لشکر سلطان براے گرفتن نیشکر در آن قطعه رفته پارهٔ نیشکر برهم بسته بود که ناگاه نظر او بر دیوراے که خود را به صورت مزارعان برهنه ساخته بود افتاد - نه شناخته پشتارهٔ نیشکر را بر سر او گذاشته پیش اسپ انداخته مي دواند که به لشکر خود آرد - و راجه از عدم استعمال طاقت دویدن نه داشت - و هر لمحه قمچي برو مي زد تا به خیمهٔ خود برده سر داد - دیو راے بعد خلاص شدن با سر و بدن مجروح زنده ماندن را عشق دانسته جان مفت بدر بردهٔ خود را به لشکر خویش رساند *

همچنان سلطان احمد شاه روزے بهٔقصد مسمار ساختن بت خانه ها و قتل کافران که در بت خانه هاے جنگل و صحرا پناه برده پنهان ميشدند

است - و مکان مرغوب براے سید ساخت - و حسین خان پسر خود را
وکیل مطلق و ولي عهد نمود - هر چند اهل غرض براے مقتول و مکحول
ساختن پسر فیروز شاه اورا ترغیب نمودند خلاف آن به عمل آورده اقطاع
هشت صدي براے او مقرر کرده محال سیر حاصل جدا نموده در فیروز آباد
جاے داده براے شکار و سواري تا سه کروهی مرخص ساخت - چون
حسن خان نیز عشرت دوست و زن پرست بود هرگز ارادهٔ فساد در دل خود
راه نه داده باقي عمر بلا درد سر آلودگي قبائح سلطنت زندگاني مي‌نمود -
اما بعد از ودیعت حیات احمد شاه چنانچه بیاید مکحول گردید *

در تاریخ فرشته مذکور است که تا زمان احمد شاه انتهاے دولت
و منصب امراے دکن دو هزاري بود و به هزاري طوغ و علم مي دادند -
سلطان احمد شاه یک دو امیر را از دو هزاري زیاده نمود - چنانچه به ذکر
خواهد در آمد و به ارادهٔ تلافيء هزیمت یافتن فیروز شاه کمر انتقام بر
تسخیر ملک بیجا نگر و تنبیه دیو راے بر بسته به گرد آوري لشکر
و دلیريء سپاه از عطاے اضافه و افزون پایه و به ترتیب توپخانه که بر
عرابه ها همراه رکاب پادشاهان مي رود و ساختن انواع آلات آتش فشان
از آهن و بان وغیره که وضع کردهٔ اوست پرداخته در ساعت سعید متوجه
بیجا نگر گردید - بعد از رسیدن در آن دیار کارزار هاے که از آن شیر بیشهٔ
شجاعت به روے کار آمده اگر به تفصیل آن پردازد سررشتهٔ اختصار
از دست مي رود - مجمل از آن تفصیل آنکه چند سال در آن ولایت
به استیصال کفار و قتال آن جماعهٔ بدسگال پرداخته جنگ هاے نمایان
نموده دیو راے را چند نوبت هزیمت داده از کشته‌ها پشته ها ساخته ملک
را به تاخت و تاراج مي آورد - بعده که راے هزیمت یافته به قلعهٔ
پاے تخت خود در آمده محصور گردید - سلطان دست از محاصره

قرار گرفت - و سلطان بعد گذراندن این خطر خود را به سواد بیجا نگر رسانده چندان کار زار نمود و آن قدر کافر کشي را کار فرمود که عرصهٔ قرار و فرار بر دیو راے تنگ گردید - و به وساطت ایلچیان چرب زبان به اظهار التماس امان به هزاران عجز و فروتني به میان آورده التجاے صلح نمود - آخر بقاے صلح برین قرار یافت که زر پیشکش سابق و حال را بر فیلان بار نموده نقاره زنان با نفیر و کرنا به حضور به فرستد و سي لک هون و جواهر وافر به دستورے که به تحریر آمد گرفته متوجه حسن آباد گردید - بعد ازآن کمر همت براے دفع شر زمینداران تلنگانه و برار و اطراف دیگر که مدد دیو راے نموده بودند بسته بعد رسیدن بدان دیار کوشش و کشش بسیار در عرصهٔ کار زار که تفصیل آن درین اوراق نه گنجد مي نمود تا آنکه زمینداران به زینهار در آمده مامون گردیدند و در سنه ۸۳۰ هشت صد و سي قلعهٔ کاویل و نرناله از یادگار خود براے دفع فساد فوج مالوا و دیگر اعدا در تعلقهٔ برار بنا نهاده احداث نموده مراجعت نمود *

چون به سرحد پرینده رسید درین اثنا سگی که عقب روباه سر داده بودند مشاهده نمود که بعد تگ و دو بسیار همین که سگ به روباه رسید روباه بر گشته بر سگ حمله آورده غالب آمده گریزاند - سلطان شیر صولت که از آن روباه آن [1] سر زمین ملاحظه نمود از اثر آن سر زمین دانسته تجویز بناے قلعه و شهر و عمارات عالي درانجا نموده قلعهٔ سنگین که از چرخ برین مستحکم تر باشد احداث کرده موسوم به احمدآباد بیدر گردانده پاے تخت خود ساخت - و در همان سال که سنه ۸۳۱ هشت صد و سي و یک باشد واقعهٔ غفران پناه حضرت سید محمد گیسو دراز که ازین

---

[1] ن - آن سر زمین شیر سیرتی را *

شکار کنان جای سر بر آورد که از لشکر دور افتاده قضارا جمعی از کفار بد اختر در آن دشت پر خطر سر راه آن سلطان نیکو سیر گرفته به قصد صید نمودن آن صید افگن اسپ ها را جولان داده نزدیک رسیدند - سلطان خود را به پناه چهار دیوارے که مزارعان در صحرا براے محافظت چهار پایان خود مي‌سازند رساندند - دست به قبضهٔ کمان برده خدا را یار و یاور ساخته به زبان تیر و پیکان دفع شر آن ناپاکان مي نمود - و آنها جلو ریز مقابل آمده عرصهٔ امان بر سلطان چنان تنگ آوردند که سواے فضل آلهي که به فریادرس امید نجات از آن بلیّه نه مانده بود - و هر بار و هرگاه آن جماعه حمله مي آوردند به هر تیر افعي زبان دو سه سوار از پشت زین به زمین مي رساند تا آنکه چندے از سواران که به نشانهٔ سم اسپ سلطان اسپ تازان مي آمدند - به مدد سلطان رسیده با آن گروه شقاوت پژوه در آویخته داد مردانگي و جلادت دادند اما از کثرت اعدا بعضی شهید و زخمي گردیدند و باز از عرصهٔ حیات بر سلطان و بقیة السیف همراهان تنگ گشت و سلطان به خداے مهربان نالید درین وقت عبدالقادر نام اسلحه دار به الهام غیبي وسوسهٔ تنها و دور افتادن سلطان را به خاطر راه داده با دو سه هزار سوار یکه تاز از لشکر جدا شده چون برق پرّان اسپان تاخته خود را به سلطان رسانده - و در عین دار و گیر که بر سلطان کار به جان رسیده بود بر آن بد اختران رسیده حمله آوردند و اکثرے را طعمهٔ دم تیغ و سنان ساخته سلطان را از آن بلیّه بر آورده به اُردو رساند - سلطان به شکر سلطان لم یزل زبان کشوده عبد القادر را دو هزاري منصب و خطاب برادر جان بخش خان جهان و عبد اللطیف برادر او را همان منصب و خطاب خان اعظم سربلندي بخشید - و خانجهان را حکومت برار به استقلال ارزاني فرمود که آخر سلطنت برار بر اولاد بل به غلامان او چنانچه بیاید

که سلطان در روز ارادهٔ جنگ با فیروز شاه در عالم رؤیا مشاهده نموده بود برای سلطان احمد شاه فرستاده و پیغام داد که این تاج از مدت دوازده سال امانت شما نزد ما بود - الحال فرستاده شد - همین که نظر سلطان بر آن افتاد شناخت و بادب تمام تسلیمات بجا آورده بر سر گذاشت *

ذکر سلطنت سلطان علاء الدین بن سلطان احمد شاه بهمني

چون سلطان علاء الدین تخت آرای عرصهٔ دکن گردید - به موجب وصیت پدر بزرگوار در رعایت همهٔ برادران خصوص محمد خان آنچه بایست به عمل آورد - و دلاور خان نام را وکیل مطلق ساخت - و خواجه جهان استر آبادي را که از جملهٔ فضلا و مستعدان و دانشمندان صاحب کمال و اعیان تجارت پیشه شهرستان [1] ایران بود و در نظم و نثر و همه علوم عقلي و نقلي وصلاح سر آمد روزگار گفته مي شد - و بعد تکلیف تمام منصب قبول نمود و وزیر گردانید - و عماد الملک غوري را که از امرای قدیم بود - امیر الامرا خطاب داده همراه خواجه جهان با محمد خان برادر خود رفیق ساخته برای تنبیه دیورای بیجا نگر و وصول پیشکش که بدون گوشمال یافتن در ارسال وجه مقرري سالها تغافل مي ورزید تعین و نامزد فرمود *

چون محمد خان بر سر دیورای رفت بعد لشکر کشي و آدم کشي بسیار [2] به اطاعت در آمدند و هشت لک هون مع جواهر و فیلان انتخابي به درگاه سلطان روانه نمود - محمد خان چون به سرحد مدگل رسید به اغوای بعضی واقعه طلبان به ادعای طلب نصف مملکت سلطنت

---

[1] - ن - مشهور ایران *

[2] - حاکم بیجا نگر *

جهان فاني به روضهٔ جنان شتافتند رو داد - و در ماتم آن سيد واصل بالله چند روز سلطان مغموم بود *

و در همين ايام نسبت سلطان علاء الدين پسر سلطان احمد شاه که ولي عهد ساخته بود با دختر نصير خان والي آسير به ميان آمد - و محمود خان پسر دوم را سرکار ماهور و کلم از صوبهٔ برار مقرر کرد - و داؤد خان پسر سوم را تلنگانه داد و محمد خان که از همه کوچک تر بود با علاء الدين در سلطنت شريک ساخت - و در اواخر سلطنت احمد شاه را با ظفر خان و سلطان احمد سلاطين احمد آباد گجرات که در همان ايام به تفاوت چهارده پانزده سال بناے احمد آباد به اسم سلطان احمد و بناے برهان پور به تجويز حضرت برهان الدين و نصير خان حاکم آن عهد گذاشته شده بود محاربات روداد اگر به تحرير تفصيل آن پردازد از سررشتهٔ اختصار دور مي ماند - حاصل کلام در آن کارزار غالب و مغلوب ميان هردو احمد معلوم نه گرديد و هردو به احمد آباد پاے تخت خود مراجعت نمودند - و در سنه ۸۳۸ هشت صد و سي و هشت عالم فاني را پدرود نموده به دار البقا شتافت - چهارده سال فرمان فرمائي نمود * * بيت *

برين تخت فيروزه هر صبح شام * يکی مهرهٔ بخت جنبد به کام
کس اين بخت و اين مهره باخود نه برد * به کام دل از مملکت بر نه خورد

در تاريخ فرشته مذکور است که شيخ نعمت الله ولي که هم عهد سلطان احمد شاه در کرمان تشريف داشتند - و سلطان احمد شاه در سنه دوازده جلوس خود بعضی تحف مع ارادت نامهٔ غائبانه مصحوب يکی از خاصان نزد شاه نعمت الله فرستاد و شاه نعمت الله جواب آن نوشته همراه قطب الدين نام از مريدان خاص مع تحف خاص و دوازده ترکه به نمونهٔ

مذکورہ گردید و چون غمّازان نمام در باب دلاورخان بعد از مراجعت مہم گونکن حرف‌های نا گفتنی از راہ افترا به گوش سلطان رساندند دلاور خان نظر بر تفاوت سلوک سلطان و نفاق فتنه جویان نمودہ استعفای وکالت نمود - و آن خدمت به خواجه سرای بد سیرت که ملقب به دستور الملک بود مقرر گردید - از زشتی افعال و سختی که با همهٔ امرا حتی شاهزادہ های بلند اقبال می نمود از دست شاهزادہ همایون به جزای اعمال رسید - و خدمت وکالت به میامن الدوله دکنی منصوب گردید - زوجهٔ سلطان که روز به روز از آتش عناد انباز یعنی زیبا چهرہ چهرہ افروخته و دل سوخته می داشت - حقیقت سلوک سلطان با نصیر خان خاندیس پدر خود نوشت و چشم داشت اعانت به میان آورد - نصیر خان ازین معنی آزردہ وآشفته خاطر گشته لشکر فراهم آوردہ و فوج گجرات برای مدد طلبیدہ عازم تسخیر و غارت برار گردید - و راجهٔ گوندوانه را نیز رفیق ساخته تاخت و تاراج بسیار بر ملک برار آورد - خان جهان صوبه دار برار تاب مقاومت نیاوردہ هزیمت خوردہ در قلعهٔ نرناله مستحصن گردید - سلطان اطلاع یافته خود متوجه برار گشت و بعد بر آمدن چند منزل مصلحت چنان قرار یافت که ملک التجار که از امیران نامدار غریب بود به اتفاق دیگر امرای دکنی بر آن مہم مقرر نمایند ملک التجار که از شرفای[1] مصر بود عرض نمود که مردم دکنی و حبشی به ما مردم غریب سوء مزاج دارند - رفاقت ما مردم با قوم دکنی و حبشی موافقت نه خواهد نمود - یا به همان مردم این ملک این خدمت مقرر نمایند یا ما غریبان این دیار را بر آن مہم مامور فرمایند *

---

[1] - ملک التجار از شرفای بصرہ بود *

مطابق وصیت پدر بغی اختیار نمود چون عماد الملک و خواجه جهان درین کار رفاقت اختیار نه نمودند مقتول ساخته به اتفاق دیگر امراو قلعهٔ شولا پور و بیجا پور و رایچور را از منصوبان برادر گرفته عازم احمد آباد بیدر گردید - سلطان علاء الدین از مادهٔ فساد اطلاع یافته بر قتل آن هر دو امیر نمک به حلال افسوس خورده از [1] برادر از راه بر آمد بعد محاربات صعب محمد خان هزیمت یافت و بعضی امرا اسیر گردیدند - و چند امیر را با محمد خان عهد و پیمان امان جان و مال و آبرو داده نزد خود طلبید و آن قدر نسبت به برادر لطف و شفقت بزرگانه به کار برد که بیشتر از پیشتر مرهون احسان ساخت و بر اقطاع و پلهٔ مراتب او افزود - درین ضمن خبر واقعهٔ داؤد شاه برادر سلطان که در تلنگانه بود رسید - محمد خان را بجاے داؤد خان مقرر نموده آن ملک را به طریق اقطاع به او ارزاني داشت - و محمد خان نیز شرمندهٔ لطف و مهرباني خلاف آنچه بایست گردیده - بعد آن سواے اطاعت طریقهٔ دیگر اختیار نه نمود - دلاور خان که وکیل مطلق بود براے تنبیه راے سنگه زمیندار کونکن تعین گردید - و او به کونکن رفته در استیصال و گوشمال زمیندار آنجا تردد نمایان به ظهور آورده دختر راے سنگه را با پیشکش هاى دیگر براے سلطان آورد - چون دختر در حسن صورت و سیرت و صوت خوش نظیر نه داشت بمجرد افتادن چشم بر آن حور لقاى صاحب جمال تعلق زیاد بهم رسانده مسلمان ساخته به عقد خود در آورده زیبا چهره نام نهاد و آنچه دولت و مراتب آغا زینب دختر نصیر خان حاکم آسیر بود زیاده بر آن براى زیبا چهره مقرر و عطا نمود - و این معنی باعث کمال بے دماغي زوجهٔ

---

[1] - ن - بمقابل برادر بر آمد *

و فساد آن جاهلان فتنه حو آخر کار ملک‌بدنی مقتول گردید ه چهار بلیچ
سلطنت که انشاءالله تعالی مجمل از آن به زبان قلم داده خواهد شد -
و اینکه ملک دکن اغایت حال این همه پر از فساد و آشوب است
و دکنی‌ها به نام مغل عناد ذاتی دارند - و این معنی باعث استیصال
تمام خاندان سلاطین آن دیار گردید از نتائج همان نفاق است که از ابتدا
غریبان و دکنی ها باهم داشتند - و آخر لفظ غریب به مغل منحصر گردید
و لغایت تحریر اوراق هرجا فوج پادشاهی مقابل مورچه به دکنی الاصل
این عهد اند نمودار میگردند می گویند که فوج و لشکر مغل آمد *

حاصل کلام ملک التجار با هفت هزار سوار و چند امیر غریب دیگر
برای استیصال نصیر خان آسیر مامور و روانه گردید - خان جهان حاکم برار
نیز از شنیدن تعین لشکر فوت تازه بهم رسانده با فوج خود به ملک التجار
پیوست وملک التجار به آئین سرداران رزم آزما در سر انجام آن مهم کوشیده
بعد رسیدن به مقابل خصم جنگ‌های مرد افگن لشکر شکن نموده مکرر
نصیر خان را شکست داده به خاندیس رسانده برهان پور را تاخت
و غارت نموده سوخته مال وافر به دست آورد - چون نصیر خان به کدرس
رسیده شد در کار زار که هر بار به فرار و تک و دو بیست کروه و سی کروه
می افتاد و عارضهٔ بدنی علاوهٔ آن گردید - ازین جهان فانی به اجل طبعی
درگذشت پسر او میران عادل شاه بجای پدر فرمان فرمای خاندیس گشته -
مدد از گجرات که با سلاطین آنجا قرابت قریبه داشت طلبید و به
ملک التجار پیغام داد که زیاده ازین بر سر پدر مرده دختن از طریقهٔ
انصاف دور است - ملک التجار نیز برحم و تقاضای وقت را کار فرموده
با فتح و نصرت مراجعت نموده به خدمت سلطان رسید *

بر ضمیر طالبان اخبار دیرکہن پوشیدہ نہ ماند که از ابتدای سلطنت بہمنیه چون اختیار و اقتدار سلاطین دکن میان سه فرقه یعنی مردم غریب که به اصلاح دکن مراد از سادات و شرفاے عرب و عجم باشند و دکني الاصل و حبشي منقسم گردید - از آن جمله مردم روم و ایران روز به روز از برش جوهر ذاتي که حق سبحانه تعالی که به مردم سر زمین از طرف عقل و حدت فهم و رسائي طبع و شجاعت بهره علحده عطا کرده نسبت به مردم دکني و حبشي زیاده در سلطنت دخیل و صاحب مدار مي گردیدند سلاطین زر و توشه‌جات فرستاده دانشمندان ایران را به اعزاز و اکرام مي طلبیدند و به پایهٔ امارت و وزارت رسانده دیگران را مطیع و منقاد آنها مي ساختند - بنابر آن تخم بغض و حسد [1] و نفاق ذخیره‌ها در خاطر مي انپاشتند - بعده که از اثر نمامي آن قوم اختیار وکالت به میامن‌الدوله دکني در عهد سلطان علاء الدین مقرر گردید - دکني‌ها استیلا یافته در فکر بر انداختن ریشهٔ بیخ سلطنت و حیات غریبان گردیدند و در معني از همین سال رخنه در سلطنت بهمنیه افتاد - و رفته رفته چنانچه بتفصیل به تحریر خواهد در آمد کار بجاے رسید که در هر سلطنت باعث قتل چندین هزار سادات و شرفای عرب و عجم مي گردید و از اثر نحوست این حقد و حسد که از فرزندان رشید شیطان بد نهاد و تربیت یافتهٔ نفس کافر نژاد اند بعد از ریختن خون چندین لک مسلمان از هر دو طرف خلل عظیم در خاندان سلاطین بهمنیه بهم رسید - و دکني‌ها به رغم غریبان بر کشتن و خون ریختن ولي نعمت خود کمر بستند - و از شومیٔ عناد

---

۱ - ن - تخم بغض وحسد آن دکني‌ها و حبشي‌ها در دل پر کینهٔ خودها مي کاشتند و از ثمر شجر ملعونهٔ حسد و نفاق *

بر روی سادات و علما و شرفای عرب و عجم بسته چنان مستغرق بحر عشق مه رویان خانه بر انداز گشت که در خلا و ملا سوای دکنیان دیگری را بار و راه آمد و رفت نه ماند و مجری میسر نمي آمد و دکني‌ها نمي خواستند که از مقربان غریب نزد سلطان راه داشته باشند بل در حضور بودن آنها نیز راضي نه بودند *

درین ضمن تجویز مهم سرکار زمیندار سواحل دریای اطراف قلعهٔ چاکنه به میان آمد و این قرعه به نام ملک‌التجار افتاد و اورا با ده هزار سوار دکني و غریب عرب و عجم بر آن زمیندار تعین نمودند - ملک التجار به آنجا رسیده بعد از کار زار و محاصرهٔ شدید و تردد نمایان قلعه را به تسخیر در آورد و سرکای بد انجام زمیندار مقید و اسیر گردید ملک التجار او را قبول تکلیف اسلام فرمود - سرکای محیل در جواب التماس نمود که رای سنکر مفسد پیشه مقرر یست و با من و طبقهٔ اسلام عداوت شدید دارد اگر برو لشکر کشي نمایند من راهبري نموده باوجود تلبیت راه از چنان راهی لشکر اسلام را بران گم نام برم که خاری در پای احدی نه خلد و از تراکم اشجار و کوتل‌های ناهموار تصدیع به لشکر نه رسد و بعد آن فتح اگر مرا به شرف اسلام در آورده آن مکان را با تعلقهٔ سرحد خودم به من مرحمت فرمایند هر سال پیشکش معقول به درگاه والا خواهم رساند و میان اقران و هم چشمان سر بلندي خواهم یافت و الا در جرگهٔ بنده‌های حضور جان فشاني خواهم نمود - ملک التجار که در محاربهٔ زمینداران نابکار ناتجربه کار و غافل از نیرنگيِ روزگار غدار بود به رهنمونيِ آن کافر روانه گردید - و آن ملعون بے دین با دل پرکین لشکر را از راه پر تعب پر از اشجار خاردار و کوه‌های سر به فلک کشیده سراپا نشیب و فراز برده

سلطان شاهزادهٔ همایون را به استقبال فرستاده بعد ملازمت به خلعت فاخره و عنایات دیگر نواخت - و دیگر غریبان کومکي آن فوج را به عطای خلعت و اضافه و نقد معزز ساخته - تعلقهٔ حکومت نواح دولت آباد به ملک التجار ارزاني داشت - و شاه [۱] علي سلطان که در آن تردد ازو کارهای سلطان پسند و تهوري‌های نمایان به ظهور آمده بود بعد رعایت‌های دیگر به دامادیٔ سلطان علاء الدین مفتخر گردید - و این معنی باعث زیادہ گشتن مادهٔ فساد و حسد دکني‌ها با غریبان گشت - و بعضی امیران دکني با چیله های حبشي که اعتبار و اقتدار آنها نیز از دیگران کم نه بود هم عهد و پیمان گشتند که تا مقدور در قلع دولت و مکنت غریبان کوشند - گویند سلطان در ابتدا به مراقب در اطاعت اوامر و مناهي الهي مي کوشید امر نموده بود تمام بازار خرابات خانه و هنگامهٔ قمار و مسکرات از قلمرو سلطنت او بر اندازند و به تعمیر مساجد و ترغیب صلوۃ و صوم پردازند و قاضیان و مفتیان فاضل و محتسبان ضابط خدا ترس در همهٔ بلاد تعین ساخت - اول کسی که در شهرهای دکن ارباب شرع مقرر نمود و دار الشفاها ساخته اطبا مع خرج دوا جابجا از سرکار قرار داد سلطان علاء الدین بود در عدالت و رضاجوئي رعایا و تعمیر دل‌های خراب به غایت کوشیدے و هرگز با هنود تکلم نه نمودی و کفار را به وسیلهٔ خدمات سلطاني بر مسلمانان تسلط نه دادی - اما چون سلطان عشرت دوست بود و به موافقت و خلوت نساء رغبت زیاد داشت و میا من الدوله وکیل نیز ترغیب به خلوت نشیني و به عیش بسر بردن - و در آمد و رفت بر روی مردم خاص و عام بستن مي نمود - سلطان یکبارگي در اختلاط

---

۱ - ن شاہ قلي سلطان *

نموده به مذبوحان دیگر پیوست - و مردم بسیار از سادات و شرفای نجف
و کربلا و دیگر غربای عرب و عجم در آن دشت پر بلا به درجهٔ شهادت رسیدند
و مردم دیگر و سرداران دکن که ازین مصلحت خبر داشتند بلکه شریک
مصلحت گشته بودند و میان همدیگر اتفاق نموده از مردم غریب دور
به کمال هوشیاري فرود مي آمدند نسبت به غریبان کمتر درین بلیه
گرفتار گشته در حق غریبان حرف های فتنه انگیز شماتت آمیز را ورد
زبان ساختند و از آنکه دکني ها جاگیر در آن نواح داشتند بعد یکجا شدن
اکثر به عذر علاج زخم‌ها و تدارک سر انجام غارت رفته - از لشکر بقیة السیف
جدا گشته روانهٔ جاگیر و خانه های خود گشتند و غریبان که مکان معین
و جاگیر نه داشتند به کمال بے سرو ساماني و بدن های زخمي طرف چاکنه
خود را رساندند که به قرض و گدائي به قدر ضرور به مرهم زخم جاني
توانند پرداخت و از آنکه جمعے از دکني‌ها نیز همراه بودند و غریبان
را سوخته از راه بے وقوفي بر زبان مي آوردند که هرچه بر سر لشکر و مایان
آمد از ساخت و نفاق دکني ها بود به حضور رفته خواهیم فهمید [۱] - ازین
کلمات عداوت افزا که به گوش سرداران دکني مي رسید زیاده در فکر
انتقام افتادند - و بدان مثل که دست پیشی زوال ندارد به میامن‌الدوله
و سلطان علاء الدین عرضه داشت نمودند که غریبان بد باطن از راه بد خواهي
پادشاه و خلق‌الله با سرکای مفسد ساخته از شدت عداوت به قصد هلاک مایان
از هلاک خود هم نه اندیشیده لشکررا به جای بردند که هرچه بر ملک التجار
و دیگر سرداران نا تجربه کار و تمام لشکر گذشت گذشت و هرچند در آن وقت
به طریق نصیحت مانع آمدیم فائده نه داد و الحال از لشکر پاد شاهي

۱ چنین مینماید که فهمانید صحیح است *

به سنکر پیغام فرستاد که جمعے از لشکریان واجب القتل اسلام را به دام تو آورده ام اگر به قصد ثواب میل شکار این قوم داري به ازین قابو نخواهد بود سنکر نابکار با جمعے از سواران خون خوار و پیادههای بے شمار به قصد قتل مسلمانان کمر بسته از مکان خود بر آمد - در آن ایام چون از بد مددي روزگار ملک التجار آزار اسهال خوني در کمال اضطرار داشت و لشکر تمام روز شدائد صعوبت راه غارهای تنگ پر از خارستان کشیده قریب به شام به منزل رسیده طاقت پختن و خوردن نه داشته بعضی زین اسپان را فرود آورده به فکر کاه و دانه مي افتادند و بعضی مدهوش خواب مست گشتة هر به جای پا مي گذاشتند و هر چند ملک التجار تاکید مي نمود که نزدیک هم فرود آیند از قلبیت مکان پر از جنگل آن قدر جا نمي یافتند که هر دو برادر خیمه نزدیک هم زنند ناچار پراگنده زیر هر درختی که رخت اقامت مي انداختند قوت حرکت نه داشتند تا آنکه لشکر بد بختان چون اجل ناگهان با سي هزار پیادۂ مردم آزار بر سر خفتگان بادیۂ غفلت در وقت شب تار رسیده شبخون زدند و بر سر هر که مي رسیدند در خواب کار او مي ساختند و تا صدای این هنگامه بلند گردد چندین هزار مسلمان خفته و بیدار به درجۂ شهادت رسیدند و از وزیدن باد و صدای برگ درختان فریاد و نالۂ مقتولان کمتر به همدیگر مي رسید و بعده که صدا مي رسید همه درماندۂ جان شیرین به باد دادن خود گردیده به فکر دیگری کی مي توانست رسید در زیر هر درخت چندین سر بریده شد که صدای او به جای نه رسید و بالای هر پشته کشته بسیار مثل گوسفندان دست و پا بسته مقتول بالای هم افتادند - و ملک التجار هم در آن شور و حشر از جوهر غیرت دست و پا زده حرکت مذبوحي

به واقعی مطلع گردیدند و از هیچ طرف فریادرس نه دیدند چار ناچار قرار بر آن دادند که اطفال را در قلعه گذاشته خود به هیئت مجموعی بر آمده مقابل لسکر دست و پا زده اگر توانند خود را به احمدآباد بیدر یعنی به حضور رسانند - و الا رضا به قضا دهند - امرای دکنی برین معنی اطلاع یافته از راه غدر باهم مصلحت نمودند که اگر غریبان خود را بر فوج ما زده توانند بدر رفت بحضور رسیده تا مقدور به مکر بلایی خواهند افتاد و اگر قادر بر جان بدر بردن نه گستند باز جمع کثیر از مادان کسته خواهند گردید - پس پیغام مصالحه داده گفتند که چون میان شما جمعی از سادات اند و ما هم امت جد شما ایم - بر عجز و احوال شما رحم آورده حقیقت بے تقصیری شمایان را به حضور نوشته حکم معافی تقصیر کرده و ناکرده شما طلبیده ایم - و فرمان لباسی تیار کرده نزد آنها فرستاده ظاهر ساختند که حکم شده نقصان مالی و جانی به شمایان نه رسانیم - هرجا خواهند بروند مزاحم جان و مال شما نه گردیم - و قسم کلام الله و عهد و پیمان به انواع دمین مغالطه دیگر به میان آورده یقین خاطر آنها ساختند - و دست از محاصره برداشته دور فرود آمدند - و غریبان که مجموع هزار و پانصد کس مانده بودند - و بیشتر از آنها سید صحیح الاصل و اولاد اصحاب کبار بودند با زن و فرزند از قلعه بر آمده به سبب عدم بار بردار و سواری به کمال پریشانی از ملاحظهٔ ناموس دور تر از لسکر دکن فرود آمدند - بعد از انقضای سه روز امرای دکن غریبان سقم رسیده را موعود ساخته به کلمات معذرت آمیز فریب داده مهمان طلبیدند - و قریب شش صد نفر اندرون قلعه داخل شدند - چند جا برای آنها سفره انداخته طعام مسموم خورانده به این اکتفا نه نموده هنوز دست نه شسته بودند بلکه بعضی از سر سفره

جدا گشته به چاکنه آمده به فکر فاسد و اندیشهٔ باطل با زمینداران نواح پیغام داده ارادهٔ بغي ورزیدن دارند - و همه یکجا فراهم آمده شریک مصلحت گشته اند به فکر بریدن اصل این بد اصلان زود باید پرداخت چون عریضهٔ دکني‌ها معرفت مشیر الملک به میا من الدوله که زباني زیاده از مضمون عرائض خاطر نشان نمود به عرض رسید - سلطان در عالم مستي و بے خودي به غور عداوت میان هر دو فرقه نه رسیده بدون تحقیق به شمشیر الملک و نظام الملک دکني که هر دو برادر حقیقي بودند به تجویز مشیر الملک حکم نمودند که به چاکنه رفته آن جماعت فتنه پژوه را به سزا و قتل رسانند - غریبان برین معنی اطلاع یافته آمادهٔ مردن گشته قرار دادند که در حصار گلي چاکنه محصور گردیده حقیقت را به حضور معروض دارند - و چندین عریضه متضمن بر تمام رو داد بلا کم و کاست نوشته حوالهٔ قاصدان و نوکران خانگي نموده روانه ساختند - چون اطراف غریبان لشکر شمشیرالملک و نظام الملک که زیاده از ابن زیاد و شمر ذو الجوشن تشنهٔ خون سادات و فرزندان رسول و دیگر شرفای غریب بودند فرو گرفته خط و قاصد گرفتار گشته به حضور نمي رسید - و اگر به سعي فراوان احدی خود را مع عریضه مي رساند - صاحب مداران دکني به حضور نمي گذاشتند که به عرض رسد - غریبان ناچار از ملاحظهٔ جان به دفع اعدا مي کوشیدند و لشکر دکني به مدد همدیگر پے هم مي رسید و هردو برادر نام برده تعدي و بغي ورزیدن غریبان را به تواتر آب و تاب داده به حضور عرضه داشت مي نمودند - و امرای رکاب زیاده از مضمون عرائض به عرض رسانده متواتر حکم قتل و غارت غریبان حاصل نموده روانه مي ساختند و قاصدان غریبان مقتول و محبوس مي‌گردیدند - چون غریبان بر حقیقت عدم غور حضور

به دست آنها مي آمد به دفع شر دشمنان مي پرداختند تا آنکه به سرحد حسن خان جاگیر دار که به او نیز نوشته‌جات قتل و اسیر نمودن آن سرگشتگان وادي حیراني رسیده بود رسیدند - اما از آنکه خان مذکور را با قاسم بیگ سابقهٔ معرفتی بود بلکه حق احسان مالي و جاني داشت از راه مهرباني و مهمان پروري پیش آمد - درین ضمن داؤد خان دکني تعاقب کنان رسیده با حسن خان در خورده در باب قتل آن جماعه آنچه بایست ترغیب نمود و جواب شنید - و آن بی آزرم با عدم اعانت حسن خان بر سر آن کشتگان رفته بجنگ و محاربه پیش آمد - وحسن‌خان هم خود را به مدد قاسم بیگ رساند در آن دارو گیر داؤد خان کشته گردید بعده باقي مردم از آفت دکنیان محفوظ گردیدند - حسن خان عرضه داشت خود را با عریضهٔ قاسم بیگ متضمن بر اصل سرگذشت من اوله الی آخره نوشته نزد وکیل خود فرستاد و به دیگر مقربان خدا شناس حق پرست که بر رابطهٔ اتحاد آنها اعتماد داشت به مبالغه نوشت که هر دو عرضه داشت به وقت خلوت به مطالعهٔ سلطان در آرند *

دریناولا نوشته‌جات بعضی بزرگان واصل بالله خاندان حضرت شاه نعمت الله که از شنیدن این حادثه محض حسبة الله [1] به پادشاه نوشته بودند که حضور رسید - بعده که عرائض مذکوره به نظر سلطان در عالم هوشیاري در آمد نهایت مؤثر و مغموم گردید و برخود و بر امرای بد شعار نفرین نموده اول از شرب خمر که سرمایهٔ خبائث است توبهٔ نصوح کرده به قتل و تادیب جمعی که در مدد قتل غریبان و سادات ساعي بودند پرداخت - و میامن الدوله را از وکالت معزول و بی منصب نمود - و مصطفی خان

---

(۱) ن - بسبب امتداد کشیدن ایام از ایران *

بر نه خاستند که از هر طرف گوشه و کنار دکنيها و حبشيها با تيغ آبدار
و گرز و کتار سينه گداز بر آمده به دعوی انتقام چند ساله شروع به زدن
و بستن و کشتن نمودند و در طرفة العين همه را فارغ ساختند که در همان
گرمي بازار خون ريزي بر سر باقيآن مظلومان و اطفال و ناموسآنها رسيده
از چهار طرف فرو گرفته صدای بکش بکش و مار مار به فلک دوار رسانده
داد کينه دادند - گويند در آن روز نزديک هزار سيد و نجبای عرب و ترکان
و تاجيکان عجم با قريب دو هزار طفل معصوم و عورات و نوکران آن جماعه
غرق بحر فنا گرديده به درجهٔ شهادت رسيدند - و بعد از قتل آن بے گناهان
به تاراج مال که نه مانده بود پرداختند وجامهٔ بدن مقتولان و بقية السيف
زخمي نه گذاشتند و از جملهٔ ستم ديدگان قاسم بيگ صف شکن و قرا خان
که با جمعی از اطفال و توابعان به سبب دور فرود آمدن و دندان طمع
به ضيافت فرو نه بردن محفوظ مانده بودند - مابين فرصتی که دکنيان
به تاراج مشغول گرديدند - زنان خود را به صورت مردان ملبس ساخته
بی حجاب پرده و سواري سر به صحرا و کوه و بيابان گذاشته سرگردان
و گريزان روانهٔ احمد آباد گرديدند - فوج دکن خبر يافته به تعاقب
آنها شتافتند و جا به جا به جاگير داران سر راه برای قتل و حبس آن جماعه
که باغي قرار داده بودند - نوشتهجات فرستادند و آن سرگشتگان باديهٔ
غربت و کربت که مجموع سه صد نفر مرد مع اطفال و صد زن مي شدند
راهها را گذاشته گرسنه و تشنه با فرزندان معصوم در آن مرز و بوم پر از چغد
و بوم به سختجاني طی مراحل و منازل مي نمودند و از مردم
متفرق شده دکني که به آنها مي رسيدند - غريبان دست از جان شسته
به آنها مقابله نموده حتی طفلان و زنان از ترس جان به سنگ و هر چه

و فخر الملک و برادر او دو امیر نامي به چلگ مردم دیوراي گرفتار آمدن - و دیورای باوجود کشته شدن پسر نظر بر انجام فتح و نصرت اسلام که آخرکار ظفر نصیب بهمنیه است هر دو امیر مقید را خلعت داده خلاص ساختن - و این سلوک را سرمایهٔ صلح به دستور سال‌های دیگر که با بزرگان سلطان به ظهور مي آمد نمودن - و چهل فیل پر از بار اقسام تحف فرستادن - و سلطان علاء الدین را به همعاني فتح و نصرت برگردانیدن - اگر خواهند مفصل اطلاع یابند؛ در تاریخ فرشته به مطالعه در آرند *

حاصل کلام آنکه چون انجام کار و مدار هر صاحب تخت بر تختهٔ تابوت مبدل مي گردد - بعد انقضای فرمان روائي بیست و چهار سال به علت عارضهٔ زخم پا که علاج پذیر نه گردید - در سنه ۸۵۷ هشت صد و پنجاه و هفت ازین جهان فاني رحلت نمود * * بیت *

ز دوران امید وفا داشتن * بود چشم نور از سهي خواستن

ذکر سلطنت همایون شاه بن سلطان علاء الدین بهمني

چون خواب گاه سلطان علاء الدین از روی تخت به لحد منجر گشت - پسر بزرگ خود همایون شاه را که از صغر سن آثار شر و مردم آزاري از ناصیهٔ وضع ناهمایون او چون ستارهٔ زحل رجعت نموده هویدا و آشکارا بود - ولي عهد نمود او خواست بر تخت جلوس نماید - امراء سلطنت او تن نه داده - اتفاق نموده حسن خان برادر خورد او را خواستند به سلطنت بر دارند - یوسف خان و ملو خان و شاه حبیب الله ابن شاه خلیل الله که هر سه از امرای صاحب مدار بودند - قبل از کفن و دفن

داروغهٔ عرائض را فرمود به قتل آوردہ سر او را تشهیر دادہ بر سر دروازهٔ قلعهٔ آویختند - و جسد اورا نزد سگان انداختند - و محمد قاسم بیگ را مع همراهان به حضور خود طلبیدہ بالمشافه بر حقیقت مطلع شدہ عذر خواسته به عطای خلعت و اضافهٔ منصب مفتخر ساخته - امر نمود که خانهٔ امرای برهم کار دکنيها را در سرکار ضبط فرمایند - و من بعد به آنها خدمت نه فرمایند - و بعد چند روز قاسم بیگ را مراتب ملک التجار و حکومت دولت آباد عنایت نمودہ سر لشکر ساخت و همهٔ همراهان او را موافق پایه رعایت فرمود بار دیگر در تیمارداري و پیش آوردن غریبان کوشیدہ بعضی دکنيها را به طوق و زنجیر در آوردہ نزد قاسم بیگ فرستاد که در قلعهٔ دولت آباد حبس ابدي باشند - از آن جماعه که در آزار و خفت سادات و غریبان ساعي بودند - همه در اندک فرصت به غضب سلطاني حقیقي در آمدہ به انواع بلا مبتلا گردیدند - و زنان و دختران آنها در خرابات خانهها افتادند - و به بی ناموسيِ تمام در به در محتاج گشتند *

و [1] رای بیجانگر از شنیدن فساد دکنيها قابو یافته با سپاہ قدیم و نو نگاہ داشت خود را که این طرف آب کشنا که سرحد ملک اسلام قرار یافته بود رساند - قلعهٔ مدگل را از تصرف بهمنیه بر آوردن و برای محاصرهٔ دیگر قلاع پسر خود را تعین نمودن - و کنار آب کشنا عمارتهای حاکم نشین برای خود ساختن - و تزلزل تمام در دیار اسلام انداختن - و مقابل رسیدن سلطان علاء الدین بعد محاربههای صعب پسر دیورای را مقتول - لشکر کفار را مغلوب گردیدن - و با خود دیورای مقاتلهٔ عظیم نمودن -

---

(۱) ن - و بعد آن شوخي که از رای بیجا نگر از شنیدن فساد دکنيها بعمل آمدہ با سپاہ قدیم *

از رفاقت او بر برادر دست یافت به سبب وقوع نیامدن رعایت موافق
چشم داشت او رنجیده گشته نزد جلال خان پدر خود که در تلنگانه
حکومت به استقلال داشت رفت - و مادهٔ فساد عظیم شد سلطان همایون
اول برو مهم و لشکرکشي نموده و بعد کشته شدن چندین هزار مسلمان
از هر دو طرف که مکرر سکندر خان غالب مي گردید - باز فوجها
برو حمله مي نمودند تا آنکه از آسیب خرطوم فیل مست کشته گردید -
و پدر او را که آورده ملازمت نمود - محبوس ساخته - اموال هر دو را
به ضبط آورد - بعد از آن بر ملک و زمینداران تلنگانه خواجه جهان را
به رفاقت نظام الملک تعین نمود - و محاربهها به میان آمد - چون فوج
به غارت کفار رفت - خواجه جهان نظر بر غضب سلطان ظالم تهمت
خود را بر نظام الملک بسته بدم کاز قهر سلطان داده مقتول گرداند -
درین ضمن خبر رسید که یوسف ترک کچل حسن خان را با همهٔ بندي
از حبس خانه بر آورد - و جمعی از نگاهبانان کشته شدند - و جلال خان
که تازه با آن جماعت محبوس گشته بود در آن هنگام که کوتوال خبر یافته
خود را رسانده به مدافعه پرداخت به قتل رسید - و قریب هشت هزار سوار
و پیاده که بیشتر از آن محبوسان بودند با حسن خان رفاقت نموده
به سلطنت برداشته یوسف ترک را سرفوج ساخته طرف پرگنهٔ بیر
روانه شدند - و بیر را با توابع آن به تصرف آورده شاه حبیب الله
را وزارت دادند - همایون شاه از شنیدن آن سراپا شعلهٔ آتش قهر گشته خود را
به احمد آباد بیدر رساند و کوتوال را با سه هزار نفر که نگاهبان قلعه
و بندي خانه و همراه کوتوال بودند - بدست آورده اول کوتوال را در قفس
آهن مقید ساخته هر روز یک عضو او را بریده بخور او مي داد - و رفقای

سلطان او را بر تخت نشاندند - و جمعی را به قصد دستگیر ساختن همایون شاه تعین نمودند - آن ناهمایون برین معنی اطلاع یافته باوجود هجوم و غوغای عام که فوج فوج رو به خانهٔ او آورده بودند به اتفاق برادر سیوم و سکندر نام قریب صد نفر از خاصان رزمجو با خود گرفته شمشیر کشان به مقابل جمعی که به در خانهٔ او رسیده بودند بر آمده حمله آورد - چون بیشتر مردم بازار که هجوم عام نموده بودند تاب مقابله دم شمشیر نیاورده رو به فرار آوردند - مردم دیگر را نیز تاب مقاومت نه ماند - درین ضمن شاگرد پیشهٔ آن بد اختر با فیلان و اقسام اسلحه به مدد رسیدند - و به پشت گرمي آنها خود را به مکانی که حسن خان را بر تخت نشانده بودند رسانده به دست آورده مقید ساخت - و شاه حبیب الله را با جمع کثیر از همراهان که مجموع هفت هزار نفر مي شدند گرفته با حسن خان محبوس گرداند - و یوسف خان را گرفته بسته زیر پای فیل انداخت - و ملو خان را با رفقای خود جنگ کنان بر آمده از جنگ او رهائي یافت - و سکه و خطبه بنام خود نموده بر تخت نشسته - خواجه جهان گیلاني را که از نیکان و مستعدان روزگار گفته مي شد و به سبب کسب تجارت از ایران آمده در جرگهٔ امیران معتبر در آمده صاحب اختیاز سلطنت و صوبه دار برار شده بود - باوجود کمال نا رضامندي و ابا نمودن به موجب وصیت پدر وکیل ساخت - و حکومت برار ضمیمهٔ آن بحال داشته خطاب ملک التجار داد و ملک شاه نامي را که از سلاطین زادهای چنگیزي گفته مي شد مخاطب به خواجه جهان گردانید - و برادر زادهٔ عماد الملک غوري را نظام الملک خطاب بخشید - و سکندر خان بن جلال خان را که ذي رحم و هم مکتب او بود و روز فساد

مي شدند حتی باورچي و فراش و دیگر خدمه به عذاب‌هاے گونا گون که بسیارے را بر دار کشیدند و برخی را در دیگ روغن و آب گرم انداختند - و جمعی را بند از بند جدا ساختند همه را فارغ گردانیدند - از مشاهدہ و شنیدن این ظلم هر یکی از اولاد و احفاد بهمینه وقت یافته فرار اختیار نمودہ راہ غربت پیش گرفتند - و خود را به گوشه و اطراف کنار کشیدند آن ظالم بی رحم خبر یافته همه را به تجسس تمام بهم رساندہ به همان عذاب زیر پاے فیل و نزد شیر انداخته بنیاد بهمینه را بر انداخت - رفته رفته آن ظالم بے آزرم دست تعدي به مال و ناموس رعایا دراز نمودہ به رهنموني نفس کافر نژاد و تحریک محرران بد نهاد مقرر نمود که هرجا عروسي به خانۀ شوهر مي بردند از سر راہ گرفته آوردہ بعد ازالۀ بکارت به خانۀ او مي فرستاد و بعضی را که خوش مي نمود نگاہ مي داشت - مردم ترک کدخدائي نمودن نمودہ به هر وسیله از احمد آباد بر آمدہ راہ احمد آباد گجرات و مالوا اختیار مي نمودند - و شهر و قصبه جات رو به ویراني گذاشته *

آرے هرگاہ از بندہ‌های عاصي انواع نافرماني سر مي زند گاہ به بلاے قحط و بلاے وبا مبتلا مي سازد و گاہ به پنجۀ قهر مثل همایون ظالمی گرفتار مي گرداند همه از شامت نفس انسان است * بیت *

چو خواهد که و یران کند عالمے * دهد ملک در پنجۀ ظالمے

الحاصل از آتش بیداد او چه خانه‌ها که سوخته نه گردیدہ و از خنجر ستم آن نابکار چه خون‌ها که ریخته نه شد - بر هندو و مسلمان که به اندک تقصیر غضب مي نمود مي فرمود پارچه به روغن زدہ بر بدن او سراپا پیچیدہ وقت شب به جاے مشعلی به حضور او به سوزند - و فرزندان

دیگررا هر روز برابر قفس کوتوال آورده به انواع سیاست بقتل می رساند تا همه را زیر تیغ بے دریغ آورد و فوج برای حسن خان تعین نمود بعد مقابله که شکست خورده آمدند - و بار دیگر از اطراف لشکر فراهم آورده فوج سنگین مع توپ خانهٔ زیاد روانه ساخت - زن و فرزندان لشکریان را از وسوسهٔ آنکه مبادا با حسن خان همداستان شوند در قلعه طلبیده محبوس نگاهداشت - و بعد محاربه حسن خان هزیمت یافته طرف بیجاپور شتافت - خواجه معظم خان حاکم بیجاپور از راه عذر به مهمان داری پیش آمده حسن خان را با همهٔ رفقا به قلعه طلبیده مقید ساخت - و در آن دار وگیر جمعی به جنگ پیش آمده باشاه حبیب الله که تیر و کمان بدست گرفته چند نفر را زخمي ساخته بود کشته گردیدند - باقي همه را که قریب هزار نفر باشند مع شاگرد پیشه طوق زنجیر نموده فزد آن ظالم روانه گردانید - بعد رسیدن آنها به احمدآباد همایون شاه فرمود که دارها سر راه‌هاے بازار استاده نموده زیر هر سه چهار دار دیگ‌هاے پر از روغن و آب جوشان بار کرده و فیل‌هاے مست و شیر و سگ آدم خوار حاضر ساخته حسن خان را با همراهان در پاے دارها مثل به مثل جا داده اول امر نمود که زنان و ناموس رفقاے برادر را موکشان با سروپاے برهنه آورده با اطفال خورد سال حاضر آورند - و در مقابل چشم محبوسان انواع بی ناموسي و فضیحت که زبان قلم را به تصریح آن آشنا ساختن نه اولی بر سر آنها آورده از طفل شیر خواره تا زن صد ساله به اقسام عذاب کشت - بعد از آن اول حسن خان را نزد شیر انداخته فارغ ساخت - بعده یوسف ترک را با هفت یار که درین کار مددگار بودند هر یکی را به انواع عذاب به هلاک رساند - اسیران باقي را که از ده صد نفر زیاد

جهـــان پر ذوق شـــد" تاریـــخ فـــوتش
هـــم از ذوق جهـــان آریـــد بیـــرون
آه مظلـــومان چراغ کشتـــه روشن مي کند
اشک خوني رخنه در دیوار آهن مي کند

ذکر سلطنت نظام شاه بن همایون شاه بهمني

چون همایون شاه عالمی را از عذاب خود رهائي داده به مکافات خانهٔ عالم جزا رو آورده نظام شاه که هشت سال داشت بر تخت نشاندند - و به سلطان نظام الدین شاه مخاطب ساخته زمام اختیار سلطنت به موجب وصیت آن بد مآل بدست مادر او که عورت عاقلهٔ با هوش بود قرار گرفت - و خواجه جهان را وکالت و ملک التجار را وزارت مقرر نمود - چندگاه از راه تقاضای سن سلطان را از حرم سرا بر نیاورده مقدمات جواب طلب ملکي را بر کاغذ نوشته عرضي نموده کامیاب جواب مي گردیدند - بعد از آن قرار یافت که سلطان را روز دیوان از محل بر آورده بر تخت نشانده وکیل و وزیر طرف یمین و یسار ایستاده مقدمات ملکي را که اول از مادر سلطان جواب آن را حاصل مي نمودند به عرض رسانده سر انجام مي دادند - و هر چند سعي مي نمودند که در تلافي ظلم پدر او کشیده در آبادي ملک و پرداخت حال رعایای ستم رسیده پردازند - از آنکه عالمی سوختهٔ ظلم و بیداد همایون شاه بودند و سلطان به حد تمیز نه رسیده بود تعمیر دل‌های خراب صورت نمي گرفت و زمیندارا‌ن واقعه طلب اطاعت نه نموده مادهٔ شورش گردیدند - اول رای اوریسه به اتفاق زمیندار تلنگانه بر ولایت

بعضی مجرم متهم را بند از بند جدا ساخته بخورد آن مظلومان
مي داد - از امرا و رعايا هر کرا نزد آن شقي رفتن اتفاق و ضرور مي شد -
بعد از بجا آوردن استغفار و توبه به درگاه الهي و رخصت حاصل نمودن
از زن و فرزند نزد او مي رفت - و هرگاه بلا آفت به خانه و کاشانهٔ خود
مراجعت مي نمود عمر دوباره دانسته منسوبان او شادي مي نمودند -
چون آخرکار منتقم حقيقي به فرياد مظلومان رسيد - به اقسام مرض بد
مبتلا گرديد - و پسر هشت سالهٔ خود را به اسم نظام شاه ولي عهد ساخت
به قولی به همان مرض درگذشت و به روايت ديگر باز مريض گرديد
چون ستم او بر اهل حرم نيز زياد بود و هيچ روز و شبی نه بود که يکی
از خدمهٔ محل به خنجر بيداد او کشته نمي گرديد يکی از خواجه سرايان
با کنيز گرجي يا حبشي ساخته در ايام آه و نالهٔ مرض ثاني غافل چنان
چوبے بر سر او نواخت که مغز سرش از راه بيني بر آمد و اين هلاک
او باعث دفع ملال چندين هزار دل پر ملال گرديد - و عالمی از وجود
نا پاک او نجات يافت سه سال و شش ماه از آه دود مستمندان توشهٔ
بد نامي و سرمايهٔ آتش جهنم اندوخته به مکان اصلي خود شتافت *

* بيت *

بنداشت ستمگر که ستم بر ما کرد
بر گردن او به ماند و برما بگذشت

تاريخ مرگ او ذوق جهان [1] يافته اند *   * بيت *

همـــايون شاه مـــرد و رســـت عـــالم
تعـــالی الله زهے مـــرگ همـــايـــون

---

۱ - سنه ۸۶۵ هجري

فائرۂ جدال و قتال بہ چرخ برین رسانند چہ سرہا کہ در آن دار و گیر از تن جدا نہ گردید و چہ تن‌های دلاوران کہ در خاک و خون آغشتہ نہ شد * * بیت *

ز بس کشتہ بر کشتہ افتاد مرد * بہ شد راہ بستہ بر رہ نورد

تا آنکہ ہزیمت بر لشکر سلطان محمود افتاد و دکنی‌ہا برای غارت از سلطان نظام شاہ جدا شدہ بر اُردو و خرگاہ لشکر مغلوب تاختند - سلطان محمود پختہ کار بہ رہنمائی نبرد آزمایان تجربہ کار دست از خیمہ و بہیر بر داشتہ خود را کنار کشیدہ بار دیگر سپاہ متفرقہ دل باختہ را فراہم آوردہ سر گرم جنگ ساخت - و یکبار غافل جلو ریز بر لشکر نظام شاہ تاختہ چنان زد و خورد میان آوردند نزدیک بود کہ چشم زخم جانی بہ نظام شاہ رسد - درین ضمن فیل سکندر خان کہ مہرۂ لشکر دکن بود و با خواجہ جہان عداوت ہم چشمی داشت از تیر شست سلطان محمود طرف لشکر خود بر گشت و با وجود قائم بودن دیگر سردا ران و بجا بودن فوج سکندر خان سلطان نظام الدین را از بالای اسپ در ربودہ ردیف خویش ساختہ عنان از لشکر بر تافت - و این معنی باعث شکست ناگہانی لشکر دکن و قوت غلبۂ فوج ہند گردید - و تردد خواجہ جہان و استقامت دیگر پر دلان فائدہ نہ بخشید - و تمام لشکر رو بہ فرار گذاشتہ آنچہ از لشکر خصم بہ غارت بردہ بودند مضاعف آن بلا گردان جان خود واپس دادہ - یکہ تاز روبہ احمد آباد گذاشتند - و سکندر خان سلطان را قبل از ہمہ نزد مخدومۂ جہان والدۂ سلطان رساندہ سزاوار آفرین و تحسین گردید - خواجہ جہان از عقب رسید نظر بر اختیار خود و حرکت بیجای آن کاکای خفیف العقل و پاس آبروی سلطنت - درین باب اصلا مصلحت و رخصت از ملکۂ جہان حاصل نہ نمودہ سکندر خان را گرفتہ

اسلام با جمیعت تمام روانه شده اکثر بلاد را تاخت و تاراج نمود -
نظام شاه را هر دو امیر صاحب اختیار با لشکر جرار همراه گرفته به قصد
گوشمال کافران بد سگال بر آمدند - و زمینداران بد مآل از شنیدن حرکت
سلطان به قدم جراءت تا ده کروهي احمد آباد بیدر استقامت نمودند و بعد
مقابله و مقاتله محاربهٔ صعب به میان آمد و تردد نمایان شاه حبیب الله
بن شاه خلیل الله و خواجه جهان که کافر بسیار را به جهنم واصل گردانیدند
کار به هزیمت کفار انجامید و دست از تعاقب آنها برنداشتند تا آنکه
۱ پنج تنکه نقره پیشکش قبول نموده مامون گردیدند *

درین آوان خبر رسید که سلطان محمود خلجي فرمان روای مالوا
با لشکر گران به قصد تسخیر دکن از آب نربدا گذشته کوچ کوچ مي آید -
سلطان نظام شاه همراه هر دو امیر نامدار و دیگر امرای با وقار که ازان میان
سکندر خان نام غلام ترک که کاکای سلطان مي شد بر فوج مقابل سلطان
محمود روانه گردید - به قندهار نا رسیده لشکرها بهم دیگر مقابل شدند
و صف کارزار آراسته شد - و سلطان با صغر سن ترکش و دیگر اسلحه بسته
به دست یاري همراهان بر اسپ هموار جلد سوار شده شریک تردد
کهن سالان گردید - و صدای دار و گیر به چرخ برین رسید - و سلطان
در جولان دادن اسپ مقابل حریف و حمله آوردن بر اعدا نسبت به دیگر
هم نبردان به مدد شجاعت ذاتي هیچ کمي نمي نمود آری * بیت *

بچهٔ بط اگر شبینه بود * آب دریاش تا به سینه بود

و از هر دو سو غلغلهٔ کوس و کرنای رزم بلند آوازه گردید - از یک طرف آن
نو نهال سلطنت و طرف دیگر شاه دیرینه سال به طمع تسخیر مملکت

---

۱ - پنج لک

مقید ساخت - همهٔ غلامان به اتفاق بعضی دکنی‌ها نزد ملکهٔ جهان
فراهم آمده نالش نمودند که از سکندر خان بجز خدمت نیک به ظهور
نیامده سوای آنکه پسر شمارا بعد از ملاحظهٔ اثر هزیمت از میان چنان معرکه
خطر جان به سلامت بر آورده نزد شما رساند تقصیر دیگر ازو سرنه زده
که سزاوار حبس باشد - اگر در مکافات حسن خدمت مقید ساختن او واجب
گردیده ملکهٔ جهان نزد خود طلبیده به سزا رساند از آنکه خاندان بهمینه را
بغلامان موروثي الفت زیاد بود خصوصا عورات را که به کوکه و کاکای اطفال
دل بستگي خاص مي باشد - والدهٔ سلطان را از شنیدن آن سخنان ابله
فریب رفت آمد و چشم پر آب نموده به تسلي غلامان پرداخته گفت که
[illegible] وقت را به خاطر آورده صبر نمائید من به تلافي آن خواهم پرداخت -
خواجه جهان بربن مذکور اطلاع یافته از آنکه غنیم قوي پاشنه کوب تعاقب
داشت به توضیح پرخاش آن متوجه نه گردیده سکندر خان را نزد
ملکهٔ [illegible] فرستاد - چون خبر نزدیک رسیدن سلطان محمود انتشار پذیرفت
وحشت افزا تزلزل در دلها راه یافت عقل و هوش مردان کار
نماند - از آنکه ملکهٔ جهان از طرف خان جهان گراني خاطر بهم
ازو مصلحت نه پرسیده قلعهٔ احمد آباد را به استصواب
[illegible] ر به ملوخان دکني سپرده نظام الدین شاه را مع خزانه و جواهري
[illegible] با خدمهٔ محل همراه گرفته روانه فیروز آباد گردید - خواجه جهان
[illegible] انع آمده گفت که چنان قلعهٔ قائم و پای تخت موروثي
[illegible] ز دوباره عار فرار بر خود قرار دادن خلاف داب سلاطین است
تا فراهم آوردن لشکر درینجا محصور گردیده در تدارک دفع خصم باید
کوشید فائده نداد - بعده که سلطان محمود رسیده در محاصرهٔ دو هفته

سال دریا خان عماد الملک برار فوت شد - و پسر او برهان عماد الملک در صغر سن قایم مقام گردید - و [1] عادل خان نام را رکن السلطنت خود بموجب وصیت پدر ساخت - و عادل خان چنان مستقل در وزارت و نسق سلطنت گشت که به دستور بریدي و بهمنیه بجز نام در سلطنت به برهان عماد الملک نه ماند - چون از قطب شاه در ایام محاصرۂ احمد نگر عدم اعانت و اغماض به ظهور آمده بود ملا عنایت الله که از مجتهدان و پیشوایان گلکنده بود و با نظام شاه رابطۂ اتحاد داشت به میان آمده هر دو سلطان را در سرحد کلیاني باهم ملاقات داده از سر نو عهد و پیمان موافقت و رفاقت بلا نفاق بر وقت نموده دختر حسین شاه را به عقد قطب الملک در آوردند از آنکه حسین شاه وقت برداشتن محاصرۂ راجه از اطراف احمد نگر کلیاني را تواضع راجه نموده بود - دریندولا که هردو باهم اتفاق نمودند برای تسخیر قلعۂ کلیاني به محاصره پرداختند - و از راه خام خیالي چنان باهم قرار دادند که اگر باز راجه و عادل شاه برای تسخیر قلعه لشکر کشي نمایند قطب الملک به مقابلۂ عادل شاه پردازد - و دفع لشکر راجه به عهدۂ حسین شاه باشد - اگرچه وزرا و ارکان سلطنت شریک این مصلحت دور از عقل نه گردیدند - اما از جباري حسین شاه به منع آن هم نه توانستند پرداخت - و همین که بمحاصرۂ کلیاني پرداختند و ایام محاصره آن قدر به امتداد کشید - که به راجه خبر رسید - و فوجهای راجه و علي عادل شاه چون بلای ناگهاني رسیده به مدد محصوران قلعه پرداخته با هر دو لشکر هنگامۂ قتال و جدال به میان آوردند - و فوج برار

[1] - مورخین دیگر این وزیر را به توفال خان ملقب مینمایند *

برآرد - و محصوران قلعه قابو یافته چون بلای آسماني از قلعه برآمده
هر طرف که مردم لشکر راجه سربر مي‌آوردند زیر تیغ بی‌دریغ مي‌آمدند -
و هدف تیر و سنان مي گردیدند - باقي برین قیاس باید نمود - و پسر
راجه چار ناچار صلاح کار در کوچ و معاودت به ملک خود نموده دست از
محاصره برداشت - و وقت رفتن چند پرگنهٔ سر راه قطب شاهیه
و عادل شاهیه و حسین شاهیه را تاخت نمود *

درین ضمن سوانح دیگر که به میان آمد به تحریر تفصیل آن قلم
را رنجه نه داشته به خلاصهٔ مطلب مي پردازد که بعد محاربات بسیار
که میان هر سه فرمانروا رو داد - و به خرابيِ ملک همدیگر کوشیدند -
اسد خان لاري عادل شاهي که از امرای هوا خواه هر سه پادشاه گفته
مي شد و دیگر امرای خیر اندیش قرار مصلحت و صلاح کار در آن
دانستند که باهم عهد اتفاق و پیمان عدم نفاق بسته و لشکر فراهم آورده
باتفاق بی نفاق بر راجهٔ بیجا نگر لشکر کشي نمایند - و در تلافيِ مضرتی
که ازو به مسلمانان ولایت هر سه پادشاه رسید - کمر انتقام قائم به بندند -
و خود را در خرچ خزانه و کوشش جاني و مالي معاف ندارند - چنانچه
برای رفع نفاق سابق چاند بي‌بي دختر حسین شاه را که در عقل و دانائي
و حسن تدبیر از خوردسالي مشهور گشته بود - به عقد علي عادل شاه
در آوردند - و هر سه پادشاه به امداد تقویت اسلام بر آن کافر بد فرجام
فوج کشي نمودند - و بعد محاربات صف ربا که در ذکر سلطنت عادل شاهیه
به زبان خامه خواهد داد - نسیم فتح و نصرت بر لشکر اسلام وزید
و چندگاه الکهٔ پر وسعت دکن از تاخت و تاراج لشکر کفار محفوظ ماند -
و حسین شاه از آن سفر به همدمي و هم رکابي اجل خود را به احمد نگر

نیز به مدد عادل شاه به دعوای خون خواجه جهان که باشارهٔ راجه به قتل رسانده بود رسید - درین ضمن روزی که از هر دو طرف مقابله و مقاتلهٔ صعب به میان آمد - باران بی هنگام به شدت بر لشکر حسین شاه که زمین آن سیاه بود بارید - و تیر و کمان و توپ خانه از کار تردد ماند - و عادل شاه قابو یافته به حمله‌های پیاپی فوج نظام شاهیه را هزیمت داد - و تمام توپ‌خانه و کارخانه‌جات به دست مردم علي عادل شاه افتاد - و حسین شاه صرفه در جنگ و توقف نه دانسته پیغام صلح فرستاده تا رسیدن جواب از صدمات لشکر کفار به اضطرار تمام راه فرار اختیار نمود - و همه خیمه و خرگاه و مال و عیال لشکر به دست مردم فوج راجه و عادل شاهیه آمد - و حسین شاه از واهمهٔ غلبهٔ افواج خصم مصلحت در داخل شدن احمد نگر نه دانسته یکی از سرداران خود را به قلعه فرستاده صلاح کار دران دانست که خود را طرف قلعهٔ جنیر و گلشن‌آباد رسانده به خیال آنکه در صورتی که لشکر راجه به محاصرهٔ احمد نگر آمده پردازد حسین شاه فوج و مصالح جنگ تازه فراهم آورده به مدد محصوران تواند پرداخت - و لشکر راجه خرابي بسیار از تاخت قصبه‌جات آباد و اسیر نمودن رعایا و فرزندان هنود و مسلمین و بی‌ادبي که در مساجد نمودند به مرتبهٔ رساند که علي عادل شاه از رفاقت راجه نادم گشته ترک رفاقت نمود - اما افواج راجه بار دیگر آمده احمد نگر را محاصره نمودند - از اتفاقات در مکانی که لشکر فرود آمده بود باوجود نشان رسیدن سیل نه بود و ملاحظهٔ نزول باران به شدت در شروع ایام بارش نه داشتند - چنان باران به شدت سه شبانروز بارید که تمام لشکر راجه از رسیدن سیل هاى کوه ربای اطراف دوه غرق بحر فنا گردید - و کمتر کسی جان و مال به سلامت نه توانست

ملک نظام شاهیه نمودند - و بعد محاربات و خرابی زیاد که به ملک و مال رعایا رسید و به تحریر تفصیل آن سوانح نمي پردازد - مادر سلطان با عادل شاه صلح نموده باهم قرار دادند که به اتفاق ملک برار را که به سبب تسلط وزیر خلل تمام در تمام نسق سلطنت آنها راه یافته بود فتح موده میان باهم قسمت نمایند - و ابتدا شروع به تاخت و تاراج اطراف نموده مراجعت نمودند *

درین ضمن چون تسلط منصوبان والدهٔ سلطان از حد گذشت و حال سپاه و رعایا تنگ گردید - و هیچ احدی را یارای عرض نه بود و اگر به عرض مي رساندند محمول به غرض و آن کس مغضوب مي گردید - تا آنکه بعضی مقربان سلطنت مثل قاسم بیگ حکیم و شاه جمال الدین و شاه احمد و مرتضی خان در خلوت به عرض مي رساندند که هر چند در حق والدهٔ سلطان حرف شکوه بر زبان آوردن از پاس ادب دور است - اما ملک از دست مي رود - و آخر کار از دست ندامت فائده نه دارد - سلطان گفت مرا چه یارا و چه مجال که با والدهٔ خود طرف توانم شد - مگر شما تمهید و تدبیری به کار برید - ارکان سلطنت گفتند که اگر خلاف مرضی سلطان نباشد ما علاج مي نمائیم که دست مادر سلطان را از امور ملکي کوتاه سازیم - و سلطان بدان مصلحت همداستان شد - و قرار دادند که فرهاد خان و حبش خان و اخلاص خان که هرسه حبشي صاحب اقتدار بودند - و در خلوت اندرون و بیرون راه داشتند باتفاق بعضی خواجه سرا در محل در آمده خوندهٔ همایون را از محل بر آورده جای محفوظ نگاه دارند - و چوکي مردم خاص اطراف به نشانند - همین که به قصد آن تدبیر از خدمت سلطان مرخص شدند - و دو سه ساعت

رساند - و بعد یازده روز از افراط شرب مدام و مباشرت محبوبان سیم اندام
به دام موعود در آمد - سیزده سال علم جهان باني بر افراشت * بیت *

درین دیر فانـي که آرام دید که بود آنکه جاوید ازو کام دید

چهار پسر و چهار دختر ازو ماندند - از آن جمله مرتضی شاه و برهان شاه
و نظام شاه و چاند بي‌بي از یک مادر اند که از نسل قراقوي ترکان
و سلسلهٔ پادشاهان آذربائیجان خود را مي گرفتند *

ذکر سلطنت سلطان مرتضی شاه نظام الملک بحري واسطهٔ چهارم

در سنه ۹۷۳ نه صد و هفتاد و سه مرتضی شاه نظام الملک که پدر
ولي عهد ساخته بود بر تخت احمد نگر جلوس نمود - و به دستور
جد و پدر خطبه موافق مذهب تشیع خواندن فرمود - و در احترام علما و فضلا
و سادات مي کوشید - خود کمتر در امور ملکي دخل مي نمود - به قول
محمد قاسم فرشته که ابتدای شباب نوکر مرتضی شاه نظام الملک بود
همه بندوبست و نسق ملکي را به خونزه[1] همایون والدهٔ خود و قاسم بیگ
حکیم امور ملکي را سر انجام مي داد سپرده بود - تا آنکه به مرور ایام
خونزه همایون چون همه اقطاع خوب را به عین الملک و تاج خان وغیره
برادران و خویشان و اعتبار نام خواجه سرای خود داده در تقویت آنها
مي کوشید - آنها دست تطاول به مال و حال رعایا که فی الحقیقت
مادهٔ شکست و خرابی ملک است دراز نمودند - و خلل در انتظام
سلطنت راه یافت - و عادل شاه و دیگر مدعیان دولت طمع در تسخیر

---

[1] - ن - خونزه *

بود وقت شب بخانهٔ رفیع الدین پسر شاه طاهر فرستاد و هفت هشت امرا اتفاق نموده راه احمدآباد گجرات اختیار نمودند - خونده همایون چند نفر فهمیده کار و خواجه سرایان محرم را برای فهماندن و تسلي آن جماعه با پنجهٔ قول و عهد روانه نمود - اخلاص خان و حبش خان مراجعت نمودند - بعد نزدیک رسیدن به آب نربدا چند نفر دیگر نیز خود را به خدمت خوندهٔ همایون رساندند - الا قاسم بیگ حکیم *

گویند بعد رسیدن احمداباد کسان محرم را برای طلب صندوق‌ها از نزد رفیع الدین فرستاد - بعده که صندوق‌ها رسیدند مهر آن را ملاحظه نموده وا نمودند - همه جنس برآمد الا صندوقچه و خریطهٔ جواهر و مروارید که دران نیافتند و دانستند که به تصرف امانت دار در آمده - اه کشید همان ساعت تپ کرده مریض گردیده در چند روز از آن غم هلاک گردید *

باز که تسلط مادر سلطان و خویشان از حد تجاوز نمود - واحدی را مجال حرف زدن نه ماند - سلطان که از خطای سابق مدام دست تاسف مي مالید اخر کار به وساطت حبشیان مادر خود را مقید نموده بی دخل ساخت *

از نقل‌های غریب آنکه کشور خان نام امیر صاحب فوج از مدت طریقهٔ بغي و سرکشي اختیار نموده قلعهٔ دهارور بنا گذاشته نظام شاهیه را ملجا و حاکم نشین خود ساخته پرگنات اطراف را تاخت مي نمود - و سلطان برو مهم نموده بعده که نزدیک قلعه رسید - هرکاره‌های کشور خان خط آن نمک بحرام آوردند - سلطان وا نموده همین که دو سه سطر ان خواند دانست که عبارت و مضمون نالائق و لغو نوشته باقي نوشته را ناخوانده پاره نمود - قسم شدید بر زبان آورد که تا قلعه را نه گیرم و کار این

نجومی نه گذشته بود که مادر سلطان مرتضی شاه را یاد نموده به تاکید طلبید - از ناکرده کاری چنان به خاطر رسید که از جای افشای راز شده و مادر مرا برای تهدید و مقید ساختن طلب داشته ترسان و لرزان و رنگ رو باخته داخل محل شد - و همین که با مادر چار چشم گردید عجز کنان به فریاد در آمد که مرا درین کار تقصیر نیست فلان فلان درین مصلحت اتفاق دارند - ازین کلمات و فحوای کلام و تغیر رنگ رو - مادر سلطان نظر بر تسلط خود و ناخوشیِ امرا دانست که در حق او تمهید به کار برده و کچهٔ همه گل کرد - بعده دیوان نموده عقب پرده نشسته حکم احضار امرا کرده اول فرمود - شاه جمال الدین را که باني فساد این کار او را مي دانست مقید ساخته جاگیر او را تغییر نمایند ازین شهرت هر یکی به فکر مآل کار خود افتاده به دفع الوقت پرداخته در دیوان آن روز حاضر نمي شدند - و چندی اتفاق نموده با فوج و علم نقاره کنان از شهر بر آمده مادهٔ فساد عدم اطاعت مادر سلطان گردیدند - خونده همایون متوهم گردیده به فکر اصلاح کار افتاده قاسم بیگ را به اظهار مهرباني و بی تقصیري او به تسلي تمام برای مصلحت کار نزد خود طلبید - و دیگران را نیز پیغام استمالت نمود - و قاسم بیگ حکیم خواست نزد مادر سلطان برود دیگران مانع آمده گفتند که تو مرد حکیم باشي بازيِ زنی خورده فریفتهٔ کلمات ابله فریب او گردي - فی الحال به تقاضای وقت این زن به استمالت ما مي کوشد - آخر در انتقام کشیدن تقصیر نه خواهد نمود - قاسم بیگ گفتهٔ آنها را قرین مصلحت دانسته به عذر وعده جواب داده فرزندان خود را مع تابعان دیگر از شهر بر آورد - دو سه صندوق مالیت را که از جواهر و مرصع آلات با حاصل ایام وزارت در آن

ملهم از جانب الهي شده‌ام و بدان جرأت یورش نمودن غرابت تمام دارد - آری * * بیت *

سلاطین که کشور کشائي کنند　به توفیق حق پادشاهي کنند
چو سازند اعلام همت بلند　به بندند خلقی به خم کمند
بهر سو که تازند بهر ستیز　بر آرند از عالمی رستخیز

بعد از فراغ تسخیر قلعه خبر رسید - که عادل شاه از شنیدن متوجه شدن مرتضی شاه به مهم تسخیر قلعه ده دوازده هزار سوار به سرداری عین الملک برای تاخت و تاراج ملک نظام شاهیه تعین نمود - سلطان عجالتاً خواجه میرک خافي را با فرهاد خان و اخلاص خان مع شش هزار سوار به طریق ایلغار برای مقابلهٔ عین الملک روانه ساخت و خود نیز از عقب روانه گردید - بعده که مقابل عین الملک رسیدند کار او را ساختند - و سه امیر همراه او دستگیر گردیدند - و سلطان باز برای تدبیر و تادیب عادل شاه مجلس کنکایش آراست - و هر یکی موافق عقل خود حرفی مي زد - و سلطان قبول نمي نمود - چون در همان ایام قطب الملک خود را به موجب طلب نظام الملک رسانده بود یکی از محرمان سلطان ظاهر ساخت که شاه ابو الحسن از امرای عادل شاهیه بدین درگاه رو آورده التماس دارد که من هم خود را از جملهٔ بندهای هوا خواه این درگاه مي دانم - امیدوارم که از زمرهٔ دائرهٔ محرمان داخل کنکایش باشم - سلطان را التماس او پسند آمد - از روی لطف طلب فرموده حکم آمدن در خلوت و داخل مصلحت نمودند - ابو الحسن بعد دخیل گشتن در مصلحت به تمهید کلام و حسن تقریر و تقریب سر رشتهٔ سخن را به جای رساند - که عداوت عادل شاه به مراتب به از محبت نفاق آمیز قطب الملک

نمک حرام را نه سازم از اسپ فرود نیایم و مقابل قلعه رسیده حکم محاصره و بستن مورچال نه فرموده دست به فاتحهٔ یورش برداشت - هرچند که امرا التماس نمودند که این طریقهٔ قلعه گیری نیست بلکه موافق عقل نسبت به سلاطین و همهٔ ذي عقول ناپسندیده و خلاف رای صائب است - در جواب گفت که من از طرف پادشاه بادشاهان ملهم و ماذون به یورش و فتح این قلعه شده‌ام و گوش به حرف هیچ کدام نه نموده حکم یورش نمود - تا آنکه مقربان به التماس تمام زره و جوشن پوشاندند - و فاتحه خوانده جاوریز مقابل دروازهٔ قلعه تاخت آوردند - و از بالای قلعه گوله توپ و تفنگ و سنگ و تیر چون قطرات مطرات و تگرگ و ژاله مي بارید - و اسپ و فیل و آدم ضائع مي گردیدند - و سلطان اصلا اندیشه نا نموده مردانه به اظهار جلادت تمام قدم پیش مي گذاشت - و همت بر تسخیر قلعه گذاشته مردم را در دل دهي ترغیب مي نمود - و گوله و سنگ به جوشن و پیراهن سلطان رسیده کارگر نمي‌گردید - تا آنکه به تفاوت چهل پنجاه قدم از دروازه رسیدند - درین ضمن یک بارگي صدای توپ و تفنگ و باریدن سنگ و آتش بالکل برطرف شد - و مردم را گمان شد که محصوران فکر خواستن امان دارند - یا به فکر و تدبیر دیگر افتاده اند - آخر کار دیدند که اصلا صدای و ندای ظاهر نمي شود - و اثر حیات انسان پیدا نیست - دروازه به تدبیر وا نموده به خاطر جمعي به قلعه در آمدند - دیدند که تیری به کشور خان رسیده و مرده افتاده و هیچ احدی دیگر از زنده و مرده دران قلعه پیدا نیست - بر قبول این حکایت عقل را تردد است اگرچه کشته شدن کشور خان از رسیدن تیر اجل و بدر رفتن مردم دیگر تاویل مي توان نمود - اما گفتن سلطان که من

به عرض نظام شاه رسید - و به تجویز شاه جمال الدین انجو که در همان ایام خلعت وکالت سلطنت یافته بود شاه احمد و سید مرتضی خان و خواجه میرک وغیره با جمعی از سادات برای تنبیه کفار فرنگ و تسخیر قلعه‌جات آنها که از چهارده پانزده کروهي بندر سورت تا یک صد و ده کروه طول قلعه ۱ بسی و دمن وغیره پانزده شانزده قلعه دار در عرض همه از کنار دریا تا پای کوه بکلانه زیاده از یک کروه تا یک و نیم کروه مسافت ندارد روانه ساختند - بعده که فوج نظام شاهیه به پای قلعهٔ دمن رسید و کار محاصره بعد امتداد ایام بجای انجامید که فرنگي‌ها متوهم گشته به رساندن زر سید مرتضی خان را از خود ساخته با چند امیر نامي دیگر به دام طمع در آوردند و تمام روز از هردو طرف به زدن گوله توپ و تردد قلعه ستاني مي گذشت و شب از مورچال طرف بعضی امرا ذخیره بالای قلعه مي رسید - قضارا دو نفر نامي به اسم شمشیر خان و رستم خان که با فرنگ ساخت نه داشتند در طلایهٔ قلعه به دست مردم فرنگ افتادند و به اسیري بالای قلعه بردند - آنها فی الجمله زبان فرنگ مي دانستند خود را از هواخواهان وا نموده گاه گاه سنگ و بندوق از طرف مردم قلعه بر لشکر نظام شاهي مي انداختند - و شب همراه مجرائیان در مجلس فرنگي‌ها حاضر مي شدند - شبی ۲ کپتان به پیشکاران خود مي گفت که همه سرداران آن طرف را از خود راضي نمودیم مگر خواجه میرک که از طرف او وسواس باقي است خبردار باید بود - هر دو جوان که زبان مي فهمیدند شنیده بر سر کار آگاهي

۱ - مراد مصنف از این لفظ واضح نیست ممکن که بمبئي یا بسین باشد *

۲ - ن - کپیتان *

است و عادل شاه که هرچند که در ظاهر به سبب تقاضای امور ملکي
و راه نمائي بدخواهان هر دو طرف عداوت مي ورزد - اما بر وقت آبروی
خود و سلطان را جدا نمي داند - و خطی که قطب شاه در باب نظام شاه
به عادل شاه نوشته بود - و همراه داشت بر آورده به دست سلطان داد -
و گفت پدر شما تا روزی که با عادل شاه عناد به گفتهٔ صاحب غرضان
ورزید - خمار آن کشید - بعده که رابطهٔ محبت و وداد به میان آورد آنچه
در عالم دوستي و اتفاق در تنبیه راجهٔ بیجا نگر خدمتی که ازو به ظهور
آمده تا قیامت بر صفحهٔ روزگار و در تواریخ یادگار خواهد ماند - و امرای
دیگر ممد قول او گشته رای سلطان را چنان از طرف قطب شاه گرداندند
که همان روز حکم اخراج و غارت لشکر قطب شاه نمود - قطب الملک
اطلاع یافته پاس آبروی خود در آن دانست - خود را با جان سلامت
به پای تخت خویش رساند - و بلا توقف سوار شده بدون آنکه همدمان
دیگر اطلاع دهد راه گلکنده اختیار نمود فوج نظام شاه تعاقب نموده بهیر
و فیلان و خزانه هرچه به دست مي افتاد به غارت مي بردند - بعده
که تعدي فوج نظام شاه از حد گذشت عبد القادر پسر قطب الملک که
در شجاعت و تهوری شهرت تمام داشت - و بعضی ارکان دولت از طرف
او قطب شاه را بد مظنه ساخته بودند - دریں وقت به عرض رساند - که
بی اعتدالي فوج نظام شاهیه از حد گذشته - اگر حکم فرمایند آنها را
گوشمال دهم - قطب الملک در آن وقت شنیده نا شنیده انگاشته جواب
نه داد - اما بعده که به گلکنده رسید - پسر را در یکی از قلعه‌ها محبوس
ساخت - تا آنکه در آنجا در گذشت و به روایتي مسموم گردانید - و در
همین سال خبر فساد و مردم آزاري فرنگیان کنار ساحل ربودنده چیول

اختیار سلطنت کشیده و در همهٔ امور کلي و جزئي سلطان برهان دخل
نمي توانست نمود - لهذا این معني را مرتضی شاه دست آویز ساخته
بعد فوج کشي طرف برار مصحوب ملا حیدر کاشي به تفال خان پیغام
داد که اگر اختیار سلطنت به برهان عماد الملک وا گذاشته دست از
دخل امور ملکي کوتاه نماید بهتر و الا ندامت خواهد کشید - بعده این
پیغام که به تفال خان رسید و شمشیر خان پسر خود که در شجاعت
و تهوري خود را رستم دستان مي دانست مصلحت نمود - او در جواب
پدر گفت اصل مطلب نظام شاه تسخیر ملک است این پیغام را
دست آویز ساخته و ما از طرف لشکر و خزانه و شمشیر چه کمي داریم که
مغلوب او گشته ملک به او بسپاریم - بعده که ملا حیدر با جواب عدم اطاعت
مراجعت نمود از هر دو طرف کار به لشکرکشي منجر گردید - و چنان
محاربات جهان آشوب مکرر به میان آمد چند سرداز نامي کشته شدند
و چند هزار نفر از لشکر هردو طرف هدف تیر و سنان و علف تیغ گردیدند
آخر هزیمت بر فوج برار افتاد و دو صد و هفتاد فیل با غنیمت بسیار
دیگر به تصرف نظام الملک در آمد و مرتضی شاه به تعاقت فوج
هزیمت خورده افتاد و به قصد دستگیر ساختن تفال خان پاشنه کوب
مي رفت و بهیر و اسپ و شتر و گاو پر از بار بی شمار به دست مردم
نظام شاهیه مي افتاد تا کار به جای رسید که نزدیک بود همه سرداران
برار به تراکم اشجار دستگیر فوج نظام الملک گردند - درین ضمن میر موسی
نام مازندراني که از سادات خاندان مشهور بود پیش سواري نظام شاه
آمده گفت [1] دراهي دوازده امام است که بدون آنکه دوازده هزار هون

---

۱ - ترا بدوازده امام قسم است *

یافتند و حقیقت به پارچهٔ کاغذ نوشته طرف مورچال خواجه میرک رفته بر تیر بسته انداختند - و قصد فرود آمدن خود به تعین راه دران درج نموده طلب ریسمان و کمند نمودند - و وقت شب که مدد ریسمان و کمند ازان طرف هم شد فرود آمده به لشکر اسلام پیوستند - و آنها را برای ظاهر ساختن احوال مردم اندرون و بیرون قلعه نزد نظام الملک فرستادند - بعده که سلطان از زبان هر دو نفر بر حقیقت اطلاع یافت چون سلطان قبل از آن از شاه جمال الدین که اکثر کارها را به خواجه میرک وا گذاشته خود در عیش مشغول مي بود خار خار سوء مزاج داشت - از آن روز زیاده دربارهٔ شاه جمال الدین این معني را دریافته استعفای وکالت نموده بدون اطلاع سلطان روانهٔ احمد نگر گردید - نظام شاه نظر بر نفاق چاکران حکم ترک محاصرهٔ قلعه نموده روانهٔ احمد نگر گشت - بعد رسیدن آنجا منصب وکالت به خواجه میرک فرموده شاه جمال الدین را مع مال و عیال از شهر اخراج کرده روانهٔ برهان پور نمود - و خواجه میرک را مخاطب به جهانگیر خان مدار علیه سلطنت به استقلال ساخت - و از حسن تردد آن وزیر بی نظیر نسق تمام در امور ملکي و مزید آبادي رعایا پدید آمد - و بعد از قرار مصالحه به عادل شاه عهد و پیمان تازه به میان آمد - چون سیل تسخیر برار در دل نظام الملک جا گرفته بود و نیز انتشار یافت - که بعد وفات دریا عماد الملک که برهان و ابراهیم نام ازو دو پسر خورد سال مانده بودند و برهان را ولي‌عهد ساخته حوالهٔ تفال خان که وکالت سلطنت به او تعلق داشت نمود - و او برهان عماد الملک را در کنار بغل گرفته نشست و در اجرای ملکي مي پرداخت - بعده که برهان عماد الملک به حد تمیز رسید باز تفال خان دست او از

با صواب* مشتمل بر این که من و تمام تعلقهٔ غلام تصدق و پایندازِ بندهای آن جناب ام هرکرا تعین فرمایند حواله نماید چون ایام محاصره به امتداد کشید - درین ضمن خبر تولد فرزند در خانهٔ نظام شاه رسید از آنکه از مدت سلطان در آرزو و انتظار مژدهٔ قدم فرزند مي گذشت خواست بلا توقف روانهٔ احمد نگر گردد - جهانگیر خان مانع آمده التماس نمود که درین یک دو هفته اگر قلعه مفتوح نه شود سلطان مختار است و در همان هفته تدبیری به کار برده با جمعی تجار که در قلعه آمد و رفت داشتند به انواع وعده و قبول رعایت نقد و جنس ساخته معرفت آنها دروازه‌بانان را راضي نمود که روز یورش بر قابوی وقت دروازه وا نمودند و تفال خان را با برهان شاه و شمشیر خان به دست آورده به یکی از قلعه‌های تعلقهٔ خود فرستاده محبوس ساخت - از اتفاقات یا به اشارهٔ نظام الملک خانهٔ که دران محبوس ساخته بودند بر سر محبوسان فرود آمد و همه یک جا به خواب مرگ هم آغوش گردیدند - و نام و نشان بیشتری از سلسلهٔ عماد الملک به روی زمین نه ماند *

بعده متوجه تسخیر احمدآباد بیدر که در تصرف بریدي‌ها بود گردید - درین حالت خبر رسید که محمد شاه حاکم برهان‌پور یکی از پسران دایهٔ نظام الملک را به نام نواسه و نبیرهٔ عماد الملک شهرت داده به حجت وراثت ملک به سلطنت برداشته و فوج خود همراه کرده روانهٔ ایلچپور نمود - منصوبان نظام الملک عریضه مشتمل بر طلب نظام شاه نوشته این بیت در آن درج نمودند * * بیت *

سر فتنـــه دارد دگـــر روزگار همین است او را شب و روزگار

براه ائمهٔ طاهرین به من دهي قدم پیش گذاري - سلطان به جهانگیر
گفت که دوازده هزار هون حاضر سازند و فیل را استاده نمود - جهانگیرخان
به عرض رساند که دوازده هزار هون در رکاب خرچ بهیاه حاضر نیست -
هرچند ارکان دولت میر موسی را فهماندند که تا فردا بلکه تا شام زر
مطلوبهٔ ترا سر انجام مي دهم یا آنکه جواهر و فیل نزد او میگذاشتند
اصلا قبول نمي نمود و سلطان ناچار از فیل فرود آمد و شکار مغلوب گشتهٔ او
از دست رفت و سید تا که جواهر و فیلان و اسپان به قیمت خاطر خواه
نه گرفت دست از متصدیان بر نداشت - بعده تفال خان خود را به پناه
فرمان روای برهان پور رسانید و نظام شاه تعاقب کنان تا سرحد خاندیس
خود را رسانده به محمد شاه حاکم آسیر نوشت که او را در ملک خود
نزد خود جا نه دهند - بنابر آن تفال خان باز خود را به راه دیگر به برار
رساند - قلعهٔ نرناله و کاویل که تا آن روز به تصرف منصوبان او بود ملجا
و پناه خود ساخته عرضه داشت به محمد اکبر پادشاه نموده در آن درج
نمود که این بد مذهبان باهم اتفاق نموده به استیصال من کمر بسته اند -
امیدوارم که لشکر برای خلاصي من از دست اینها تعین شود و مرا به جرگهٔ
بندهای آن درگاه و ظل مرحمت خود در آرند تا رسیدن جواب تفال خان
و شمشیر خان پسر او در نرناله و کاویل محصور بودند و نظام الملک در
پای قلعه فرود آمده همت بر تسخیر هر دو گماشته یورش‌های صعب
مي نمود - تا آنکه از نزد محمد اکبر مصحوب ایلچي حکم رسید که
تفال خان از بندهای درگاه ماست ملک برار تعلق به بندهای ما دارد
متعارض احوال او نه شوند نظام الملک به مصلحت کارپردازان ایلچي را
به رعایت مهمان داري و رساندن نقد و جنس معقول راضي ساخته جواب

خود در آرد - چنانچه آخر این مضمون به شهادت و اتفاق شاه میرزا
گوش زد سلطان مکرر نموده توجهات نظام شاه را به کم توجهی مبدل
ساخت - تا آنکه روزی سلطان به طریق تحقیق و دریافت استمزاج
و مصلحت به چنگیز خان گفت - که دل ما ازین جا گرفته اگر شما را
در برار گذاشته خود به پای تخت خود به رویم یا به قصد تسخیر بیدر
پردازیم چه مصلحت می دهید - چنگیز خان در جواب التماس نمود
اگرچه برای بندوبست ملک تازه به تسخیر در آمده ماندن سلطان بهتر
است اما مرضی پادشاه باشد این غلام را درین جا گذاشته خود بدولت
تشریف برند - ازین جواب گفتهٔ شاه میرزا و صاحب خان نرد سلطان سکه
زد شد - و روز به روز شعله افروزی صاحب خان زیاد می شد - تا آنکه
چنگیز خان از غصه مریض گردید و در ایام مرض سلطان او را از فرستادن
و خورانیدن پیالهٔ زهر محکوم و مجبور ساخته مسموم نمود - و او بر پارچهٔ
کاغذ حقیقت بی تقصیری و حسن عقیدت و فدویت خود و عناد
صاحب خان و دم کشی شاه میرزا نوشته حوالهٔ یکی از مصاحبان
و محرمان سلطان نمود - و سلطان را بی تقصیری او و عناد ورزیدن
صاحب خان و شاه میرزا محقق گردید - و به خطای خود تاسف بسیار
نمود - اما چون با صاحب خان محبت بافراط داشت - مادهٔ [1] بیشتر طرف
شاه میرزا ریخت و فرمود او را از لشکر اخراج نمایند *

بعده به مرور ایام چنان تغیر در وضع سلطان از اثر جنون بهم رساند -
که خود را به احمد نگر رسانده روزی مجمعی ساخته سید قاضی نام را
وکیل السلطنة نموده به حضور ارکان دولت بسید قاضی گفت که دل من

---

[1] ن - فقط

نظام شاه متوجه برار گشته که فوج عماد الملک جعلي را شکست داده متوجه برهان‌پور گردید - محمد شاه اطلاع یافته خود را به قلعهٔ آسیر رساند و فوج نظام شاهیه در دامن کوه آسیر فرود آمد - هر روز لشکر فاروقي از قلعهٔ آسیر بر آمده بر سر فوج نظام شاه تاخت و تاراج مي آوردند و از هر دو طرف جمعي کشته و زخمي مي گردیدند - چنگیز خان نام که سپه سالار نظام الملک بود در مقابل فوج خاندیس تاخته ترددهای رستمانه مي نمود - و از تاخت‌های پیاپی که چندین معمورها را ویران مطلق نموده عرصه بر محمد شاه تنگ آورد و آخر مردم اعیان را درمیان انداخته ده لک مظفري که مراد از ده لک تنکه باشد و دوازده آنه هر تنکه مي شود قبول نموده نظام شاه را از الکهٔ خاندیس بر آورد - بعد رسیدن برار شاه میرزا اصفهاني از طرف عادل شاه با نامهٔ مبارک باد تسخیر برار و تولد فرزند رسید - میان او و صاحب خان که جوان امرد و مقبول و معشوق نظام شاه بود محبت تمام بهم رسید و از آنکه صاحب خان پسر مرغ فروش گفته مي شد و میان اجلاف نشسته شراب مي خورد و هرزه گردي مي‌کرد - و چنگیز خان به موجب اشارهٔ سلطان او را گوشمال زیاد مي داد - ازین ممر صاحب خان از چنگیز خان آزرده مي بود - در فکر آن افتاد سخنان عداوت آمیز در مادهٔ چنگیز خان به اتفاق شاه میرزا ایلچي در خدمت سلطان گفته او را از پایهٔ اعتبار اندازد - و شبها باهم نشسته شاه میرزا را از تواضع جواهر و دیگر تحف با خود رام مي ساخت و به تقریب مي گفت با این همه عنایات سلطان که در حق چنگیز خان مبذول مي‌گردد - آثار نمک حرامي ازو به ظهور مي آید و مي خواهد سلطان را روانهٔ بیدر و احمد نگر ساخته خود در برار مانده ملک را به تصرف

غائبانه مفتون آن دختر گردیده به پدر او برای خواستگاری آن پیغام فرستاد - آن سید نظر به بدنامی حسب و نسب و افعال سابق و لاحق او از قبول ابا نمود - و گفتگوی تعدی او به جای رسید که جمعی را همراه برادر آن دختر داده فرمود از خانهٔ او کشیده بیارند - پدر دختر به جنگ پیش آمده شهید گردید - و دیوار خانه شکسته دختر را کشیده به بی حرمتی آوردند - بعده به همین سبب با قوم غریب که مراد از قوم عرب و عجم باشند عداوت شدید بهم رساند *

چنانچه با حسینی نام مغل نزاع پرخاش آمیز به میان آمد - و گفتگو به قتال و تعین فوج بر حسینی کشید - از آنکه حسینی شجاع و تیر انداز بی بدل بود - چنان بر پیشانی فیل صاحب خان زد که به شقیقهٔ او رسیده تا سوفار غرق شد - و فیل برگشت و همراه او تمام فوج رو به فرار نهاد - حسینی با جمعی که به او رفیق شده بودند تعاقب فوج صاحب خان نموده به خاص باغ رسانید صاحب خان از زبان سلطان حکم قتل عام غریبان به سردار آن لشکر رساند - از جملهٔ چند دفعه مغل کشی که در دکن شده یکی این دفعه بود - و همه دکنی و حبشی که از مدت تشنهٔ خون غریبان بودند اتفاق نموده شروع به مغل کشی نمودند - سید مرتضی و میرزا محمد تقی و امین الملک نیشاپوری دو سه هزار سوار فراهم آورده سوار شده از ملاحظهٔ جان خود و قصد دفع مضرت قتل غریبان متوجه دکنی‌ها گردیدند و شور و غلغلهٔ عظیم برپا شد به سلطان خبر رسید برای تحقیق سبب آن سراسیمه گشت - درین حالت صاحب‌خان رسیده ظاهر ساخت که غریبان به اتفاق مربی‌های خود فراهم آمده به قصد فاسد کمر بسته‌اند می خواهند سلطان را دستگیر سازند و یکی از پادشاهزاده‌ها را از

از کار و بار دنیا بسیار گرفته و از من واقعي غور و اجرای امور سلطنت
نمي شود - و عدل بجای ظلم و ظلم بجای عدل به ظهور مي آید و من
مي خواهم بار دوش خود بر گردن سید قاضي انداخته خود منزوی بوده
چند روز فارغ از کشالهٔ روزگار زندگاني نمایم - لهذا تمام اختیار و باز پرس
روز جزا به عهدهٔ سید قاضي مي گذارم باید که همه اطاعت نمایند آنچه
بسیار ضرور دانید به تحریر آن مرا آگاهي دهید - و دست سید قاضي
گرفته گفت - ترا و کارهای ترا که در حق کافهٔ رعایا از تو بظهور آمد به خدا
که باز گشت همه به اوست سپردم - و امین الملک میرزا محمد تقي
و قاسم بیگ را که از حق پرستان نیک سرشت بوده اند در مصلحت
امور سلطنت ممد و معاون سید قاضي ساخت و خود در قلعه جای خلوت
اختیار نموده منزوي گردید - و چندگاه سوای صاحب خان و هدیه سلطان
منکوحهٔ سلطان دیگران را در خلوت بار و راه نه بود - آخر هدیه سلطان
را هم از آمدن در خلوت ممنوع ساخته از خود جدا گردانید - اما
باوجود گذشت از حکمراني و امور جهان باني و همدم محرم جاني
طاقت مفارقت صاحب خان بدمآل با آن همه که ازو به ظهور آمده بود
نیاورده او را ماذون گردانید که هرگاه خواهد مي آمده باشد چون بغیر
از صاحب خان بد اصل دیگری را بار در خلوت نه مانده بود و ازو بر مردم
جور و تعدي بسیار به ظهور مي‌آمد کار به جای کشید که هر جا پسر
و دختر مقبول مي شنید به ظلم و تعدي کشیده مي‌طلبید - محمد نصیر
نشاوندي دختر جمیله داشت - و مهدي نام پسر ناخلف او از پدر آزرده
شده آمده نزد صاحب خان نوکر و مصاحب گردید - روزی در خلوت
آن قدر تعریف حسن و جمال خواهر خود مذکور نمود که صاحب خان

حوالۀ صلابت خان نمودند - صلابت خان که او هم مامور و ماذون به رفتن اندرون نه بود قابو جسته وقتي که صاحب خان حاضر نه بود همراه طعام خاصه بی اذن خود را اندرون رساند به آواز بلند شروع به دعا و ثنا نمود - سلطان به انداز کلمه و کلام و خلاف دستور آمدن او دانست که حادثه و بلیۀ عظیم رو داده و به استفسار احوال پرداخت - صلابت خان عرضي و التماس امرا و غریبان گذرانده زباني هم آنچه دانست گفت سلطان بعد اطلاع یافتن برین مقدمه بر آشفته همان صلابت خان را برای زجر و مانع آمدن آن بدرگ کم ظرف مامور نمود - صلابت خان وقتي رسید که صاحب خان در کوچه و بازار استاده در جست‌وجوی غریبان تاکید تهدید آمیز مي نمود - صلابت‌خان رسیده دست صاحب خان را به سختي و درشتي گرفته ابلاغ حکم نموده به زجر بر گرداند - بعد ازان [1] عداوت شدید با صلابت خان بهم رسانده در فکر قطع شجر حیات او افتاد - از آنکه رشتۀ محبت آن بد اصل در دل سلطان به مرتبۀ قائم گشته بود که به هیچ وجه در طرف و مدعي شدن با او جان و آبروی دیگران بحال نمي‌ماند صلابت خان صرفه مآل کار در ماندن نه دانسته - فرار نموده راه بیجاپور اختیار نمود - سلطان خبر یافته اورا به دلاسا طلب داشته بر پایۀ مراتب او افزوده سر نوبت ساخت که مراد از بخشي باشد - و جماعۀ خاص خیل را نیز محکوم او گردانید تا صاحب خان بحال او مضرت نه تواند رساند *

دریں اوان بعضی اهل غرض شکوۀ خیانت سید قاضي و منصوبان او به آب و تاب خاطر نشان پادشاه نمودند - سید قاضي را معزول نموده به جای او اسد خان ترک را به صلاح و تجویز صلابت خان که در آن صلاح

---

(۱) - صاحب خان

قید بر آورده به سلطنت بردارند - از شنیدن این کلمات بر آشفته فرمود که
بزنند آنهارا و از ملاحظهٔ جان خود فیل طلبیده از اعتکاف خانه بر آمده چتر
بر سر گرفته سوار شده رو به میدان آورد و رستخیز عظیم برپا شد - سیدقاضي
به اتفاق دیگران به سرداران غریبان پیغام رساند که حقیقت را قسمی
به خاطر نشان پادشاه نموده اند که پادشاه خود بر آمده فی الحال
تقاضای وقت آن است مقابل پادشاه شمشیر نه کشیده به جای خود روید
بعده که حقیقت خاطر نشان پادشاه شود تلافي خواهد شد - ازین پیغام
مرتضی خان و دیگر امرا هر یکی عنان اسپ گردانده به خانه‌هایی خود
رفتند - و بعضی از اسپان فرودآمده آداب سلام بجاآوردند - اما صبح فاشده
بسیاری که سرانجام باربرداري و سواري ناموس همراه گرفتن داشتند
از شهر برآمده راه گلکنده و بیجاپور اختیار نمودند - و جمعی که سرانجام
استطاعت برآمدن نه داشتند دل به قضا نهاده در گوشه و کنار پنهان
مي شدند و صاحب‌خان برای جست و جو و پیدا نمودن و به زیر تیغ
آوردن آنها منادي فرموده هر جا مي یافت به مرگ هم آغوش مي‌ساخت
و زن و فرزند و مال آن جماعه به تصرف دکنیان و حبشیان مي آمد *

* شعر *

نه درخانه بودی کسی‌را قرار | نه در کوچه دیدی طریق فرار
کس از خانه گر پا نهادی بدر | نه دستار برجای ماندی نه سر

سید قاضي و سید مرتضی به صلابت خان که بر دولت خانهٔ پادشاه مقرر
بود گفتند که اگر حقیقت را به عرض توانی رساند در دفع این فتنه که عرض
و مال و ناموس و جان غریبان و مسلمانان در معرض خطر است کوشید
اجر عظیم خواهد بود - و از طرف خود هم عریضه نوشته با التماس غریبان

طلبید - و نظام الملک به قطب الملک رجوع آورده طلب استعانت نمود *

درین ضمن خبر رسید که شاهزاده برهان برادر سلطان نظام الملک که در یکی از قلعه‌ها با پسران خود محبوس بود به اغوای بعضی از امرا قابو یافته بر آمده خروج نموده متوجه احمدنگر شده - از شنیدن این خبر نظام شاه سراسیمه گشته میرزا یادگار را با لشکر قطب شاه برای مقابلهٔ فوج و تسخیر قلعه نگاهداشته خود متوجه احمدنگر گردید درین آوان فوج عادل شاهیه رسید - و امرای لشکر قطب شاه از رسیدن فوج بیجاپور و برخاسته رفتن نظام‌شاه دل باخته راه گلکنده اختیار نمودند و میرزا یادگار نیز استقامت نه توانست ورزید و خود را به خدمت نظام شاه رساند - چون برهان نظام شاه نزدیک احمدنگر رسید - دو سه هزار سوار مرتضی شاه با دو سه سردار نامی که از اطوار نا محمود صاحب خان آزرده بودند به برهان شاه پیوستند و نظام شاه ناچار صلابت خان را با دیگر امرای مغضوب تسلي نموده نزد خود طلبید - صاحب خان از رسیدن صلابت خان بار دیگر آشفته خاطر گشته متوجه طرف مونگي پتن و پرگنه عنبر نواح دولت آباد گردید بعد مقابله و مقاتله میان هر دو برادر مرتضی نظام شاه ظفر یافت و برهان شاه طرف بیجاپور فرار اختیار نمود بعده که سلطان ظفر یافته داخل احمد نگر گردید - سید مرتضی را برای تسلي و آوردن صاحب خان روانه ساخت - از اتفاقات قبل از انکه سید مرتضی برسد - میان صاحب خان بد اصل و جاگیرداران عمده طرف پرگنهٔ عنبر نزاع به میان آمده بود - مجمل ازان مي نگارد - بحري خان نام که پرگنهٔ عنبر در اقطاع او بود خواهری داشت یگانهٔ دهر بود صاحب خان

صاحب خان نه بود مقرر نمود - چون برسید قاضي مردم بسیار استغاثه نموده مبلغ خطیر دعوی مي نمودند سلطان در منع غور آن پرداخته سید قاضي را با مال و عیال و آبرو به بندر چیول فرستاده حکم نمودند که ازانجا نیز برجهاز سوار نموده روانهٔ وطن سازند - صاحب خان همه تغییر و تبدیل از استقلال و تسلط صلابت خان دانسته با سلطان برهمزده به اظهار ناخوشي راه بیدر اختیار نمود - سلطان دانست که از گفتهٔ دیگران بر نه خواهد گشت بلکه کار به جنگ و قتال خواهد انجامید به جاذبهٔ محبت به حکم آنکه گفته اند : * شعر *

رشتهٔ در گردنم افگنده دوست   مي برد هرجا که خاطر خواه اوست

خود از عقب او روانه گردید و بعده که صاحب‌خان نزدیک قلعهٔ بیدر رسید دروازه بروی او بسته به زدن گوله و انداختن سنگ پیش آمدند و جمعی از مردم صاحب‌خان کشته و زخمي گردیدند - درین ضمن خبر رسیدن سلطان رسید و بعد پیغام‌های ناز و نیاز و چندین ملک و مال فدای یک دم وصال دوست مي توان نمود - جواب داد به شرطی اطاعت امر پادشاه مي نمایم که اولا صلابت‌خان را از خدمت معزول و از شهر اخراج نماید دوم قلعه را مفتوح ساخته در تلافي خفتي که به من از مردم این قلعه رسیده بمن‌عطا فرماید سلطان که هردو شرط قبول نموده به جان منت داشت گفت : مصرع

آرے به چشم هرچه تو گوئي همان کنم

بعده صلابت خان را از خدمات معزول ساخته فرمود که برسر اقطاع خود برود و خود با لشکر صاحب خان به فکر محاصره و تسخیر قلعهٔ بیدر افتاد و علي برید که کارفرمای قلعه بود فوج عادل شاه را برای مدد خود

صاحب خان را بار دیگر برشکم او رسانده به همراهان خود وا نمود که ابتد
او جراءت زخم زدن نموده بود - و موافق همان مضمون همه به اتفاق
حقیقت به حضور معروض داشتند - و سید مرتضی خان بعد رسیدن نزد
سلطان در سبقت زخم رساندن و خواستگاري بیجا نمودن بر صاحب خان
تقصیر ثابت نموده به شرح و بسط عرض نمود - سلطان اگر چه مضمون
کلام ملالت انجام را دریافت اما چار ناچار رضا به قضا داده نظر بر مرضي
همه ارکان دولت که تشنهٔ خون او بودند در دل ماتم اورا داشته اغماض
نمود - بعد آن صلابت خان در اصلاح حال زیردستان و دفع شر زبردستان
و پرداخت امور ملکي چنان کوشید که همه ازو راضي و شاکر گردیدند -
و سلطان شکر این معني بجا آورد *

و درین ضمن خبر فوت ابراهیم قطب الملک و کشته شدن علي عادل
شاه از دست خواجه سرا که در ذکر عادل شاه مفصل به زبان قلم خواهد
داد معاً رسید - و به جای قطب شاه محمد قلي پسر او بر تخت
گلکنده جلوس نمود - و به جای علي عادل شاه برادر زاده او ابراهیم
قائم مقام گردید و نظام شاه به خیال خام فوجها براے تسخیر قلعهٔ
شاه درک تعین نمود - چند روز محاصره نموده دید که کار پیش نمي رود
بر خاسته به قصد تسخیر بیجاپور تضییع اوقات نمود چون آنجا هم پیش
رفت کار نه دید پای صلح به میان آورد - درین حال برهان شاه برادر
سلطان که درین مدت سنگ فلاخن روزگار بود به اتفاق بعضی امرا
خود را به لباس فقیر ساخته به تعلقهٔ احمد نگر در آمده شورش عظیم
برپا نمود - صلابت خان تردد نمایان نموده چندان در دفع آن فتنه کوشید که
بعد کوشش و کشش بسیار برهان شاه به همان لباسی که آمده بود جان

به امید وصال او پیغام مناکحت او نمود - پدر او در جواب گفت ای پسر مرغ فروش ناپاک ترا چه یارا که با شرفا مذکور نسبت به میان آري - صاحب خان از شنیدن جواب درشت خواست برو لشکر کشي نماید - و شورش عظیم درمیان جاگیرداران افتاد - درین ضمن از نزد سلطان سید مرتضی نام برای فهماندن و بردن صاحب خان رسید - خدا بنده نام جاگیردار که در قوت و تنومندي از پهلوانان مشهور گفته مي شد - و با سید مرتضی رابطهٔ خاص داشت در خلوت به او گفت که من مي خواهم که کار این معطای بد اصل را به اتمام رسانم - از تو چشم آن دارم که نزد سلطان تو هم موافق قول من شهادت دهي تا داخل ثواب بر انداختن وجود ناپاک او گردي سید مرتضی گفت به جان منت دارم - تا آنکه خدابنده و سید مرتضی که برای فهماندن و راضي ساختن صاحب خان آمده بود - به اتفاق یک دو امیر همدم دیگر بر در خانهٔ صاحب خان رفتند صاحب خان خبر یافته اندورن طلبید بعد از آنکه خدا بنده خان برو سلام نموده دانست که او تعظیم نه خواهد نمود مطلق از جا نه جنبید - خدا بنده خان خنده کنان هر دو دست در بغل صاحب خان انداخته از جا برداشته چنان فشار داد که تمام اعضا و رگ‌های بدن اورا خبردار ساخت اگرچه صاحب خان در ظاهر بروی بزرگي خود نیاورد اما از حلقهٔ چشم او آب روان گردید بعده از زمین برداشته باز چنان بر زمین زد که استخوان‌های او درهم شکست و به جلدي تمام نوک خنجر اول بر بدن خود رسانده به فریاد آمد که مرا زخمي ساخت و خنجر دیگر بر پهلوے او زد که نفس ناکشیده جان به مالکان دوزخ داد - به شهرت آنکه در خنجر زدن او سبقت نمود به جلدي تمام همان خنجر

آمد عجب حکمت الهي بود که هرگاه فرمان فرمایان دکن به قصد صلح به یک دیگر دختر دادهٔ وصلت به میان آوردند چون هیچ دختر در خانهٔ شوهر آرام نمي یافت و زیادهٔ مادهٔ نزاع و شورش مي گردید *

درین آوان خبر رسیدن فوج محمد اکبر پادشاه به سرداري خان اعظم عرف میرزا عزیز کوکه برای تسخیر مالوا که درین ضمن به موجب نوشته و اشارهٔ والیان دکن مهم تسخیر احمدنگر و اطراف نیز منظور نظر بود انتشار یافت - و صلابت خان را با بیست هزار سوار آراسته به رفاقت میرزا محمد تقي برای احتیاط سد راه گردیدن فوج خان اعظم تعین نمودند - بعدهٔ صلابت خان به برهان پور رسیدهٔ به رفاقت حاکم خاندیس متوجه مقابلهٔ خان اعظم گردید و خان اعظم صرفه در جنگ و مقابله نه دیدهٔ به رهبري زمینداران کالي بهیت بالا بالا راه برار اختیار نمودهٔ تا رسیدن فوج دکن ایلچپور و دیگر معمور هاى مشهور برار را تاخته مصلحت در توقف نه دانسته باز از راه سلطان پور نندربار خود را به احمد آباد و مالوهٔ رساندهٔ تسخیر دکن را بر وقت دیگر موقوف داشت *

درین آوان تیر عشق تازهٔ بر دل مرتضی شاه رسید که زیادهٔ ایام محبت صاحب خان خود را باخت مجمل از آن مي نگارد - که چون سلطان بعد کشته شدن صاحب خان اکثر مغموم و آشفته خاطر مي بود - صلابت خان فتح شاهي نام لولی که سراپا حسن و ناز و کرشمه و عشوهٔ و رعنائي بود بهم رساندهٔ در خلوت سلطان فرستاد و صحبت او با سلطان موافق آمد و از سر نو عقل و هوشی که نماندهٔ بود باخته بار دیگر در دام بلای محبت آن پری رخسار خانه برانداز گرفتار گردید - و روز به روز بر مراتب او مي افزود - و اقطاع سیر حاصل به او و خویشان او عطا

بدر بردن غنیمت دانست و از راه کونکن سر به فرنگستان بر آورده از آنجا خود به احمد آباد گجرات در ایامی که محمد اکبر پادشاه به طریق ایلغار مهم فرموده بود رسانده ملازمت عرش آشیاني نموده در جرگهٔ بندهای آن درگاه در آمد - باقي احوال او بر محل به ذکر خواهد در آمد *

چون چاند بي بي خواهر مرتضی نظام الملک که در عقد علي عادل شاه آمده بود - و شولا پور در جهیز او داده بودند و با وجود ناساز گاري شولا پور در تصرف عادل شاه بود - درین ولا بعد فوت علي عادل شاه نظام شاه به ارکان سلطنت عادل شاه پیغام داد الحال که چاند بي بي بیوه شده در خانهٔ برادر نشسته شولا پور که در جهیز او داده بودیم باید که باز حوالهٔ ما نمائید و کار پردازان عادل‌شاه از قبول آن ابا نموده بودند این معني مادهٔ شورش گردیده بود - درین‌ولا به تجدید مادهٔ فساد تازه به سبب نسبت دیگر به میان آمد مجمل از آن مي نگارد - که خواهر ابراهیم عادل شاه را در عالم مصالحه برات شاهزاده حسین پسر مرتضی شاه خواستگاري نموده به عقد در آورده به احمد نگر آوردند و قبل ازانکه جشن طوي و زفاف به عمل آید به سبب ادای خارجي که از شاهزاده حسین در عالم شروع شباب به ظهور آمد جنون نظام شاه برین داشت که آن تازه نهال سلطنت را از پا در آرد - امرا به التماس و الحاح شفیع قطع شجر حیات او گشته برای محبوس ساختن روانهٔ قلعهٔ دولت آباد نمودند - و جشن زفاف در عقد تعویق ماند و این دختر عادل شاه نیز کدخدا ناشده در پهلوی چاند بي بي نشست - و این معني مادهٔ فساد تازه میان نظام شاه و عادل شاه گردید - و مردم ابراهیم عادل شاه برای طلب عروس آمدند و نظام شاه در فرستادن او به جواب ناصواب درشت پیش

برای فرو نشاندن شعلهٔ آتش اندرون خلوت خانه رسانده وقتی رسید که
شعله‌های آتش همه مروارید را با زمرد بسیار خاکستر ساخته بود -
پارهٔ الماس و یاقوت که درآن هم آتش اثر کرده بود یافتند و به خاموش
نمودن آن پرداختند - و ازین افعال سلطان زیاده به جنون زبان زد گردید
و مادهٔ شورش عظیم گشت - درین آوان فتح شاهي و همراهان او در
خلوت به عرض رساندند که امرا باهم چنان مصلحت نمودند که چون
سلطان جنون بهم رسانده شاهزاده حسین را از دولت آباد طلبیده به
سلطنت باید برداشت و سلطان را مقید ساخت - از شنیدن این خبر
زیاده جنون سلطان طغیان نمود و عزم جزم نموده به فکر آن افتاد که پسر را
از دولت آباد طلبیده زیر تیغ باید آورد - امرا که برین مطلع شدند هرچند
سلطان مبالغه در طلب پسر مي نمود ارکان دولت اغماض به کار بردند -
درین حالت پیغام عادل شاه رسید که عروس را با قلعهٔ او سه حوالهٔ کسان
ما نمایند یا نزد شوهر او به فرستند و الا لشکر برای تسخیر اوسه رسیده
دانند - چنانچه از شنیدن جواب ناصواب لشکر بیجاپور به قصد تسخیر
او سه رسید - سلطان همه مادهٔ فساد بیجاپور و طلبیدن پسر از طرف
صلابت خان دانسته روزی در خلوت طلبیده از روی اعتراض مخاطب
به حرام‌خوار ساخت - صلابت خان در جواب گفت که اگر مرا حرام خوار
مي‌داني چرا به قتل و حبس من حکم نمي نمائي سلطان گفت چه کنم
قادر برین نیستم که مکافات اعمال ترا کنار تو نهم - صلابت خان به اظهار
قسم‌های مشدد گفت که هر قلعه که مرکوز خاطر سلطان باشد خود را
محبوس ساخته آنجا برسانم - سلطان گفت قلعهٔ دنده راجپوري که نصف
آن در آب و نصف در خشکی است - صلابت خان همان روز از همه

مي فرمود - و تمامْ اسباب تجمل که لازمِ ملزوم محل پادشاهان مي باشد
برای او مقرر نمود و هر هفته و ماه جواهر وافر به انعام او مي داد تا آنکه
دو تسبیح مروارید و لعل و زمرد و یاقوت بی‌بها که قیمت آن از اندازهٔ عقل
جوهریان بیرون بود به خراج ملکي مي‌ارزید و بعد فتح و تسخیر ملک
رام راجه از جواهر خانهٔ خاص او به دست آمده بود - فتح شاهي تعریف
آن شنیده درخواست آن به میان آورد سلطان به حاضر ساختن آن هر دو
تسبیح داروغه جواهرخانه را مامور ساخت - صلابت خان اطلاع یافته
به عملهٔ جوهر خانه اشاره نمود که دفع الوقت نمایند - آخر نظر بر تاکید
سلطـان و ابرام فتح شـاهي از تسبیح های گران‌بهای دیگر به نام همان
تسبیح آورده حاضر ساختند و تواضع آن دلبر جفا پیشه نمود - بعد از چند
روز فتح شاهي اطلاع یافت که آن تسبیح‌ها نیستند از راه ناز و زیاده
طلبي که شیوهٔ معشوق پیشگان زرپرست خانه ویران کن است واپس داد -
سلطان بار دیگر تاکید بلیغ در حاضر ساختن آن هر دو تسبیح نمود -
متصدیان جواهرخانه باز موافق مرضي ارکان دولت در آوردن آن هر دو
تسبیـح اغماض نمودند تا آنکه سزاولان تعین نمود که تمام جواهرخانه
را حاضر سازند - باز صلابت خان به داروغهٔ جواهر خانه اشاره نمود که آن
هر دو تسبیـح را بر آورده باقي جواهرخانه و مرصع آلات نزد سلطـان
آوردند - چون آن عقدهای مروارید و جواهر را دران میان نه یافت
جنون سلطان به همدمي عشق و ابرام آن لولي برین داشت که امرای
مجلس را بدر نموده همه جواهر را یک جا جمع ساخته در فرش همان
خانه پیچیده فرمود آتش زدند و خود بیرون آمده به طلب و احضار
صلابت خان مردم تعین نمود صلابت خان اطلاع یافته با جمعی خود را

با بدن نیم سوخته خود را به دروازهٔ حجره رساند دروازه بر روی خود بسته یافت - درین حالت فتح شاهي لولي که براے حیات پسر توجه باطني داشت - این خبر را شنیده بی‌تابانه خود را بر سر حجره رسانده زنجیر وا کرده شاهزاده را نیم سوخته بیرون آورده چنان گریزاند که هرچند سلطان به تحقیق پرداخت اطلاع بر ملجاء فرار او نه یافت - و میرزا محمد تقي و قاسم بیگ شباشب شاهزاده را بر پالکي نشانده روانهٔ دولت‌آباد ساختند - سلطان برین خبر مطلع گشته هر دو را طلبید - چون بعد استفسار سوای انکار جواب نه شنید فرمود که هر دو را از منصب و خدمت معزول نموده مقید سازند - بعده سلطان حسین بن سلطان حسن را که پسر عموي سلطان مي شد به میرزا خان مخاطب نموده رکن السلطنت خود ساخت - باز او را تکلیف قتل شاهزاده نمود او نیز از قبول پهلو تهي ساخته نظر بر مآل‌کار خود و ترس روز باز خواست خفیه به عادل شاه اشاره نوشت که جنون سلطان برین داشته که بهیچ وجه دست از قتل پسر بر نمي دارد - مصلحت کار درین است که درین وقت شما لشکرکشي بر نظام شاه نمائید - بعده من به مادهٔ علاج کار خواهم پرداخت - بعده که خبر رسیدن فوج عادل شاه انتشار یافت میرزا خان قسمی بغای مصلحت برای مقابلهٔ فوج عادل شاه گذاشت که خود بدان مهم مامور گردید و دو سه امیر را که مخل خود مي دانست برای رفع بدنامي مصلحتاً مقید ساخت وبعضی را همراز خود دانسته همراه گرفت و شهرت مقابلهٔ عادل شاه بر آمده همه فوج را معاون خود ساخته روانه دولت آباد شد که شاهزاده را بر آورده به سلطنت بر دارند - سلطان خبر یافته محمد قاسم مؤلف تاریخ فرشته را برای تحقیق خبر روانه نمود بعده که

عمدهای سپاه و ارکان دولت و وابستـه‌ها وداع حاصل نموده زنجیـر
در پای خود انداخته به قلعهٔ دنده راجپوری روانه شد و رسید - ازانجا
به خدمت سلطان فرستاد گویند وقت زنجیر پوشیدن و به قلعه روانه شدن
هرچند که همدمان و نوکران عمده گفتند که گرفتن و مقید ساختن پادشاه
عقل و هوش باختهٔ جنوني چه قدر کار است ماها در یک لحظه فکر
او مي نمائیم - صلابت خان آنها را فهماند که آقا هر چند به سبب تغیر
وضع و ناقدرداني به چنین امر ناصواب راضي شده باشد ما را بر روی
ولي‌نعمت شمشیر کشیدن خلاف طریقهٔ نمک حلالي است و بجز اطاعت
امر چاره نیست بعده وزارت به میرزا محمد تقي و سپه‌سالاری به قاسم بیگ
تفویض نموده مامور ساخت - که از جشن طوی فارغ گشتـه عروس را
به دولت آباد نزد داماد روانه نمایند و جنگ و لشکرکشي عادل شاه به
صلح مبدل سازند - چند روز که برین گذشت باز از اثر غلبهٔ جنون امرا را
طلبیده گفت مرا اشتیاق دیدار فرزند زیاد شده و مردم کلمات دور از عقل
بر زبان مي آرند زود شاهزاده حسین را به طلبند میرزا محمد تقي و دیگر
ارکان سلطنت طوعاً و کرهاً پسر را از دولت آباد طلبیده حوالهٔ سلطان
نمودند یک دو روز از روی شفقت و مهرباني پیش آمده حجرهٔ به طریق
خلـوت خانه برای ماندن پسر مقرر کرده عطریات و فواکه برای او فرستاد
و روز سیوم چهارم به حجرهٔ پسر رفته به اتفاق یک دو غلام گرجي شاهزاده
را گرفته به دست خود بر چهارپائي خوابانده به ریسمان بسته بالای او
لحاف پنبه دار انداخته آتش زده از حجره بر آمده دروازهٔ حجـره بر
روی او بست پسر چون به قوت جواني دست و پای رهائي از آتش
زد یک دو ریسمان را به زور بازو پاره کرد و یک دو گره از آتش سوخته

ذکر سلطنت حسین شاه بن مرتضی شاه نظام الملک بحري واسطهٔ پنجم

در سنه ۹۹۵ نه صد و نود و پنج حسین شاه نظام الملک در شانزده سالگي به دستیاري میرزا خان صاحب مدار که رکن السلطنت گردیده بود بر تخت جلوس نموده چون اکثر واقع شده هر امیری که سلاطین را در جلوس امداد و معاونت نماید به سبب چشم داشت زیاد خلاف ضابطهٔ طرفین میان سلطان وآن امیر موافقت نمي نماید و حسن عقیدت به‌عداوت منجر مي گردد - دیگر آنکه سلطان حسین از ابتدا طبع او به قهاري و سفاکي و اراذل پرستي میل داشت - خصوص که در ایام قید اکثر اتفاق صحبت با پسران دایه و اوباش وضعان ضائع روزگار مي افتاد از تاثیر همدمي آن جماعه افعال ناشایسته ازو سرزدن گرفت شبها مست و لایعقل شده تغییر وضع لباس نموده تیر و کمان در دست گرفته باچند نفر اوباش وضع از خانه بر مي آمد - هرکرا در راه مي دید به تیر و سنان زخمي و معیوب مي ساخت - میرزا خان نظر بر حسن خدمت خود و افعال ناشایستهٔ سلطان خواست سلطان حسین را از کار وبار سلطنت بی دخل نموده خود در امور ملکي به دستور وزرای صاحب تسلط مستقل باشد سلطان این معني را دریافته ازو رنجیده خاطر مي بود *

درین ضمن یکی از معاندان میرزا خان به گوش سلطان رساند که میرزا خان یکی از شاهزادها را به خانه آورده پنهان ساخته مي خواهد سلطان را مقید سازد و اورا به سلطنت بردارد - سلطان حسین میرزا خان را به اظهار مصلحت ملکي در خلوت طلبیده مقید ساخت و خانهٔ اورا ضبط نموده در تحقیق و جست و جوی خبر پنهان نمودن شاهزاده

محمد قاسم بر گشته آمده بر حقیقت واقعي اطلاع داد - سلطان دست
و پا گم ساخته به فکر بندوبست برج و باره پرداخت و اکثر مردم قلعه
که از برهم خوردن مزاج سلطان بهانه طلب این فساد بودند - خفیه
و علانیه طرف شاهزاده حسیني شدند - و تا سلطان خبردار شد - شاهزاده
رسیده بدون جنگ تیر و سنان قلعه مفتوح ساخت - بعضی مردم به
اتفاق محمد قاسم فرشته که دروازهٔ قلعه به او سپرده بودند به مقابله
پرداخت دستگیر گردیدند و حکم قتل آنها نمودند مگر با محمد قاسم
فرشته که استاد شاهزاده بود حرمت تمام نموده جان بخشي او فرمود -
گویند در آن حالت سلطان صلابت خان را به صلاح محمد قاسم فرشته
از دندهٔ راجپوري طلبیده خواست چتر برسر گرفته با مردم خاص خیل
بر آمده خود را نزد صلابت خان رساند - فتح شاهي به گریه و عجز آمده
گفت که همین که تو بر آمدي مردم خاص خیل ترا گرفته حوالهٔ پسر تو
و میرزا خان خواهند نمود - و به روایت دیگر چون فتح شاهي هم از
وضع سلطان متوهم و رنجیده خاطر مي بود - درین حالت ارکان دولت
اورا نیز به طمع رساندن زر و جواهر با خود هم مصلحت نموده بودند -
القصه پدر را گرفته به دست خود چند چوب و مشت و لکد بروز زده
و سرکار دو خنجر بر بدن او رساند بعده که نیم جان در بدن او مانده بود
حکم نمود که حمام را خوب گرم نمایند و در تلافي آنکه پدر مي خواست
پسر را به سوزد پدر را بسته در آن حمام انداخته دروازهٔ حمام را فرمود
به خشت و گل به چینند * * فرد *

هر آنکه تخم بدي کشت و چشم نیکي داشت
دماغ بیهوده پخت و خیال باطل بست

بیست و دو سال سلطنت نمود *

افتادند و شاهزاده اسمعیل و ابراهیم شاه را از قلعهٔ دولت‌آباد به طریق
ایلغار طلب داشت - چون ابراهیم پسر کلان که از شکم حبشیه و بد
رویت واقع شده بود و اسمعیل در صورت و سیرت بر برادر کلان رجحان
و دوازده سال عمر داشت - خواست بر تخت نشاند - اکثر ارکان دولت
و صاحب مداران سلطنت و دانشمندان و تومنداران عرب و عجم
را جمع ساخته کنکایش به میان آورد - درین حالت غوغای عظیم بیرون
برخاست چون به تحقیق آن پرداختند ظاهر شد که جمال خان مولود
حبشي الاصل مهدوي جمعی از حبشیان و دکنیان را باخود فراهم آورده
و رفیق ساخته برای اخلاص نمودن حسین خان بر سر دروازهٔ قلعه آمده
آمادهٔ شورش و پرخاش اند و هر ساعت بر جمعیت آنها مي افزاید
میرزا خان اگر همان وقت به تدبیر دفع آنها مي پرداخت احتمال
مغلوب شدن آن جماعه بود از راه غرور که آخر آن بجز ندامت فائده
نمي دهد - پیش آمده پیغام داد که ما اختیار سلطنت داریم در آنچه
خیریت و رفاه حال سپاه و ملک و رعایا دانیم مقرر مي نمائیم شما را
که سپاهي و تابع حکم اید - به این مذکورات چه کار و الحال سلطان
ما و شما اسمعیل شاه است - از رسیدن این پیغام جمال زیاده به پرخاش
آمده در کوچه و بازار منادي فرمود که میرزا خان با جمعی از غریبان که
دشمن دکنیان اند در قلعه فراهم آمده پادشاه ما را مقید ساخته اند
مي خواهند اسمعیل را که پدر او باغي‌است به سلطنت بردارند
و خود حکم فرما باشند - باید که به اعانت هم دیگر دفع استیلای غریبان
فتنه‌جو نموده پادشاه خود را خلاص نمائیم - و الا زن و فرزند مایان غلام
و کنیزان غریبان شده داخل سوغات ملکها خواهند گردید - ازین منادي
خورد و کلان مردم بازار و حبشي و دکني جوق جوق با اسلحهٔ سرانجام

پرداخت - چون اثر از صدق خبر مذکور ظاهر نه گردید باز میرزا خان را طلبیده مستمال نموده به دستور سابق در اجرای امور ملکي مستقل ساخت - و میرزا خان از راه حب ریاست و مزاج گوئي که عالمی برای آن آبرو و جان و ایمان به باد داده از روز جزا اصلا اندیشه به خاطر راه نمي دهند و به گمراهي نفس کافر کیش و اظهار خیر خواهي رهنمائي نموده که وارثان ملک و برادران و بني اعمام را نگاه داشتن خلاف رای صائب است * شعر *

سر وارث ملک تا بر تن است * تن ملک را فتنه پیراهن است

سلطان را این مصلحت موافق طبع قهاري او مستحسن افتاد و فرمود که شاهزادهٔ قاسم و شاه منصور وغیره که قریب چهارده نفر بودند به قتل رسانند و سوای شاهزاده اسمعیل و ابراهیم پسران برهان شاه احدی را از وارثان ملک نه گذاشتند - بعد اظهار این خیرخواهي که بر اعتبار و تسلط ظاهري میرزا خان افزود و تخم حسد آن در دلها کاشته گردید - و مکرر کوکه‌های سلطان به اتفاق جمعی که در خلوت راه داشتند در عالم نشاء شراب از ارادهای فاسد و خیانتهای ملکي و مالي میرزا خان آن قدر خاطر نشان کرد که رای و طبع سلطان را از طرف میرزا خان منحرف ساختند - و سلطان اکثر شمشیری که پیش خود داشت به دست گرفته مي گفت که به همین شمشیر سر اورا و هرکه با من مخالفت نماید خواهم برید و در پای فیل خواهم انداخت - تا آنکه تمامان صاحب غرض که حرفهای زبان سلطان را به میرزا خان و کلمات خشونت افزای میرزا خان را به سلطان مي‌رساندند کار به جای رسانیدند که هر دو از هم دیگر رنجیده خاطر گردیده در فکر مقید ساختن هم دیگر

تعاقب نموده در جست‌وجو بودند نمود و او را گرفته نزد جمال خان
آوردند و جمال خان داخل قلعه گشته شروع به زدن و بستن و کشتن
غریبان نمود و از قوم عرب و عجم و سید و فاضل هرکه به دم شمشیر آنها
می آمد رهنورد بادیهٔ عدم می ساختند - چنانچه از جمله امرای نامی
میرزا محمد تقي سپه‌سالار و میرزا محمد صادق و ملا نجم الدین ششتري و
اعز الدین استرآبادي و دیگر اعزه که اکثر سید و فاضل بودند و در قرنها
مثل آنها بعرصهٔ روزگار نمي آید با سي صد نفر غریب دیگر علف
تیغ دکني‌ها و حبشي‌ها گردیدند و جسد آنها را خاک روبان ریسمانها
بر پا بسته از قلعه کشان برآورده در صحرا انداختند که کفن و دفن
نصیب نه گردید بلکه طعمهٔ سگ و شغال گردیدند - و خانه و فرزندان
و مال و عیال آنها به تاراج و غارت اوباشان در آمدند و زنان صاحب
عصمت را موکشان در کوچه و بازار به خواري و زاري گردانده به دست
هرکه آمد متصرف گردید - و عمارات و خانه‌ها را مي سوختند -
و میرزا خان را که روز چهارم دستگیر نموده آورده بودند اولا فرمود که بر
خر سوار کرده تشهیر داده به حلق کشیدند - و جمشید خان شیرازي را
با برادرش سید حسین و سید محمد پسرش و سید مرتضی که به رفاقت
و مصاحبت میرزا خان شهرت داشتند نیز بعد فرار به دست آورده به
قتل رساندند و جسد آنها را به دم توپ داده پراندند - و قاسم بیگ حکیم
و محمد قاسم فرشته و سید شریف گیلاني و اعتماد خان ششتري و خواجه
عبد السلام خراساني چهار پنج نفر جای پنهان شدند که اصلا اثری از
آنها معلوم نه گردید - و روز به روز هنگامهٔ مغل‌کشي زیاد مي شد تا
آنکه فرهاد خان حبشي که نسبت به دیگر هم قوم خود فی الجمله
مغل دوست و تربیت کردهٔ غریبان بود از جاگیر خود رسیده در منع آن

جنگ رو به طرف قلعه آوردند و قریب شش هفت هزار سوار و پیادهٔ
از اعیان و مرد بازار و حبشي‌ها و دکني‌ها به اقسام حربهٔ آلات جنگ
حاضر آمدند - میرزا خان چون دید که کار از دست رفته قریب دو صد
سوار و پانصد پیادهٔ همراه محمد سعید خان خالوی خود و کشور خان نام
دادهٔ و به همهٔ همراهان رعایت مبلغ نقد نمودهٔ و آیندهٔ به وعده‌های ترقي
امیدوار ساختهٔ مقابل جمال خان رخصت نمود - کشور خان که
مي دانست زر که گرفته خون بهای اوست از همه وداع حاصل نمودهٔ
خود را بر آن انبوهٔ زدهٔ در چشم بر هم‌زدن با جمعی کشته گردید
و محمد سعید با چند نفر دیگر زخمي گشته گریخته به قلعه خود را رساند -
بعدهٔ میرزا خان صلاح کار در آن دانست که سر حسین شاه را بریدهٔ
بر نیزهٔ کردهٔ به مردم بیرون نمودند - معهذا جمال خان و دکني‌ها از
پرخاش و یورش باز نیامدهٔ گفتند این سر پادشاه ما نیست و انکار از
شناختن سر پادشاه خود نمودند - درین ضمن صد دو صد گاو پر از کاه
و هیمه و کربي که از پیش قلعه مي گذشت بنظر جمال خان آمد فرمود
همه را کشیدهٔ آوردند و سپرها بر سر و پیش رو گرفته پشتارهای کاه و کربي
را بر دروازهٔ قلعه رساندهٔ آتش زدند دروازهٔ سوخته گردید و تا دو پاس
شب آتش چنان زبانه مي‌کشید که مردم اندرون و بیرون قلعه را تردد
متعذر بود - بعدهٔ که آتش پارهٔ فرونشست میرزا خان با جمعی از اعیان
و نوکران جانباز بر اسپان نشسته با شمشیرها از غلاف کشیدهٔ خود را بر آن انبوهٔ
زدهٔ برق آسا بدر رفتند - و جمال خان جمعی را به تعاقب آنها مامور نمود
و شمشیر کشي و آدم کشي از هر دو طرف به میان آمد و همراهان میرزا خان
بیشتر کشته شدند و میرزا خان با معدودی چند خود را به پرگنهٔ جنیر
رساند که آخر خون آن شاهزاده‌ها گریبان اورا گرفته حوالهٔ دکنیان که

خود آورد - بعد انتشار این خبر صلابت خان که در قلعهٔ کهیولهٔ برار محبوس گردیده بود به دستیاریٔ دیگر امرا خلاص شده خروج نموده متوجه احمد نگر گردید - جمال خان خبر یافته به استقبال او شتافت - و دلاور خان صاحب مدار بیجاپور نیز ابراهیم عادل شاه را ترغیب نموده با لشکر گران بر سر احمد نگر آورد - و جمال خان را با صلابت خان سروکار مقابله افتاد و بعد جنگ صعب که بسیاری از هر دو طرف کشته گردیدند - صلابت خان هزمیت یافته راه برهانپور اختیار نمود - و جمال خان چنان گرم و گیرا برای مقابلهٔ ابراهیم شاه اسمعیل شاه را همراه خود گرفته روانه شد - و در نواح سواد قصبهٔ آشتي هر دو لشکر به تفاوت دو سه کروه فرود آمده و تا پانزده روز هیچ کدام اقدام به مقابله و مقاتله نمي نمودند و پیغام‌های گاو تازي درمیان بود تا آنکه صلح برین شد که هفتاد هزار هون به طریق نعل‌بندي با پالکيِ زوجهٔ حسین شاه برای ابراهیم عادل شاه بفرستند - و جمال خان بعد سرانجام دادن و روانه ساختن زوجهٔ حسین شاه به احمد نگر آمده منادي و حکم فرمود که قوم غریب و غریب‌زاده‌ها در احمد نگر نه ماند و بعد سه روز هرجا بیابند به قتل رسانند و مال و عیال اورا به تصرف آرند سوای محمد قاسم فرشته و دو سه نفر معتبر و جمعی دیگر که جمله قریب سه صد نفر بودند - و سر وسامان بر آمدن نه داشتند - محمد قاسم فرشته غم خواريِ همه را به عهدهٔ خود گرفته روانهٔ بیجاپور گردید - بعد رسیدن به خدمت ابراهیم عادل شاه از جملهٔ نوکران مقرب گشته کم و بیش وسیلهٔ رزق و نوکریٔ دیگر غریبان اخراجي نیز گردید و روز به روز بر اعتبار و آبروی محمد قاسم مي افزود - تا آنکه محمد قاسم کتابي در طب هندي به نام محمد ابراهیم شاه تالیف

ظلم و سیاست غریبان پرداخت - معهذا تا چند نفر دکني را به سیاست نه کست دست از آن ظلم و بیداد کوتاه نه شد غوغای این فتنه فرو نه نشست و بعضی غریبان گم‌نام بے سرو سامان که به گوشهٔ کنار خانهٔ آشنایان پنهان شده بودند جان‌بر و شهر روان گسدند - مدت سلطنت حسین شاه پدرکش دو ماه و سه روز بود *

ملک نیست یکسان در آغوش دو * طرازش دورنگ است بر دوش تو
چه نیرنگ با بخردان باخته است * چه گردن کسان را بر انداخته است
پدر کس پادشاهي را نه شاید * اگر شاید بجز[1] ده ماه نپاید

ذکر سلطنت سلطان اسمعیل شاه نظام‌الملک بحري واسطهٔ ششم

اسمعیل شاه نظام الملک در سنه ۹۹۶ نه صد و نود و شش به دست یاري جمال خان بر تخت احمد نگر جلوس نمود - جمال خان که مذهب مهدویه داشت و در ظاهر خود را حنفي مي گرفت - در منع رواج تشیع کوشیده خطبه به اسم خلفاء راشدین خواندن فرمود و به مرور اکثر مهدویه مذهبان که ملت خود را پوشیده مي داشتند - به آواز طبل و کرنای تقویت در مذهب خود مي کوشیدند - و گروه گروه و جوق جوق از آن قوم جمال خان را پیشوا و مروج ملت خود دانسته رجوع آورده از آنکه حطام دنیوي علاوهٔ آن گردیده بود از جمله مریدان خود را مي شمردند و صاحب ثروت و مکنت مي گردیدند - و اسمعیل شاه نظام الملک را نیز به تقاضای سن به ملت و آئین خود رهبري نموده به مذهب

---

[1] ن - وگر شاید بجز دو ماه نپاید *

که اگر ابتدا با لشکر پادشاهي رو به آن طرف آرم مردم دکن که خیره‌سر
و معذور العقل‌اند این معني را دست‌آویز فساد تازه ساخته اغلب
که کمتر رجوع آرند - اگر دست‌آویز تعلقه نزدیک آن ضلع مرحمت شود
و حکم فرمایند با جمعیت خود آن طرف رفته اول به نامه و پیغام
تومن داران آن نواح را با خود رام سازم باز هرگاه ضرور شود برای طلب مدد
و کومک عرضه‌داشت نمایم - این مصلحت برهان شاه پسند محمد اکبر
پادشاه و ارکان سلطنت آمد - و منصب اورا بحال داشته در صوبهٔ مالوا
که تازه به تسخیر در آمده بود سرکار هاندیه را در اقطاع او مرحمت نموده
برای امداد و کومک بر وقت سفارش به حاکم برهان پور و آسیر نوشتند -
و برهان شاه به هاندیه که در آن وقت از توابع مالوا بود رسیده به بندوبست
پرداخت - و بعد فراهم آوردن سر انجام و تهیهٔ ملک‌گیري استمالت
نامه‌ها به زمینداران برار و نواح احمد نگر که بر وقت مدد نمایند نوشت -
همه بدین مضمون جواب نوشتند * * شعر *

مژده دادند که بر ما گذرے خواهي کرد
نیت خیر مگردان که مبارک فالی است

بعده برهان شاه با جمعیت خود که در فرصت ایام معدود فراهم آورده‌بود
داخل ملک برار که سر راه و داخل قلمرو نظام شاهیه است گردید -
ابتدا جهانگیر خان حبشي که به او نیز بعد رسیدن مالوا استمالت نامه
رفته بود و او به اظهار حسن عقیدت جواب نوشته به تاکید طلب داشت -
موافق رویهٔ سرکشان دکن که معدن فساد است به عمل آورده به جای
معاونت به مخاصمت پیش آمد - و جنگ نموده هزیمت داد - و در آن
جنگ چغتای خان که از امرای متعینهٔ پادشاهي و بازوی برهان شاه

نموده گذراند و ابراهیم عادل شاه تکلیف تاریخ و ضبط نمودن احوال سلاطین
دکن بمیان آورد - محمد قاسم در جواب عذر خواست و گفت در خود
قابلیت آن نمي بینم که به تحریر احوال سلاطین نامدار ذوی الاقتدار
به توانم پرداخت - بعده که سلطان به جد گرفته مبالغه از حد گذراند
محمد قاسم التماس نمود که اگر حکم فرمایند چند فقره از یک دو مقدمه
نوشته از نظر سلطان بگذرانم - بعده که مرا قابل این کار دانسته ماذون سازند
جراءت بر اقدام اتمام این امر خطیر مي توانم نمود - ذکر یک دو سوانح
مشتمل بر اینکه پدر سلطان بر دو خواجه‌سرای بریدي عاشق شده
به سماجت و ابرام تمام عوض آن خواجه ملکی را داده خواجه‌ها را به دست
آورد - شب که با یکی از آنها تکلیف هم‌خوابي نمود - خواجه کارد خورد
که در نیفهٔ پای‌جامه پنهان نموده برده بود وقت آن تکلیف فعل قبیح
بر تهي‌گاه سلطان رسانده کشت - نوشته گذراند - ابراهیم عادل شاه
از مضمون آن دانست که مراد محمد قاسم این است که اگر مرا ماذون
سازند در نوشتن تاریخ سوانحی که مشتمل بر عیوب جد و آبای سلطان
باشند در آن رعایت قلم نه خواهد آمد - سلطان تبسم کنان ماذون ساخت -
چون برهم خوردن نسق نظام شاهیه و غریب‌کشي که در آغاز سلطنت
اسمعیل بن برهان شاه به ظهور آمد به عرض محمد اکبر پادشاه رسید -
برهان شاه را که در جرگهٔ بندهای پادشاهي در آمده طرف بنگش
و کابل تعین گشته اقطاع یافته به حضور طلبیده فرمودند که سلطنت
احمد نگر را که ارث تست و درین ایام به سبب عدم نسق پسر تو
که فرمان‌روای بی اختیاري گردیده اختلال تمام راه یافته به تو ارزاني
داشتیم - باید که لشکر و توپ‌خانه و آنچه مصالح و سر انجام ملک‌گیري
مطلوب باشد باخود گرفته متوجه دکن گردي - برهان شاه عرض نمود

راست گفته اند * * شعر *

کسی را که دولت بر افتد ز راه * به راهی شتابد که افتد به چاه

بعد تگ و دو بسیار که آدم و چارپای زیاده از شمار هلاک گردیدند گودال یافتند که قدرے آب گل آلود مستعمل به خس داشت که اگر از پارچه صاف مي نمودند برای مردم عمده به جای جلاب خورده مي شد - و باز مع روده‌ها بر مي‌گردید - بهر حال به قدر رمق فریاد رس مردم جان به لب رسیده گردید - بعده سرداران مهدویه باهم مصلحت نموده گفتند که فردا آن قدر هم آب یافت نه خواهدشد که دم آب به حلق تشنهٔ خاصان رسد تا به تشنه لبان جگر سوختهٔ دیگر چه رسد - پس بهتر آنست که به اتفاق جلوریز بر لشکر برهان شاه تازیم و روز دیگر طبل جنگ فرو کوفته مقابل فوج برهان شاه اسپان به جولان در آوردند - فوج برهان شاه نیز خبر یافته مستعد جنگ و کارزار گشته به محاربه پرداختند - و از هر دو طرف صدای دار و گیر قیامت آشوب برپا گردید - و هر جانب که نظر کار مي‌کرد سوای سرهای به خون آغشتهٔ سران که گوی صفت زیر چوگان سم اسپان بهادران مي‌غلطید در نظر جلوه گر نه بود * * شعر *

ز هردو طرف مردم تیز چنگ * به خون ریزيِ هم دگر تیز چنگ

ز نوک سنان‌های زهر آبدار * نشاندند خار و گل آمد بهار

در گرمیِ کارزار گولي تفنگ به دهن جمال‌خان رسید و به روایتی به ضرب بان از بالای زین به زمین نگون سار گردید - و در همان حالت که هنوز خبر جمال‌خان در لشکر زبان زد نه گردیده بود سه چهار سردار فوج اسمعیل شاه از پا در آمدند - و سهیل خان خواجه سرا که عمدهٔ سرداران لشکر و بالای فیل رفیق و ردیف اسمعیل شاه بود صرفه در توقف

بود بکار آمد - و برهان شاه پریشان و بی سر انجام گشته طرف هاندیه معاودت نمود - بعده که رجوع به فرمانروای بیجاپور و برهان پور آوردند جمال خان بعد اطلاع یافتن از فراهم آوردن لشکر برهان شاه و روانه شدن ابراهیم عادل شاه از بیجاپور با ده هزار سوار که یک قلم از قوم مهدوي بودند و از دیگر قوم اصلا در آن دخل نه بود روانهٔ بیجاپور گردید - دلاور خان حبشي که از طرف عادل شاه نائب بود به مقابله بر آمد - و بعده مقاتلهٔ عظیم رو داد - جمال خان غالب آمد و دلاور خان هزیمت یافته تا اندرون قلعهٔ بیجاپور خود را رسانید - هیچ جا بند نه گردید و سیصد فیل با همه اسباب تجمل و کارخانه‌جات به دست جمال خان افتاد بعده متوجه مقابلهٔ برهان شاه گردید - چون نزدیک گهات روهنکهیر رسید خبر شنید که امرا و زمینداران برار و خاندیس با برهان شاه رفیق گشته سر راه کومک‌ها گرفته با فوج عادل شاه و بریدي اتفاق نموده‌اند که اطراف فوج احمد نگر تاخته نه گذارند که رسد غله و گهي به لشکر جمال خان برسد - جمال خان سراسیمهٔ مآل کار گردیده براه دیگر که کتل قلب داشت و در راه قلت آب به مرتبه بود که مسافر جریدہ العطش گویان جان مي داد روانه شد - و به سبب شدت و حدت هوا و کمي آب آدم و چارپای بی شمار هلاک شدند - و بار بردار و سوار بسیار از بالای کوه در بن غارها افتادند که نشان آنها نیافتند - بعده که به هزار جان کندن پائین کوه آدم‌کش رسیدند شنیدند که فوج برهان‌شاه رسیده جای که امید آب بود فرو گرفته به تصرف خود آورده‌اند - ناچار در صحرا و دامن کوه و دشتی که سوای سراب که از شدت آفتاب در نظرها موج مي‌زد اثر آب نه بود و نشان روز محشر مي‌داد فرود آمدند و روی باز گشت نه داشتند *

* شعر *

زمیني ز گوگرد بی آب تــر * هوائی ز دوزخ جگر تاب تــر

در اندک مدت از مهدویان نام و نشان نگذاشت و براے غریبان خصوص سادات و فضلا که به بلاد اطراف متفرق شده رو به فرار آورده بودند قول و خرج فرستاده طلبید - و مذهب تشیع باز رواج یافت - چون دیگر از اثر بزرگان دین یا خاصیت سر زمین باید که خورد و کلان و شاه و گدای الکهٔ دکن در عقل معاش و سلوک بهرهٔ از عاقبت بینی نه داشته باشند و از راه خفت عقل باعث برهم زدن ملک و مال و آبروی خود گردند - برهان شاه در تلافي امداد و معاونت که از ابراهیم عادل شاه به وقوع آمده بود انواع بد سلوکي ازو به ظهور آمد - و آنچه نتیجهٔ آن عائد حال او گردید مجمل از تفصیل آن به زبان خامهٔ صدق بیان مي‌دهد *

چون ابراهیم عادل شاه با دلاور خان حبشي به سبب تسلط و ظلم زیاد او غبار خاطر داشت و قابو طلب و بهانه جو برای تنبیه و استیصال او مي‌بود بعده که در وقت توجه عادل شاه به امداد برهان شاه دلاور خان با جمال خان مقابله و جنگ بی صرفه نموده سیصد فیل با دیگر اسباب تجمل به باد داد - ابراهیم عادل شاه شنیده بر خود پیچیده به دلاور خان درشتي‌ها نوشت و به فکر دستگیر نمودن او افتاد - چنانچه در ذکر سلطنت براهیم عادل شاه مفصل به زبان قلم خواهد داد - دلاور خان از کهن سالان تجربه‌کار بود دانست که الحال برهان شاه از دست گرفته‌های عادل شاه گشته خود را از چنگ عادل شاه رهائي داده به پناه برهان شاه باید رساند که مادهٔ عداوت مابین هر دو گردد - و یقین که سلاطین رعایت و جانب‌داري زنهاریانرا بر خاطرداري برادر و فرزند مقدم مي دارند - پس همین که عادل شاه به سرحد خود رسید - دلاور خان با مال و عیال برخاسته خود را به برهان شاه نظام الملک رساند - و نظام الملک متوجه تفقد حال او گشته

نه دانسته اسمعیل شاه را با خود گرفته راه فرار اختیار نمودند - بعده
که جمال خان با نیم جان به دست مردم برهان شاه افتاد و صدای
شادیانهٔ فتح بلند آوازه گردید سهیل تیره اختر شنیده از بالای فیل جسته
بر اسپ سوار شده راه فرار پیش گرفت - درین ضمن که مردم برهان شاه
به تعاقب اسمعیل شاه و خواجه سهیل چهارطرف مي‌تاختند به اسمعیل شاه
رسیده دستگیر ساخته موافق فرمودهٔ برهان شاه به اعزاز نزد پدر آوردند -
و برهان شاه به حکم بلند نمودن صدای شادیانه و تسلي پسر پرداخت -
و روز دیگر مقام نموده به غمخواري و تیمارداري زخمیان و وارثان مقتول
پرداخته در خدمت فرمان روایان خاندیس و بیجاپور عذر خواسته بر سر
لشکران هر کدام خلعت و فیل و اسپ تواضع نموده مرخص ساخته خود
متوجه احمد نگر گردید *

ذکر سلطنت سلطان برهان شاه نظام الملک بحري واسطه هفتم

بعده که سلطان برهان نظام الملک به فتح و نصرت داخل قلعهٔ
احمدنگر گردیده به نسق و بندوبست سلطنت پرداخت اول بار حکم
نمود که هرجا از قوم حبشي و مهدوي و دکني بیابند در انتقام خون
غریبان به قتل رسانند و الا اخراج نمایند و مال و عیال آنها را به غارت
دهند - و آنچه ظلم و فضیحتی که بر سر غریبان آورده بودند دو چند او بر سر
فرزندان و ناموس جمال خان و حامیان و رفقای او آورد - آري این سه پنج
سرا مکافات خانهٔ الهي است که کرد که نیافت * * شعر *

گر کسـی نیک میکند یا بد * بد و نیکي که مي کند یابـد

معاونت نمود - آخر از رسیدن ایام برشکال و شدت بارش و طغیان سیلاب‌های دامن کوه و غلبهٔ فوج بیجاپور که اطراف لشکر نظام الملک را می‌تاختند عرصه بر برهان شاه تنگ گردید - درین ضمن وکیل راجی علي خان آسیر با نامهٔ نصیحت آمیز برای هر دو پادشاه و پیغام التیام پذیر برای صلح به نام عادل شاه رسید - و در ابتدا ابراهیم عادل شاه از قبول ابا نمود - تا آنکه مکرر فرستاده‌های فاروقي به قبول منت صلح رسیده ابرام از حد گذراندند - بعد سه ماه عادل شاه راضي به صلح بدین شرط گردید که دلاور خان را از لشکر خود اخراج نموده قلعهٔ احداث کردهٔ مسمار ساخته به احمد نگر مراجعت نماید * * شعر *

هر چه دانا کند کند نادان * لیک بعد قبول رسوائي

بعد رسیدن احمدنگر هنوز جا گرم نه نموده بود که خبر فتور فرنگ کنار کونکن و قلعهٔ دمن رسید - مشتمل بر اینکه نصاری به استظهار توپخانهٔ جهازات فوج کشي طرف خشکي مي‌خواهند بندر چیول را که در آن ایام مقابل بندر سورت آباد بود شکسته بندر ریگ دنده و اطراف آن قلعه‌های متعدد آباد و بنا نمایند - برهان شاه از شنیدن آن لشکر برای گوش مال آن جماعه تعین نمود - بعده که لشکر اسلام برای آن گروه بد انجام رفته بعد محاربات صعب عرصه بر فرنگ تنگ آوردند آنها مصالح توپخانهای جهازات و قلعه‌جات فرود آورده و آدم بسیار فراهم کرده از بنادر دور و نزدیک خفیه و علانیه کومک طلبیده شبی غافل چنان تاخت و شب‌خون بر لشکر برهان شاه آوردند که اکثر سرداران با بیشتر فوج به درجهٔ شهادت رسیدند - و قریب سه هزار نفر به قتل آمدند اگرچه برهان شاه کشته شدن حبشي‌ها و دکني‌ها را که عدهٔ بیشتری از آن

منصب و اقطاع لائق به او داد - این معنی بر خاطر ابراهیم عادل شاه
گرانی نمو - و به برهان شاده نظام الملک نوشت که در مقابل دوستی
و خدمتی که ازین برادر کهتر نسبت به آن برادر عزیز به ظهور آمده
مناسب نه بود که غلام و نوکر قدیم حرام‌خوار ما را که به شما رجوع آورد
اصلا در ملک خود جا دهید - تا به نوکر نمودن و به تفقد احوال او
پرداختن چه رسد - بهتر آن است که الحال هم اورا از ملک خود اخراج
نمایند - برهان شاه در جواب او آنچه خلاف داب بزرگان سلف است
نوشت - و مقابل حسن خدمت عادل شاه به جای نهال محبت تخم
عداوت کاشت - ابراهیم شاه باز نوشت که اگرچه از آن برادر این چشم نه
داشتیم که خاطر داشت غلام سیاه رو را بر خاطر ما ترجیح دهند* اما
در صورتیکه چنین به خاطر رسید سیصد فیل که از بی غیرتی و بی
وقوفی دلاور خان جمال خان برده و الحال در فیل خانهٔ شما موجود است
حوالهٔ کسان ما نمائید - برهان شاه در جواب کلمات خشونت آمیز فساد
انگیز نوشته به راه‌نمائی دلاور خان حکم پیش خانه بیرون زدن فرموده متوجه
بیجا پور گردید - درین ضمن بیشتر از سپاه مهدویهٔ که به تاراج و اخراج
در آمده بودند و جمعی از تومن‌داران که از عدم پرداخت و کم نمودن
علوفه نسبت به شرح آن وقت دکن آزرده و بهانه طلب گشته بودند
از برهان شاه جدا گشته خود را به خدمت ابراهیم عادل شاه رسانیدند
برهان شاه بعده که به منگل بیره کنار آب بهانهوره بر حقیقت کار و لشکر
ابراهیم عادل شاه اطلاع یافت - و در خود طاقت مقابله نه یافت -
به فکرهای دور از کار افتاده مقام نموده حکم خندق گرد لشکر کندن و بنای
قلعچه کنار آب گذاشتن فرموده حقیقت به حاکم برهان پور نوشته طلب

به رسد از راه غیرت خود را مسموم ساخت - و از استماع و انتشار این خبر سرداران مهم فرنگ رنجیده خاطر گشته دست و دل از تردد کار کشیدند - و این معنی مادهٔ فتنهٔ عظیم برپا گردید * * شعر *

چو تیره شــود مرد را روزگار * همان او کند کش نبـاید بکار

نصرانیان خبر یافته در فکر تدارک و انتقام نشیدن افتاده زیاده از بار اول مردم جنگی بسیار از بنادر خود طلبیده ده دوازده هزار فرنگی که هر کدام سه چهار بندوق نزد خود نگاه می دارند فراهم آورده در یکی از شبهای تاریک که جاسوسان خبر غافل بودن فوج اسلام رساندند چنان شب خون و تاخت آوردند که مردم لشکر را هم آغوش مرگ خواب یافتند و چندین هزار نفر را قبل از آنکه سر از خواب بردارند به درجهٔ شهادت رساندند و بقیة السیف که از غلغلهٔ آشوب آن سراسیمه گشته از خواب جستند به مرتبهٔ خود را باختند که دست از پا نه شناخته تا بر خویش جنبیدند خود را به چنگ اجل گرفتار دیدند - و بعضی با فرنگی‌ها مشت و گریبان گردیده به درجهٔ شهادت رسیدند بلکه هر فرنگی سه نفر چهار نفر را مانند گوسفند دست و پا بسته مذبوح می ساخت - آنچه در تاریخ فرشته درج است اگر اغراق نه باشد از جمله دوازده چهارده هزار سوار و پیاده سوای فرهاد خان حبشی منجملهٔ سرداران زخمی گشته دستگیر گردید - دیگر احدی جانبر نه گردید و حصار برج و بارهٔ که لشکر اسلام ملجاء خود ساخته بودند همه را مسمار نموده و سر همه را بریده از همان مصالح کله منار ساختند - آری از شامت نیت و افعال و کردار سردارهای بد عاقبت چنین خرابی بسیار بر ملک و رعایا رو داده *

دیگر از خام طمعی سلطان علاوه غم بالای غم گردید، آنکه درین اوآن خبر رسید - برادر ابراهیم عادل شاه که در قلعه مقید بود خلاص شده

قوم بر آن مهم تعین نموده بود مراد دل خود مي دانست - اما به حسب ظاهر چون باعث بدنامي غلبه نصاری گردید - متالم گشته از امرای نامدار مثل شجاع خان و فرهاد خان حبشي و دیگر دکنیان تهور پیشه برای تنبیه آن جماعه تعین فرمود - و این دفعه از امراے دکن تردد نمایان به ظهور آمد - و قریب سیصد نصراني با دو سه کپیتان آنها زیر تیغ آمدند - و زن و فرزند فرنگي بسیار اسیر گردیدند - و راه رسیدن آذوقه از راه خشکي بر آنها تنگ نمودند - چون این خبر به احمد نگر رسید برهان شاه جشن ملوکانه ترتیب داد و مجلس در کمال اسباب عشرت بیاراست *

درین ضمن خبر رسید که خانخانان پسر بیرم خان با فوج چغتیه تعین کردۀ محمد اکبر پادشاه به قصد تسخیر دکن به مالوه رسیده از شنیدن آن اگرچه نظر بر الطاف و بنده پروري محمد اکبر در حق خود چندان خود را نه باخت - اما یکی از محرمان سخن‌دان را برای مصلحت سر انجام کار نزد راجي علي خان آسیر که ابتدای صدمه برو مي‌دانست فرستاد - و در همان ایام به گمراهي نفس کافر کیش و راه نمائي همدمان بد اندیش نظر بر بدمآل حال خویش که هرچه کاری همان آید پیش نه نموده بدین فکر افتاد که هر جا زن مقبول مي شنید خواه از امرا خواه از رعایای مسلمان و هنود اول به پیغام و عطای انعام زر وافر و الا به زور و تعدي کشیده مي طلبید - چنانچه از شنیدن تعریف حسن زن شجاع خان حبشي هر چند که اصلی نداشت و بر سر مهم نصاری جان فشاني مي نمود - زن اورا به عنف کشیده طلبید - اگرچه بعد آوردن پسند نه نموده بر خانۀ او واپس فرستاد - اما شجاع خان از شنیدن خبر اول قبل از آنکه مرخص ساختن زن به او

تا آنکه کار به ظاهر شدن علامت سفر آخرت کشید - و محمد ابراهیم نام
پسر را ولي‌عهد ساخت - اخلاص خان که به سلطنت اسمعیل شاه
راضي بود از ولي‌عهد گردیدن ابراهیم شاه آزرده خاطر گشته طبل
مخالفت نواخته خیمه بیرون زد - و چون کشتن اسمعیل شاه را از طرف
اشارهٔ امرای عرب و عجم غریب مي دانست از سرنو بر استیصال آنها
کمربسته لشکر فراهم آورده به اتفاق دیگر امرای دکن مادهٔ فتنه تازه گردید
درین آوان خبر فوت برهان شاه به غلط انتشار یافت - و در آن هنگام
دکني‌ها هجوم آورده بر سر شیخ عبدالسلام عرب که مرد فاضل صالح بود
ریخته به قتل رساندند - و بهادر خان گیلاني سراسیمه گشته روانهٔ بیجاپور
گردید برهان شاه در عالم شدت مرض قریب به حال نزاع خیمه بیرون
زده و به مقابل اخلاص خان سواري نمودن فرمود - و در مقابلهٔ اول آن
نمک بحرام را هزیمت داد - روز دویم آن که سنه ۱۰۰۳ هزار و سه هجري
باشد برهان شاه ازین جهان فاني رخت هستي بر بسته به دارالقرار شتافت
چهار سال و چهار ماه در کمال اختلال سلطنت نمود * * شعر *

هیچ دیدي که درین بزم دمی خوش به نشست
که نه در آخر صحبت به ندامت برخاست

ذکر سلطنت سلطان ابراهیم شاه نظام الملک بحري واسطه هشتم

ابراهیم نظام شاه را به وصیت برهان شاه میان منجو که کوکهٔ
برهان شاه و مردکار آگاه تجربه‌کار بود به سلطنت برداشت و خود وکیل
السلطنت گردید - اما امرای دیگر در اطاعت و رفاقت میان منجو
گفتگو و اختلاف راي به میان آوردند - و اخلاص خان به وساطت دیگر

خروج نموده و معاً نوشته او مصحوب یکی از محرمان هر دو طرف برای برهان شاه رسید که اگر امداد و رفاقت من نمائی بعد رسیدن به سلطنت نه لک هون در وجه مدد خرچ سپاه با قلعهٔ شولاپور و دیگر هر قلعهٔ که خواهي تواضع پیشکش خواهم نمود - برهان شاه از راه خام خیالي لشکر آراسته متوجه مدد او گردید - و به پرینده نارسیده خبر رسید که برادر ابراهیم عادل شاه در مقابلهٔ فوج برار کشته گردید - و شهرت بدنامي این زیاده مادهٔ گفتگوی خفت آمیز میان دوست و بیگانه گشت - و به کمال خجالت و ندامت به احمد نگر مراجعت نمود - و ابراهیم عادل شاه که ازین کمال ظهور نفاق برهان شاه اطلاع یافت - رنجیده خاطر گردیده فوجها برای تاخت و تاراج ملک نظام شاه تعین نمود و به همهٔ تهانه‌داران و منصوبان سرحد نظام شاهي نوشت که به تاخت و غارت محصول مال و عیال پرگنات نظام شاه پردازند - ازین ممر از هرطرف فوجها خصوص فوج تعین کردهٔ زمینداران بیجا نگر رو به تاخت و تاراج ملک برهان شاه آوردند - و برهان شاه بعد اطلاع مرتضی خان انجورا با اخلاص خان مولود و دیگر امرا مقابل فوج بیجاپور و بیجانگر تعین نموده مقرر فرمود که بعد صحت خود متوجه مقابله هر دو خصم گردد - اما هرطرف که فوج برهان شاه مي رفت نارسیده خبر شکست مي رسید - و مرض روحاني علاوهٔ مرض جسماني مي گردید * * شعر *

هرآنکه تخم بدي کشت و چشم نیکي داشت
دماغ بیهوده پخت و خیال باطل بست

و در عالم بی دماغي و امتداد مرض اسمعیل پسر خود را از قید بر آورده به مهدویه بودن پیش از رسیدن نزد خود حکم کشتن فرمود -

اخلاص خان که سپاهي بهط از عقل معذور بود برای لشکرکشي طرف عادل شاه مبالغه مي نمود - ابراهیم شاه از راه مستي ایام شباب و شرب شراب به گفته و صلاح دکنیهای خانه برانداز هم راز گردید - میان منجو نیز ناچار بر آن قرار هم‌داستان گشت و فوج‌ها آراسته و فیل‌ها به آهن آرایش داده توپ‌خانهٔ آتش بارہا خود گرفته به هم‌قدمي اجل بر آمد - بعد رسیدن به سرحد میان منجو بازعمده های لشکر را جمع ساخته با بزرگان دکن کلمات حکیمانه در باب صلح با عادل شاه به میان آورده گفت جنگ دو سر دارد و وقت آن نه مانده که با وجود علم یقین فتح بنای دوستي و رفاقت را به عداوت منجر سازیم و تا که به اتفاق مقابل فوج دهلي کمر نه بندیم خلاف رای سلیم است فائده نه دارد - و ابراهیم نظام شاه به صلاح اخلاص خان هم داستان گردیده حکم کوچ به هم عنانيِ اجل موعود فرمود - بعده که فوجها به تفاوت سه کروه مقابل هم رسیدند - و حمید خان از طرف عادل شاه نقارهٔ جنگ فرو کوفت - میان منجو باز به عذر ایام حرام غرهٔ ذالحجه سعي‌ها نمود که آن روز حمید خان را فهمانده بر گردانید - و باز وقت شب در خلوت چند کلمه دیگر به ابراهیم شاه و اخلاص خان فهماند مفید نیفتاد - روز دیگر قبل از آنکه علم زرفشان خاور سر از دریچهٔ مشرق بر آرد طبل مقابله از هر دوطرف فرو کوفتند و مبازران تیز جلو پیش قدم اسپان به جولان در آوردند - و از غرش توپ و صدای تفنگ و نالهٔ دار و گیر دشت پر وسعت آن سر زمین به لرزه در آمد و به دست‌یاريِ نیزه و سنان بهادران جنگ جو صحن آن زمین ارغواني گردید *

سپاهی چو فیلان آشفته مست * همه نیزه و تیر و خنجر به دست

به نوک سنان و به تیر و خدنگ * ربودند از روی خورشید رنگ

دکنیان نظر بر حرام‌خواری که ازو به عرصهٔ ظهور آمده بود قول و امان نامه طلبیده آمد و ابراهیم شاه را ملازمت نموده آداب مبارکباد بجا آورد - و سپاه دو فرقه شده جمعی به میان منجو پیوستند و بیشتر از دکنیان وحبشیان به اخلاص خان رابطه عهد رفاقت به میان آوردند - و هر یکی دم از انانیت خود زده سر به دیگر فرود نمی‌آورد - و بازار لاف و گذاف دکنیها رونق تازه یافت و انتظام سلطنت که از مدت برهم خورده اصلا نه ماند - و هر کدام به ادعای سر لشکری برای مقابلهٔ محمد اکبر پادشاه و مقاتله نمودن با فوج عادل شاه بر خلاف رای هم دیگر گفتگو به کلمات درشت رسانده تن به اطاعت و رفاقت دیگری نمی دادند *

درین ضمن میر صفوی وکیل با وقار ابراهیم عادل شاه که با نامهٔ تعزیت و تهنیت نصائح آمیز رسیده بود با او برخلاف بزرگان به تندی و سختی و حرف‌های بی مزهٔ لا یعنی زدن پیش آمدند - و وکیل آزرده گشته بدون حصول جواب نزد عادل شاه مراجعت نمود - و ابراهیم عادل شاه بر رویهٔ امرای نظام شاهیه اطلاع یافته به قصد تادیب آنها متوجهه شاه درگ گردید - بعد رسیدن خبر به احمد نگر که کنگایش به میان آمد در مصلحتها اختلاف و نزاع افتاد دکنیها و حبشیها اتفاق نمودند که سلطان را مقابل فوج بیجاپور باید برد و میان منجو درین باب خلاف رای صائب دانسته نظر بر عدم انتظام سلطنت و نفاق مصلحت نمی داد - و می‌گفت ابتدا وکیل نزد عادل شاه فرستاده بنای دوستی را که در آن خلل پذیرفته و از چنین رای‌های فساد انگیز رخنه در آن راه یافته مستحکم باید نمود و باهم اتفاق بی نفاق نموده عهد و پیمان به کفالت کلام الهی به میان آورده به فکر مقابلهٔ فوج چنان پادشاه کشورستان باید پرداخت -

آوردہ خود را شاہ طاہر بن خدا بندہ بن برہان شاہ کہ در بنگالہ بہ رحمت ایزدي پیوستہ بود شہرت دادہ زود بہ دست ارکان دولت گرفتار گردید هرچند کہ خروج و کلمہ و کلام و فعل و قول هرزۂ او قابل قتل و حبس نہ بود اما براى دفع بدنامي شہرت در قلعہ محبوس ساختہ چیرۂ براى او مقرر کردہ بودند تا آنکہ در گذشت - و ازو پسري ماندہ بود احمد نام میان منجو بنابر ضرور اورا وارث ملک قرار دادہ چتر بر سر او افراشت اخلاص خان از مصلحت میان منجو و اطاعت احمد شاہ رو گردان شد - و میان اخلاص خان و میان منجو کار بہ قتال و جدال انجامید - چون غلبۂ دکنیان زیادہ بود - میان منجو با احمد شاہ در قلعۂ احمد نگر محصور گردید - و هر روز از هر دو طرف یورش و کشش بہ میان مي آمد - و آدم بسیار کشتہ مي گردیدند - و دکنیان علي رغم میان منجو بہادر نام پسر شیرخوارۂ ابراهیم شاہ را کہ در قلعۂ دولت آباد بود براى برداشتن بہ سلطنت طلبیدند - قلعہ‌دار بدون حکم میان منجو نمي گذاشت کہ از قلعہ بر آرند دکنیان پسر دیگر مجہول النسب را بہم رساندہ خواستند کہ نام سلطنت برو بگذارند - میان منجو بر آشفتہ چنانچہ در ذکر سلطنت محمد اکبر پادشاہ بہ احاطۂ بیان آمدہ عریضہ بہ خدمت سلطان محمد مراد پسر محمد اکبر و خانخانان کہ بہ مہم دکن مامور گردیدہ بودند نوشتہ بہ تاکید و ترغیب براى تسخیر قلعۂ احمد نگر طلب نمود درین ضمن میان دکنیان کہ هر کدام خود را صاحب مدار مستقل سلطنت مي گرفت بر سر اقطاع گفتگو بہ میان آمد و بہ فساد عظیم منجر گردید چنانچہ از هر دو طرف هزارها بہ قتل رسیدند و بسیاري از اخلاص خان رنجیدہ بہ نامہ و پیام بہ میان منجو پیوستند و لغایت آن روز کہ میان منجو في الحقیقت در

در آن رزم عجب اتفاق افتاد که بهادران[1] نظام شاهیه فوج عادل شاهیه را - از رو برو برداشته هزیمت داده دو سه کروه برده بسیاری را بر خاک هلاک انداختند - و به همین دستور دلاوران یمین عادل شاهیه میسرهٔ نظام شاهیه را هزیمت داده از قلب فوج گذراندند و از هر دوطرف نقارهٔ فتح نواختن شروع نمودند - درین که هر دو فوج به غارت و تاراج بهیر هم دیگر از شهرت آوازهٔ فتح لشکر خود پرداخته بودند و نظام شاه با معدود چند در قول مانده بود - سهیل خان با فوج خود رسیده حمله بر نظام شاه آورد و ابراهیم شاه به زخم سنان یکی از سپاه عادل شاهیه از اسپ افتاد و در همان آن واحد جان شیرین بباد داد - سهیل خان مطلع شده شادیانهٔ فتح را از سرنو بلند آوازه ساخته ابراهیم شاه را در پالکي انداخته به احمد نگر روانه ساخت - و تمام فیل‌خانه و اسباب تجمل فوج نظام شاه را به دست آورده به لشکر خود برد - میان منجو از شنیدن این خبر دست و دل باخته خودرا برای کفن و دفن ابراهیم شاه و تدبیر دیگر امور ملکي به احمد نگر رساند *

چون در سلسلهٔ نظام شاهیه سوای بهادر نام پسر ابراهیم شاه طفل شیر خواره که آن هم امید حیات او بسبب برآوردن آبلهٔ نه بود - دیگری نه مانده بود - احمد نام مجهول النسب از اولاد شاه طاهر که پدر او خود را از اولاد نظام شاهیه شهرت داده در قلعه محبوس گشته وفات یافته بود - و پنج برادر او به اسم خدا بنده و شاه علي و محمد باقر و عبدالقاهر و شاه حیدر از ملاحظهٔ قهاري حسین شاه و مقتول و محبوس گردیدن از احمد نگر فرار نموده طرف بنگاله و اطراف دیگر جان بدر برده بودند - در اواخر عهد مرتضی شاه نظام الملک شخصی جمعی از اوباش فتنه جو فراهم

---

[1] ن - بهادران میمنه *

و میرزا شاهرخ و شهباز خان کنبو و محمد صادق خان و سید مرتضی خان سبزواري و راجه جگناتهه و دیگر امرای چغتیه و راجپوتان تهور پیشه و افغانان جهالت کیش بالشکر سي چهل هزار سوار رسیده نزدیک کالي چبوتره ساختهٔ سلطان بهادر خیمه زده به فکر محاصره نمودن و مورچال بستن و نقب دواندن افتادند و قلعه را نگین وار درمیان گرفتند و صبح آن در شهر احمد نگر و برهان آباد نو آباد منادیٔ امان و عهد و پیمان عدم مضرت به حال رعایا و اهل حرفه در داده جا به جا قدغنچیان برای نگاهباني و محافظت سکنه‌های شهر نشاندند - مردم شهر و بازار اعتماد بر منادیٔ امان نموده جا به جا با مال و عیال قرار گرفته به فکر فرار نیفتادند - بعد دو سه روز شهباز خان که در مردم آزاري شهرت تمام داشت و مورچال او به نزدیک شهر واقع شده بود برای ملاحظهٔ قلعه و مقرر نمودن مورچال سوار شده وقت مراجعت و گذشتن از نزدیک آبادیٔ شهر سپاه خود را اشاره به غارت و تاراج نموده بازاری که به اسم محلهٔ لنگر دوازده امام آباد نموده آش پخته و خام به فقرا مي رساندند و دکانها از غله و انواع جنس مالا مال بود چنان به تاراج در آوردند که پارچهٔ ستر بر بدن مرد و زن نه گذاشتند خصوص به شهرت بازار روافض زیاده در خرابي بازارها و بر انداختن و سوختن عمارتها کوشیدند و فریاد و واویلای آن به گوش پادشاهزاده محمد مراد و خان خانان رسیده به زباني سزاولان شدید پیغام زجر آمیز برای منع آن به شهباز خان نمودند و فرمودند که هرجا تا راجیان به نظر آیند به سیاست رسانند و به زنند و به کشند - باوجود زجر و منع دو روز بازار غارت و تاراج گرم بود - و مردم را دیگر اعتماد بر قول و امان چغتیه نه مانده و هر کدام به فکر فرار افتاده جلای وطن گشته رو به اطراف

قلعه محصور و مجبور بود از قلعه احمد شاه را بر آورده مقابل اخلاص خان از سر نو صف کارزار آراستند و هر روز صف کشي به میان مي آمد *

درین ضمن خبر رسید که سلطان محمد مراد به رفاقت خان خانان و راجي علیخان برهان پور با فوج سي هزار سوار و توپخانهٔ جهان آشوب به سرحد دولت آباد رسید - میان منجو از طلبیدن فوج چغتیه پشیمان گشته به استظهار رفاقت بعضی دکنیها آذوقه و سر انجام جنگ در قلعه فراهم آورده محمد خان نام را که از کوکه‌زادهای مرتضی شاه بود قلعه‌دار ساخته مع چاند بی‌بي که ذکر اوصاف آن شیرزن سابق به زبان خامه داده در همان ایام از نزد عادل شاه برای بندوبست قلعه رسیده بود در قلعه گذاشته احمد شاه را با خود گرفته برای آوردن فوج کومک نزد عادل شاه و قطب الملک که هر دو از آوازهٔ فوج محمد اکبر پادشاه خود را باخته برای مصلحت به اوسه آمده مجلس کنکایش داشتند روانه شد وچاند بي‌بي بعد روانه شدن میان منجو چون به سلطنت احمد جعلي راضي نه بود و به اطاعت میان منجو هم سر فرود نمی آورد محمد خان را به قتل رسانده بندوبست قلعهٔ احمد نگر را به اختیار خود گرفت و به تعمیر برج و باره و فراهم آوردن ماکولات و سر انجام جنگ پرداخت - چون سلطان بهادر را از قلعهٔ دولت آباد طلبیده بود و قلعه‌دار نه گذاشت - غائبانه خطبه بنام سلطان بهادر شاه خوانده چند امیر نامي شجاع رزم دیده را مثل شمشیر خان حبشي که هفتاد نفر از فرزندان و برادران و خویشان تنومند داشت و هر کدام خود را رستم و سهراب وقت مي شمردند - دیگر بهادران کار طلب رزم آزما اندرون قلعه طلبیده رفیق خود ساخت و اوائل ربیع الثاني سنه ۱۰۰۴ هزار و چهار سلطان محمد مراد مع خان خانان و راجي علیخان آسیر

سپاه دکن بیشتری کشته و زخمي گردیده هزیمت یافتند - و لشکر چغتیه
را که به تعاقب اخلاص خان مي تاخت عبور به مونکي پتن که لک‌ها
مال تجار از انواع اقمشه موجود مي باشد افتاد و سپاه دست به غارت
و تاراج آن دراز نموده تمام قصبه و بازار چنان دست بدست ربودند
که ظرف گلي و پارچهٔ ستر عورتین بر بدن احدی نه گذاشتند - سپاهي
نه بود که به دست او هزارها مال از جنس زري و سادهٔ نقدهٔ تجار
نیفتاده باشد - بعد از آن چاند بي‌بي استمالت نامهٔ لطف آمیز مصحوب
یکی از محرمان چرب زبان نزد اتک خان برای طلب فرستاد و او
با شاه علي پادشاه پنج روزهٔ مجبور از بیجاپور روانه شد بعده که به مسافت
دو سه روز راه رسید - از تعین جاسوسان ده طرفی از اطراف قلعه از تردد
و خبرداري مردم چغتیه خالي خبر یافته بود ایلغار شب و روز نموده همین
که نزدیک قلعه رسید قضا را خان خانان آخر شب همان سمت که فوج
شاه علي ایلغار نموده بود برای ملاحظهٔ مورچال سوار شده آن طرف آمد -
درین ضمن از صدای شیههٔ اسپان و آواز سم اسپ ستوران غلغلهٔ شب‌خون
آوردن دکنیان در لشکر خان خانان افتاد - و مهتاب‌ها روشن شد و مبارزان
جنگ جو اسپان به جولان در آوردند و کار به مقابله و مقاتله انجامید - از
آنکه دکنیان کفن به دوش همه مستعد و آمادهٔ جنگ بودند محاربهٔ عظیم
رو داد - و از بالای قلعه نیز گوله هاى جان ستان و اقسام آلات آدم کش
باریدن گرفت جمع کثیر از هر دو طرف کشته و زخمي گردیدند از دکني‌ها
تردد نمایان به ظهور آمد - و اتک خان از راه غیرت تهوري را کار فرموده
به اتفاق جمعی سپرها را پیش رو گرفته درمیان صف مبارزان چغتیه غوطه
زده حمله کنان از میان بازار و خیمهٔ خان خانان گذشته نزدیک دروازهٔ قلعه
که از بالای قلعه نیز کومک رسید خود را رسانده مامون گردید - و شاه علي

آوردند - اگرچه شاهزاده و خان خانان به مرتبه در زجر شهباز خان کوشیدند
که آن تبه‌کار آزرده شده از لشکر بر آمد - اما از آن روز مردم دکن را که ابتدا
با غریبان عداوت داشتند بر قول و پیمان چغتیه اعتماد نه ماند - و لغایت
آن سال که عرب و عجم به لفظ غریب و غریبان زبان زد خاص و عام بودند
به فوج مغل اشتهار یافت و امرای نظام شاهیه سه فرقه شده هر یکی
برای خود پادشاهی قرار داده سه چهار جا علم بغي و مخالفت بر افراشتند -
اول میان منجو که پادشاه خود احمد را قرار داده بود در سرحد عادل‌شاه
رفته از شنیدن سلوک چاند بي‌بي که با قلعه دار نموده لنگر اقامت
انداخته به امداد عادل شاه به فکر فراهم آوردن و جذب قلوب سپاه افتاد
و اخلاص خان موتي نام را که سردار و پادشاه بی نام و نشان خود قرارداده
بود در حوالي دولت آباد شش هزار سوار دکني و حبشي فراهم آورده
طبل انا الملکي مي نواخت - سیوم اتک خان حبشي که او نیز از امرای
با نام و نشان و تومن‌داران عظیم الشان گفته مي شد شاه علي نام را
که از اولاد برهان شاه ترک علائق دنیا نموده به لباس فقیران تکیه در بیجاپور
اختیار کرده در عالم فقر مرحلهٔ عمر به هفتاد سال رسانده بود اورا به چاپلوسي
و دلبري تمام به دست آورده باوجود ابا نمودن مجبور ساخته چتر شاهي
بر سر او افراخته شاهي فقر اورا به شاهي رسوائي مبدل ساختند - چهارم
چاند بي‌بي که با اسباب تجمل سلطنت در قلعه به بندوبست و دفع ضرر
اعدا پرداخته بود امرای دور و نزدیک را به اطاعت و استمالت بهادرشاه
بن ابراهیم شاه در آورده به اخلاص خان استمالت نامه نوشته نزد خود
طلبید و اخلاص خان از حوالي دولت آباد متوجه احمد نگر گردید -
خان خانان اطلاع یافته دولت خان لودي را بر سر راه او فرستاده بعد مقابله

و لباس خود را به قلعهٔ احمد نگر نزد چاند بي‌بي رسانده حقیقت پر نمودن نقبها به تعین مکان و تاریخ آتش دادن اطلاع داد - و چاند بي‌بي رعایت زیاد به حال محمد خان نموده بر پیدا نمودن نقبها به اتفاق بیل داران چابک دست کمر همت بسته به قیاس طرف بیرون موافق اظهار محمد خان چندین جاراکنده بعد کنج و کاو زیاد و سعي و تلاش بسیار مکان دو نقب را یافته صبح روز جمع خریطه‌های باروت هردو نقب را دزدیده آب بسیار در آنجا ریخته از آن طرف اثر نم ظاهر گردید و کارپردازان طرف خان خانان باوجود قرار روز شنبه همان آخر روز جمعه هر سه نقب دیگر را آتش زدند - در حالتیکه سه صد چهار صد نفر از مردم چاند بي‌بي با دو صد بیل دار که در کندن سنگ و بیخ برج برای تحقیق نقبهای دیگر تردد مي نمودند برجها به زلزله آمده یک بار به صدای مهیب جهان آشوب که زمین و زمان را به تزلزل در آورد و بیشتر از متلاشیان را به خاک آن کل زمین برابر ساخت و برج مع پنجاه ذرعه دیوار پرید * * شعر *

شد آن لحظه حول قیامت عیان * به گردون بر آمد نفیر و فغان

زمین گفتي از هم دگر بر درید * سرافیل صور قیامت دمید

اگرچه جمعی که مصالح کلنگ زدن و مشغول جست و جوی باروت نقب بودند نام و نشان آنها معلوم نه گردید - اما از سرداران اتک خان و شمشیر خان وغیره جمعی که از صاحب اهتمام و تردد دور بودند به بعضی زخم سنگ رسید و جان سلامت بدر بردند *

و آن زن شیر صولت از آن صدای جهان آشوب که همه را متوهم ساخته بود اصلا نه اندیشیده خود را نه باخته شمشیر بر کمر همت بسته برقع بر رو انداخته اسپ سواري طلبید - چون سواري خاص حاضر نه بود

که پادشاه مجبور و مانند مرغ به قفس گرفتار آمده در فکر خلاصي ازین ورطهٔ بلا بود با قریب دو هزار سوار رو به فرار آورد که خود را زنده باژنده رساندن به تکیهٔ خود از فضل پادشاه حقیقي خود مي دانست - فوج چغتیه به تعاقب او تاخته همه جا پاشنه کوب مي رفتند تا آنکه بهم رسیدند و کارزار صعب رو داد اگرچه شاه علي با جمعی جان بدر برد - اما قریب هفت صد سوار و پیاده علف تیغ چغتیه گردید - بعده که خبر استیلای افواج محمد اکبر پادشاه و به تاراج و غارت رفتن ملک نظام شاه و محاصرهٔ نمودن اطراف احمد نگر انتشار یافت - عادل شاه و قطب الملک متزلزل خاطر گردیدند *

درین ضمن نوشته جات تضرع آمیز چاند بي بي مشتمل بر طلب کومک به عادل شاه رسید - ابراهیم عادل شاه خواجه سهیل را با بیست هزار سوار و بیست و پنج هزار پیاده روانهٔ شاه درگ ساخت که آنجا رسیده تا رسیدن فوج کومکي قطب الملک در گرد آوري سر انجام دیگر کوشد - و از عقب مهدي قلي خان از طرف قطب الملک با شش هزار سوار و اخلاص خان با چهار هزار سوار به او پیوست اگرچه شهرت پنجاه و شصت هزار سوار و لک پیاده برای مقابلهٔ فوج چغتیه همراه سهیل خان یافته بود اما از سي و پنج هزار سوار و چهل هزار پیاده کم فراهم نیامده بودند - از شهرت آمدن سهیل خان خان خانان و دیگر کارپردازان مورچال سعي موفور در پیش بردن مورچال و پر نمودن نقب به کار برده پنج نقب از باروت پر نموده در سنه ۱ غرهٔ رجب قرار آتش دادن یافت - درین ضمن محمد خان نام شیرازي از همراهان خان خانان آزرده گشته به تغییر وضع

۱ - تاریخ

چهارپایان هرچه بی درنگ به دست برنایان چابک دست می آید
پرداخت که خاطر جمعي از طرف استواريِ ديوار که از سر نو سد سکندر
گردانيد حاصل نمود - بعده مردم خبردار جا بجا بر مورچال گماشته نزديک
به صبح بجای خود آمد - هرچند که شاهزاده و خان خانان و ديگر جمعی
که صاحب تردد بودند افسوس تمام از ضائع شدن محنت سه چهار ماه
محاصره مي نمودند - اما از راه انصاف صد آفرين بر حوصله و شجاعت
و تردد و تدبير آن شير زن مي گفتند بعده چاند بي‌بي به چاند سلطان
در زبانها انتشار يافت - و چاند سلطان خطی به سهيل خان و ديگر
سرداران که برای کومک فراهم آمده بود نوشت - و آن نوشته به دست
هرکاره‌های پادشاهي افتاد و خطها را نزد خان خانان بردند خان خانان
فرمود که خطی ازطرف ما هم مشتمل بر تاکيد زود رسيدن و انتظار نه دادن
نوشته به آن خطوط حوالهٔ جاسوسان نمود - اما چون در لشکر پادشاهي
به سبب نه رسيدن رسد گراني و کم يابيِ غله و گاه عرصه بر سپاه تنگ
گرديد و اسپان را جز پوست و استخوان نه ماند چاند بي‌بي نيز از محاصرهٔ
جنگ شب و روز به جان رسيده بود به اميد آنکه شب حامله فردا چه
زايد - بنای مصلحت ميان هم برين گذاشتند که صوبهٔ برار و قلعه‌جات
تعلقهٔ آن را به شاهزاده محمد مراد وا گذاشتند و تسخير قلعهٔ احمد نگر
بر تسخير قلعهٔ آسير موقوف دارند و عهد و تعهد نامه ميان هم نوشته دادند -
و فوج پادشاهي از پای قلعهٔ احمد نگر برخاست - گويند چون مصالح
گوله و پول سياه در قلعه تمام شده بود - چاند سلطان فرمود که چند روز
از نقره گوله ساخته در توپ‌ها پر کرده به لشکر پادشاهي مي انداختند -
بعد برخاسته رفتن فوج پادشاهي و رسيدن افواج کومکي و باهم پيوستن

پیادہ شمشیر برهنه در دست گرفته خود را بدان مکان رخنه رساند - و جمعی از هوا خواهان جان نثار که همراه او رسیدند و دیگران که از هیبت آن زلزله دل باخته به گوشه وکنار پناه جسته بودند از مشاهدہ جراوت و بحال ماندن حوصلۂ آن شیرزن سر از قدم ساخته آفرین گویان سایه وار سر به قدم او گذاشتند و همه از راہ تسلي و دلبري که شرم همۂ ما یکی است - فرمود که از تخته و چوب خورد و کلان و سنگ و لاش آدم و چهار پای مردہ و کاہ و هیمه هرچه بدست هر که آید به جلدي و چابکي تمام که در اهتمام آن پای چاند بي‌بي به زمین نمي رسید آوردہ سد راہ یورش سازند اگر قبل از آنکه حوصله و تدبیر چنین را به چنان جلدي کار فرماید سپاہ یورش مي نمود - و هیچ جا کسی مانع در آمدن فوج نمي شد - اما از آنکه کار فرمایان را در انتظار آتش گرفتن نقبهای دیگر و پراندن باقي دیوار جست و جوی سبب آتش نه گرفتن مکث واقع شد و به سبب پیچیدن دود و افتادن سنگهای سه منی و چهار منی که مرغ روح هر یکی در انداز پرواز بود و بعضی در خاطر جمعي از رخنۂ دیوار تردد داشتند در یورش تاخیر رو داد - درین فرصت چندین زن و مرد از نه دہ ساله گرفته تا هشتاد نود ساله در فراهم آوردن مصالح و بند نمودن رخنه‌های راہ یورش کوشیدند - بعدہ که فوج چغتیه از آتش گرفتن نقبهای دیگر مایوس شدہ پرداختند راہ مسدود یافتند اگرچه آنچه شرط تردد جان بازي بود به کار بردند اما از غلبۂ محصوران که گوله توپ و سنگ و آتش بازي مانند باران مي بارید فائدہ به روی کار نیامد تا آنکه سیه چادر شب میان هر دو فرقه حائل گردید و چاند بي‌بي چنان مسلح بر اسپ استادہ به اهتمام برداشتن دیوار از فراهم آوردن بیلداران و رساندن مصالح که بجای گل و سنگ از چوب و تخته و توپ شکسته و جسد آدم و لاش

فوج چغتیه مستعد ساخته بود عجالتاً برای دفع شر و فهماندن امرای دکن روانه نمود - بعد رسیدن سهیل خان تا سه ماه محمد خان محصور مانده سهیل خان را اندرون قلعه راه نه داد تا به شنیدن حرف و تبعیت او چه رسد بلکه خطی به خان خانان مشتمل بر اشارهٔ طلب نوشته ترغیب تسخیر احمد نگر نمود و خط به دست هرکارهای چاند سلطان آمد - از شهرت این قصد نمک حرامیِ او خورد و کلان اندرون و بیرون قلعه اتفاق نموده به شورش آمده محمد خان را به دست آورده مقید ساختند - و چاند سلطان به جای محمد خان اتک خان حبشي را مدار علیه اجرای کار ملک گردانید و سهیل خان را مخلع نموده خواست نزد عادل شاه مرخص سازد *

درین ضمن خبر رسید که امرای چغتیه خلاف عهد نموده دست تصرف به پرگنات دیگر سرحدي برار دراز نموده قصبهٔ پاتهري را به دعوای کهنهٔ آنکه یک وقتی به برار تعلق داشت به تصرف در آوردند و در فکر پیش قدمي اند از شنیدن این خبر چاند سلطان سهیل خان را مانع رفتن بیجاپور گشته به عادل شاه درین ماده آنچه بایست نوشت - عادل شاه به فکر تهیهٔ فراهم آوردن سپاه افتاده از گلکنده نیز کومک طلبیده جمله شصت هزار سوار از تعلقهٔ هر سه پادشاه را که سردار فوج قطب الملک مهدي قلي خان مقرر نموده نزد سهیل خان روانه ساختند - و سهیل خان به دبدبه و آراستگي تمام مقابل فوج شاهزاده محمد مراد روانه گردید و کنار آب گنگ رسیده برای تهیه و سرانجام جنگ توقف نموده و خان خانان از رسیدن سهیل خان اطلاع یافته برای استقبال و مقابلهٔ او رخصت از پادشاهزاده محمد مراد حاصل کرده به اتفاق راجي علي خان

میان منجو و چاند سلطان باز بر تعین سلطنت پرخاش به میان آمد -
میان منجو دست از سلطنت احمد شاہ بر نمي داشت - و مصلحت
چاند سلطان به اتفاق جمعی بر سلطنت بہادر شاہ قرار گرفت تا آنکه
مصطفی خان که از امرای عمدۂ قطب الملک بود او نیز به موجب نوشته
و اشارۂ چاند بي‌بي از گلکنده برای فہماندن میان منجو رسید آخر همه
هم مصلحت گشته بر سلطنت بہادر شاہ اتفاق نمودند *

ذکر سلطنت سلطان بہادر شاہ نظام الملک بحري واسطۂ نہم

چون چاند سلطان بہادر شاہ را به حسن سعي خود به سلطنت نشاندہ
خطبه بنام او خواند [1] احمد خان را که دایه زادۂ مرتضی شاہ مي شد
و در ایام محاصرۂ قلعه ازو تردد به ظہور آمدہ بود دست بہادر شاہ را گرفته
با همه اعیان بدو سپردہ مدار علیه سلطنت ساخت و محمد خان
در اندک زمانی چنانچه رسم و طریقه و خاصیت سر زمین دکن است
به دستور نمک حرامان وابسته های خود را پیش آوردہ با هواخواهان
قدیمي چاند بي‌بي به پرخاش و بد سلوکي پیش آمد - و اتک خان
و شمشیر خان را به حسن تدبیر گرفته مقید ساخت و امرای دیگر ازین
شہرت ازو نفرت گرفته بہر بہانه از بہادر شاہ جدا شدند و چاند سلطان
بار دیگر به عادل شاہ نوشت که باوجود غلبۂ چنان خصم محمد خان
و دیگر امرا باهم مخالفت نمودہ مي‌خواهند آنچه ملک نظام الملکي
ماندہ در آن هم خلل اندازند - عادل شاہ سہیل خان را که برای مقابلۂ

---

[1] - ن - محمد خان

خان خانان را در مکانی که توپ خانهٔ سهیل خان بود اتفاق فرود آمدن
افتاد باوجود که سوای چهل پنجاه مغل و نقارخانه همراه خان خانان
نه مانده بود بعده که نزدیک سهیل خان مشعل روشن شد خان خانان از
فرود آمدن سهیل خان روبرو اطلاع یافت و از خالي و پر بودن چند توپ
که خبر گرفتند توپ‌ها را پر از گوله و باروت یافتند خان خانان فرمود که دو سه
توپ را طرف سهیل خان سوخته اختر مجري بسته آتش دهند - قضا را
یک گوله در آن مجمع و انبوهی که اطراف سهیل خان فراهم آمده بودند
رسیده یک دو نفر را هلاک ساخت - سهیل خان ازین آفت و بلای
ناگهاني خود را باخته مشعل را خاموش کرده تبدیل مکان نمود
و خان خانان نقارچي را فرمود که صدای شادیانه بلند سازند بعده که آوازهٔ
نقارهٔ فتح اثر به گوش جمعی مغل‌ها که بعد هزیمت در مغاک و گودالها
و پناه درختها برای بسر بردن تاریکي شب پنهان گشته بودند رسانیدند
قوت تازه در دل آنها بهم رسید و به هوای اثر صدای نقاره دو صد سیصد
نفر خود را نزد خان خانان رساندید و خان خانان باز اشارهٔ بلند ساختن
آواز نقار خانه فرمود به همین دستور تا اثر صبح صادق یازده دفعه هربار آواز
شادیانه در آن دشت و صحرا مي پیچید - و جوق جوق سوار و پیاده در
خدمت آن سپه سالار با تدبیر فراهم مي آمدندتا آنکه قریب سه هزار
سوار و سه چهار هزار پیاده با خان خانان جمع آمدند و سهیل خان برین
معني اطلاع یافته او هم فرمود که نقیبان در جست و جوی سپاه پراگندهٔ
خود افتادند باوجود زیاده از پنج شش هزار سوار دکن نزد سهیل خان نیز
فراهم آمدند - خان خانان مصلحت در آن دانست که قبل از آنکه
تاریکي شب به روشني صبح مبدل گردد نقارهٔ جنگ فرو کوفته بر آن

حاکم خاندیس و راجه جگناتهه و دیگر امرای جلادت کیش که مجموع
بیست هزار سوار مي شدند بر آمده بعده که نزدیک آب گنگ به مفاصلهٔ
چهار پنج کروه از لشکر دکن رسید تا پانزده روز برای مقابله توقف واقع شد
و پیغام‌های شکوه آمیز که هر دو طرف تقصیر بر یک دیگر ثابت مي
نمودند درمیان بود - درین مابین فوج دکن به دستور قزاقان چنانچه رویهٔ
آن طائفه است اطراف فوج چغتیه مي تاختند و خان خانان گرد لشکر
خود خندق کندن فرموده بود - و میان مردم طلایهٔ طرفین دست بردها
رو مي‌داد - روز شانزدهم از هر دو طرف نقارهٔ جنگ فرو کوفتند چنانچه
در ذکر سلطنت عرش آشیاني محمد اکبر مفصل به زبان قلم داده باز
مجمل مي‌نگارد تمام روز بازار جنگ باهراول گرم بود - و فوج پادشاهي
توپ خانه را طرف دست راست داده نزدیک به عصر چنان حمله آوردند
که بسیاري از مردم دکن کشته گردیدند - و راجي علي خان و راجه جگناتهه
که چنداول بودند چنان بر توپ خانه تاخت آوردند که دکنیان فرصت
آتش دادن توپ‌خانه نه یافتند - و توپ‌خانه به دست مردم پادشاهي آمد -
درین حالت سرداران دکن بر چنداول زور آورده چنین حمله‌های صف‌ربا
به کار بردند که راجی علي خان برهان پور و راجه جگناتهه بعد تردد نمایان
به کار آمدند - بعد شهرت کشته شدن هر دو سردار نامي فوج خان خانان
رو به هزیمت آورد - و دکنیان به تاخت و تاراج مشغول گشتند و بسیاري
گرانبار شده به پرگنات اطراف که خانه‌ها در آنجا داشتند روانه شدند و اکثر
از فوج چغتیه تا شاه پور که بنگاه پادشاهزاده بود بند نه شدند - از اتفاقات
چون روز به آخر رسید و جنگ روز به شب منجر گردید هر دو سردار که از
احوال هم دیگر خبر نه داشتند به تفاوت گوله رس مقابل هم فرود آمدند *

و فساد که شیر خواجه از طرف شهزادهٔ محمد مراد برای تسخیر و تصرف پرگنهٔ بیر و توابع آن رسیده به تصرف خود آورده بود - اتک خان بر سر او تاخت آورد و میان هر دو محاربهٔ عظیم رو داد - و شیر خواجه خود را اندرون قلعه بیر رسانده محصور گردید و هرچند به شیخ ابوالفضل برای کومک نوشته اثر معاونت ظاهر نه گردید - لهذا شیر خواجه حقیقت تسلط دکنیان و اغماز ابوالفضل وقت طلبیدن مدد به حضور پادشاه معروض داشت *

درین ضمن خبر واقعهٔ شاهزادهٔ محمد مراد که در عین نشو و نمای شباب آن نونهال گلشن مراد محمد اکبر پادشاه را سموم هموم ناگهانی اجل از پا در آورد به عرض رسید و جهان جهان غم در دل پادشاه راه یافت - و دانستند که بدون خان خانان بندوبست دکن صورت نه خواهد بست - بار دیگر خان خانان را همراه شاهزادهٔ دانیال پسر خورد داده مرخص فرمودند - و خود نیز از شنیدن اخبار فساد دکن ناهنجاری و غرور سلطان بهادر حاکم آسیر که بر مکان مفصل به زبان قلم خواهد داد - در سنه ۱۰۰۷ یک هزار و هفت رایت توجه به قصد تسخیر قلعهٔ آسیر و تادیب دیگر سرکشان دکن طرف جنوب بر افراشتند و بعد عبور از نربدا به برهان پور شرف نزول فرموده در اندک فرصت شهر برهان پور را به تصرف در آورده به محاصرهٔ قلعهٔ آسیر پرداختند چنانچه در ذکر سلطنت محمد اکبر پادشاه مفصل به احاطهٔ بیان در آمده شاهزادهٔ دنیال را با خان خانان و فوج عظیم و توپخانهٔ جهان آشوب برای تسخیر قلعهٔ احمد نگر تعین و مرخص فرمودند - اتک خان که چهارده پانزده هزار سوار فراهم آورده دم از انا الملکی می‌زد از راه خیره سری وکوته اندیشی مقابل فوج پادشاهی شتافت همین که گرد سپاه و آثار جاه و جلال اکبری فوج دریا موج شاهزادهٔ دنیال به نظر

تیره‌بختان تاخت آورد و از سر نو محاربهٔ صعب رو داد و سهیل خان
زخمی گشته از اسپ افتاد و فوج دکن هزیمت یافت و سهیل خان را
هوا خواهان او بدست به دست برداشته بردند و لشکر پادشاهی چند کروه
تعاقب نموده دو چند از آنچه روز گذشته غنیمت به دست مردم دکن
افتاده بود به دست آوردند - و خان خانان به فتح و فیروزی خود را به
خدمت پادشاهزاده محمد مراد رسانده مستوجب آفرین گردید - اما از
آنکه میان صادق محمد خان و خان خانان از سابق بر سر تاراج احمد نگر
سوی مزاج به میان آمده بود و از راه حسد روز به روز بر عداوت می افزود
باز بر سر محصول بازار شاه پور که نو آباد کردهٔ خان خانان بود و مردم
محمد صادق خان بنجاره و اهل سوق را طرف خود جبراً می‌کشیدند
گفتگوی شدید به میان آمد و صادق محمد خان مزاج پادشاهزاده را
هم از طرف خان خانان منحرف ساخت - و هر دو نفاق کرده به
محمد اکبر پادشاه شکوهٔ خان خانان به آب و تاب نوشتند و خان خانان را
طلب حضور نموده شیخ ابوالفضل را به رفاقت میر یوسف مشهدی که داماد
میرزا عسکری می‌شد بر مهم دکن در خدمت شاهزاده مقرر نموده
مرخص فرمودند و از انتشار نزاع سرداران جغتیه و روانه شدن خان خانان
که به بندوبست و دبدبهٔ فوج پادشاهی بحال نه ماند - اتک خان با
چاند سلطان عداوت ورزیده از اطاعت سر پیچیده و به فکر این افتاد که
بهادر شاه را با چاند سلطان مقید سازد - چاند سلطان بر ارادهٔ نمک حرامی
او اطلاع یافته به تدبیر اورا بیرون قلعه فرستاده دروازه قلعه بر روی او بست
و کار به محاربه و محاصره انجامید - بعده که اتک خان دانست از محاصره
قلعه مفتوح نمی گردد به تاخت و تصرف پرگنات پرداخت درین هنگامه

القصه بعد از شهرت یافتن کشته شدن آن مظلومه که بهادر شاه طفل به دست آن جماعه ماند و هر کدام به ادعای سرداري سر به دیگری فرود نمي آورد نسق اندرون قلعه برهم خورد - و امرای چغتیه بر آن شورش اطلاع یافته زیاده در تسخیر قلعه ساعي گردیدند و به اندک فرصت نقبها در زیر حصار و برجها رسید و دیوار [1] را پرانده یورش نموده قلعه را به تسخیر در آوردند - و تمام محصوران مع طفلان و زنان به اسیری در آمدند چون خون آن مظلومه دامن‌گیر چیته خان خواجه‌سرا گردیده بود شاهزاده فرمود که آن بد بخت را با جمع کثیر دیگر واجب القتل زیر تیغ آرند - هرچند که چیته خان و دیگر امرای خون گرفته التماس نمودند که مارا امان دهید که خزانه‌های مدفون را به نمائیم گوش به حرف آنها نه داده در قصاص چاند بي‌بي به جزا و سزا رسانید - و به روایتی سوای بهادر شاه که طفل مقید ساخته نزد محمد اکبر پادشاه روانه نمودند دیگر احدی از سرداران جانبر نه گردید و در همان روزها قلعهٔ آسیر چنانچه در ذکر سلطنت محمد اکبر به زبان خامه جاري گردیده به تسخیر در آمد - و در همین آوان پادشاهزاده محمد سلیم را که در دکن به مهم رانا مامور نموده گذاشته آمده بودند خبر سرکشي نمودن و بغي ورزیدن او به عرض محمد اکبر رسید و وکیل عادل شاه بیجاپور عرضه داشت درخواست امان به قبول پیشکش مع دختر برای شاهزاده دانیال به حضور رسیده ملازمت نمود - و التماس او در معرض قبول در آمد و در سنه ۱۰۱۰ هزار و ده محمد اکبر پادشاه روانهٔ دارالسلطنت گردید - سلطنت پر فساد بهادر شاه سه سال و چهار ماه بود *

مر اورا رسد کبریا و منی * که ملکش قدیم است و ذاتش غني

---

[1] - ن - برج

آن تیرہ روز جلوہ گر گردید بی آنکه چاند سلطان را به نامه و پیغام خبر نماید و از امرای همذاش استمزاج حاصل کند خیمه را آتش زدہ راہ فرار اختیار نمودہ خود را طرف جبال کونکن رساند - و پادشاهزادہ و خان خانان با فوج عظیم بلا مخالفت و مزاحمت خصم به پای حصار احمد نگر رسیدہ به محاصرۂ قلعه پرداخته به پیش بردن مورچال و کندن نقب و بستن دمدمه مشغول گردیدند - و چاند بی‌بي تا مقدور به نامه و پیغام التیام آمیز سلوک نمودہ تردد قلعه داري و شرط سرداري به رهنموني رای صائب بجا آوردہ به دفع شر محاصرہ و یورش فوج چغتیه پرداخت - و آخرکار چون دانست کار به نزدیک تسخیر قلعه رسیدہ و در مقابل اقبال اکبري سعي در نگاہ داشتن قلعه پیش نمي رود - سرداران دکن را جمع ساخته کنکایش سپردن قلعه و شکوۂ نفاق امرای حضور خصوص میرزا منو خان و فرار نمودن اتک خان بدون استمزاج دیگر صاحب مداران به میان آورد - از آن جماعه چیته خان خواجه سرا که مرغیي چاند سلطان را بر سپردن قلعه و طلبیدن امان اطلاع یافت به فریاد و شورش آمدہ ندای عام نمود که چاند سلطان با سرداران چغتیه ساخته مي خواهد که قلعه را به منصوبان محمد اکبر به دهد و همه اتفاق نمودہ غرۂ محرم سنه ۱۰۰۹ هزار و نه با شمشیرهای برهنه به حرم سرای چاند بی‌بي در آمدہ به زخمهای پیاپی آن مظلومه را شربت شهادت چشاندند - و اینکه شهرت عام وارد و برالسنۂ مردم دکن جاري است که چاند بی‌بي خود را در باولي انداخته مفقودالاثر گردید خلاف مضمون تاریخ محمد قاسم فرشته و شهرت دادۂ دکنیها است - ازین قیاس نمایند که سرداران دکن همیشه چه قدر مایۂ فساد بودند و چه نمک حرامیها که نسبت به ولي‌نعمت خود ازان گروہ سرزدہ *

و راجو نام دکني که از امرای عمدهٔ نظام شاه گردیده بود و هم چشم عنبر گفته مي شد اگرچه در ظاهر هردو به نام آنکه از طرف نظام شاه در دفع غلبهٔ امرای چغتیه مي پرداختند باهم سلوک مرعي مي‌داشتند اما هردو در باطن در فکر استیلای هم دیگر بودند - چنانچه جنگ جهان آشوب میان میرزا ایرج پسر کلان خان خانان و عنبر در حوالي قصبهٔ ناندیز و پای کتل بالا گهات رو داده و بعد کوشش و کشش بسیار نسیم فتح بر لشکر میرزا ایرج وزید و عنبر زخمي گردید و از میان معرکه دست به دست برداشته بردند در ذکر سلطنت جهانگیر پادشاه به شرح و بسط درج است و باز خان خانان مکرر برای تنبیه عنبر سوخته اختر تعین گردید و گاه غالب و گاه مغلوب مي گردید و آخر عنبر در باطن مطیع خان خانان گشته خفیه مکرر وقت شب آمده با خان خانان ملاقات مي‌نمود در ظاهر هم طریقهٔ سلوک مرعي داشته کومک از خان خانان گرفته به استیصال راجو و دیگر مخالفان و همچشمان خود مي‌پرداخت - و یتنگ راو و خواجه صندل میان عنبر و نظام شاه برهم کار گشته و غمازي نموده ترغیب فوج کشي بر عنبر نمودند و بعد مقابله ملک عنبر غالب آمده با نظام شاه صلح بدین شرط نمودند که یتنگ راو خواجه صندل را گرفته مقید سازد - القصه ترددات نمایان که از عنبر در اواخر عهد محمد اکبر و سلطنت جهانگیر رو داده به تحریر آن قلم را رنجه داشتن به طول کلام منجر مي گردد - باوجود مهم فرمودن فردوس نشان شاه جهان در ایام شاهزادگي و منکوب و مغلوب ساختن تمام سرکشان دکن را فساد او تا اواخر عهد جهانگیر پادشاه باقي بود تا ازین جهان انتقال نمود - بعده فتح خان نام پسر عنبر صاحب مدار سلطنت گردید - افعالی که ازو در آقا کشي به

ذکر سلطنت شاه علي نظام الملک بحري واسطهٔ دهم

بعده دکنیان شاه علي بن برهان شاه را که سابق ذکر او مجمل مکرر به زبان قلم داده از بیجا پور آورده به سلطنت برداشته به مرتضی شاه نظام الملک ملقب ساخته قلعهٔ بیدر را چندگاه دار الحکومت خود ساختند و روز به روز هنگامهٔ فساد و عناد آن جماعه میان هم زیاد مي گردید - تا آنکه ملک عنبر نام که اصل غلام بیجا پوري بود با چند حبشي تهور پیشه دیگر خود را در جرگهٔ نظام شاهیه در آورده از جوهر ذاتي و شجاعت بر همه حبشیان و دکنیان غالب آمده پادشاه مجبور را به اختیار خود در آورده به تدبیر ملک داري پرداخته خود را وکیل السلطنته ساخته پادشاه را به قلعهٔ دولت آباد برده دار الامارت گردانید - و از سر نو بندوبست سلطنت پرداخت و در ایام فرصت بر افراشتن علم بغي پادشاهزاده سلیم شاه که بعد جلوس به جهانگیر پادشاه ملقب گردید و باز به میان آمدن آشوب یعني خسرو و مقید گردیدن او به تقاضای وقت عنبر سر به فساد برداشته چنانچه در جهانگیر نامه درج است تا کنار آب نربدا به تاخت و تاراج آورده به مرتبه علم بغي و شهرت سرکشي بر افراشت که شرفا و اعیان برهان پور استغاثهٔ تعدي او ۸۰ مرتبه به جهانگیر پادشاه نوشتند که اگر فکر تنبیه و تادیب این سیاه غلام بد رگ نه نمودند ماها را ضرور خواهد گردید که به دستور راجپوتان با غیرت عیال و ناموس را زیر تیغ آورده به مقابل او پرداخته خود را به درجهٔ شهادت رسانیم و مکرر تهانهای امرای جهانگیر را از نواح ایلچپور برار و پرگنات صوبهٔ خاندیس برداشته به تصرف خود آورد -

ذکر سلطنت و سبب فرمان روائي یوسف عادلشاه و سلسلهٔ عادلشاهیه بیجاپور

چنین گوید آن پیر دیرینه سال * ز تاریخ شاهان پیشینه حال

یعنی از اخبار دیرکهن دکن به روایت تاریخ فرشته در ذکر اسلطنت عادل شاهیه فرمان روایان سابق بیجاپور در انتخاب سوانح به شرح مختلف به تفاوت نسخه مشاهده شد از آن جمله در یکی از تاریخ فرشته چنین به نظر در آمده که یوسف عادل خان از خاندان سلاطین روم مشهور به آل عثمان ترک گفته مي شد - مجملی از تفصیل این مقال آنکه سلطان مراد در سنه ۸۵۴ هشت صد و پنجاه و چهار در روم از روی تخت به تختهٔ تابوت انتقال نمود - پسر بزرگ سلطان محمد بر تخت جلوس فرموده با ذوی الارحام و خاص و عام رعایت تمام مي نمود - یوسف نام برادری داشت خورد سال که در حسن و جمال یوسف ثاني گفته مي شد اورا به جای فرزند دوست مي داشت از حسن صورت و سیرت او امرا و خواتین زاده ها به او گرویدگي والفت خاص بهم رساندند امیران هواخواه مکرر در خلوت به دلائل و براهین به زبان آوردند که با برادران و اخوان وارث ملک سلاطین را محبت ورزیدن بچهٔ مار در جیب پروریدن و بجز ولي‌عهد دیگری را نگاه داشتن به خون خود بازي کردن و باعث رخنهٔ سلطنت و خلل انتظام ملک و اختلال حال رعایا گردیدن است - آخر کار سلطان محمد به راهنمائي وزرا و ارکان دولت فرمود که به در حرم‌سرا رفته درین ماده مادر یوسف را فهمانده به رضامندي او آن یوسف صاحب جمال را به گرگ اجل سپارند اعیان سلطنت به در حرم‌سرا آمده به امرای که مامور بودند

ظهور آمده و محاربات که با فوج پادشاهي تا زمانی که قلعهٔ دولت آباد
در عهد شاه جهان صاحب قران ثاني به تسخیر در آمد نموده و بعده نام
و نشان نظام الملکي نه گذاشت در ذکر سلطنت فردوس نشان شاه جهان
مفصل به احاطهٔ بیان در آمده از شروع ایام خروج و جلوس احمد نظام‌شاه
بحري که در سال هشت صد و نود و پنج جلوس نمود لغایت تسخیر
احمد نگر و عهد شاه علي نظام الملک که به ده واسطه سلطنت نظام شاهیه
منجر گردید قریب یک صد و شانزده سال فرمان روائي نمودند و تا روزی
که قلعه دولت آباد به تسخیر صاحب قران ثاني در آمد یک صد و چهل
و پنج سال بود - دیگر هم عهد نظام شاهیه که به هم‌چشمي نظام الملک
بحري سه امیر نامي بهمنیه علم سلطنت بر افراشته فرمان روائي دکن
نمودند ثاني نظام الملک بحري سلسلهٔ عادل شاهیه است که به تذکار آن
مي پردازد سوم اولاد محمد قلي ترک همداني است که از نوکران و امرای
مستقل سلطان محمد شاه ثاني بهمني بود طرف بندر دابل به کار آمد
و پسر او سلطان قلي مخاطب به قطب الملک گشته حاکم گلکنده و تلنگانه
گردید - در عالم سلوک از ابتدای تا آخر همه سلاطین این طبقه طریقهٔ مدار
با همهٔ ملوک از دست نمي دادند و هرسال پیشکش معین و مختلف
به نظام الملک مي دادند و در سنه ١٠٩٨ به تسخیر زبدهٔ دودمان امیر
تیمور صاحب قران محمد اورنگ زیب در آمد - چهارم بریدي به تفصیلي
که گذشت ولایت احمد آباد بیدر را که شرقي آن به سرحد بیجا پور
و تلنگانه و شمالي به برار پیوسته است و جنوبي و مغربي به ملک
نظام الملک متصل است سلطنت نمودند *   * شعر *

جهان خوابی است پیش چشم بیدار * به خوابی دل نه بندد مرد هشیار

آن جناب در آوردہ بعدہ که به شهر ساوہ رسید یوسف را که هفت ساله بود همراہ فرزندان خود به مکتب سپرد و سال دیگر دو نفر از نزد والدۂ شاهزادہ یکی از محرمان حرم دیگری غلام محرم با مبلغ نقد و جواهر رسیدہ خبر سلامتي فرزند را مع کتابت به خط او گرفته غلام مراجعت نمود - و آن ضعیفه که به اسم دلشاد آغا و عمۂ رضاعيِ یوسف بود نزد شاهزادہ ماند و بعد رسیدن خبر سلامتي باز غضنفر آغا کوکه و دایۂ مرضعۂ اورا به شهرت زیارت کعبة الله نزد او با سوغات و تحف نقد و جنس روانه ساخت و به همین دستور هرگاہ قافلۂ کعبه روانه مي شد همراہ زائران به شهرت بیت الله محرمان را هرسال روانه مي نمود - و به سبب شهرت یافتن در ساوہ بعدہ که خواجه عماد الدین سفر تجارت رفته بود حاکم آنجا کاوش نمودہ مبلغ چهار صد تومان که دوازدہ هزار روپیه باشد جریمه از وابستگان خواجه تاجر گرفت - و سال دیگر در سن شانزدہ سالگي شاهزادہ را با پسر زرگری نزاع به میان آمد و زخمی به او رسید حاکم ساوہ که شنید چون چاشنه خور جریمه سابق شدہ بود و اسم شاهزادگي بر و انتشار یافت پرخاش و طمع زیاد به میان آورد - زن تاجر پادشاهزادہ را مردم همراہ دادہ از ساوہ بر آوردہ به شهر قم گریزاند - بعد رسیدن آنجا که چند سال در صفاهان نیز سیر و تنعم نمود خبر فوت حاکم ساوہ رسید خواست به ساوہ مراجعت نماید شب در عالم رویا مشاهدہ نمود که شخصی به اظهار اسم خود به خواجه خضر مي گوید که فسخ عازم [1] ساوہ نمودہ عازم هندوستان شو که شجر مراد تو از گلشن سلطنت آن دیار بارور خواهد گردید و بعد تعب و مشقت سفر به کام دل خواهي رسید - چنانچه گفته اند * مصرع *

سفر مربی مرد است و اوستاد هنر

---

۱ - عزم

به والدهٔ سلطان یوسف به ابرام پیغام دادند - مادر آن معصوم از شنیدن
آن به قلق و اضطراب در آمده هرچند در دفعیهٔ آن به الحاح وزاري کوشید
فائده نه بخشید آخر به رهنمونی عقل موافق تقدیر تدبیری به خاطر او
رسیده و به امرا قرار داد که امشب دیگر مرا مهلت دهید که دیدار واپسین
فرزند دل‌بند خود دیده آخر شب اورا مسموم ساخته یا زنده حوالهٔ شما
نمایم امرا از شنیدن این کلمات مضائقه نه نموده به خانه‌های خود رفتند
و آن عاقلهٔ باهوش خواجه عمادالدین نام گرجستاني تاجر شهر ساوه را که
اکثر از ایران غلامان ترکي نژاد مي آورد و سه غلام داشت که از آن جمله
یک غلام با شاهزاده یوسف هم سال و پاره مشابه بود اورا خفیه در حرم‌سرا
وقت شب تار طلبیده یوسف را با مبلغی نقد و جواهر حوالهٔ او نمود -
و آن غلام خورد سال را که با پادشاهزاده هم سال بود ازو خرید - و تاجر را
محصلان داده با سرانجامی که ضرور بود همان شب بر آورده از رساندن
خرچ هر سال امیدوار ساخته چنان روانه نمود که احدی را بر آن اطلاع
نه شد - و آن غلام بچه را قسمی مسموم ساخت که صورت او کبود گردید
و صبح نا شده نوحه و زاري بلند گردانید - ارکان دولت خبر یافته شتافته
به در حرم‌سرا آمدند و میت طفل را به آنها نموده به عزت و آئین شاهزاده‌ها
به تکفین و تدفین او پرداخته و این خبر را در شهر بلند آواز ساخته به ماتم
فرزند نشست - و سلطان محمد مراد و دیگر امرا به تسلیع مادر یوسف
آمده به لازمهٔ ماتم داري او پرداختند - و خواجه عمادالدین به قابوی وقت
شاهزاده را گرفته عازم ایران گردید - چون نذر نموده بود که اگر از افشای راز
سالم به وطن رسد به مزار زبدهٔ دودمان نبي و ولي حضرت شاه صفي رسیده
نذر و نیاز بگذراند اول بر سر مرقد زبدهٔ خاندان اصفیا شاه صفي رفته
مبلغی به خدمهٔ مزار آن بزرگوار داده شاهزاده یوسف را در جرگهٔ مریدان

نسبت قرب جوار است درمیان بود - یوسف در آغاز بهار جوانی که
به یوسف ثانی اشتهار داشت روزی در نظر خواجه جهان به کمال آثار رشد
و حسن صورت و سیرت جلوہ‌گر گردید و بعد از آمد و شد چند روز
به خواجه عماد الدین گفت که این جوان را میان غلامان ترک که میان
سلاطین قدیم رواج داشت بلکه تا عهد حال مستمر است که شرفای اکثر دیار
در جرگهٔ چیله‌های سرکاری پادشاهان منسلک گشته به حسب قسمت از
حسب و نسب گذشته کام روا می گردیدند - در آن - اگرچه خواجه تاجر ابتدا
باعث ننگ و عار دانسته ابا نمود آخر کار به الهام غیبی قبول این معنی
را سرمایهٔ ترقی یوسف دانسته چون درآن ایام غلامان ترک نژاد زود به پایهٔ
امرا در بلاد دکن می رسیدند در جرگهٔ چیله‌ها داخل ساخت - اگرچه
مورخان دیگر که از اصل حکایت مطلع نه بوده اند بدون تحقیق یوسف
عادل خان را غلام ترک نوشته و به اختلاف روایت دیگر نیز بزبان قلم
داده اند - اما محمد قاسم فرشته که در تحقیقات سلاطین هند خصوص فرمان
روایان دکن تقید زیاد به کاربرده اند آنچه نزد او بصحت رسید نقل نموده
لیکن از آنکه محمد قاسم نیز در بعضی نسخه یوسف را غلام ترک به فروخت
رسیده به زبان قلم داده نهایت غرابت دارد اگر به اختلاف روایت در نسخهٔ
واحد به تذکار می آورد محل تعجب نه بود *

القصه بعد در آمدن در جرگهٔ چیله‌های پادشاهی و مامور شدن
به خدمات که اول به خدمت داروغگی اصطبل مقرر گشت روز به روز
از حدت جوهر ذاتی بر آبرو و مراتب او می افزود و خواجه جهان گیلانی
متوجه پرداخت احوال او بود تا به پایهٔ امیران و سر لشکران سلطان محمود
رسید مخاطب به یوسف عادل خان بهمنی گردید - و آخر کار چنانچه
به زبان قلم داده علم‌سلطنت بیجاپور در سنه ۸۹۷ بر افراشت و در ابتدای

* شعر *

درخت اگر متحرک شدی ز جای به جای
نه جور اره کشیدی و نی جفای تبر

یوسف آن خواب را از همراهان پنهان ساخته به خواجه عماد الدین بجد گشته آرزوی سفر هند به میان آورد و دل از هر دو وطن کنده به همراهي خواجهٔ تاجر در سال ۸۶۴ هشت صد و شصت و چهار راکب جهاز هند گشته به بندر دابل که آن وقت بجای بندر سورت آباد و جاري بود رسید - بعد فرود آمدن از جهاز و سکونت اختیار نمودن در قصبهٔ خضر آباد که سابق به اسم دیگر مشهور بود و به همان سبب اسم با مسمی گردید - روزی کنار دریا در کمال هجوم موج غم و هم که تشنگي نیز برو اثر کرده بود تفرج مي نمود ناگاه پیر مرد نوراني که آثار خیر و خوبي از جمال او چون شعاع آفتاب جهان تاب نمایان بود نمودار گشته جام آب به دست یوسف در کمال صفا و زلال داد بدان مژدهٔ سابق دوباره مبشر ساخته گفت خواب تو صادق است غم مخور - هنوز آن آب تمام نیاشامیده بود و جام مراد در دست داشت که آن خضر خجسته پی ناپدید گردید - یوسف که از آن نوید روح افزا مجدداً مشعوف گشت از خوش وقتي در جامه نه گنجید و از غائب شدن بشارت دهنده تاسف خورده به رفاقت خواجه تاجر روانهٔ احمدآباد بیدر گردید - در آن ایام خواجه گاوان گیلاني که آخر به خواجه جهان مخاطب شده وزیر مستقل گردیده به شهادت رسیده چنانچه به ذکر در آمده شروع نشو و نمای دولت او بود و اتحاد با ملکهٔ جهان داشت و خواجه عماد الدین را با او رابطهٔ هم جنسي و هم شهري گري که در آن ایام میان مردم ایران زیاده از قرابت قریبه اعتبار مي نمودند و گرجستان با گیلان

صعب به میان آمد و از غرش فیلان مست و نعرهای دلیران فیل افگن زمین به جنبش در آمد و از هرطرف آدم بی شمار به قتل و درجهٔ شهادت رسید و پیکار به طول انجامید * * شعر *

ز بس کشتگان کرد بر کرد راه   چو بازار محشر شده حرب‌گاه
سر افشانی تیغ گردن گذار   بر آورد از جوی خون لاله زار

آخر هزیمت بر لشکر اسلام افتاد و کفار غلبه نموده یوسف عادل خان را شکست عظیم دادند و لشکر بعد غارت دادن مال و اسباب و متفرق شدن هر کدام گوشه و کنار فرار اختیار نمودند سلطان خود نیز با جمعی در بن غاری پناه برده فرود آمد که دمی بیاساید و لشکر تیمراج برای تاراج نمودن لشکر مغلوب فوج فوج هرطرف تعاقب نموده شتافتند در حالتی که با یوسف عادل خان فوج غم و هم لشکر زور آورده بود و به بحر فکر فرو رفته سر حیرت بر کاسهٔ زانو گذاشته بود یکی از ملازمان او رسیده ظاهر ساخت که من به قید کافران افتاده بودم نجات یافته آمدم و خبر داد که کفار از جبر فوج اسلام متفرق شده و خبر کشته شدن سلطان تیمراج را مست بادهٔ غرور ساخته و با جمعی از خاصان خود به جشن فتح و مجلس شراب پرداخته و با همراهان سرمست و بی خود گذشته و جمعی به خواب غفلت فرو رفته اند سلطان از شنیدن این خبر لشکر غم را وداع نموده به گرد آوری فوج پرداخته کمر همت بسته از سواران و همراهان جابجا برای طلب سپاه متفرقه دوانده قریب سه هزار سوار فراهم آورد - درین ضمن دو سه هزار تفنگچی با چند فیل جنگ جو که بقصد مدد در آن نزدیکی رسیده از شنیدن غلبهٔ کافران به هئیت مجموعی جای پناه جسته نشسته بودند به سلطان پیوستند وقوت دیگر بر دل سلطان و همراهان افزود - بعد انقضای دو پاس شب به راهنمائی همان ملازم خبر رسان سوار شده به هم رکابی توکل و هم عنانی

استحکام کامراني سي هزارهون به عبد الله هروي که در ایام سفر کشتي رفیق او بود داده به ساوه فرستاده که ازان جملهٔ نصف خرچ بنای مسجد عالي نموده آن مسجد را بمسجد غریبان مسمی ساختند - و باقي را برای وارثان و وابستههای خواجه عماد الدین ملک خریدند و نهری که درآن مسجد آورده میناری که از دور نمایان است متصل مسجد ساختند - دیگر در مکاني که حضرت خضر علیه السلام در خورده بود قصبه آباد نموده خضرآباد موسوم گردانید که الحال از فساد مقهوران دکن همهٔ آن ضلع خراب مطلق گشته اگرچه یوسف عادل خان رابا مخالفان دولت و کافران اطراف و اکناف و نصاراي سمت گوره پیکارهای شدید رو داده که اگر به ذکر تفصیل آن پردازد جلد علحده مطلوب گردد - اما از جملهٔ مصافهای او که قابل یادگار بر صفحهٔ روزگار مانده جنگ تیمراج بیجانگر است که مجملی از آن به تحریر بیان مي آرد *

چون سلطان را چند روز عارضهٔ بدني از تردد سواري باز داشته بود و این خبر انتشار یافت تیمراج که همیشه با پادشاهان اسلام نزاع ملکي داشت - و میان هم لشکرکشي و محاربات مي شد با هزار فیل کوه شکوه و لک سوار جرار و پیاده برقنداز و تبر دار بی شمار بعزم پیکار در تلافي انتقام به خون ریزيِ اسلام و انهدام مساجد کمر بسته از سرحد خود گذشته اکثر مکان را غارت و تاراج نموده بقعه و مساجد را خراب و مسمار ساخته مسلمانان بسیار را بقتل آورد - هرچند یوسف عادل خان به سبب قلت و کمیِ سپاه و ضعف بدن که هنوز طبع بحال نیامده بود در خود استعداد و قوت مقابل شدن به آن کافر خیره سر نمي دید اما به مدد غیرت اسلام و شجاعت ذاتي به همعناني توکل و هم رکابيِ فتح و نصرت پا به رکاب آورد بقصد استقبال آن شقيِ بد خصال بر آمد بعد مقابله و مقاتله کارزار

به یوسف عادل خان دریں مادہ نوشت و تکلیف استیصال او نمود و عادل شاہ متوجہ تنبیہ او گردید آنچہ کارزار و تردد نمایاں درآن محاربہ ازو بہ ظہور آمدہ برای اختصار کلام بہ تحریر تفصیل آن نمي پردازد - حاصل کلام آنکہ در گلبرگہ اتفاق مقابلہ افتاد و جنگ‌هاي صعب بہ میان آمد اورا بقتل رساند *

با وجود اینکہ سلطنت او بہ مرور ایام استقلال گرفت و در ابتدا از طرف سلطان محمود بہ راہ نمائي قاسم برید فوجها برو تعین گردید بازهرگاہ سلطان محمود بہ او رجوع مدد زرولشکر مي آورد چنانچہ بہ تحریر بیان آمدہ خود را معاف نمي داشت و اکثر زر و جواهر برای سلطان محمود خفیہ ارسال مي داشت - و سلطان محمود از ملاحظۂ امیر برید کہ نزد او نمي گذاشت و سلطان محبوس و محکوم او بودہ خفیہ پیغام منع ارسال داشتن زر و تحف مي فرستاد و مي گفت کہ هرگاہ بہ نزد من نہ ماند و بہ کار عدوی من آید فائدۂ فرستادن آن چیست - و بعد از فراغ تسخیر گلبرگہ و دستگیر و قتل ساختن دستور دینار حارس گلبرگہ کہ از سرکشان مشهور بود و اطاعت سلطان محمود نیز نمي نمود چنانچہ بہ تحریر در آمدہ بہ بیجاپور مراجعت نمود *

روزی امرای با استقلال خود را جمع ساختہ بہ طریق کنکایش بہ آنها مصلحت بہ میان آورد کہ چون من در صغر سن بہ مزار شاہ صفي رسیدم و مرید آن جناب شدم با خود عهد نمودم کہ اگر حیات من وفا کند خود را از غلامان شاہ ولایت بشمارم- و بعدہ کہ مرا حضرت خواجہ خضر دوبارہ مبشر بہ سلطنت ساخت بہ خاطر خود آوردہ نذر نمودم کہ اگر این بشارت پرتو ظهور یابد مذهب تشیع را رواج دهم - و باز در جنگ تیمراج کہ هزیمت

ظفر و نصرت به طریق ایلغار تاخته برآن خفتگان بادیهٔ غفلت بی خبر رسیده
از چهار طرف در آمده بازار کارزار و کافر کشي را گرم ساختند باوجود که
آنها را مهلت گرد آمدن نه دادند و اکثری در خواب مست بادهٔ ناب یافتند
فرصت یراق بستن نیافتند صبح نا شده عنقریب هشت نه هزار سوار
جرار اسلحه دار به مدد آنها رسیدند و به مقابله پرداختند سلطان به شجاعت
موروثي جلو ریز بر آن مدبران مغرور بادهٔ نخوت تاخته صدای تکبیر و یا علي
مدد بلند ساخته زلزلهٔ تمام برآن مدهوشان تیه ناکامي انداخت و به
حملههای فیل افگن و صدمات صف شکن با دیگر جمع از هر طرف کشته
و شهید گردیدند و از سر نو رستخیز عظیم خاست * نظم *

دو لشکر چو دریای آتش دمان　　کشادند بازار کین از کمان
ز هندو به شب جوی خون ریختند　　گرفتند و کشتند و آویختند

اگرچه بار دیگر هیچ نه مانده بود که چشم زخم دیگر به لشکر اسلام رسد اما
محض از تفضل غالب کل مغلوب یک بار که هزیمت بر آن کافران اُفتاد
و آن دل باختگان بی دین دست از پا نه شناخته راه فرار اختیار نمودند -
و فیلان بسیار و ۴ هزار اسپ و خزانهٔ بی شمار و غنائم دیگر به دست بهادران
اسلام افتاد به فتح و فیروزي به بیجاپور مراجعت نمودند - و دیگر از محاربهٔ
مشهور یوسف عادل خان جنگ گوشمال بهادر خان گیلاني است که از
امرای بغي پیشهٔ بهمنیه است و از نفاق دکنيها دوازده سال کوس
مخالفت نواخته کفار جزائر دریا تا سرحد احمد آباد گجرات به تصرف
خود آورد چندین جهاز و بندر را متصرف شده بود - و سلطان محمود
گجراتي شکوهٔ اورا به سلطان محمود بهمني که اختیار قاسم برید بود نوشته
خود هم فوج تعین نمود کاری نه توانست ساخت - و سلطان محمود

لهذا روز جمعه تاریخ عید الضحی سال نه صد و یازده در مسجد جامع که آن روز عجب هنگامه درمیان خاص و عام در شهر و مسجد رو داد و مشائخ و علما و فضلا و شرفای هردو مذهب جمع شدند و درین مصلحت اکثر هم داستان گشتند و جمعی مدعي گشته گفتگوی رد مذهب تشیع نمودند - و آخر نصیب خان مدني که از سادات مشهور اهل سنت گفته مي شد بالای منبر بر آمده به دستور فقهای تشیع به جای خلفای راشدین و عشرهٔ مبشره رضوان الله اسم اثنا عشر داخل نموده خطبه خواند بعضي امرا و فضلا که از اهل سنت و جماعت پاک اعتقاد بودند آزرده خاطر گشته در مسجد نماز نه خوانده بر آمده به خانه‌ها رفتند و در فکر بر آمدن از شهر با مال و عیال گردیدند - سلطان آنها را طلبیده به تسلي تمام پیش آمد و امرای که مذهب امام اعظم رحمه الله و بیشتر از قوم نایته که آنها از شرفای عرب نو آمده بودند و به مذهب امام شافعي رحمه الله پیروي مي نمودند همه را به جاگیر واقطاع ایشان مرخص ساخته ماذون نمود که همانجا رفته به مانند - و خطبه و نماز به دستور مذهب خودها در آن محالات و قصبه‌جات بخوانند و هرگاه کار امور ملکي رو دهد به حضور آیند ونیز فرمود که در شهر منادي نمایند که هیچ احدی از زبان نسبت به اصحاب کبار و مذهب اربعه حرف لغو ولا یعني موافق رویهٔ جهال تشیع نیارد و موافق همان احکام به نام حکام همه جا نوشت که به حکم آیهٔ کریمه لکم دینکم ولي دیني کسی را به مذهب و ملت دیگری کار و ممانعت نه باشد و از زبان کلمهٔ نا سزا نسبت به هیچ احد الناس بر نیارند - و هر یکی اذان و صلوات و عبادت موافق رویهٔ خود نمایند - ازین حکم رفع فساد ظاهري شد و باعث تسلي اکثر مردم عمده وعلمای صوفیه گردید - اما عین الملک که امیر نامي و سپه‌سالار بود آزرده گشته ترک منصب و اقطاع نموده

یافتم در دل خود عهد نمودم که اگر به آبرو به پای تخت خود رسم مروج طریقهٔ اثنا عشر گردم - الحال که شمایان بازوی سلطنت من اید چه مصلحت مي دهید در همه صورت مرا به جناب اصحاب کبار صورت پرخاش نخواهد بود و به طریقه و ملت اهل سنت هرکه از شمایان به دستور سابق پیرو باشد اختیار خواهد داشت . احدی را هم منازعت و تعصب نه خواهد بود - پس از شنیدن آن کلمات دریا خان و فخر الملک ترک و مقصود خان و جمشید خان کرد و جوهر خان و شهباز خان و بلال خان حبشي و شجاعت خان و شرزه خان و کمال خان دکني که بعضی از آنها در باطن نیز میل به مذهب تشیع داشتند - و جمعی از راه مزاج گوئي که خود را از جمله صوفي لا مذهب مي گرفتند درین مصلحت رفیق بل ساعي گشتند - و برخی که در دین و ملت حنفي ثابت قدم بودند مثل عین الملک و اژدر خان گیلاني و آقا جمشید ترک و محمد سیستاني و دلاور خان حبشي و چندی از دکني الاصل به براهین و دلائل مبرهن بر ابطال مذهب روافض زبان کشادند و گفتند که هنوز سلطنت قائم نه گردیده و سلطان محمود که وارث ملک و حنفي مذهب است امیر برید مدعي ملک و ملت خواهند گردید - احمد نظام الملک بحري و عماد الملک نیز از اهل سنت و جماعت اند همه اتفاق نموده برای بر انداختن سلطنت تو دست آویز دین و ملت بهم خواهند رسانید - سلطان این همه گفته‌ها را شنیده نا شنید انگاشت - در همان ایام خبر از ایران رسید که در بعضی بلاد ایران که به سبب خروج و تصرف امیر تیمور صاحب قران مذهب اهل سنت رواج یافته بود باز از سر نو خطبهٔ اثنا عشري خواندند و شاه اسمعیل صفوي درین مادة تقید تمام ورزیده

حنفي و شافعي و جعفري را باهم چون شیر و شکر آغشته ساخته روز جمعۀ هر هفته منادي مي فرمود که در طعن مذهب اهل سنت و اصحاب هر که زبان بر آرد به سزای اعمال خواهد رسید و چند نفر را به تنبیه رساند و جاسوسان درین باب جابجا تعین نموده گفتگوی تعصب را از میان برداشت *

بر محققان اخبار کهن ظاهر باد که اگرچه اول کسیکه از سلاطین هند و دکن از تغییر خطبه مروج مذهب امامیه شده عادل شاه بود اما درسلسلۀ او باز اکثر تغییر و تبدیل اجرای مذهب حنفي و تشیع به میان آمد چنانچه به ذکر خواهد درآمد - و آخر از عهد ابراهیم عادل شاه ثاني باز به تجویز دلاور خان حبشي مذهب اهل سنت استحکام گرفت و تا زمان سکندر عادل شاه که بیجا پور در تصرف حضرت خلد مکان او رنگ زیب غازي در آمد خلل راه نیافت و بر وایت بعضی مورخین و محمد قاسم فرشته چندگاه در احمد نگر از عهد برهان نظام الملک بحري به تجویز شاه طاهر دکني مذهب تشیع اشتهار یافت و تا آخر سلسله باقي ماند - و قطب الملک اگرچه در ابتدا امامیه مذهب و در فکر تبعیت عادل شاه بود اما چون در سلوک و زمانه سازي بی نظیر گفته مي شد مدت چندگاه سکه و خطبه بنام خود نه نمود بعده که خاطر از همه طرف جمع نمود موافق مذهب تشیع خواند - و اسم شاه ایران را بر اسم خود مقدم داشت - چنانچه تا سنه ۱۰۴۰ هزار و چهل عهد شاه جهان اسم شاه ایران را بر اسم خود در خطبه مقدم مي داشتند و خطبه به طور امامیه خوانده مي شد - بعده به حکم اعلی حضرت اسم اصحاب کبار و خلفاء راشدین داخل خطبه نمودند و اسم شاه ایران برآورده به اسم شاه جهان خواندند - چنانچه در ذکر

به اتفاق فضلای متشرع به احمد نظام الملک بحري احمد نگر و سلطان محمود و امیر برید احمدآباد برای اعانت دین نوشتند - و بعد انتشار این خبر اول از هر طرف نوشته‌جات و پیغام نصیحت آمیز به یوسف عادل خان فرستادند فائده نه داد - بعده قطب الملک را از گلکنده طلب داشته هر سه پادشاه لشکر آراسته چنانچه به تحریر در آمده بر سر عادل شاه لشکر کشي نمودند و یوسف عادل خان از بیجاپور بر آمده طاقت صرفه جنگ در خود ندیده روانهٔ برار گردید - و عماد الملک که به او محبت نه دلي داشت به تقاضای وقت و مصلحت اورا به برهان پور روانه ساخت از راه پخته کاري و اخلاصي که از قدیم با عادل شاه داشت به پسر و نائبان صاحت اختیار بیجاپور نوشت که تقاضای مصلحت درین است که خطبه بدستور سابق خوانده شهرت رواج مذهب سابق دهند - و نیز احمد نظام الملک بحري و قطب الملک را چنانچه به ذکر در آمده فهمانیده از سلطان محمود جدا نموده به تعلقهٔ خود آنها روانه ساخت و به سلطان محمود و امیر برید نیز نصیحت مراجعت نمودن به ملک خود نمود فائده نداد و آنها بر تاخت بیجا پور کمر بسته روانه شدند - و عماد الدوله سلطان عادل شاه را نزد خود طلبیده برای بحال داشتن خطبه به دستور سابق تا رفع فساد نموده همراه عادل خان اتفاق کرده بر احمدآباد سلطان محمود فوج کشي نمود - و اول عقب لشکر بهمنیه تاخته پاره غنیمت به دست آورده متوجه احمد آباد شدند لهذا سلطان محمود و امیر برید را ضرور شد که به صلح پیش آمده به پای تخت خود مراجعت نمایند - و عماد الملک به برار معاودت نمود - و یوسف عادل شاه به بیجا پور رسیده به نسق ملک پر داخته چندگاه به دستور سابق خطبه خوانده باز موافق مذهب تشیع خطبه خواندن مقرر نمود اما فضلای

* نظم *

هزار قلعه کشودي به یک اشارهٔ دست
هزار فوج شکستي به یک فشـردن پای
چو مرگ تاختن آورد هیچ سود نه کرد
بقا بقای خدایست ملک ملک خدای

عادل شاه یک پسر و سه دختر داشت با وجود اختلاف مذهب هر سه دختر را به پسرهای سلطان احمد بهمني و احمد نظام شاه و عماد الملک برار به عقد در آورده بود *

ذکر حالات سلطان اسمعیل عادل شاه واسطهٔ دویم عادل شاهیه

چون وقت ارتحال یوسف عادل شاه عمر اسمعیل عادل شاه از دوازده گذشته شروع سیزده بود - یوسف عادل شاه نظر بر صغر سن او در زمان حیات زمام اختیار سلطنت اسمعیل عادل شاه پسر خود به کمال خان دکني که از بندهای معتقد سلطان خود را مي گرفت سپرده سمعیل شاه را نیز درباب تبعیت و رضا جوئيِ او سفارش و تاکید نمود - کمال خان بعد از ودیعت حیات یوسف شاه تاج شاهي بر سر و افسر سلطنت بر تارک اسمعیل عادل‌شاه گذاشته در ابتدا بر تخت نشانده بنده وار کمر خدمت بسته به نسق ملک پرداخت چون در زمان یوسف شاه طوعاً و کرهاً در رواج مذهب تشیع هم مصلحت شده بود و در دل ازآن طریق اکراه داشت بعده که اختیار فرمان روائي به دست او آمد و در عهد سلطان اسمعیل خطبه به دستور و ملت امام اعظم حنفي رحمة الله خوانده رواج تشیع را از میان برداشت به این سبب اکثر مردم دکني که هم جنسي علاوهٔ آن بود

سلطنت شاه جهان مفصل به احاطهٔ تحریر در آمده - القصه سید احمد هروي را با عریضه مشتمل بر رواج دادن مذهب اثنا عشر و تحف نزد شاه اسمعیل صفوي روانهٔ ایران ساخت *

بعده چون غلبه نمودن نصاری دربندر گوره و بر آوردن قلعه از تصرف مسلمانان رسید همان روز سوار شده با لشکر موجودي روانه گشته بی آنکه مخالفان را فرصت دهد خودرا به طریق ایلغار رسانده وقت شب نزدیک قلعه رسیده با جمعی از جوانان جانباز یکه تاز به تغییر وضع لباس مسافرین تاجر پیشه تاراج گشته از لشکر جدا شد صبح نا شده وقت مفتوح شدن دروازه‌ها خودرا غافل رسانده داخل قلعه شده دروازه بانان را به قتل رسانده به صدای نفیری لشکر عقب مانده را اندرون طلبیده نصارای بسیار را به جهنم واصل ساخت و اکثر فرصت یافته به جهاز و کشتي سوار شده خودها را به قلعهٔ اندرون دریا رساندند و سلطان در گوره توقف ورزیده به نسق نواح آن پرداخته قلعه را به مردم معتبر سپرده به بیجا پور مراجعت نمود - از آن سال نصاری و انگریز در همه مکان خودها که در کنار ساحل دریا و جزائر دارند و محرر اوراق آنجا رسیده چنان بندوبست نموده اند که مسافران را از دور مانع آمده نمي گذارند که اصلا یراق و اسلحه دار نزدیک دروازهٔ شهر و قلعه تواند رسید *

بعد انقضای بیست سال از سلطنت به مرض سؤ القنیه گرفتار شده علامت سفر آخرت در خود مشاهده نموده وصیت فرمود متصل قبر و مزار شیخ جلال الدین مشهور شیخ جنید که به او ارادت خاص داشت و امامیه مذهب بود مدفون سازند در سال نه صد و سیزده بقول مولف تاریخ طبقات اکبري و بروایت محمد قاسم فرشته در سنه ۹۱۶ نه صد و شانزده جهان را پدرود نمود - نماند شهنشاه عادل تاریخ وفات او یافته اند *

دکنی‌ها افزوده و خیل سلطنت می‌گردانید - و چون اسپ کلان دولت ایام میان مردم دکنی کمتر بهم می رسید حکم نمود که مردم دکن هرکه آنچه از یابو و اسپ خورد و لاغر بیارند صحیح نمایند - و منادی فرمود که از هفته زیاده هر غریب را که در قلعهٔ بیجاپور یابند خون او هدر ومال و عیال او حلال دکنی‌ها باشد - و به امیر برید مصحوب محرمان راز دار پیغام داد که هر دو باهم عهد موافقت و اخوت بسته سلطان محمود و اسمعیل عادل شاه را مکحول و محبوس ساخته شولاپور وغیره بعضی محالات سرحدی را از تصرف نظام الملک بر آورده همراه باقی ملک و مال میان هم برادرانه تصرف نمائیم - و با سرانجام تمام از بیجاپور برآمده اسمعیل شاه را در قلعه به طریق نظر بندان حوالهٔ پسر خود دریا خان نموده برای تسخیر حسن آباد و شولاپور به حشمت و شوکت تمام رفته بعد از محاربات صعب که سه ماه مدت محاصره کشید شولاپور را به تصرف خود در آورد و برسر باقی محال و قلاع نزاع ملکی با نظام شاه درمیان ماند - و این ابتدای بنای محاربه و خصومت است که برای شولاپور میان عادل شاهیه و نظام شاهیهٔ به میان آمد - و این مادهٔ نزاع در اولاد و سلسلهٔ طرفین و بنای فسادگفتگو و لشکر کشی ماند - چنانچه انشاء الله تعالی به قید تحریر خواهد در آمد - بعد مراجعت به بیجاپور با همدمان هم راز و امیران دمساز قرار یافت که اول ربیع الاول سنه ۹۱۹ نه صد و نوزده اسمعیل شاه را مکحول ساخته مقید سازند و کمال خان علم سلطنت بر افرازد و سلطان و والدهٔ او که پونجی خاتون باشد برین راز اطلاع یافته خود را به حافظ حقیقی سپردند و شب و روز درین فکر بودند که شب حامله فردا چه زاید و چه نقش بر تختهٔ فلک به روی کار آید - بعده که کمال خان از منجمان برای ساعت جلوس تخت استفسار نمود - اختر شناسان دقیقه سنج

و بعضی غریب زادهای ایران و توران و روم که از مذهب روافض کاره بودند به او گرویدند و چون آخر کار مرکوز خاطر او بر حرام نمکي و آقا کشي بود و در جذب قلوب امرای نظام شاهیه و متوسلان عماد الدوله (۱) و بریدیان به غایت مي کوشید - و روز به روز بر تقویت حشمت و دولت و تسلط او مي افزود *

چون یوسف عادل شاه بعد از تسخیر قلعه گوره را به یکی از امرای نا آزموده کار سپرده مراجعت نموده بود و در همان ایام فرنگیان به آن قلعه‌دار حرام خوار ساخته قلعه را به دستور سابق به تصرف خود آورده بودند - کمال خان در ابتدا دبدبه لشکر کشي بر آنها نموده آخر کار بر امید اعانت آئنده پای صلح به میان آورده عهد نامهٔ امان به نصاری نوشته داد - آنها بر استحکام برج و بارهٔ قلعه افزودند چنانچه لغایت حال آن قلعه در تصرف آن جماعه ماند - و هرسال چندین هزار مسلمان سید و برهمن و دیگر قوم از بندر دمن متصل سورت تا گوره که مداخل همه بنا در و مواضع کنار ساحل تعلقهٔ عیسائي مي باشد هرگاه یکی از باشندهای آنجا خواه از قوم هنود وخواه مسلمان مي رود و فرزند صغیر نابالغ ازو مي ماند او را مع مال متروکه داخل اموال خود نموده نصراني مي نمایند - و استقلال آنها ازآن گذشته که به استیصال آن حکام دکن توانند پرداخت *

القصه بعد انقضای دو سال به اتفاق فخر الملک و دو امیر دکني دیگر مقدمهٔ تمهیدات مافي الضمیر را پیش کرده بهر تقصیر و بهانه مردم غریب و غریب‌زاده‌ها را از نوکري پادشاه بر طرف و اخراج نمودن شروع کرده در اندک مدت نام و نشان غریب نه گذاشت و بر مراتب و منصب

---

(۱) عماد الملک *

ماندہ چنین جا صرف نمودن سرمایۂ دولت نیک نامي هر دوجهان حاصل نمودن است - آخر آن بدمآل مرا خواهد کشت - پونجو خاتون گفت که من ترا به تدبیر معقون نرد آن سیه نامۂ روز ازل مي رسانم - پس یکی از پیر زالان هوا خواه کمال خان را که نزد والدۂ سلطان آمد و رفت داشت بخواند و گفت که یوسف از مدتی احرام حج بسته و همیشه مرا تنگ دارد که از نزد کمال خان رخصت مرا حاصل نمائید - خصوصاً درین روزها که شنیدہ قافلۂ حاج روانه مي شود ترک خور و خواب نمودہ چه شود که او را نزد کمال خان بردہ از زبان مایان التماس پتي پان رخصت به دستور بزرگان دکن بدهاني و به آبروی تمام آن غلام پیر موروثي را روانۂ کعبه مقصود ساخته نزد هم چشمان قدیم و جدید او سرفراز گرداني - و چندهون به طریق انعام به دست او دادہ آئندہ نیز امیدوار ساخت - پیرزال گفت به جان منت داشته این خدمت به تقدیم مي رسانم - پس پیرزال مادۂ زوال آن بدسگال گردیدہ نزد کمال خان رفته بعد دمیدن چندین افسانه و افسون پیغام التماس پونجو خاتون رسانید - کمال خان که دران ایام رفع همه هوا خواهان آن خاندان را واجب مي دانست ماذون ساخته برای رخصت اندرون طلبید * * نظم *

ز صد شمشیر زن رای قوي به ز صد افسر کلاہ خسروي به

یوسف تیغه کتار خورد آبدار زیر چادری که دکني‌ها در عالم بیکاري وترک سپه گیري مي پوشند پنهان ساخته عجز کنان پیش کمال خان برای گرفتن پتي پان که بدست او به دهد رفت و آن ترک جان باز ترک جان به چابکي و چالاکي تمام تیغۂ کتار از زیر چادری که پوشیدہ بود در تلافي کینۂ دیرینه چنان به سینۂ پر کینۂ کمال خان رساند که کار او تمام ساخت چون صدای قتل او بلند گردید و والدۂ کمال خان دانست که به اشارۂ

از روی زائچه طالع آن بر گشته طالع خبر دادند که دو سه هفته اختر طالع
آن بد اختر در هبوط است باید که آفت جاني به سبب زخم ناگهاني
به آن مدبر پر کین رسد - کمال خان از اطلاع این معني جای محفوظ
مامون اندرون قلعه بهم رسانده نشیمن خود ساخته بر سر دروازه مردم
هواخواه گذاشته تاکید نمود که باد را هم بی حکم نه گذارند - و چشم بر راه
انقضای ایام منحوس و رسیدن تاریخ جلوس بوده نمي دانست که تقدیرات
الهي را به هیچ حیله دفع و چاره نتوان نمود و قضای آسماني را تدبیر
فائده نمي دهد - اسمعیل شاه که با والدهٔ خود از اندیشه ارادهٔ فاسد آن
بدمآل شب را به هزاران تشویش به روز مي آورد و روز را به کمال اضطرار
به شب مي رساند - به هدایت الهام غیبي یوسف نام غلام ترکي را که از
عمر باختههای موروثي و پیر تفومند و شجاع تهور پیشه بود و همیشه اظهار
فدویت و جان نثاري را ورد زبان داشت و کمال خان اورا خوار و بی اعتبار
نگاه مي داشت و گاه گاه رخصت کعبه به میان مي آورد - پونجو خاتون
در خلوت طلبیده گفت که بعد حیات هزار سال آخر فنا است و عمر
چند روزهٔ تو که باقي مانده وفا و امید بقای آن معلوم اگر تواني در عالم
نمک حلالي به قصد هلاک چنان دشمن از سر جان و حیات خود گذشته
کار نمایان به جازي که در آن سرخ روئي ابد حاصل نمائي و اسم تو در جرگهٔ
نمک حلالان جان باز تا باقي دوران بر صفحهٔ روزگار ثبت گردد در عالم
حق نمک بی جا نه خواهد بود - یوسف از شنیدن آن به طوع و رغبت
در جواب گفت زهی سرمایه سعادت این بی بضاعت که نقد قلب جان
من برای نثار قدم ولي‌نعمت به کار آید - اگر مرا به خلوت آن بدسگال
توانید رساند چنان شرط جان نثاري بجا آرم و کار او را به اتمام رسانم که
دوست و بیگانه آفرین گویند - و مي دانم که حیات پنج روزهٔ باقيِ عمر که

تیری بر چشم صفدر خان از بالای بام رسید - و او خود را زیر دیواری رساند
دلشاد آغا بر زخمی شدن و پناه بردن او زیر دیوار اطلاع یافته سنگ کلانی
به اتفاق سلطان از جای که قابو یافت برسر صفدر خان انداخت و کار او را
به ساخت با وجود آنکه دکنی‌ها دست از کارزار و محاصره بر نمي داشتند
تا آنکه شاگرد پیشه از طرف دیگر به مدد سلطان خود را زیر دیوار محل
رساندند چون راه نمي یافتند و هجوم دکنی‌ها سد راه بود دلشاد آغا فرمود
که ریسمان بر زینه‌ها بسته از بالای دیوار فرود آورده به آن جماعه رساندند
و آنها به مدد زینه و کمندها که از دستار و کمربند بسته بودند بالا بر آمدند
وخشت‌های دیوار را کنده حربهٔ خود ساخته سنگ باران نموده دکنی‌ها
را بسیار هلاک ساخت و دلشاد آغا به لباس مردان چون شیر زنان درآن
مجمع تردد نمایان و ترغیب دیگران مي نمود و مردم را امید واری‌ها داده
سرگرم تردد مي ساخت - با وجودی که دکنی‌ها دو دروازهٔ قلعه را کشاده
و سوخته تا دروازهٔ محل خاص رسیده بودند و تا آخر روز جنگ قائم بود
و جمع کثیر از هر دو طرف کشته شدند نزدیک به مغرب خبر غروب آفتاب
عمر کمال خان به دکنی‌ها و شهرت کشته گردیدن صفدر خان به جدهٔ او رسید
از اندرون و بیرون صدای نوحه و نالهٔ ماتم بلند گردید و دکنی‌ها دست وپا
گم کرده پسپا شدند - خسرو نام غلام ترک چون دید که لاش صفدر خان را
بر داشته مي برند دروازه را نموده خود را با جمعی رسانده بعد دست و پا
زدن طرفین بر آنها غالب آمده سر او را بریده آورده زیر پای سلطان
اسمعیل عادل شاه انداخت بعد مغلوب شدن آن جماعهٔ بد خواه بر سر
خاندان کمال خان هجوم آورده اندرون در آمده سر کمال خان را بریده و مادر
و زن و دیگر زنان آنها را موکشان از خانه بر آورده به قلعه آوردند و فرمودند
که سر پدر و پسر بر نیزه کرده منادي زنان در کوچه و محله و بازار تشهیر

کیست - یوسف را که بعد قتل او زخمي شده دستگیر گشته بود فرمود که به حضور او پاره پاره نمایند - و به غلامان و خادمان خود تاکید نمود که خبر کشته شدن کمال خان از زبان بر نیاورده به فکر تلافي پنهان دارند - و به صفدر خان نبیرهٔ خود و دیگر منسوبان آن خسران مآل که بر در بارگاه برای سر انجام جلوس حاضر بودند از زباني کمال خان امر نمود که اول رفته سلطان را با والده و طبقهٔ او مقید سازند و از قلعه بر آرند که ساعت جلوس رسیده صفدر خان با جمعی از همراهان به قصد گرفتن سلطان مع تابعان به اژدهام و غوغای تمام روانه شد - پونجو خاتون از شنیدن این خبر موحش دانست که از دست یوسف کاری ساخته نه شد و به ارادهٔ او مطلع گشته به قصد خون ریزي مایان امر نموده سراسیمه گشته تن به رضا و قضای الهي داده در تدبیر به روی آن مفسدان بسته به دل گرمي و راه نمائي دلشاد آغا که عمهٔ رضاعيِ سلطان اسمعیل مي شد هردو دستار بر سر و شمشیر انتقام بر کمر بسته و محصور گردیده به اتفاق سلطان و چند غلام ترک و هندي و خواجه سرایان حرم و کنیزان محل که بر سر همه دستارها بستند - و سنگ و کلوخ و خشت و بندوق و تیر و کمان و هرچه به دست آمد گرفتند و به مدد هم دیگر همت مردانه بر دفع ضرر خصم گماشتند و یکی از خواجه سرایان را ریسمان بر کمر بسته از عقب دیوار محل فرود آورده نزد مغلان و غریب زادهای اخراجي فرستادند و پیغام طلب مدد دادند غریبان با اسلحهٔ تیر و بندوق و هرچه عجالتاً یافتند به در دولت‌خانه شتافتند و از هر دو طرف صدای دار و گیر بلند گردید و دکني‌ها هجوم تمام آورده هر ساعت حمله بر غریبان مي آوردند تا آنکه مغل و رومي بسیار کشته شدند و غریبان باسر و صورت زخمي داد تهوري و دلاوري داده سینهٔ خودها را سپر بلای آن جماعه ساختند و جنگ رستمانه مي نمودند - دریں ضمن

و بعضی غریب زاده‌ها که به سبب خویشی که با جماعهٔ دکنی‌ها
نموده بودند و در آن هنگامه شریک آن طرف گشتند آنها را نیز همراه دکنی‌ها
و حبشی‌ها در زمرهٔ مغضوبان در آورده از نوکری بر طرف ساختند - و تا
دوازده سال جماعهٔ غریب زاده‌ها را نوکر نمی نمودند بعده بشفاعت
مغلان در جرگهٔ نوکران پادشاهی در آمدند - اما افغانان و دکنیان را تا سلطنت
ابراهیم عادل شاه نوکر نه نمودند - سرداران آن قوم نزد امیر برید و سلطان
محمود رفته اغوا نموده بربن آوردند که بعد از طلبیدن کومک از کالکنده
و احمد نگر لشکر عظیم فراهم آورده سلطان محمود با امیر برید عازم تسخیر
بیجا پور گردید - و هرچند که فوج امیر برید تاراج کنان نزدیک رسید
اسمعیل عادل شاه اصلا ارادهٔ بر آمدن از بیجا پور به خاطر راه نمی داد
تا به سه کروهی بیجا پور در مکان اله پور فوج‌ها رسیدند و میان مردم لشکر
سلطان محمود شهرت بر مغلوب گردیدن و دل باختن اسمعیل عادل شاه
یافت و صدا و ندای برد اصلا از قلعه بر نمی خاست تا آنکه لشکر خصم
به فراغ خاطر غافل گردید و اسمعیل عادل شاه با دوازده هزار سوار بر آمده
بغتتاً خود را بر فوج سلطان محمود زده جمع کثیر را زیر تیغ آورد و هزیمت
در لشکر احمد آباد بیدر افتاد و سلطان محمود زخمی گشته با احمد پسر خود
گرفتار گردید - و امیر برید راه فرار اختیار نموده خود را به احمد آباد بیدر
رسانده و سرداران احمد نگر و کالکنده نیز خود را به تعلقهٔ ملک خویش
رساندند - اسمعیل عادل شاه سلطان محمود را به خانه آورده چنانچه به ذکر
در آمده به اعزاز و اکرام پیش آمده به معالجهٔ زخم ظاهر و باطن او پرداخته
نقد و جواهر گذرانده بی بی ستی خواهر خود را که نامزد سلطان احمد بود
جشن طوی ملوکانه به عقد او در آورد - و پنج هزار سوار همراه داده روانهٔ

دادہ جار زدند * * شعر *

هر آن کو بود دشمن شهریار بدین گونه باشد سر انجام کار

سر و لاش دیگر مقتولان آن جماعه را بر سر دروازه‌ها و محله‌ها آویختند - عین الملک پدر زن صفدر خان ورفقای کمال خان در آن هنگامه فرصت یافته آنچه توانستند عیال و ناموس خود را همراہ گرفته بعضی سوارہ و جمعی پیادہ وقت شب از بیجا پور بیرون رفتند - و جنازۂ یوسف ترک را به اعزاز تمام نزد مزار شیخ جنید بردہ مدفون ساختند گنبد مزار او در بیجا پور مشهور است *

و روز دیگر اسمعیل عادل شاہ دیوان عام نمودہ بار عام دادہ خاص و عام را به انعام زر و خلعت کامیاب و خشنود گردانید و تصدق سلامتي خود به مستحقان مبلغ خطیر رسانید - و امیر برید که به اشارت کمال خان قلعه حسن‌آباد را محاصرہ داشت از شنیدن این‌خبر بر خاسته به احمدآباد بیدر رفت - اما رای بیجا نگر که از شنیدن آن فتور خود را به قلعه رائچور رساندہ محاصرہ نمودہ بود چون اندرون قلعه از هوا خواهان کمال خان بودند بعد از اشتهار کشته شدن کمال خان قلعه را برای بیجا نگر تیمراج دادند - و اسمعیل عادل شاہ بعد از گذراندن این حادثه حکم به اخراج دکني‌ها و فراهم آوردن مردم روم و عجم فرمود و قلم عفو بر جریدۂ اعمال والدۂ کمال خان و دیگر فرزندان اوکشیدہ زر خرچ راہ دادہ از بیجا پور اخراج نمود - و منجمی که حکم بر ایام منحوس آن خسران مآل نمودہ بود او را به طلا و نقرہ وزن نمودہ به انعام او بخشید - و خسرو آقای لاري که برای ترقي خود را در جرگۂ چیله‌های ترک نویسایندہ بود و در آن روز ازو سعي و تردد تمام به ظهور آمد به خطاب اسد خان و پایۂ امارت امتیاز یافت - و به همین دستور بر مراتب جمعی که درآن تردد حاضر بودند افزودہ شد

سید احمد یکی از ملازمان سخن‌دان خود همراه ایلچی به خدمت شاه ایران فرستاد - شاه بعد رسیدن آنها بسیار مشغوف گردید و ابراهیم نام ترکمان را بطریق ایلچی گری مع اسپان و شمشیر و کمر مرصع و دیگر تحف روانه ساخت و نامهٔ که نوشت درآن به خط خود به القاب مجدد السلطنة والحشمة والشوکة اسمعیل شاه یاد نمود - بعد رسیدن ایلچی - اسمعیل عادلشاه خود استقبال نموده ایلچی را به اعزاز و اکرام به شهر در آورد چون نامه را مطالعه نمود از لفظ شاه بر خود بالیده و فخر نموده شکر این عطیهٔ الهی بجا آورده جشن ملوکانه عالی نمود و ازآن تاریخ فرمود که همه لشکریان تاج دوازده ترک بر سر زنند و منادی کردند که هر که خلاف حکم به عمل آرد و بر سر او تاج دوازده ترک نیابند دوازده گوسفند در سرکار جریمه دهد *

دیگر از غرائب ذکر اطوار اسمعیل عادل شاه آنکه در ایامی که بر سر قلعهٔ رائچور میان تیمراج رای بیجا نگر و اسمعیل عادل شاه لشکرکشی به میان آمد و تیمراج با فوج پنجاه هزار سوار و پیادهٔ بی شمار آن طرف آب کشنا آمده استقامت ورزید و اسمعیل عادل شاه با لشکر خود این طرف آب کشنا که در طغیان بود فرود آمد و حکم ساختن چند هزار سبد چرم به قصد عبور لشکر فرمود و خود طرح جشن و عیش انداخته کنار آب شب و روز مشغول تماشای رامشگران و پیمودن پیاله و نظارهٔ محبوبان گردید بعد از چند روز که هنوز سبدها ساخته و تیار نه شده بودند به شهرت سواریٔ تفرج کنار آب دریا بر فیل سوار شد و حکم نمود که هر که فیل دارد مع همراهان و مصاحبان خود بر فیل سوار شود و فیلان سرکار را نیز برای سواریٔ جوانان خاصه خیل که از آنها مکرر در کارزار جراءت و تهوری مشاهده نموده بود مقرر فرمود جمله صد و هفتاد فیل سوار همراه شدند هر چند مقربان که از امیران گستاخ بودند و دیگر نوکران مقرب سبب ارادهٔ سواری پرسیدند

احمدباد بیدر ساخت - امیر برید از شنیدن رسیدن سلطان محمود با فوج استقلال باخته از شهر احمدآباد بر آمده مع خزانه و جواهری که توانست برداشته خود را به قلعه اوسه رساند - سلطان محمود که شهر را از دشمن خالي یافت شکر این عطیهٔ الهي بجا آورد و از راه هوا پرستي بی آنکه به نسق ملک پردازد و جاها را به مردم کار آزموده کار طلب سپارد به دستور سابق به عیش و عشرت می و مطرب و نظارهٔ مه جبینان هوش ربا مشغول گردید * شعر *

خوی بد در طبیعتی که نشست　　نه رود جز به وقت مرگ از دست

امیر برید که جاسوسان برای خبر تعین نموده بود چون شنید که باز سلطان در صحبت مسخرگان و رامشگران و مطربان و شرب خمر و مصاحبت اوباشان هرزه پیشه از خود بی خبر و از نسق ملک و مال فارغ بال است و فوج بدرقه بیجا پور معاودت نموده خود را به طریق ایلغار صبح نا شده وقت وا شدن دروازهٔ اندرون قلعه رساند - و سلطان که مست ولا یعقل در خمار شب و ازخود بی خبر بود چون به هوش آمد به دستور سابق خویش را گرفتار افعال ناصواب خود دریافت - سوای اطاعت چارهٔ کار نه دانست - ایلچيِ شاه اسمعیل صفوی که نزد پادشاه دهلي آمده مراجعت نموده بر جهاز راکب گشته به سبب تباهي افتادن جهاز و حادثات روزگار وارد احمدآباد بیدر گردیده توقع سرانجام نمودن و روانه ساختن ازسلطان محمود داشت امیر برید اصلا متوجه احوال پر اختلال او نه گردید بلکه برای بر آمدن او از احمدآباد بی حصول مطلب مانع گردید - ایلچي این ماجرا به خدمت اسمعیل عادل شاه نوشت و اسمعیل عادلشاه به امیر برید خطی از روی تهدید نوشته نزد خود طلبیده به اعزاز و اکرام خرچ و بدرقه داده روانهٔ ایران ساخت - و عریضهٔ اخلاص آمیز مع تحف بنادر مصحوب

بر فوج اسمعیل عادل شاه افتاد و همه بقیه السیف رو به دریا آورده اکثر بازخم‌های کاري غرق دریای نیستي گردیدند و همه تاج پوشان تاج و جان به باد در راه ولي نعمت شرط جان نثاري به تقدیم رساندند * * شعر *

سخن گو سخن سخت پاییزه راند که مرگی به انبوه را جشن خواند

سلطان که با دو رفیق بر حوضهٔ فیل با سر و صورت زخمي و معدود که گرد فیل او مانده بودند مثل اسد خان و جهانگیر خان وغیره چهار امیر و شش هفت تاج پوش که جان به سلامت بدر بردند فیل سلطان را به زور و ناخوشي ازآن تهلکه نجات داده به آب زده برآورده در راه هیچ جا توقف نه ورزیده به بیجا پور رساندند *

اسمعیل عادل شاه ازآن تاریخ قسم یاد نمود که تا تلافي این از تیمراج وا نه کشم گوش و چشم به ترانه و صورت مطربان و ساقیان مه سیما آشنا نه سازم و شب و روز در غم غصهٔ تلخ کامي ثمر تیز جلوی بیجا که بر خلاف فرمودهٔ عقلای کارآزما ازو به ظهور آمد مي گداخت بعده که اسد خان را نه درآن روز و قبل از آن مکرر ازو طریقهٔ فدویت و جلالت به ظهور آمده بود مرتبهٔ سپه سالاري و رتبهٔ که در دکن ازآن دولت بالا تر نه باشد ارزاني داشته به مصلحت او خواست که برهان نظام الملک نسبت همشیرهٔ خود به میان آورده رابطهٔ محبت را استحکام داده به اتفاق و مدد هم دیگر بر تیمراج بهم نمایند - و سید احمد را که به ایلچي گري ایران رفته بود با نامهٔ محبت افزا و بعضی تحف روانه احمد نگر نمود - و سید احمد آنجا رسیده به استصواب شاه طاهر دکني که مصاحب و صاحب مدار سلطنت و افضل الفضلای آن عهد و از مجتهدان مذهب امامیه گفته مي شد با برهان نظام الملک ملاقات نمود و بعد مدارات

جواب واقعي نه شنيدند و بعد سوار شدن همه جا كنار آب در عالم مستي شراب تفرج كنان مي رفت - همين كه مقابل فوج غنيم رسيد كه از مسافت يک فرسنگ خيمه‌هاى لشكر تيمراج نمودار گرديد فقيبان را فرمود كه فيل سواران را سزاولي نموده از آب بگذرانند و سپاه را بگويند كه هر كه تواند و قادر باشد بر سبدها نشسته جلو اسپان را در دست گرفته يا بر اسپان دريا نورد سوار شده خود را به آب زنند و فيل خاصهٔ خود را بر آب زد چندانكه اميران التماس نمودند كه اين جراءت خلاف عقل و علامت جنون است فائده نه داد - ناچار همهٔ فيل سواران و بعضى جان بازان اسپ سوار و جمعى بر سبدها سوار شده جلو اسپان گرفته به هم عناني بيم ورجا شروع به گذشتن و عبور از آب نمودند هر كه اجل او رسيده بود به نصف و كنار دريا نا رسيده غرق بحر فنا گرديد و قريب دو هزار و پانصد نفر كه بر فيل و اسپان خود را به آن طرف آب به هم ركابي اجل رساندند بر سر كافران بي خبر تاختند - تيمراج كه اين معني به خيال او و هيچ احدى از لشكر طرفين نمي رسيد از جراءت دور از عقل سلطان تعجب نموده مستعد كارزار گشته به مقابله پرداختند و جنگ صعب در گرفت - جوانان و شجاعت پيشگان پيكار جو مستانه وار نعره زنان به سر بازي و جان سپاري مردانه صفت قدم جراءت پيش گذاشته چند هزار كافر را زير تيغ آوردند و تيروگوله تفنگ از هر دو طرف باريدن گرفت * * شعر *

بر آمد خروش و ده و داروگير چو باران به باريد ژوبين و تير
بسي ســروران را بر انداختند بس آهن دلان را كه بگداختند

آخر كار كه چهل و پنجاه هزار سوار و دولک پياده و توپ خانه كفار لشكر اسلام را درميان گرفتند و از چهار طرف زور آوردند بعد كشته شدن قريب دوهزار سوار كه با سرداران رزم طلب به درجهٔ شهادت رسيدند هزيمت

فرود آمد و چهل روز هردو لشکر مقابل هم نشستند و لشکر عادل شاه سر راه رسد غله گرفته نمي گذاشتند که به لشکر احمد نگر رسد به رسد تا آنکه خواجه جهان نظام شاهیهٔ تنگ آمده بی حکم برهان شاه با چهار هزار سوار مکمل و مسلح سوار شده یک پاس شب رفته که همه لشکر عادل شاهیه بعضی در فکر پختن و اکثر در تهیهٔ چیز خوردن بودند و جمعی طعام پخته تیار در دیگ داشتند خصوص دیگ‌های طعام پادشاهي پخته و موجود بر بار بود که لشکر خواجه جهان رسیده بی خبر بر سر اُردوی عادل شاه ریخت و شروع به کشتن و بستن نمودند اسمعیل عادل شاه که به تفاوت نیم ساعت نجومي از زبان جاسوسان خبر شنیده سواري تیار نموده بود بعد تحقیق رسیدن لشکر خصم به جلديِ تمام بر خاسته با خواصان و لشکریان بر اسپ‌های زین شده و تیار و چار جامه و هرچه میسر آمد سوار شده از لشکر خود بر آمده دیگ‌های پر از طعام و طبق‌های پر از نعمت برای مهمان‌های ناخوانده گذاشته خودها را به گوشه و کنار کشیدند و قریب سه صد نفر عادل شاهیه کشته شدند دکني ها که بر سر خیمهٔ سلطان و امیران رسیده همه جا خوان نعمت گسترده و دیگ و قاب‌های الوان اطعمه موجود یافتند به خوردن و بر آوردن و تقسیم نمودن طعام مشغول گشتند - درین فرصت اسمعیل عادل شاه ناگهاني جلو ریز بر سر مهمانان خونریز رسیده چون اجل آسماني تاخته فرصت دست به لقمه بردن نه داده به زدن و کشتن و بستن پرداختند و قضیه واژگون گردید لشکر خواجه جهان که طعام ناخورده دهان آنها را سوخت اکثر بر سفرهٔ اطعمه و بعضی بر دیگ‌های طعام که برسر تقسیم باهم نزع داشتند کشته گردیدند و جمعی که مال غارت فراهم آورده از سنگیني بار فرار نه توانستند نمود پیِ مال جان به باد دادند و بقیة السیف رو به فرار آوردند و دوسه زخم

سید احمد و به میان آوردن عهد و پیمان قرار مصلحت بر آن یافت که هر دو سلطان در شولاپور که مکان مایهٔ نزاع ملکي طرفین بود آمده باهم ملاقات نموده بعد تقدیم ضیافت بالمشافه قول و قرار با قسم به میان آید *

در سنه ۹۴۳ نه صد و سي و سه هجري هر دو سلطان به مکان موعود رسیده به مدارات و تقدیم رسمیات هم دیگر پرداختند - برهان نظام الملک از مغنیان دل فریب و رقاصان جامه زیب و رامشگران حور لقا طابیده خواست بزم جشن آراسته نماید و به صدای رود سرود مجلس را آرائش دهد اسمعیل عادل شاه به عذر قسم راضي نشده ابا نمود و بعد ازان نسبت مریم سلطان همشیرهٔ اسمعیل عادل شاه با برهان نظام الملک به میان آمد بعد ایجاب و قبول شرعي و جشن طوي شاهانه که یک ماه مجلس نموده تواضع جواهر و فیلان و اسپان به میان آوردند قلعهٔ شولا پور و پنج پیته سیر حاصل در جهاز مریم سلطان مقرر گردید - و چون اسمعیل عادل شاه به بیجاپور مراجعت نمود در سپردن قلعهٔ شولا پور مع توابع پشیمان از قرار خود گشت و تمهیدی که برای محبت به کار رفته مادهٔ مزید نزاع سابق گردید آري برای شعله افروزي آتش عداوت میان دوستان جاني هیچ چیز زیاده ازآن نمي باشد که خلاف آنچه از زبان بر آرند به عمل آرند و بر خلاف عهد و پیمان کار بند گردند و این معنی روز به روز زیاده مادهٔ نزاع سابق ولاحق مي گردید تا کار به محاربه و کارزار انجامید و لوا به زهر منجر گردید و برهان نظام الملک با چهل هزار سوار به رفاقت لشکر برار و بیدر به قصد تسخیر شولاپور کمر بست و اسمعیل عادل شاه با ده دوازده هزار سوار خود را نزدیک نلدرک که لشکر احمد نگر رسیده بود رساند توقف نمود وبرهان نظام الملک نیز با وجود مسافت مابین دو کروه لشکر اقامت انداخته

این قلعه به تصرف تیموریه آمد چندین دفعه هزار هندو و مسلمان بر سر
آن حصار بی سر و جان گشتند و همیشه مادهٔ نزاع بود چنانچه به احاطهٔ
تحریر خواهد در آمد - اسمعیل عادل شاه بعد مراجعت بیجا پور و حاضر
آوردن غنیمت یازده فیل با اسباب زیاد دیگر به اسد خان بخشید - و در آن
روز به شکرانهٔ این فتح خزانه را کشوده آنچه موجود بود و آنچه محال
خالصهٔ مقرری داشت همه را در انعام سپاه و امرا به صرف آورد و کار به
جای رسید که اقطاع خدمهٔ محل را نیز به غریبان تنخواه نمود و بار دیگر
باز برهان شاه با لشکر برار بر بیجا پور لشکر کشی نمود - بعد مقابله و مقاتله
صعب به مرتبه هزیمت یافت که خواجه جهان دکنی مع بیست فیل
به قید و تصرف فوج عادل شاهیه در آمد ازان جمله یک فیل سواری
خاصهٔ برهانشاه که الله بخش نام داشت برای خود نگاه داشته باقی را
به اسد خان بخشید - و اسد خان به حسن تدبیر و شجاعت همهٔ زمینداران
و سر کشان اطراف را مغلوب و منکوب ساخته با علاء الدین عماد الملک برار
که طرف داری نظام الملک داشت چنان رابطهٔ اتحاد را استحکام داد که
به دل و جان مطیع عادل شاه گردید و خدیجه سلطان همشیرهٔ اسمعیل عادل
شاه را به عقد علاء الدین در آوردند - اما هرچند خواست که با امیر برید
صلح واقعی به میان آید صورت نه گرفت - و مکرر صلح به لشکرکشی
و مردم کشی منجر گردید - و در یکی از جنگ ها دو امیر نامی که یکی از
آنها فوجی خان نام برادر زن امیر برید و از شجاعان مشهور گفته می شد
و به دعوی از فوج خود با جمعی از بهادران بر آمده مقابل اسمعیل عادل شاه
حمله آور گردیده بودند - اسمعیل عادل شاه نیز به نفس ذات خویش
مقابل آنها خود را رساند و بعد به میان آمدن زد و خوردی که در فن

وقت فرار به خواجه جهان نیز رسید و غریبان بیچا پور بر دکنیان احمد نگر غالب آمده تعاقب کنان تا بدولت خانهٔ برهان نظام الملک رساندند و ازین معنی رستخیز عظیم و غوغای سراپا بیم در اردو افتاد و بازار و خیمه بسیار به تاراج حادثهٔ شبخون رفت - و تا طلوع آفتاب گرد خیمهٔ سلطان برهان و اکثر امیران محاصره داشتند و بعد اثر سفیدهٔ صبح که دوست از بیگانه ظاهر گردید خود اسمعیل عادل شاه با کوکبهٔ شاهي سوار شده به مدد فوج خود شتافت و بازار دار و گیر گرم تر از هنگامهٔ شب گردید و امیر برید خود با شش هفت هزار سوار به کومک نظام شاهیه رسید و از هر دو طرف حمله های صف شکن به ظهور آمده و برهان نظام شاه نیز سوار شده مقابل لشکر خصم آمد و کار به جنگ کوته یراق خنجر و کتار رسید و سرهای بسیار به خون آغشته شد و تن‌های‌بی سر زیاد از آنچه به شمار آید از زین به زمین غلطید * * بیت *

دو لشکر رو برو خنجر کشیدند جناح قلب را صف بر دریدند

و جنگ تا غروب آفتاب به امتداد کشید تا آنکه برهان نظام الملک از حدت هوای گرم که زره نیز در بر داشت ضعف نموده از بالای اسپ افتاد و غلامان او هجوم آورده باز سوار نموده از معرکهٔ جنگ بیرون بردند و هزیمت به لشکر احمد نگر و احمد آباد راه یافت و بنگاه و بازار و توپ خانه و فیلان و خزانه همه به غارت و تاراج رفت و دران جنگ نهنگ از دریای غیرت اسد خان تردد نمایان به ظهور آمد و چهل فیل و علم و نقارهٔ سواري نظام الملک به دست مردم اسد خان افتاد و سرداران بسیار آن طرف با سه چهار هزار سوار و پیاده کشته و زخمي گردیدند و این اول جنگ بود که بر شولا پور میان نظام الملک و عادل شاهیه به وقوع آمد و تا ایامی که

برید رساند و همه را مست و لا یعقل سر از پا نه شناخته یافت و به همراهان
اشاره نمود که به چابکي هر دو مشعلچي را که نیم بیدار بودند چنان زیر تیغ
آوردند که صدای نفس کشیدن آنها بر نیامد و به جلدي شال دوش
خود را بالای پلنگ که برید همدم مرگ گشته بود انداخته چهار نفر پلنگ
مرصع خود را آهسته به سبکي تمام برداشته از خیمه برآوردند و اصلا دست
به اشیای دیگر دراز نه نموده به بازار رسانده صدای کلمهٔ شهادت به گوش
مردم اردوی او رساندند بدین تدبیر از میان لشکر او بر آورده همین که
نزدیک فوج خود رسید فرمود که صدای شادیانه بلند سازند و جمعی که
پلنگ آن پیر عمر و عقل باخته را برداشته بودند بخواندن تشهد آواز بلند
ساختند برید از آن صدا و ندا و حرکت پلنگ پاره به هوش آمده گمان
برد که جنیان چهار پایهٔ او را مي برند لاحول گویان از خواب بر جست
و شروع به خواندن ادعیه نمود - اسد خان این معني را در یافته گفت
ای پیر جهان دیدهٔ عمر به فسق و فجور باخته ما جن نیستیم که به لاحول
تو رم به خوریم من اسد خان ام زهی دانائي تو که به این عمر و چنین وقت
که فوجها گرد تو محاصره دارند چنان آلودهٔ فسق و غافل و مست و لا یعقل
با توابع خود گردي - بعده که برید بران بلیه اطلاع یافته خود را باخته در
عالم بی خودي به عجز و طلب قول امان جان پیش آمد - اسد خان به
تسلي او پرداخته گفت تا مقدور در امان و آبروی زندهٔ تو خواهم کوشید
بعده که چهار پایهٔ او را نزد سلطان اسمعیل عادلشاه برده بران سر گذشت
اطلاع داد - سلطان دو کلمه به او حرف زده فرمود که باز وقت دیوان حاضر
سازند بعده که آفتاب جهان افروز سر از دریچهٔ مشرق بر آورد و اسمعیل عادل شاه
دیوان نموده حکم احضار آن پیر مبتلا به بلا فرمود دستهای امیر برید را
عقب پشت او بسته آورده استاده نمودند از آنکه از اطوار نا هموار آن آبرو

سپاه‌گری میان مبارزان نامي دکن مي باشد هر دو به چنگ اجل گرفتار آمده به قتل رسیدند - قرین این حال فوج قطب الملک به مدد امیر برید رسیدند و جنگ های عظیم به میان آمد و آدم بی شمار از هر دو طرف به معرض تلف در آمدند بعده که عرصه بر عادل شاه تنگ گردید با جمعی از خاصان از قلب گاه لشکر خود بر آمده بر فوج مقابل تاخته زخم برداشته افواج رو برو را هزیمت داد و امیر برید خود را به قلعهٔ احمد آباد بیدر رساند بعده که عرصه برو تنگ گشت محصور گردیده به علاء الدین برای مدد رجوع آورده و علاء الدین برای مصالح خود را رساند و امیر برید به امید صلح و پشت گرمي علاء الدین باز از قلعه بر آمده لنگر اقامت انداخت. از آنکه لشکر بیجا پور به تفاوت سه کروه از قلعه و لشکر بریدي فرود آمده به سبب میان جي شدن علاء الدین دست از محاربه کشیده بودند و اسد خان در عالم احتیاط شبها گرد لشکر خود به هشیاري تمام طلایه مي کرد و بریدي باوجود آنکه مرحلهٔ عمر او از هشتاد تجاوز نموده بود هیچ روز و شبی نه بود که بی شرب خمر به ماند خصوص از شهرت علاء الدین برای صلح غافل گشته شبی مجلس شراب آراسته خود با همه همدمان و هم زبان باده نوش چنان مدهوش و از خود بی خبر و بی هوش گردید که سواے دو مشعلچي که نزدیک خوابگاه و بیرون بارگاه او پارهٔ به هوش مانده بودند احدی نه بود که نشاء سرشار و غلبهٔ خواب بر آنها تاخت نیاورده باشد و تمام مجلس صورت میت و هم آغوش مرگ گشته بودند جاسوسان خبر کیفیت مجلس بریدي وقت طلایه به اسد خان رساندند و اسد خان با چند سوار معدود جان باز به تغییر وضع متفرق گردیده داخل لشکر بریدي شدند همه جا به اظهار مردم لشکر بریدي از بازار و میان جمعی که اطراف خیمهٔ بریدي بودند گذشته خود را با چهار پنج نفر اندرون خوابگاه

که دست و پای برید را بسته مقابل دروازهٔ قلعه آورده خواستند در پای
فیل اندازند پسران به سپردن قلعه به شرط امان جان و آبروی خود
و ناموس راضي گشته به اسد خان رجوع شدند و مقرر شد که عورات
با رخت پوشیدنی خود و زیوری که در بدن دارند از قلعه بر آیند احدی
متعرض احوال آنها نه گردد - بعده که قلعه خالي شد سلطان به سیر و دیدن
قلعه رفته دو رکعت شکرانه بجا آورد از جملهٔ جواهر و مرصع و طلا و آلات
که آورده نزد سلطان جمع ساختند بیشتر به عماد الملک برار همانجا تواضع
نمود از باقي اموال قدری جواهر با فیلان و اسپان به اسد خان و دیگر
امیران بخشیده یک لک هون به مکهٔ متبرکه و مدینهٔ منوره و به روضهٔ
امام رضا علیه السلام و مزار شاه صفي حصهٔ رسد روانه ساخته تتمه را برای
سلاطین و صلحا و شعرای حضور اطراف به طریق هدیهٔ فتح فرستاد خود
سوای یک عنبرچه الماس هیچ چیز نگاه داشت *

چون از ایامی که به اسمعیل عادل شاه به سبب تیز جلوي و اظهار
تهوري که به زبان قلم داده صدمهٔ فوج تیمراج راجهٔ بیجانگر رسید و قلعهٔ
رایچور و مدگل وغیره به تصرف کفار در آمد و مساجد طویلهٔ اسپان کفار
گردید - اسمعیل عادل شاه ترک شنیدن نغمه و خوردن شراب نموده بود
و قابوی وقت مي جست تا آنکه بعد انقضای پانزده سال از فضل الهي
به رفاقت عماد الملک و اسد خان و مدد دیگر همدمان و هم عهدان که به
تحریر تفصیل آن نمي پردازد لشکر زیاد با فیلان کوه تمثال فراهم آورده
بدون آنکه شهرت مهم تسخیر رائچور بر زبانها در آید به نام شکار سیر کنان
و صید افگنان خود را به پای رایچور رساند و در محاصرهٔ چندروز که مردم
بی شمار در یورش های پی در پی از هر دو طرف کشته و شهید گردیدند

به باد داده غبار زیاد در دل سلطان جا گرفته تا در سه ساعت نجومي که عمداً متوجه او نه گشته به امور دیگر پرداخته بود برید با سر و پای برهنه در آفتاب تیر ماه الهي که زمین و زمان از شدت گرما مي سوخت استاده بود - ازین حکایت شیرین و قصهٔ پر عجب که عقل در قبول آن تردد دارد ملاحظه نمایند که از شامت نفس کافر کیش و مداومت فسق بر سر وارثان سکه و خطبه را اندرون خوابگاه بدان خفت و خواري برداشته آرند محض از اثر مکافات اعمال آن دائم مبتلا به فسق بود در هیچ تاریخ در مادهٔ هیچ پادشاه چنین دیده و شنیده نه شد اگر راوي این نقل محمد قاسم فرشته که در آن عهد میان مقدمات دخیل بود نمي بود محرر اوراق افترای محض دانسته به زبان قلم نمي داد - القصه سلطان اسمعیل فرمود به پاداش کردار او زیر تیغ آرند - اسد خان زبان به شفاعت جان بخشي او مطابق قولی که داده بود کشاد و برید نیز به عجز و الحاح در آمده گفت اگر دشمن کشي به خطا بخشي مبذول فرمایند قلعهٔ احمدآباد بیدر به بندگان عالي مي سپارم - بعده که اسد خان مکرر شفیع او گردید و التماس بریدي به درجهٔ قبول در آمد به پسرهای خود که اندرون قلعه بودند پیغام بر آمدن و سپردن قلعه فرستاد پسران جواب دادند که پدر برگشته طالع پیر فرتوت عقل باخته شده که خود را در چنان وقت به چنین فضیحتی به دست دشمن داده و گرفتار بلا گردیده الحال خواهد برای ملاحظهٔ جان خود ناموس فرزندان را نیز به دشمن سپارد - و امیر علي برید پسر کلان بعد تقدیم آن جواب خفیه به پدر پیغام داد که عمر تو به آخر رسیده و آخر باید مرد تا مقدور سختي ایام بر خود قرار داده صبر نما تا از پردهٔ فلک بوقلمون چه نقش به عرصهٔ ظهور مي آید - بعده

کفار قرار داده بود الحمد لله که به حسب دل خواه میسر آمد الحال به عهد وفا باید نمود پس مجلس عیش و سرود و رود و رباب و شراب و مطربان حور لقا و ساقیان ماه سیما جمع آمدند - در آن بزم اول اسد خان برای خلاص نمودن کفار که از مدت گرفتار زندان مکافات بودند التماس نمود - سلطان قبول نمود و هزار و پانصد بندي را آزاد نموده همه را خلعت سقرلات سرخ عنایت نمودند - اکثر ازانها خط عبودیت نوشته داده و اسلام قبول نموده در جرگهٔ بندها در آمدند و جمعی از آنها به جاذبهٔ حب وطن و زن و فرزند مرخص گشتند - چون بزم پیاله به گردش آمده بود و اسدخان و اسمعیل شاه و عماد الملک حاضر بودند - اسد خان برای برید هم التماس نمود که داخل مجلس گردد سلطان ماذون ساخته حاضر فرموده گفت که آری زابعهم کلبهم به عرصهٔ ظهور آرند - اسد خان و عماد الملک به خنده آمدند - برید اگرچه آن قدر ذکا نه داشت که بفهمد اما از انداز خنده هر دو همدم سلطان و اسد خان خجل گردید اسمعیل شاه برای رفع خجالت او و التماس اسد خان بشاشت تمام به مژدهٔ آنکه درین زودي بر سر ملک او مرحض سازد مبشر ساخت - برید در جواب این خواند * * شعر *

برین مژده گر جان فشانم رواست که این مژده آسایش جان ماست

اسمعیل شاه در برابر او خواند - * مصرع *

مارا به این گیاه ضعیف این گمان نبود

و از خواندن آن شعر حسب حال سلطان را تعجب آمد - ازین ظاهر مي گردد که زهی سفله نوازي فلک که از خواندن این بیت کمال استعداد او ظاهر شود *

و نقب ها بپای حصار رسید قلعهٔ رایچور به تسخیر در آمد راجهٔ بیجانگر
از شنیدن خبر حرکت و لشکرکشي اسمعیل عادل شاه با هفتاد هزار سوار
و دو لک پیاده از پای قلعهٔ خود بر آمده به استعجال تمام خود را مقابل
اسمعیل عادل شاه رساند و اسمعیل عادل شاه به تهیه و ترتیب فوج
و مقابله پرداخته جابجا سرداران رزم دیده جنگ جو را به جذب قلوب
و وعده وعید آینده جا داده صف آرا گردید و کرنای رزم به غرش در
آمد و بهادران رزم آزما که از مدتها آرزوی کافرکشي داشتند اسپان به
جولان در آوردند و چنان محاربهٔ عظیم و رستخیز جهان آشوب رو داده که
بعد چندین هزار کافرکشي که جمعی از سرداران نامي آن گروه زیر تیغ غازیان
در آمدند و بعد از حملههای صف ربا که هر بار نزدیک بود به لشکر اسلام
چشم زخم رسد هزیمت بر لشکر کفار افتاد و در آن جنگ سلطان به ذات
خود چندان شمشیر زده بود که جوی خون از تن مخالفان روان گردید
چنان شمشیر زنان خود را به پسر راجه رسانید چون اجل او کوتاهي نمود
افتان و خیزان جان بدر بردن غنیمت دانست و جمع کثیر از عیال و ناموس
راجه و تمام بهیر و خزانه و فیلان زیاده از اندازهٔ شمار به تصرف اسمعیل شاه
و غازیان لشکر اسلام در آمد - گویند در آن هزیمت زیاده از ده هزار زن
و مرد و اطفال خورد سال کفار به اسیري در آمدند - بعد هزیمت و شکست
کفار قلعهٔ مدکل و دیگر قلعه جات آن طرف کشنا که به تصرف راجه رفته
بودند به تسخیر اسمعیل عادل شاه در آمدند و بعد نسق و بندو بست
قلعه جات خاص به فتح و فیروزي به بیجا پور مراجعت نمود - روزی
عماد الملک و شاهزاده و اسد خان التماس نمودند که چند گاه ازین
مکان حرکت نمودن مصلحت نیست - چون پادشاه نشاط را بر تسخیر
رائچور و دیگر قلعهجات که به تصرف تیمراج رفته بود و تلافي انتقام غلبهٔ

پدري که با او دارم او را بتو وترا بخدا مي سپارم تا تواني او را قائم مقام من نمودة در همه باب متکفل احوال او باش - و شانزدهم صفر سنه ۹۴۱ نه صد و چهل و یک جهان را به جهان آفرین سپرد بیست و پنج سال سلطنت نمود * * شعر *

چرخ را جام نگون دان کزمی عشرت تهي است
بادة از جام نگون جستن نشان ابلهي است

از جملهٔ اوصاف اسمعیل شاة آنچه محمد قاسم فرشته به زبان قلم آوردة مجمل آن نگاشته مي آید - اسمعیل عادل شاة طبع موزون داشت - و در سخاوت و شجاعت که لازم ملزوم هم اند نظیر نه داشت و در فن موسیقي موشگافي مي نمود به سرود هندي کمتر دل مي داد و ترکي و فارسي به فصاحت تمام گفتي و هرگز زبان خود را بدون امور ضروري به زبان هندي آشنا نمي ساخت و در مصوري و خاتم بندي و زرة تراشي بی نظیر بود و غریبان را بسیار دوست مي داشت و دکني‌ها را هرگز بر آنها تسلط نداد و در وسعت خلق علم شهرت بر افراشته بود *

ذکر سلطنت ابراهیم عادل شاة واسطهٔ سیم

بعد از واقعهٔ اسمعیل عادل شاة اسد خان از ملاحظهٔ خیرة شدن لشکر تلنگانه که همیشه اطراف فوج بیجاپور داشتند و به طریق قزاقان گوش و بیني مردم مي بریدند واقعهٔ اسمعیل شاة را پنهان داشته به مرتبهٔ اتم در اخفای آن کوشیدة جسد میت را در محفه انداخته وقت شب در کمال اخفا روانهٔ بیجا پور ساخت - و از سلطان سه پسر ماندند - ملوخان که ولي عهد بود - و سلطان ابراهیم - والغ خان و هر کدام چندی از امرای نامي را طرف خود کشیدة مي خواستند با خود رام سازند - اسد خان به

القصه قریب یک ماه در آن سر زمین به عیش و کامرانی بسر برده متوجه بیجاپور گردیدند و به موجب وعده باز احمد آباد بیدر به[1] قاسم برید بخشید و قندهار و کلیانی را به طریق پیشکش در سرکار نگاه داشته خلعت و فیل داده مرخص ساختند - و مقرر نمود که هزار سوار[2] قاسم برید وقت سفر مهم در رکاب حاضر گردد *

بعد از آن وقائع که میان نظام الملک و اسمعیل شاه رو داد و مکرر پای صلح به میان آمده باز به جنگ مبدل گردید و آخر به وساطت شاه طاهر و فتح الملک دکنی پای صلح دائمی به میان آمد و همت بر تسخیر تلنگانه گماشته با سپاه آراسته متوجه گلکنده گردید چنانچه در ذکر نظام شاهیه نیز مجمل به زبان قلم جاری گشته و بعد رسیدن به قلعه گلکنده که قلعه را مرکز وار به میان گرفتند - سلطان قطب شاه محصور گردیده فوج را برای اطراف فوج عادل شاه به دستور قزاق پیشگان دکن تعین نمود و چند جنگ به میان آمد چنانچه بعضی محال تعلقهٔ قطب الملک به تصرف اسمعیل شاه در آمدند اگر به تحریر تفصیل آن پردازد از سرشتهٔ سخن باز می ماند *

درین ضمن پیک اجل در رسیده ندای تسخیر ملک دار القرار در داد و انحراف مزاج اسمعیل عادل شاه هر روز زیاد می‌شد و مرض او به امتداد می کشید تا آنکه سفر آخرت ظاهر گردید - اسد خان را در خلوت طلبیده وصیت نمود که اگر چه می دانم ملو خان پسر کلان من که ولي عهد است او باش وضع عشرت دوست بر آمده و قابل سلطنت نیست و آخر ازو سرانجام امر خطیر سلطنت روش نخواهد یافت اما از راه الفت

---

(۱) امیر   (۲) امیر

نوکران عمدہ مراتب چهار امیر که اسد خان لاري و شجاعت خان وغیرہ باشند منجمله امرای غریب بحال داشته باقي امرای عرب و عجم را از مراتب امارت معزول ساخت و بیشتر از مردم دکن و حبشي را پیش آوردہ دخیل سلطنت نمود و از جملهٔ مردم غریب که از نوکري ابراهیم عادل شاہ بر طرف گشته رو به آن طرف آوردند و جمع کثیر نزد راجهٔ بیجانگر رفتند باوجود لشکر رای بیجا نگر سوای سنود دکن نه بود جمعی که از بیجا پور رفته بودند همه را نوکر نمودہ به اعزاز تمام نگاہ داشت و فرمود کرسي از نقرہ ساخته روز دیوان مقابل مسند او نگاہ دارند و بالای کرسي کلام الله بگذارند از فرقهٔ مسلمانان نو ملازم بیجا پور هر که برای سلام و مجرا بیاید قرآن را سلام مي نمودہ باشد و ابراهیم عادل شاہ دفتر فارسي که بجای دفتر هندوي جد و پدر او قرار دادہ بودند بر طرف نمودہ به دستور سابق هندوي مقرر نمود و مهمات مالي و ملکي را بیشتر به برهمنان وا گذاشت و به اسد خان نیز تاکید فرمود که از مردم غریب خصوص روافض سپاہ کمتر نگاہ دارند بیشتر از اهل سنت نوکر نمایند - اسد خان از جملهٔ هزار سوار عرب و عجم که نوکر داشت چهار صد سوار انتخابي نگاہ داشته باقي مردم غریب را بر طرف نمود اما مذهب تشیع را ترک نه نمودہ در لشکر خود اذان و نماز به دستور سابق بحال داشت و ابراهیم شاہ بجز تغافل چارہ نه داشت سال دویم از جلوس طرف بیجانگر لشکر کشي نمود و در آن مهم به تحریر تفصیل آن نمي پردازد - از امرای غریب خصوصا از اسد خان تردد و جان فشاني های نمایان به ظهور آمد و از آنجا به فتح و نصرت مراجعت نمودہ بر مراتب اسد خان افزود *

اظهار موافقت هر دو را امید وار ساخته چوکي بر در خانهٔ هر یک نشاند که مردم واقعه طلب نتنه جو را راه نه دهند و از آنجا کوچ نموده به حسن آباد گلبرگه آمده هر چند مي دانست که ملوخان قابل سلطنت نیست اما برای دفع بدنامي موافق وصیت به عمل آورده ابراهیم را غافل گرفته مقید ساخت و ملوخان را به سلطنت بر داشته آداب تهنیت و نثار جشن جلوس بجا آورد - بعد از رسیدن بیجا پور اسد خان که از مشاهدهٔ اوضاع اوباشانه که به سیه چاه زبان‌ها عالمی افتاده بود چندان نصیحت مي نمود فائده مرتب نمي گردید لهذا محمد ابراهیم را حوالهٔ پونجو خاتون جده اش نموده خود رخصت اقطاع خود حاصل نموده مع هذا ملوخان پنبهٔ غفلت از گوش پند نیوش بر نیاورده زیاده از سابق به رهنموني هوا پرستان به شرب خمر و انواع فسق و فجور خویش را مشهور و زبان زد برنا و پیر مي ساخت و اصلا به امور ملکي نمي پرداخت و مدام با اهل نغمه و هرزه درایان و مسخره پیشگان مشغول گشته هرجا پسر مقبول مي شنید یا خبر دختر صاحب جمال به گوش او مي رسید به خوشي و نا خوشي مي طلبید تا آنکه به پسر یوسف ترک شحنه تعلق بهم رسانده حکم طلب او نمود بعده که یوسف از قبول ابا نمود فرمود کشیده بیارند و این معني در تمام شهر و کوچه و بازار مادهٔ فساد و آشوب عظیم گردید و کار به جای رسید که همه صاحب مداران سلطنت اتفاق نموده ملوخان را گرفته با الغ خان برادر اعیاني او مقید و مکحول ساختند و شاهزاده ابراهیم را به سلطنت برداشته مخاطب به ابراهیم عادل شاه نمودند - اول آغاز سلطنت از کیش جد و پدر اجتناب نموده مذهب امام اعظم رحمه الله را رواج داد - و سپاه که به تقلید قزلباش ایران تاج دوازده ترک بر سر مي گذاشتند ممنوع نموده فرمود که از مردم غریب زیاده ا چهار صد سوار در سرکار نگاه نه دارند و از

چیست و کیست استمالت نامهٔ عذر آمیز از روی عجز و نیاز به بهوج
بیربل متضمن بدین نوشت که اگر مراد از طلب لشکر دشمن موروثی
برای استیصال من است از طریقهٔ ناصواب که داشتم نادم گشتم و عهد
می نمایم که من بعد سوای اطاعت و فرمانبرداري از من به ظهور نیاید
اما طلب لشکر اسلام که به دستور سلاطین بهمنیه تمام بت‌خانه ها را مسمار
و مساجد خواهند نمود و لک‌ها زن و فرزند براهمه و دیگر رعایای
مال‌گذار به اسیري خواهند در آمد و ملک ویران و رعیت خوار و زار
خواهد شد - و تیر از کمان جسته باز نه خواهد گشت بهتر آن است
که ازین فکر باز آئي و بر حال خود و ملک و رعایا رحم نمائي - بهوج بیربل
اجل رسیده به تقاضای سن عقل باخته نوشتهٔ او را مقرون به صدق
دانسته فریب خورده به ابراهیم عادل شاه معذرت نامه نوشته با چهل
و چهار لک هون در پانصد بالکي کهار پر نموده شکرانهٔ قدم رنجه داشتن
فرستاده التماس مراجعت نمود - ابراهیم شاه آن زر را غنیمت دانسته از راه
برگشته به پای تخت خود رسید - رامراج بعد خاطر جمعي از طرف
ابراهیم شاه به فکر تلافي و گوشمال بهوج بیربل افتاده بالشکر خود به
طریق ایلغار راه بیجا نگر پیش گرفت و امرائی که رفیق بهوج بیربل بودند
آنها را به پیغام و افسون انواع رعایت فریفته با خود رام ساخته نوشت که
راجه را گرفته به وارثان دیگر رسانید و افشای راز این معني به میان آمد
راجه اطلاع یافته از بازي خوردن خود پشیمان و نادم گشته هرچند به فکر
دفع فساد پرداخت فائده نه داد و به مرتبه نسق سلطنت از اختیار او
رفت که چارهٔ مآل کار بجز این ندانست که فرمود آنچه جواهر و مروارید
موجود باشد از آسیا گذرانده و در آتش انداخته نابود و ضائع سازند و فیلان
و اسپان خاصه کور نمایند و سوای آن آنچه از جنس قماش و دیگر تحف

چون راجهٔ بیجانگر به اسم سیورای که هفت صد سال فرمان روائي آن دیار در سلسلهٔ جد و آبای او بود در سنه ماضیه در گذشت برادر کهتر او به جای او مقرر گردید هنوز حکومت او مزاج نه گرفته بود وارث ملک قرار داده تیمراج که مدار علیه موروثي سلطنت آن دیار گفته مي شد مدار ملک راني به قبضهٔ اقتدار خود بلا شرکت غیر به استقلال تمام گرفته از سنه ۸۹۶ هشت صد و نود و شش تا سال نه صد و پنج حکومت مي نمود - درین مابین هر گاه طفل وارث ملک به حد تمیز مي رسید مسموم ساخته دیگری را به سلطنت برمي داشت - بعده که تیمراج به مکان اصل خود شتافت - و رام راجه نام بجای او علم شهرت بر افراشت به یکي از دخترهای اولاد سیورای تعلق بهم رسانده پاس ادب را رعایت نه نموده به عقد خود در آورده سال به سال استقلال زیاد بهم رسانده در هر سال و ماه یکی از امرای هم چشم را روانهٔ بادیهٔ عدم مي ساخت - تا آنکه این معني مادهٔ مزید فتنه و فساد سلطنت گردید و بهوج بیربل نام را که از طرف دختر وارث ملک قرار داده اسم سلطنت از صغر سن برو گذاشته بود بعده که او خود را شناخته بر وضع رامراج مطلع گردید از هر دو طرف لشکرکشي و خون ریزي زیاد به ظهور آمد - در ایامی که رامراج برای استیصال مفسدان سرحد بیجانگر رفته بود بهوج بیربل از عدم اختیار در ملک راني و استقلال زیاد رامراج بجان رنجیده خاطر مي بود چارهٔ کار درین دید که برای ابراهیم شاه خطی نوشته مع شش لک هون و دیگر تحف و هدایا همراه ایلچي زبان دان فهمیده کار خفیه روانه ساخته به مدد خود به قبول مبلغ کلي که در هر منزل پیشکش نماید طلبید - ابراهیم شاه به طمع مبلغ پیشکش و رسیدن زرنقد با لشکر آراسته بر آمد خبر حرکت لشکر بیجا پور که به رامراج رسید دانست که سبب بر آمدن ابراهیم شاه

گذرانده بود - سلطان بعد از چند روز باز فیل را به اسد خان بخشید -
یوسف شحنه که از مدت با اسد خان سوی مزاج داشت بدین مرتبه
بر رشک و حسد او افزود که هیچ روز و شبی نه بود که به تقریب و تمهید
تازه خبث و بدی اسد خان را به گوش سلطان نه رساند - بعده که دید اثری
نمي بخشد روزی که اسد خان برای سیر باغ با جمعی از مردم خاص
رفته بود و باقي مردم و سپاه متفرق بودند یوسف شحنه خود را با جمعی
از اوباشان رسانده دست و پای لا حاصل زد - و اسد خان باوجود قلت
جمعیت غالب آمد - سلطان شنیده یوسف را مغضوب و مقید ساخت
اسد خان باز شفیع جرائم یوسف گشته خلاص نموده به خانهٔ خود برده
خلعت و اسپ تواضع نمود - اما بعد آن اسد خان خانه نشین گشته
باز رخصت اقطاع خود گرفته رفته چندگاه در آنجا بسر برد - و از شنیدن
شهرت جنگي که یوسف را با اسد خان رو داد و اسد خان از آن روز
خود را از خدمت سلطان کنار کشید و نیز میان مردم شهرت یافت که
پرخاش و جراوت یوسف به اشارهٔ ابراهیم شاه است و از هر طرف مادهٔ فتنه
و فساد آماده گردید - و برهان نظام شاه شنیده به تهیهٔ لشکرکشي پرداخته
به اتفاق بریدیه بیجا پور رسید و خرابي زیاد به حال رعایا و ملک عادل
شاهیه رسانید - اگرچه اسد خان نیز درین حال خود را به نظام شاه برای
منع و نصیحت رساند اما فائدهٔ مرتب نه شد - و میان مردم واقع طلب
ومدعیان اسد خان شهرت گرفت که اسد خان رفته به نظام شاه پیوست -
و اسد خان معذرت این معنی را به خدمت ابراهیم شاه نوشت که
اگرچه از من در همه صورت سوای نمک حلالي به ظهور نیامده اما اگر
به گفتهٔ مدعیان صاحب غرض قسم دیگر دل نشین پادشاه گردیده باشد
حکم شود که غلامی آمده سر مرا بریده به برد و الا امیدوارم که بر صفحهٔ

بود همه را آتش زده بعد نزدیک رسیدن رامراج خود را نیز به خنجر آبدار به دارالبوار فرستاده آنچه از تعداد و تعیین و زن جواهر و مروارید مورخان صداقت بیان خصوص محمد قاسم فرشته که در آن عهد بود و خمیر او را از خاک دکن سرشته بودند نوشته هرچند عقل در قبول مبلغ خطیر تردد دارد نظر بر مزید صحت کلام نوشته مي‌شود - یاقوت هفت صد من الماس نه صد من زمرد و زبرجد پانصد من و مروارید هزار و شش صد من که هر من دوازده نیم آثار پخته یعني سوم حصه من شاه جهاني باشد به زبان قلم داده اند *

بعد رسیدن ابراهیم شاه به رایچور سرحد بیجا پور اسد خان را براي تسخیر قلعهٔ ادوني مرخص نمود بعد محاصرهٔ چند روز که عرصه بر محصوران تنگ گردید و قلعه نزدیک به مفتوح گردیدن رسید - خبر رسیدن سنکاري برادر رامراج مع فوج سنگین انتشار یافت - اسد خان دست از محاصره برداشته مقابل فوج کفار شتافت - بعده که جنگ‌هاي صعب صف ربا و چپقلش‌هاي بهادرانه به عرصهٔ کارزار در آمد اسد خان غالب آمده فوج بیجانگر را هزیمت داد و اسیر زیاده و غنیمت بسیار با یک فیل سواري برادر رامراج به دست مردم اسد خان افتاد و اسد خان مظفر و منصور خود را مع غنیمت و اسیران به خدمت سلطان رساند و از رایچور به اتفاق کوچ نموده به بیجاپور رسیدند *

سرداران دکني از راه عداوت قدیم که با غریبان داشتند خفیه به عرض سلطان رساندند که اسد خان باوجود دستگیر شدن زن و فرزندان برادر رامراج مبلغ خطیر گرفته دست از آنها برداشت سلطان گوش به قول آن جماعه نه نمود و فیلي که اسد خان آورده با اسیران به خدمت ابراهیم عادل شاه

بودند به نظام شاه تواضع باید نمود و به اتفاق نظام شاه رامراج را در فرستادن تحف و هدایا با خود رام باید ساخت و بعد دفع لشکرکشي بیجا نگر با جمشید قطب الملک فهمیده تلافي او باید کشید - ابراهیم شاه موافق صلاح همدمان به عمل آورده شر راجه و نظام شاه را از ملک خود برطرف نمود و بعد خاطر جمعي ازآن هر دو عدوی غالب فوج سنگین همراه اسد خان داده برای مقابلهٔ جمشید قطب الملک تعین فرمود و اسد خان بعد تردد نمایان فوج‌های قطب الملک که جابجا استقامت ورزیده بودند برداشته فوج مقابل را هزیمت داده به گلبرگه رسانید و دو سه قلعه که قطب شاه در سرحد بیجا پور تازه احداث نموده در پناه آن مستظهر گشته بر ملک عادل شاهیه تاخت مي آورد - همه را مفتوح ساخته مسمار نمود *

درین ضمن باز جمشید قطب شاه با فوج سنگین که به مدد زمینداران اطراف فراهم آورده بود مقابل اسد خان رسید - و بعد محاربات صعب که به شمار الوف از هر دو طرف علف تیغ و هدف تیر و بندوق گردیدند فتح نصیب اسد خان گردید گویند جنگ به مرتبه از هر دو طرف مغلوبه گردیده بود که هر دو سردار را بی آنکه هم دیگر را شناسند سروکار مقابله و مقاتله افتاد - و جمشید قطب شاه از دست مخالفان چنان زخم نمایان بر چهره برداشته جان بدر برد که تا زنده بود وقت طعام خوردن و آب آشامیدن تصدیع مي کشید - گویند وقت ارادهٔ سواري جمشید شاه یکی از رمالان مشهور که درین فن کامل بود و در احکام کمتر خطا راه مي یافت ازو احوال مآل جنگ استفسار نموده بود او در جواب التماس نمود که مآل جنگ نیک به نظر نمي آید - سلطان بجد شده به سماجت تمام سبب آن پرسید . رمال گفت چنان مشاهده مي گردد که في الحال

جرائم کردہ و ناکردۂ عاجز قلم عفو کشند - ابراهیم شاہ بعد مطالعۂ خط به اعزاز طلبیدہ در بغل گرفتہ معذرت خواست - درین آوان قاسم برید که از راہ نمک حرامي باوجود احسان ابراهیم شاہ رفاقت نظام شاہ اختیار کردہ بود در سنه ۹۴۹ نه صد و چهل و نه به اجل طبعي در گذشت - ازانکه روز به روز مادۂ نزاع و فساد میان نظام شاہ و ابراهیم شاہ زیادہ شعلهور مي گردید و از هر دو طرف فوج کشي به میان آمد شاہ طاهر که رفیق و مشیر و همدم نظام شاہ به میان آمدہ بنای مصالحه به شرط واپس دادن قلعۂ شولاپور مع پینهہهای توابع که نظام شاہ به غصب در تصرف خود گذاشت داشت بعد این صلح و مراجعت نظام شاہ انتشار یافت که رامراج به اتفاق فوج جمسید قطب شاہ و بریدیان که علي برید پسر محمد [۱] قاسم برید بجاي پدر فرمان فرمای بیدر احمد آباد گردید و بر سر ملک بیجا پور تاخت آوردہ معمورهای مشهور عادل شاهیه را تاخته و تاراج نمودہ به خاک برابر ساخته ویران مطلق مي نماید و گلبرگه را قطب شاہ به تصرف خود آوردہ تهانه قائم نمودہ و خلل عظیم در ملک افتادہ ازآنکه ابراهیم شاہ نسبت به جد و پدر فتح نصیب کمتر بود و مکرر شکستهای پی درپي به او مي رسید سراسیمه کاروبار خود گردیدہ نمی دانست مآل آن کار به کجا منجر خواهد شد - درین ضمن نظام شاہ خفیه بلکه علانیه طبل مخالفت نواخته ممد و معاون مخالفان ابراهیم شاہ گردید عماد الملک به میان آمدہ به اتفاق اسد خان به تقاضای وقت مصلحت دفع فساد در آن دانستند که باز از سرنو با نظام شاہ صلح نمودہ قلعۂ شولاپور و پینهہهای که به پنج و نیم پینهه مشهور

(۱) امیر برید

صد و ده نفر را که بیشتر آن مسلمانان و از اعیان شهر بودند به گفتهٔ اهل غرض متهم ساخته حکم قتل آنها فرمود و زلزلهٔ عظیم در شهر و لشکر افتاد و امرا و ارکان دولت بجان آمده از ملاحظهٔ مآل کار خواستند که شاهزاده عبد الله را از قید بر آورده به سلطنت بر دارند و در فکر مقید ساختن ابراهیم عادل شاه افتادند و افشای این راز به میان آمد همین که شاهزاده عبد الله را از قید بر آوردند هنوز که در صدق و کذب آن خبر سخن بود نزد ابراهیم شاه به تحقیق منجر گردید و بر اتفاق امیران اطلاع یافت قبل از آنکه به فکر تلافيِ آن پردازد و شاهزادهٔ عبد الله متوهم گردیده جان سلامت بردن را غنیمت دانسته به اتفاق جمعی از امرا و همدمان به تغییر لباس فرار نموده خود را به بندر گووهٔ فرنگ رسانید - و ابراهیم شاه جمع کثیر که در این مصلحت شریک بودند وجمعی که بدان تقصیر گردیدند همه را زیر تیغ آورد و کوچهٔ بیجاپور ازآن خون رنگین گشت و عالمی به فغان آمد - اسد خان از آن مقدمه خبر نه داشت اما ازآنکه به گفتهٔ مدعیان داخل مغضوبان گردیده بود از آن مادهٔ فساد خبر یافته راه اقطاع خود اختیار نمود - و بعضی از وابسته‌های او را حکم حبس فرمودند بعد چند روز که سلطان بر بی تقصیريِ او اطلاع یافت نه فیل و نه اسپ مع دیگر تحف به خدمت سلطان فرستاده همراه آن عریضه مشتمل بر نظم و نثر برین مضمون مرسل داشت - سلیمان سریرا سکندر مسندا فریدون حشمتا * * شعر *

چه شد چه شد که بدین سان رمیدهٔ از من
چه کرده‌ام چه شنیدي چه دیدهٔ از من
گر گناهی کرده‌ام اینک سر و تیغ و کفن
ورنه بی موجب نه شاید دوست[۲] آزردن

---

(۲) ن - دوستان آزردني *

بر من بگذرد بعده که جمشید شاه ابرام از حد گذراند ظاهر ساخت که آثار دور فلکي و اختر شناسي چنان معلوم مي شود که مآل این جنگ بعد کشته شدن جمع کثیر به هزیمت منجر شود - و خود سلطان را چنان زخم نمایان بر چهره به رسد که تمام رخساره گرفته تا لب و بیني معیوب گردد - از شنیدن آن سلطان بر آشفته گشته حکم بریدن گوش و بیني رمال فرمود *

بار دیگر نظام شاه به اثر عداوت کهنه و مدد خرچ رامراج به قصد تسخیر گلبرگه و خرابي دیگر پرگنات تعلقه عادل شاهیه لشکر کشي نمود - و ابراهیم شاه نیز از شنیدن حرکت نظام شاه با فوج سنگین از جای خود روانه گردید - و کنار آب نبا تهوره هر دو لشکر را باهم مقابله و محاربهٔ عظیم رو داد - و از اول روز تا سه پهر جنگ قائم بود و سوار و پیاده بی شمار با چند سردار نامي از هر دو طرف علف تیغ و هدف تیر و سنان گردیدند و عادل شاه سه ترکش به ذات خود در آن جنگ خالي نمود - بعد کوشش و کشش بسیار فتح نصیب عادل شاه گردید و دو صد و سي و پنج فیل خالي و پر از مصالح جنگ و یک صد و بیست عرابهٔ توپخانه و دیگر اسباب تجمل به دست عادل شاه در آمد - و چنین فتح رو داد که در تمام سلطنت ابراهیم شاه چنان فتح نمایان نصیب نه شده بود *

اما از آن سال در طریقهٔ سلوک ابراهیم شاه با خورد و کلان کافهٔ انام تفاوت تمام راه یافت و به مرتبه دل او به افعال شنیع و ظلم و خون ریزي و سیاست مائل گشت که بهر تقصیر و بهانه درقتل و خفت شرفا و نجبا و ضعفا اقدام مي نمود و بازار آدم کشي را به مرتبه رواج داده که جمع کثیر از هنود و مسلمین ترک وطن و خانمان نموده رو به اطراف آوردند روزی یک

آنجا مي ماند برساندن مبلغ زر نقد و وعدهٔ وعید با خود رام ساخته قلعه را به تصرف خود آرد - برهمن بعد رسیدن که اسدخان را درشدت مرض مشاهده نمود تا مقدور در جذب قلوب مردم قلعه و رسانیدن زر و وعدهای لطف آمیز کوشیده بعضی را به دام فریب در آورد - اما آخر کچهٔ او گل کرد و به سبب افشای راز کاری نه توانست ساخت بلکه اسد خان برهمن را گرفته با بیشتری از همراهان او زیر تیغ آورد - درین ضمن شهرت یافت که سلطان ابراهیم به قصد عیادت اسد خان مي آید - عریضه مشتمل بر حقیقت رسیدن برهمن و به سزا پیوستن و اشارهٔ طلب ابراهیم شاه نوشته در آن این درج نمود * * بیت *

چون سرو ناز قدم رنجه کن بدین گلزار
جو باد صبح گذر کن سوی حدیقهٔ آنس

تا جان نثار قدم گرامي نمایم - سلطان بعد رسیدن عریضهٔ اسد خان که در ماه محرم سنه ۹۵۶ نه صد و پنجاه و شش مرحله پیمای سفر آخرت گردید شنید بعد رسیدن به لوازم تقریب و دلداري فرزندان و وا بستههای او پرداخته همه را مخلع ساخته بر مواجب آنها افزود از جمله اموال او سه صد و بیست فیل و چهار صد اسپ به ضبط سرکار خود در آورد و باقي زر نقد و اجناس دیگر به فرزندان او گذاشت مدت چهل و پنج سال در خدمت دو پادشاه عمر صرف نموده از اثر شر و آفت حسد دکنیان و مدعیان محفوظ مانده به آبرو ازین جهان فاني به دارالبقا شتافت - گویند صد گوسفند و دو صد مرغ موافق همان برنج و دیگر مصالح در باورچي خانهٔ او صرف مي شد *

بعد از واقعهٔ اسد خان شاهزادهٔ عبد الله مصلحت و صلاح کار در آن دانست که چند گاه در پناه نصرانیان گووه گذرانده بر وقت خروج نماید

هر چند تهمتی که ارباب غرض برای این فدوی آن درگاه بسته اند خبر ندارم یکی به صد اعتراف دارم و در همه حال افسوس بر مآل کار ولي نعمت مي نمایم - و در آخر نامه این دو بیت از زادهٔ طبع خود درج نمود * * شعر *

به یک ماه با تحفه و پیشکش بیایم بدان بارگه شاد وخوش
بیایم به بقدم به خدمت کمر نهم چون قلم بر خط شاه سر

بعد رسیدن عریضه متعلقان اسد خان را که نظربند بودند نوازش نموده نزد اسد خان روانه نمود *

درین ضمن خبر رسید که لشکر نظام شاه و قطب شاه به اتفاق در بندر گووه جمع شده مي خواهند شاهزاده عبد الله را بسلطنت بردارند و برهمن معتبر زبان آور را نزد اسد خان برای تکلیف رفاقت فرستادند و در خط مبالغه به کار بردند که این معني باعث نجات عالمی از دست چنان ظالمی خواهد گردید اسد خان در جواب به تندي و سختي پیش آمده گفت اگر کشتن میانجي و ایلچي ممنوع نمي بود ترا به سیاست مي رساندم - برو بگو تا جان دارم سر از قدم ابراهیم شاه بر نه خواهم داشت و ترک رفاقت او نه خواهم نمود - بعد مراجعت برهمن نصرانیان و نظام شاهیه و جمعی از دکني‌ها فراهم آمده شاهزادهٔ عبد الله را بر تخت نشاندند - از انتشار این خبر جوق جوق مردم اطراف بیجا پور به شاهزادهٔ عبد الله رو آوردند - درین مابین اسد خان که از مدت مریض بود خبر اثر سفر آخرت او انتشار یافت - نظام شاه از شنیدن آن همان برهمن را با هفتاد نفر انتخابي کار زار دیده به شهرت عیادت اسد خان روانه ساخت و خفیه ارشاد نمود که در همه صورت تا تواند مردم قلعه را که اسد خان در

از جملهٔ محصول محال پرگنات از عمال و رعایا گرفته همه جا ملک نظام شاه
را خراب کنان تا رسیدن فوج مخصم که تعاقب نموده بود خود را به بیجاپور
رساند و فوج نظام شاهیه که پاشنه کوب می آمد به قلعهٔ پریندہ رسیده
به اندک تردد منصوب کردهٔ ابراهیم عادل شاه را بر آورد و قلعه دار دکنی
که گریخته خود را نزد عادل شاه رسانده به سیاست رسید - بعده نظام شاه
به نامه و پیغام با رامراج همداستان شده به سرحد رایچور طلبیده خود نزد
رامراج رفته ملاقی گشته عهد و پیمان به میان آوردند که به اتفاق رائچور
را گرفته به مردم رامراج سپرده باز به مدد همدیگر شولاپور را از تصرف مردم
عادل شاه بر آورده به نظام شاه واگذارند بعده که خاطر خود را که به شرح
تفصیل آن نمي پردازد و در ذکر نظام شاهیه مجمل بر زبان قلم داده جمع
ساخت و رامراج در ملک خود معاودت نمود - برهان نظام شاه به احمد نگر
رفته بعد از چندگاه به منزل گاه دارالقرار شتافت و حسین نظام شاه
قائم مقام او گردید و جمعی از هواخواهان هر دو طرف به میان آمده
هر دو والي ملک بیجاپور و احمد نگر را در سرحد باهم ملاقات دادند بعد
فراغ از تعزیت و تهنیت و تقدیم ضیافت عهد و پیمان موافقت و برداشتن
طریقه نزاع و عداوت به میان آورده از همدیگر مرخص شدند اما از آنکه
ملک دکن فتنه خیز و مردم آنجا درهم انداز و مادهٔ فساد اند در اندک
مدت به سبب برخاسته آمدن خواجه جهان از نزد حسین شاه نزد
عادل شاه عهد و پیمان محبت به مخاصمت مبدل گردید و عادل شاه
از رامراج مدد خواسته برای استخلاص شولاپور لشکر کشي نمود و عین الملک
مدار علیه نظام الملک که درین ایام نزد عماد الملک برار رفته از نظام شاه
رو گردان شده بود ابراهیم شاه بهزاران آرزو و خواهش تمام پیغام وزارت

و نظام شاه در همین آوان برای تسخیر قلعهٔ کلیاني که در تصرف بریدیان
بود و علي برید در اعانت و رفاقت عادل شاه مي کوشید خود را رسانده
به محاصره پرداخت - ابراهیم شاه اطلاع یافته خود را به مدد علي برید
رسانیده اطراف را فرو گرفت و از چار طرف راه رسد غله بر اشکر نظام شاهیه
چنان بند نمود که در لشکر گراني و کم یابي به مرتبهٔ اتم گردید - روز عید
که عادل شاه در حمام بود گمان حرکت و شوخي زیاده لشکر نظام شاه
نه داشت نظام الملک به صلاح شاه جعفر برادر شاه طاهر که في الحقیقت
وزیر و مشیر نظام شاه بود چنان غافل بر سر لشکر ابراهیم عادل شاه تاخت
آورد که تا خبردار شدن عادل شاه و از حمام بر آمدن نصف لشکر و بیشتر
از کار خانه جات به تاراج رفت و جمع کثیر مع دو سه سردار نامي کشته
گردید - عادل شاه هوش باخته سوای آنکه خود را به بیجاپور رساند
چارهٔ کار نه دانست و قلعهٔ کلیاني به تصرف نظام شاهیه در آمد و وقت
هزیمت ابراهیم عادل شاه سي لک هون خزانهٔ نظام شاه مابین راه به او
در خورد آن را عوض پای دادن سر انجام سلطنت غنیمت دانسته
به تصرف خود آورد - مردم نظام شاه را که همراه خزانه بودند مغلوب ساخته
و مغلول نموده به یکی از قلعه‌های بیجاپور روانه ساخت و از آنجا بر سر
قلعهٔ پرینده که سر راه بود تاخت آورد از آنکه مردم قلعه بی خبر بودند
و عادل شاه به شهرت فوج هزیمت خوردهٔ نظام شاهیه ناگهان بر دروازهٔ قلعه
رسید بدون اینکه کار به محاصره کشد قلعهٔ پرینده به تصرف عادل شاه
در آمد و یک لک هون با دیگر جنس از جملهٔ سر انجام به ذخیرهٔ قلعه
و هرچه قابل همراه گرفتن و به سپاه قسمت نمودن بود برداشته قلعه
را حوالهٔ یکی از دکني‌های همراه خود نمود و قریب پنج لک هون دیگر

نظام شاهیه با فیلان کوه پیکر جنگی چون سیل روان بر عین الملک حمله
آوردند و جنگ عظیم در گرفت و از هر طرف پشته‌های کشته‌ها نمودار
گردید بعده که فوج نظام شاه از چار طرف بر عین الملک زور آورد و از طرف
ابراهیم عادل شاه مدد نه توانست رسید عین الملک موافق داب انتهای
شجاعت و تهوري از اسپ پیاده شده با برادران و بهادران همدم بر قلب
خصم حمله آورده دو زخم نمایان بر داشت و نزدیک بود که اثر هزیمت
بر فوج نظام شاه ظاهر گردد - درین ضمن دو سه دکني و حبشي مقرب
هم رکاب ابراهیم عادل شاه از راه عداوت ارثي که با غریبان داشتند به زبان
آوردند که عین الملک یا از راه عجز مغلوب گردیده یا به ساخت و طمع
وعدهٔ مبلغ خطیر خود را به نظام شاه رسانیده و اصلا به نظر نمي آید
ابراهیم شاه عقل باخته حرف مدعیان عین الملک را مقرون به صدق دانسته
از آنکه از ابتدای شروع جنگ به سبب دور رفتن عین الملک وسواس
بد باطني که خاصه سودائي مزاجان بد مظنه است از طرف عین الملک
بهم رسانده بود زیاده متوهم گشته مغلوب هراس گردیده به قصد فرار عنان
اسپ را یک بارگي طرف بیجاپور معطوف داشت عین الملک که بر فرار
ابراهیم شاه اطلاع یافت چون در همان حالت که به خود او دو زخم رسیده
بود و خون سیلان مي نمود و صلابت خان همشیره زادهٔ او نیز زخم‌های
کاري برداشته از اسپ افتاده بود از خبر فرار ابراهیم شاه خود را نه باخته
صلابت خان را برداشته بر اسپ خود بسته به تردد پامردي از آن فوج
خون خوار بر آمد از آنکه خیمه و بازار و همهٔ اسباب او به تاراج رفته بود
از عقب ابراهیم شاه تاخته خود را نزدیک رسانده پیغام نمود که سبب فرار
چه بود حالانکه چنین رو داده و خیمه و کل مایحتاج من به تاراج رفته

به میان آورده نزد خود طلبیده عوض اسد خان صاحب اختیار سلطنت و سر فوج خود ساخت و به خطاب معز الدولة القاهرة عمدة الملک نواخت و بیست و پنج هزار هون که یک لک روپیه می باشد نقد عنایت فرمود - و در همین آوان شاه علي برادر حسین شاه نظام الملک از احمد نگر برخاسته نزد ابراهیم شاه آمد و خان جهان دکني نیز از حسین شاه نظام الملک آزرده شده رفاقت شاه علي نموده خواستند به مدد ابراهیم شاه که جد مادري شاه علي مي شد او را به سلطنت احمد نگر بر دارند بعده به فکر تسخیر شولاپور پردارند - آخر پیش رفت کار نه شد چنانچه در ذکر سلطنت حسین شاه نیز بزبان قلم داده *

حاصل کلام ابراهیم شاه به استعداد تمام با لشکر و فیلان کوه پیکر صف ربا به اتفاق عین الملک به قصد تسخیر شولاپور روانه گردید و از آن طرف حسین شاه با لشکر آراسته به مقابل آمد و از هر دو طرف کوس و کرنای رزم و صفوف جنگ نواخته شد و چون در شروع جنگ غلبهٔ فوج نظام شاه ظاهر گردید عین الملک که از طرف عادل شاه هراول و سر فوج بود به اظهار حسن اخلاص و تهوري بی باکانه طرف فوج خصم تاخته اسپ برداشته از نظر لشکر ابراهیم عادل شاه غائب شد عادل شاه تیز جلوی عین الملک را مشاهده کرده پیغام نمود که از قول بدین تفاوت دور رفتن خلاف مصلحت است اگر خدا نه کرده قسم دیگر رو دهد ازین طرف مدد رسیدن دشوار خواهد گردید عین الملک جواب فرستاد الحال که چنین اتفاق افتاده بر گشتن من مناسب نیست از فضل الهي خصم مغلوب خواهد گردید و از حملهٔ عین الملک توپ خانه نظام شاه به تصرف او در آمد و فرمود که آتش خانه توپ را میخ آهن زدند و از آن طرف نیز فوج

را بادہ هزار سوار برای مقابله عین الملک تعین نمود او نیز زخم کاری برداشته هزیمت خوردہ آمد - بعد از آن ابراهیم شاہ به فکر سوار شدن خود پرداخت - عین الملک تا دو سه صبحی سوار شدہ از دور سیاهي فوج خود نمودہ طرح جنگ نه انداخته به طریق طلایه مراجعت مي نمود - روز چهارم که لشکر ابراهیم شاہ تا سه روز از ملاحظهٔ شهرت آمد آمد عین الملک مستعد مقابله گشته تمام روز بر پشت اسبان انتظار کشیدہ بر گشته مي رفتند آن روز نیز بروزهای دیگر تصور نمودہ به مرتبه سهل انگاري را کار فرمودند که زین هم به پشت اسپان نه بستند - هرچند خبر مي رسد که عین الملک رسید نا شنیدہ انگاشته مي گفتند که تکتک پا مي نماید تا آنکه خبر غافل بودن لشکر ابراهیم شاہ به عین الملک رسید و خود را به سرعت تمام مقابل فوج خصم رساندہ فرصت زین بستن نه دادہ به مرتبهٔ بی دست و پا ساخت که همه در فکر فرار افتادند و ابراهیم شاہ که استعمال گریز پائي به کمال رساندہ بود خود را به پشت اسپ رساندہ با جمعی که توانست رفاقت نمود تا بیجاپور بند نه گردید و همه اسباب تجمل و سلطنت به دست عین الملک افتاد و فوج عین الملک از عقب تاخت آمدہ بیجاپور را محاصرہ نمود و ابراهیم شاہ محصور گشته به دفعیه پرداخت عین الملک نواح بیجاپور را تاخته راہ رسد شهر چنان بند نمود که در شهر گراني به مرتبهٔ اتم رو داد و بر ابراهیم شاہ عرصه چنان تنگ گردید که نا چار هفت لک هون مع نامه و ایلچي نزد رامراجه روانه نمودہ کومک طلبید و رامراجه برادر خود را با فوج سنگین برای مدد ابراهیم شاہ تعین نمود بعد نزدیک رسیدن فوج رامراج عین الملک به تهیهٔ شبخون زدن پرداخته دو هزار سوار انتخابي جانباز و چهار پنج هزار برق انداز جدا نمودہ آخر

از طرف عطای زر نقد و دیگر سر انجام پرداخت حال من ضرور است - ابراهیم شاه که هزیمت یافتن خود از شومي و حرف نشنوئ عین الملک مي دانست در جواب بر آشفته گفت که چنان نوکر حرف نشنو مرا درکار نیست هر جا که خواهد برود - عین الملک ازین جواب به بحر حیرت فرو رفته باز پیغام نمود که بغیر از سلطان کرا دارم و کجا روم * بیت *

جز آستان توام در جهان پناهی نیست
سر مرا بجز این در حواله گاهی نیست

ابراهیم شاه زیاده از سابق بی دماغ گشته گذرانندهٔ پیغام را به ضرب طپانچه و سیلي و دشنام بر گرداند عین الملک نه دانست که چه کار سازد و کجا رود ازین طرف رانده و ازان طرف مانده شده با همراهان مصلحت نمود مرتضی خان انجو و میرزا بیگ سیستاني مصلحت دادند که الحال که ما را بهر دو پادشاه جای رجوع نماند بهتر آنست که طرف نواح مرچ که از سرکار سیر حاصل بیجاپور است و فصل خریف رسیده خود را رسانده فکر قوت خود و اسپان نمائیم تا از پردهٔ غیب چه به ظهور آید بعده خود را بدان طرف رسانده به سپاه تاکید نمود که سوای آنکه به گرد آوري و محافظت محصول پردازند مضرت دیگر بحال رعایان نرسانند و در اندک فرصت سپاه و چهار پا را آسوده ساخته به سرانجام مایحتاج خود پرداخت ابراهیم شاه اطلاع یافته پنج هزار سوار به سرداري یکی از دکنيها برای تنبیه و اخراج عین الملک تعین نمود صلابت خان مقابل فوج ابراهیم شاه خود را رسانده بعد از مقابله غالب آمده فوج پادشاه را چون رمه گوسفند پیش انداخته هزیمت داد - سلطان بر هزیمت فوج اطلاع یافته خود را برای گوشمال عین الملک رساند بعد نزدیک رسیدن دلاور خان حبشي

ذکر سلطنت علي عادل شاه بن ابراهیم عادل شاه واسطهٔ چهارم

علي عادل شاه که بر تخت بیجاپور جلوس نمود اگرچه از آوان طفلي به حدت فهم و شوخي طبع موصوف بود اما به سبب استادی که داشت بعد رسیدن به حد تمیز به مذهب تشیع رغبت تمام بهم رسانده بود چنانچه روزی ابراهیم شاه در خلوت شکر این معنی بجا مي آورد که حق تعالی مرا توفیق مذهب جد و پدر نه داد و به راه راست هدایت نمود - علي عادل شاه که نزد پدر نشسته گوش مي کرد از روی گستاخي در جواب پدر گفت چون از طریقهٔ جد و پدر گذشتن رویهٔ محمود است ضرور گشت که فرزندان حضرت هم دین و آئین دیگر اختیار نمایند ازین حرف ابراهیم شاه بر آشفته بر پسر اعتراض نموده چند روز بار سلام نه داد و نه دانست که از صحبت استاد است - خواجه عنایت الله شیرازي را که استاد او بود معاتب و مقید نموده به صلاح فضلاء حنفي مذهب ملا فتح الله شیرازي را که به مذهب امام اعظم اشتهار داشت به معلمي شاهزاده مقرر نمود اتفاقاً ملا فتح الله نیز امامیه بود شاهزاده را بعد سیاست بسیار به علت آنکه میل به مذهب تشیع دارد و با پادشاهزاده عبد الله شریک مصلحت خروج بود با معلم او در قلعهٔ مرچ مقید ساخته به سکندر خان قلعه‌دار آنجا و کمال خان دکني که خواهر زادهٔ اسمعیل عادل شاه مي شد که روافض مذهب را نزد شاهزاده راه نه دهند اتفاقاً سکندر خان و کمال خان نیز خفیه مذهب تشیع داشتند در خدمت‌گاري شاهزاده خلاف مرضي ابراهیم شاه مي کوشیدند - این خبر که در ایام

شب خود را به فوج زامراج رسانده شبخون نمود به مرتبهٔ کافر کشي را کار فرموده تزلزل تمام درمیان کفار انداخت اما از آنکه برادر زامراجه از زباني هرکاره‌ها بر شبخون آوردن عین الملک اطلاع یافته روشني مشعل و مهتاب زیاد نموده بود و غلغلهٔ رستخیز عظیم رو داد جمع کثیر از سوار و پیادهٔ عین الملک به کار آمدند - و ناچار عین الملک فرار نموده چون طرف اُردوی خود راه نیافته طرف دیگر افتاد و راه گم کرده سر از راه‌های ناهموار و تراکم اشجار خاردار بر آورد - درین ضمن خبر کشته شدن عین الملک زبان زد مردم لشکر گردید هرکدام راه فرار اختیار نمودند و فوج قلعه بر آمده به تاراج بهیر و بنگاه عین الملک پرداخت و عین الملک ناچار رو به طرف ملک نظام شاهیه گذاشت *

درین آوان ابراهیم عادل شاه از غصه ناموافقت ایام ناتوان شده بود و اثر جنون با دو سه عارضهٔ جسماني که علاوهٔ هم گردید بر سیاست و خون ریزي به مرتبه شقاوت قلب بهم رساند که چندین اطبا را که از علاج عاجز آمده بودند به گمان سوی بد به قتل رساند و در پای فیل انداخت - و شدت سیاست او به جای رسید که عطارها دکانها بسته جلای وطن اختیار نمودند و دو سال بدین بلا مبتلا بوده در سنه ۹۶۵ نه صد و شصت و پنج عقب مقتول‌های مظلوم شتافت ازو دو پسر ماند به اسم سلطان علي و [۱] طهماس و دو دختر یکی را به علي برید منسوب نموده بود و دوم را به مرتضی شاه وصلت کرده بودند بیست و چهار سال سلطنت نمود *

* بیت *

ز حادثات جهانم همي پسند آمد   که زشت و خوب جهان [۲] در گذر دیدیم

---

(۱) طهماسب   (۲) ن جمله

جای حرف موافق و مخالف نمي ماند - و با زمیندارا ن نواح و سر کشان اطراف رامراج چنان بنای سلوک گذاشته که به استظهار و مدد آنها قلعهٔ شولاپور و رائچور و مدگل و کلیان وغیره که از تصرف عادل شاهیه بدر رفته بود بلا آفت خون ریزي به اندک تردد تدبیر آمیز به تصرف در آمد و قریب سه هزار سوار انتخابي از سادات و قوم غریب عرب و عجم نوکر نموده در جلو خاص مقرر نمود و نسبت به سپاه و سادات و فضلا و شعرا و شرفای محتاج دست همت کشوده زری که ابراهیم شاه به گرد آوري آن سعي ها نموده یک کرور و پنجاه لک هون فراهم آورده بود مثل ابر ایام بهار بر ارباب حاجت مي پاشید - از آنکه در ایام شاهزادگي از اکثر علوم صرف و نحو و منطق و کلام و حکمت بهرهٔ حاصل کرده بود و قدر علما مي دانست در ایام سلطنت نیز طبع او به تحصیل علم و صحبت فضلا مائل گردید و به مرتبه در راه سلوک قدم گذاشت که از نزد اکثر سلاطین نامدار و راجهای عالي تبار ایلچي مع تحف و هدایا و مبارکباد رسیدند مگر حسین نظام شاه که به سبب گرفتن شولاپور که همیشه مادهٔ نزاع و فساد مابین سلاطین نظام شاهیه و عادل شاهیه بوده و به تدبیری که ذکر آن به طول کلام منجر مي گردد به تصرف علي عادل شاه در آمد اصلا به نامه و پیام خود را آشنا نه ساخت و در فکر مکافات بود *

درین ضمن خبر رسید که پسر کلان رامراج فوت شد علي عادل شاه در عالم زمانه سازي و رهنمونيِ عقل صائب جرأتی که نزد بعضی وسواس پیشگان خلاف رای صواب بود نموده با صد سوار که اکثر آن از مصاحبان عشرت پیشه و همدمان محرم تقوی شعار بودند به ماتم پرسيِ پسر رامراج رفته به شهرت بخار بغتتاً در مجلس رامراج خود را رساند و رامراج اطلاع

امتداد مرض به ابراهیم شاه می رسید چون مار بر خود می پیچید و اراده نموده بود که پسر خورد طهماس نام را ولیعهد ساخته پسر کلان را مسموم سازد یا به قتل رساند یاران ستم ظریف رساندند که شاهزاده طهماس زیاده از برادر کلان طرف مذهب روافض میل دارد لهذا او را نیز در بیماری مقید ساخته مهمات سلطنت به خواست الهی وا گذاشت بعده که ایام رحلت ابراهیم شاه نزدیک رسید بعضی هواخواهان شاهزادهٔ طهماس خواستند که او را از قید بر آورده به سلطنت بردارند سکندر خان و کمال خان قلعه‌دار تهانه مرچ که علی عادل شاه به اختیار آنها محبوس بود زبان مبارک باد سلطنت کشوده از قلعه بر آورده بر تخت نشانده آداب تهنیت بجا آوردند و علی عادل شاه شروع به عطای اضافه و تبدیل خطاب نمود - از انتشار این خبر مردم بیجاپور نیز رجوع به آن طرف آوردند و در همان زودی ابراهیم شاه ازین جهان رخت هستی بر بست - و سلطان علی عادل شاه با دبدبهٔ سلطنت به اتفاق امرای هواخواه خود را به بیجاپور رسانده از سر نو جلوس نموده حکم فرمود که به دستور مذهب تشیع خطبه خوانند و متصل بیجاپور بنای آبادی گذاشته موسوم به شاه پور ساخت - و روز به روز در اجرای مذهب و ملت تشیع سعی می نمود - مردم اعیان و علما و عوام ازین معنی آزرده خاطر گشته خواستند ازدحام عام نمایند اما از آنکه سلطان رویهٔ عدالت و ترحم به حال رعایا و احسان و تفقد و زرپاشی به مستحقان و درماندگان به خلاف رویهٔ پدر اختیار نموده بود و جمعی از امرا که خفیه در عهد ابراهیم شاه مذهب تشیع داشتند نیز با سلطان هم داستان شدند نائرهٔ فتنهٔ اختلاف مذهب بلند گردید - آری برای پادشاهان عدالت و برای دیگر شجاعت همه عیوب ملکی و دینی را می پوشد خصوص برای سلاطین که عدالت ضمیمه سخاوت و کرم گردد

گردید و علي عادل شاه صرفه در محاصره نه دانسته تا دولت آباد و جفیر و گلشن آباد بلکه تا کنار دریای شور تاخت و تاراج نموده اثری از آبادي نه گذاشتند و باوجود تاکید علي عادل شاه که بر زن و فرزند مسلمانان و مساجد ضرر نه رسانند - کافران دست تعدي به مال هندو و مسلمان دراز نموده ادب مسجد و خانقاه بر طاق بلند گذاشته مساجد را ویران و جای ستوران ساختند و بی آنکه به لشکر عادل شاه آفت جاني و مالي رسد حسین نظام شاه تنگ آمد چنانچه در ذکر سلطنت نظام شاهیه به زبان قلم داده و شاه جعفر برادر شاه طاهر را با دیگر فضلا به میان آورده قلعهٔ کلیاني را به علي عادل شاه تواضع نمود * * بیت *

هرچه دانا کند کند نادان لیک بعد [1] از خرابيِ بسیار

بعد صلح و مراجعت لشکر حسین نظام شاه مصلحت در آن دید که صبیهٔ خود بي بي جمال را به ابراهیم قطب الملک عقد بسته از [2] سر نو در فکر تلافي و خلاصي کلیاني پردازد و بار دیگر قطب الملک را به مدد طلبیده علي برید را هم با خود متفق ساخته و فوجها آراسته متوجه مقابلهٔ خصم گردید بعده که فوجها نزدیک هم رسیدند قطب الملک بی تکلفانه به اظهار محبت باطني برخاسته خود را نزد علي عادل شاه رساند و به نظام شاه پیغام داد که برای پارچه سنگ و حصار خون مسلمانان ریختن نه سزاست و حسین نظام شاه خجل گشته راه احمد نگر پیش گرفت - و فوج رامراجه تعاقب کنان تا احمد نگر شتافت و حسین نظام شاه

---

(۱) ن - بعد قبول رسوائي *

(۲) ن - به تهیهٔ تسخیر کلیاني پرداخت و علي عادل شاه نیز رامراج را بمدد طلبیده علي برید را *

یافته به خوش وقتي و شعف تمام تا در خانه به استقبال شتافته به اعزاز تمام به خانه آورده بر مسند خود نشانده و خود به ادب نشسته عذر خواسته گفت چرا از تشریف آوردن خود اطلاع نه دادند که چند منزل سعادت استقبال حاصل مي نمود - سلطان گفت اگر در جشن شادي برای مبارک‌باد مي آمدم خبر نمودن لازم بود چون برای پرسهٔ (۱) ماتم آمده ام خبر کردن مناسب نه دانستم و بعد ماتم پرسي خلعت گران بها با اسباب دیگر که روز بر آوردن ماتم در آن دیار معمولي بود برای راجه و متعلقان زن و مرد و امرا تواضع نموده همه را متخلع ساخت و زن رامراجه را مادر خواند و او خلعت فرزندي به او تواضع نمود و رو ازو نه پوشید - هرچند رامراجه تکلیف ماندن زیاد نمود به عذر ماتم قبول نه کرده زیاده از سه روز نه مانده مرخص گردید اگرچه در همه باب تعظیم و تکریم راجه به ظهور آمد اما وقت روانه شدن به عذر ماتم مشایعت نه نموده یکی از برادران خود را برین خدمت مامور نمود - و غبار آن در دل علي عادل شاه جا گرفت بعد رسیدن به بیجاپور که مکرر نامه و پیغام گله آمیز فساد انگیز از طرف حسین شاه به میان آمد کار به فوج کشي کشید - علي عادل شاه چتر و علم خود را که از قدیم زرد معمول بود به رنگ سبز که نشان سلطنت نظام شاهیه بود مبدل ساخته پیغام نمود که اگر مردي و مي تواني این علامات نشان خود را از من به ستان و الا آنچه از دستم بر آید مشاهده خواهي نمود - و در باب امداد به رامراجه خط نوشته کومک طلبید - رامراجه که در آرزوی تقدیم این خدمت انتظار مي کشید خود را به مدد رساند و به اتفاق لشکر بر احمدنگر کشیدند - نظام شاه در خود طاقت مقابله نه دیده محصور

---

(۱) پرسش

و اسیر نمودن زن و فرزند مسلمانان نموده وقت رفتن بردهٔ بی شمار گرفته
می بردند - دیگر وقت مراجعت بر تعلقهٔ هر پادشاه اسلام که می رسید
بعضی مکانها را تاراج نموده به تصرف خود آورده به منصوبان خود
می سپرد - این همه ناپاکي و بی باکيِ او بر عادل شاه ظاهر گردید از غصه
چون مار بر خود پیچید - ارکان دولت را برای مصلحت تدبیر کار در
خلوت جمع ساخت بعد به میان آمدن کنکایش کشور خان لاری و شیخ
ابو تراب شیرازي که از مقربان خیرخواه بودند بلا عرض رساندند که رامراج
صاحب فوج و جاه و جلال است و ملک زر خیز و چهل پنجاه بندر
که بیست کرور هون مداخل دارد و چندین کان طلا و الماس و یاقوت
در تصرف اوست بدون اتفاق بی نفاق هر پنج پادشاه مغلوب ساختن
او متعذر و پنجه به پنجهٔ او زدن پنجهٔ خود را رنجه داشتن است اول
ابراهیم قطب الملک را که به آن عدالت پناه دوستي باطن و رای صائب
و درد دینداري دارد شریک مصلحت و ممد و معاون باید ساخت -
علي عادل شاه به رای او آفرین گفته رسل و رسائل و آن کار آزموده نزد
ابراهیم شاه روانه نمود و آن قطب فلک مردمي که زیاده از همه سوختهٔ
بی اعتدالي آن کافر و طالب چنین مصلحت مقرون به صلاح دولت
هر پنج پادشاه بود دست به چشم گذاشته گفت که معقول نمودن حسین
نظام شاه و گرفتن قلعهٔ شولاپور در کمال اتحاد و رفیق کارزار با کفار ساختن
به عهدهٔ من است - پس مصطفی اردستاني را که سید سنجیده گفتار
نیک اطوار بود نزد حسین نظام شاه فرستاده آنچه بایست به او تلقین
و ارشاد نموده فرمود که اول نزد علي عادل شاه رفته ازو عهد و پیمان
با قسمهای مغلظ گرفته از همانجا به احمد نگر رفته با حسین نظام شاه
بنای عهد و دوستی و موافقت استوار سازد مصطفی خان به بیجاپور آمد

محصور شدن مصلحت نه دانسته براى استحكام قلعه به محصوبان پيغام نمود چنانچه در ذكر سلطنت حسين نظام شاه به تذكار در آمده خود راه جنير و ديگر قلعه جات كوكن اختيار نمود و كفار در خرابي شهر و بازار و سوختن مساجد و خانقاه و بستن اسپان در جامع مسجد تقصير نه نمودند و چوب هاى عمارت كه مبلغها بران خرچ شده بود بجاى سرگين گاو سوختند * بيت *

همه شهر و بازار احمد نگر شد از صدمهٔ قهر زير و زبر

اندرون قلعه بعد اتمام ذخيرهها تنگي غله به مرتبهٔ اتم رو داد قطب الملک خفيه و علانيه مدد رساندن رسد و ذخيره نموده بعد خرابي بسيار علي عادل شاه را فهمانده رامراجه را از محاصره برداشت و عادل شاه رامراجه را عذر خواسته طرف نلدرک برد - و در آن سر زمين به سبب ايام برشكال لنگر اقامت انداخته براى احداث قلعه مكان خوش نموده حصارى به كمال استوارى از گچ و سنگ ساخته موسوم به شاه درک ساخت - از آنجا هر سه پادشاه از رامراجه جدا شده به تعلقهٔ خود شتافتند اما رامراجه بعد رسيدن ملک خود به سبب غرور آنكه هر بار پادشاهان اسلام به آن بد انجام رجوع مي آرند در طريقهٔ سلوكى كه با وكلاى هر پنج پادشاه كه در پاى تخت او حاضر مي بودند مهرباني مي نمود و در خلوت مي طلبيد - تغيير وضع نموده گاه گاه سر ديوان كه بار مي داد به اهانت و خفت جواب و سوال مي نمود و حكم نشستن بر خلاف دستور نمي نمود و در جلو حكم سوار شدن زود نمي فرمود و نظر بر ضعف و نزاع سلاطين اسلام كه باهم داشتند در ارسال هديه و جواب نامه و رسيد هدايا تعلل زياد مي نمود - و در همه باب وضع را مبدل ساخته بود و وقت در آمدن به ملک اسلام براى معاونت باوجود قرار و منع عادل شاه بى ادبى بسيار به مساجد

دارم پس به اتفاق امرای نظام شاهي بنای صلح و قرار استحکام برین یافت که چاند سلطان صبیۀ حسین نظام شاه به علي عادل شاه منسوب گردد و شولاپور را در جهاز چاند بي بي به سپارند و خواهر علي عادل شاه به اسم بي بي هدیه به طریق هدیه به مناکحت شاهزاده مرتضی پسر بزرگ حسین نظام شاه برادر اعیاني چاند بي بي در آرند بعده به اتفاق بی نفاق بر سر آن کافر فاجر لشکر کشي نموده به انتقام ایام گذشته در انهدام تسلط سلطنت آن بد انجام به کوشند * مصراع *

آری به اتفاق جهان مي توان گرفت

پس ملا عنایت الله که از فضلای مشهور بود به وکالت و حجابت حسین نظام شاه همراه مصطفی خان به بیجاپور آمده لوازم عهد و پیمان ایمان ایزد منان به میان آورده بنای شادي طرفین گذاشته در زمانی که ماه زاید النور در خانه ناهید جنگي به نظر سعد مشتري پرتو نور افگنده و زهره مسعود در وتد طالع به رامشگري در آمده به هم چشمي برجیس فخر مي نمود و نیر اصغر که در خانۀ پنجم کسب نور از نیر اعظم نموده به نظر مودت سعدین فلک را به نظر نمي آورد و عطارد رقم سنج به قران هم خانگي سعد اکبر در اقران خود مباهات مي نمود به وکالت حسین نظام شاه مجلس عقد را منعقد ساخته اسباب نشاط را آماده ساختند

* بیت *

همه بوم و کشور ز شادي به جوش
مغني بر آورد هر سو خروش
همه مطربان و نوازنده ساز
ز آواز شان زهره در اهتزاز

آن قدر زیور و گوهر و زر و جواهر به خرج ارباب عشرت و صرف اهل حاجت

و علي عادل شاه را عازم جازم در اتفاق یافته نزد حسین نظام شاه شتافته بعد رسیدن و تقدیم آداب رسالت خلوت نموده به اتفاق خیرخواهان بی نفاق بر سر اظهار مطلب آمده گفت که آن کافر حربي به سبب نفاق پادشاهان اسلام به چه مرتبه تسلط بهم رسانده و به چه حد خود را گم ساخته در خفت و انهدام بنای استقلال پادشاهان اسلام مي کوشد - سابق که سلاطین بهمنیه بلا شراکت غیر تمام دکن را داشتند چگونه جنگ‌های کافر کشي به میان مي آمد مع هذا هر دو طرف گاه غالب و گاه مغلوب مي گردید - و بعضي سلاطین سلسلهٔ بهمنیه به تقاضای وقت به آن کافر شدید العداوة کجدار و مریز سلوک مي نمودند الحال که چهار پنج فرمان فرمایان درین ملک کم وسعت بر سریر سلطنت قوام دارند به سبب عدم موافقت از یک کافر همه را خفت باید کشید و رعایا که ودیعت پادشاه حقیقي اند از تعدي کفار در آزار و به انواع ضرر جاني و مالي گرفتار بودند کار بجای رسید که عوض تلافي خراب ساختن بت‌خانه‌ها که بهمنیه نموده‌اند آنها مساجد را سوخته طویلهٔ چهار پای خود مي سازند و در خانقاه و معبدخانه‌ها بت‌ها را جا داده پرستش مي نمایند این بدنامي در اوراق تواریخ تا قیامت برای هر پنج پادشاه یادگار خواهد ماند - حمیت و غیرت دین و ملت را برای سلطنت و عمر چهار روزه از دست دادن خلاف عقل و شان سلاطین است * * بیت *

زیستن چون به کام خصم بود مردن از زیستن بسی بهتر

قول بزرگان را کار باید فرمود * * بیت *

دولت از اتفاق خیزد بی دولتي از نفاق خیزد

حسین نظام شاه از شنیدن این کلمات هوش افزا رقت نموده بر مصطفی خان صد هزار آفرین گفته گفت هرچه تو گوئي به جان منت داشته قبول

ز طرف علي عادل شاه به روی کار آمد آن قدر الوان نعمت بر سفرۂ اخلاص وسعت زمین چیدۂ گشت که ذله‌ها برداشته شد و به قلمرو هر پنج پادشاه احکام صادر گردید که از هر طرف رسد و غله و دیگر مایحتاج لشکر پیهم به سزاولي اهتمام منسوبان آن کار به اردو و لشکر هر پنج پادشاه برسد رامراج از شنیدن این خبر مضطر گشته به تهانه فراهم آوردن فوج و لشکر کشي پرداخته سه چهار فوج به سرداريِ سرداران مبارز پیشه کار زار دیده مقرر نمود اول تیمراج برادر خود را با بیست هزار سوار جرار و یک لک پیادۂ برقنداز و تیر انداز و پانصد فیل کوه پیکر غرق آهن روانه ساخت و از عقب او برادر دویم به اسم سکذا (۱) نام را مضاعف آن سر انجام مع زمینداران نامي آن ضلع مرخص نموده فرمود که به تعجیل تمام خود را کنار آب کشنا رسانده معبرها را مسدود سازند و رامراجه خود با سپاه دریا موج و فیلان کوه شکوه از عقب سواري نمودند گویند جمله لک سوار و چهار پنج لک پیاده قدر انداز و دو هزار فیل عفریت شکوه با هر سه فوج موجود بودند و گذرهای آب را جا بجا مسدود ساختند چون لشکر اسلام نزدیک دریای کشنا رسیدند دانستند که گذرهای پایاب مشهور را از برداشتن دیوارها در درهای آب کن و چیدن توپ خانه مسدود نموده‌اند بعد کنکایش‌ها به تجویز امرای تجربه کار چنان مقرر شد که شهرت گذشتن از آب غیر معبرهای مقرري به زور شناوري مع اسپان دریا نورد میان خاص و عام داده و چندین هزار کدو و سبد و آلات شناوري موجود ساخته خیمه و خرگاه برای نمود بی بود در یکی از مکانها (۱) استاده نمودند و سپاهي جمعی از لشکریان مع باقي اهل حرفۂ بازار را آن طرف جلوه‌گر ساختند و تمام فوج

---

(۱) ن - سنکا *

(۱) ن - مکانهاي کنار آب *

در آمد که بحر در جوش و کان در خروش الامان در آمدند * بیت

زبس گوهر و زر که افشانده شد ز بر چیدنش دستها مانده شد

بعد اتمام مجلس عقد چنان مقرر شد که چاند بي بي سلطان چون قمر شب چهاردهم به بیت الشرف بیجاپور پر تو افروز گردد و بي بي هدیه سلطان به طریق هدیه و ار مغان سلاطین در ایوان سلطان نظام شاه رونق زیب و کار آرائش بخشند *

بعد از فراغ کار خیر طرفین علي عادل شاه حاجب مع نامه و پیغام ملالت انجام در باب مسترد ساختن قلعه رائچور و مدگل و ناکري وغیره که به تقاضای مصلحت وقت به تصرف کافران در آمده بود نزد رامراجه فرستادند کافر بد انجام از شنیدن آن پیام از جا در آمده تبسم کنان مضمون این بیت در جواب پیغام عطا نمود * * بیت *

مجنبان مرا تا نه جنبد زمین همین گویمت باز گویم همین

و بر پیغام رسان منت امان جان گذاشته اخراج فرمود بعد مراجعت ایلچي (۱) به امرای مقرب دیگر از روی درشتي بدر فرموده بود حسین نظام شاه و علي عادل شاه و ابراهیم قطب شاه و علي برید و شیخ برهان عماد الملک اتفاق نموده با افواج آراسته در سنه ۹۷۲ با فوج‌های جهان آشوب روانه شدند * * بیت *

سران سپه رایت افراختند روا رو به عالم در انداختند

چون بعد طی منازل به مقام تالي کوته کنار آب کشنا (۲) تعلقهٔ علي عادل شاه رسیدند ضیافت رنگین به فراوانيِ اقسام ماکولات و حلویات و فواکه

---

(۱) ن - که با وکلاي مقرب *

(۲) تلهکوته کنار رود دهون واقعست *

نیست که خودم را بر پشت اسپ سوار باید شد بر سنگهاسن نشسته خریطهای هون و کرههای مرصع به دستور دکن وقت تردد به یکه بهادران فوج برای دل خوشئي هر یک مي رساند - و از هر طرفی فریقي از ناریان و فریقی از غازیان به کارزار در آمدند - ناگاه فوج مشرکان از غایت جلادت خود را به سرداران اسلام مي رساندند و باز تاب نور[1] و بهادران نیاورده تا رسیده مانند گولهٔ توپ که به پارچهٔ کوه خورده بر گردد بر مي گشتند - و گاه یکه تازان میدان شجاعت و شهامت چون سیل اجل بر سر آن مدبران تاخته از کشتهها پشتهها مي ساختند * * بیت *

در آمد دو لشکر به جنبش چو کوه که از جنبش آمد زمین را ستوه

و برقندازان بی خطای هر دو طرف که به هوای صدا دیدهٔ مار در شب تار مي دوختند وذره مقابل شعاع آفتاب را به گوله بندوق مي ربودند صف آرا گشته در آن رستخیز چه سرهای سران را که از زین بر زمین نه رساندند و از جملهٔ بهادران مرد ربا و یکه تازي جوانان نبرد آزما چه سرخ روئي‌ها که بر صفحهٔ کارزار نیامد مکرر نزدیک به آن رسید که چشم زخم عظیم به لشکر اسلام رسد *

درین ضمن حسین نظام شاه در فوج دریای خون خود را زده صف هراول را از پیش رو برداشت و از صدمهٔ آن سالار صف شکن تزلزل تمام در لشکر خصم افتاد و رامراجه که از غرور بر سنگهاسن سوار بود سر حساب شده به تکلیف امرای خود بر اسپ سوار گردیده بالای سر خود شامیانهٔ زربفت طلائي که چهار چوب آن نمایان بود استاده نموده به سپاه زر ریزي و جواهر پاشي مي نمود که ناگاه غلام علي نام فیل مست جنگي حسین

---

(۱) ن - نبرد *

سنگین جنگی طرف معبری که مقابل خصم مرکوز خاطر بود وقت شب تار به فاصلهٔ که صدای شیههٔ اسپان نه رسد رفته منتظر قابو گردیدند لشکر راجه که از شنیدن آوازهٔ رسیدن لشکر طرف گذر متعارف مقابل سیاهی فوج اسلام جمع آمدند و تمام روز هنگامهٔ انداختن بان و توپ و تفنگ گرم داشته صبح ناشده لشکر مستعد در سیاهی شب از گذر که لشکر کفار سهل انگاری نموده غافل گشته بودند اسپان را جلوریز انداخته تا خبردار شدن و جنبیدن لشکر خصم برق کردار از آب گذشتند - هنوز خاور زرین کلاه سر از کنار بحر عمان بر نیاورده بود و پردگیان ستاره و ثابته در گنبد سبز فام روپوش شده بودند همه از آب گذشته همان دیوارها برداشتهٔ کفار را نام آرام گرفتن اسپان نفس چاق نمودن بهادران و رسیدن فیلان و توپ خانه مردم آردو مور چال خود ساختند - لشکر کفار تبه کار که برای نگاهبانی معبرها مقرر بودند ناچار خود را نزد راجه رساندند و آن شب تمام شب از ملاحظهٔ شبخون لشکر اسلام در تزلزل گذراندند - و روز دیگر چون خسرو آفاق گیر طارم چارم ترکش لمعان بسته لشکر بی کران اختر را هزیمت داده سر از دریچهٔ مشرق بر آورد و علی عادل شاه میمنه و علی برید و ابراهیم قطب شاه میسره و برهان عماد الملک هر اول و حسین نظام شاه قول شده توپخانه را پیش رو داشته در هر فوجی دوازده علم که بر هر یکی آیهٔ نصر من الله و فتح قریب به اسم دوازده امام به خط جلی نوشته بودند بر افراشته فوجها چون کوه پیکر و صدای دارو گیر مبارزان صف شکن و جولان دادن اسپان بهادران فیل پیکار زمین و زمان به فریاد الامان در آمد - و رامراج که به ترتیب سپاه خود پرداخته عرصهٔ پهن آن دشت را از سیاهی لشکر و فیلان کوه پیکر پر ساخته بود هر دو برادر را مقابل فوج هر اول میسره داشته خود به مقابل قول فوج خصم معرکه آراسته به غرور آنکه این جنگ قابل آن

فضیحتی آوردند و مذبله ساختند یک برادر رامراجه به اسم تیمراج که وقت هزیمت فرار نموده زنده جان بدر برده بود با یکی از بنی اعمام به علي عادل شاه پیغام جان بخشي و عطای قول نموده آمده رجوع شده به یکی از گوشه‌های ملک قناعت نمود و هر پنج پادشاه به اتفاق به حد رائچور رسیده هر یکی با دبدبه و شان پادشاهي به فرخي و فیروزي به ملک خود رخصت و روانه شدند و از آن ایام که بیجانگر ویران شد باز آباد نه گردید و در آن سر زمین هر پارچهٔ زمین به دست هر زمیندار و نوکران رامراجه که آمد به مرور ایام منتقل گردید و در همان ایام بعد از مراجعت بیجا نگر حسین شاه ودیعت حیات نمود و بجای او مرتضی نظام الملک قائم مقام گردید - و میان مرتضی شاه و علي عادل شاه بر سر طرفداري وارثان رامراجه به خصومت و فوج کشي انجامید اگر به شرح تفصیل آن پردازد منافي اختصار کلام است - و در آن محاربات اکثر پرگنات از تسلط فرمان فرمای بیجاپور بیرون رفت و بسیاري از توابع بیجا نگر که الحال به ملک کرناتک بیجاپور زبان زد است به تصرف علي عادل شاه در آمد و در سلطنت خود مستقل گردید *

و در سنه ۹۸۱ نه صد و هشتاد و یک مصطفی خان اردستاني را وزیر ساخته ملقب به جملة الملک گردانید و از حسن تردد او اکثر از قلاع که به تصرف نظام الملک رفته بود باز به تصرف علي عادل شاه در آمد و پیشکش زیاده از اندازهٔ قیاس از زمینداران نواح و راني نه کنار ساحل دریا قلعهٔ مستحکم و ملک زرخیز تعلق به او دارد واصل خزانه گردید - و راني خود آمده با هفت لک هون ملازمت نمود و سه لک و پنجاه هزار هون پیشکش هر سال مقرر نمود و وقت رخصت خواستند خلعت

نظام شاه بر سر او رسیده شامیانهٔ او را درهم پیچیده خودش را به خرطوم گرفته برداشت - و به روایتی همچنان در سنگهاسن سوار بود تا یکی از بهادران جان باز خود را رسانده زخمي ساخته از سنگهاسن کشیده نزد رومي خان داروغهٔ توپ خانهٔ حسین نظام شاه رساند و رومي خان چنان زنده نزد حسین نظام شاه آورد و به فرمودهٔ حسین نظام شاه سر از تن او جدا کرده بر سر نیزه بسته پیش فوج خصم باز داشتند - چون کفار سر سردار خود بر سر دار مکافات سرفراز دیده مایوس گشته هزیمت خوردند و از معرکه رمیدند - و فوج هر پنج پادشاه چون سیل روان برای تاخت و تاراج آن خو گرفتگان هزیمت خورده روان گشتند و از هر طرف که مي تاختند چندین هزار کشته بالای هم قطار بر قطار انداخته علف تیغ مي ساختند تا دوازده کروه از رزم گاه کشته و زنده و نیم جان و زر و جواهر و خیمه و اسپ و فیل و شتر بی حساب افتاده فرش راه گشته بود * بیت *

ز هندو بسی جوی خون ریختند　　گرفتند و بستند و آویختند

و تاراجیان آن قدر غنیمت به دست آوردند که دیگر مستغني گشته از برداشتن آن تنگ آمدند به قول محمد قاسم فرشته که تا چند روز بشمار کشتگان محاسبان تیز قلم پرداختند قریب صد هزار نفر کشته و زخمي و اسیران به شمار در آمدند و تاراجیان تا بیجا نگر رسیده تا چند روز بازار و خانه‌ها غارت مي نمودند - القصه هر پنج فرمان فرما از فیلان و اسپان پیاده گشته سر نیاز به درگاه قاضي الحاجات برای ادای شکر بر زمین گذاشته منادي فرمودند که سوای فیل و توپ خانه در سرکار نه گیرند باقي هر که هرچه یابد به او گذارند - گویند تا مدت در لشکر اسلام جواهر اعتبار نه داشت و رشتهٔ فقر بی نوایان تا راجي بسیار به مایهٔ تجارت مبدل گردید و آنچه کفار با مساجد کرده بودند ده برابر آن بر بت خانه‌های آنها

آمده بعد گذشتن مدت تمام و حصول مطالب خود هردو را مقطع ساخته
نزد علي عادل شاه فرستاد هر دو خواجه سرا که نزد علي عادل شاه رسیدند
دانستند که آنها را برای چه کار به خواهش طلبیده - خواجهٔ کلان که به
او رغبت زیاد بود کارد میان نیفهٔ پای جامه پنهان کرده انتظار فرصت
مي کشید - تا آنکه وقت شب در خلوت طلبیده خواست با او هم بستر شود
خواجه قابو یافته آن کارد را چنان بر تهي گاه او رساند که او را از آلودگي
آن لذت عشق فسق آلود فارغ ساخت - و در سنه ۹۸۸ نه صد و هشتاد
وهشت ازین جهان بی مدار به دارالقرار شتافت - و هر دو خواجه را به
عوض قصاص یکی به قتل رساندند - و مدت سلطنت او [1] سه سال بود *

* بیت *

این جهان در حلبي و حلیه نهان
گنده پیری است زشت گنده دهان
سه طلاقش ده ار دلت بهش است
زانکه این گنده پیر شوی کش است

گویند سخاوت او به مرتبه به اسراف منجر گشته بود که روزی که بر تخت
جلوس نمود چنانکه گذشته از یک کرور هون زیاده در خزانه موجود داشت -
باز مثل ملک کرناتک زرخیز به احاطهٔ تصرف او در آمد در ایامی که بر
روز نامهٔ عمر او خط فنا کشیده شده عین الملک نام ایلچي از نزد محمد
اکبر پادشاه رسیده بود برای رخصت او آن قدر زر موجود نمي شد که
مرخص سازد هنوز ایلچي در بیجاپور بود که این واقعه رو داد و ایلچي
بی حصول جواب معاودت نمود *

---

(۱) بیست و سه سال *

و جواهر به دستور زنان به راني به دهند راني به اظهار شجاعت و غيرت گفت اگرچه به صورت زنم اما باج به مردان نامي اين نواح نمي دهم *

* بيت *

اگرچه زنم زن سير نيستم   ز كار جهان بی خبر نيستم

گويند در آن ملک دستور است که زنان وارث ملک و مردان به دستور امرا مطيع مي باشند و از جنس دارچيني و جوزبويه و باز باز و الاچي و قهوه و فلفل سياه آنچه در ملک فرنگ بهم مي رسد در آن ملک نيز پيدا مي شود و اصل مكان حاكم نشين به مليوار زبان زد است - بعده مصطفی خان را در بنکاپور صاحب اختيار آن حدود نموده فرمودند که مهر خاص نيز نزد او باشد هر فرمان و کاغذ ملکي و مالي که ضرور گردد نزد او برند اگر موافق صلاح دولت داند به مهر خاص برساند چندگاه برين نمط بود بعده مصطفی خان اين معنی را باعث تصديع خلق دانسته التماس نموده که مهر خاص نزديکی از مقربان حضور به نيابت بنده باشد *

اما در اواخر سلطنت طبع پادشاه به سبب راهنمائي و همدمي مصاحبان بد عاقبت به فسق و امرد پرستي رغبت زياد بهم رساند و در گرد آوردن ساده رويان فكر ملک داري از خاطر او محو شد و تمام اختيار سلطنت به مصطفی خان و ديگر اركان دولت وا گذاشت و به سبب آنكه فرزند نه داشت - در سال نه صد و هشتاد و هفت شاهزاده محمد ابراهيم بن طهماس برادر زادهٔ خود را ولي عهد و صاحب اختيار ساخته خود مشغول عيش و عشرت مي بود - چون به گوش او رسيد که علي بريد دو خواجه سرای صاحب جمال دارد که يکی ازانها در صباحت و ديگری در ملاحت طعن بر خور و مه مي زنند - از شنيدن آن خواهش تمام برای بدست آوردن آنها بهم رسانده پيغام طلب آنها فرستاده علي بريد اول به عذر پيش

صاحب مدار ملک گردانم کشور خان به هوس و آرزوی این مراد چهار صد سوار و پیادهٔ انتخابی کار آزموده را با خود گرفته وقتیکه کمال خان در خلوت خانه بود به قلعه در آمده اول دروازه‌ها را به قید مردم خود آورده قلعه‌دار را در دار و گیر اول مقید ساخته به قصد به دست آوردن کمال خان افتاد و کمال خان از شنیدن آن هنگامه سراسیمه گشته خواست که چاند سلطان پیغام داده یا خود را رسانده از شر او مامون گردد یکی از خواجه سرایان که بوی مادهٔ فتنه به مشام او رسیده بود سر به گوش او نموده گفت که به اشارهٔ چاند بی‌بی جرأت نموده و إلا او را چه مجال بود - کمال خان از شنیدن آن خود را باخته چون راه دروازه را بر روی خود بسته یافت بالای دیوار و بام عمارت بر آمده به خاطر آورد که در آب و آتش غریق و حریق گردیدن به ازآن است که به کام خصم ناکام کشته گردد - و خود را به آب خندق انداخت و به مدد شناوری ازآنجا بر آمده دستار و کمربند و رختی که در کمر داشت ریسمان کمند دستور ساخته بر سر دیوار قائم نمود و بالای حصار بر آمده از آنجا خود را پائین انداخته راه خانهٔ خویش که بیرون شهر داشت اختیار نموده از آنجا پارهٔ جواهر و هون برداشته با هفت هشت نفر روانهٔ احمد نگر گردید - کشور خان بعد جست وجوی بسیار که برین دلاوری و فرار او اطلاع یافت هر طرف مردم خود را که مستعد استیصال او بودند تعیین نمود - تا آنکه جمعی از سواران بر سر کمال خان رسیدند و بعد از دست و پا زدن اسیر و قتیل گردید سر او بریده نزد کشور خان آوردند - کشور خان صاحب اختیار سلطنت گردید *

درین ضمن خبر رسید که بهزاد سر فوج مرتضی نظام شاه با ده پانزده هزار سوار به قصد تاخت و خرابی ملک بیجاپور رسیده بعد عرض به

ذکر سلطنت ابراهیم عادل شاه بن طهماس[1] شاه واسطهٔ پنجم

چون ابراهیم عادل شاه که مرحلهٔ عمر او به ده نه رسیده بوده که بر تخت جلوس نمود - باوجود صغر سن در جذب قلوب امرا و پرداخت حال رعایا چنان سعي جمیله به کار مي برد که همه مدح خوانان و ثناگوی عمر و سلطنت او گردیدند و چون مصطفی خان وکیل السلطنة در حضور نه بود کار و بار سلطنت به کمال خان دکني و زن عموی مهربان چاند بي‌بي سلطان را گذاشته خود باوجود آنکه به شغل تحصیل علم و مشق خط و تصویر که شوق تمام بهم رسانده بود اوقات مخصوصه صرف مي نمود - از کار و بار سلطنت نیز غافل نه بوده ممد و معاون دستور دستوران بود - کمال خان دکني تا دو ماه به صلاح و صواب دید چاند بي‌بي که در کارداني و عقل و عفت یگانهٔ عصر گفته مي شد سرانجام مي داد - بعده به تقاضای آب و هوای دکن که همه دکنیان خانه برانداز و دشمن آقا و غریب کش و سفله پرور واقع شده‌اند با چاند بي‌بي سوی مزاج بهم رسانده به خاطر آورد که بلا سهیم و شریک صاحب مدار سلطنت باشد[2] وعده‌های خارج پیش نموده گوش به حرف و اطاعت چاند بي‌بي نمي نمودند و چاند بي‌بي این معنی را دریافته متحمل آن نه گردیده به کشور خان که از امرای مقرب و هم چشم کمال خان گفته مي شد در خلوت طلبیده گفت که اگر این دکني نمک به حرام را از میان برداري ترا بجای او

---

(۱) طهماسب *

(۲) ن و اداهاي *

او را برادر خوانده بود از کشور خان به دل رنجیده تشنیع زیاد نموده کلمات درشت خفت آمیز به او گفته در فکر مکافات افتاد - کشور خان به خاطر آورد که قبل از آنکه چاند بي‌بي به فکر استیصال من پردازد مرا به چارهٔ کار او باید پرداخت - با خواجه سرایان که از چاند بي‌بي غبار خاطر داشتند و با سلطان مقرب بودند ساخته چاند بي‌بي را متهم به آن نمودند که به مرتضی نظام شاه برادر خود رسل و رسائل در باب اختلال ملک عادل شاهیه دارد و این معنی را مکرر به گوش پادشاه رساند و از انکه سلطان از صغر سن به اختیار خود نه بود و دوست و دشمن را فرق نمي‌توانست نمود حکم حبس چاند بي‌بي حاصل نموده از حرم سرا به خفت تمام کشیده بر آورده در پالکي نشانده به قلعهٔ ستاره روانه ساخت - و خود در امور سلطنت استقلال تمام بهم رسانده حکم‌های جعلي برای قتل اخلاص خان وغیره سه امیر حبشي فرستاده در استیصال آنها کوشید اما پیش رفت نه گردید و آنها فرار نمودند و این معنی باعث شورش و خلل عظیم در سلطنت گردید و امرای دور و نزدیک به نامه و پیغام باهم اتفاق نموده در فکر دستگیر ساختن او گردیدند و از اثر خون‌های ناحق در نظر خاص و عام به مرتبه خوار و زار گردید که از هر کوچه و بازار که مي گذشت مردم بازاري و اطفال زبان به دشنام و نفرین او کشاده مي‌گفتند که این همان یزید متغلب است که باعث خون فرزند مصطفی یعنی مصطفی خان و دیگر امرای بی گناه گشته و ملک را به شورش آورده بر چاند بي‌بي والدهٔ پادشاه تهمت بسته مقید ساخته نزدیک بود که بر سر او هجوم عام آورده بی حکم پادشاه به سنگ و کلوخ او را به سزا رسانند - کشور خان متهم گشته خود را باخته نجات خود در گریختن از بیجاپور دانسته پادشاه را به بهانهٔ شکار بیرون برده وقت مراجعت

تجویز چاند بي‌بي عین الملک کنعاني را با چند امیر دیگر مقابل فوج نظام شاهي تعیین نمودند بعد مقابله جنگ عظیم رو داد - جمع کثیر از هر دو طرف اسیر و دستگیر پنجهٔ تقدیر گردیدند آخرکار فتح نصیب امرای عادل شاهیه گردید - چاند بي‌بي باوجود هزیمت فوج برادر اعیاني فرمود که سه روز شادیانه زدند و عرابه‌های پُر از شکر محله به محله گردانده صغیر و کبیر را به مژدهٔ فتح ابراهیم عادل شاه شیرین کام ساخت و خلعت و اضافه به امرا مرحمت فرمود *

چون بعضی امرا مصلحت در آن دیدند که برای کوتاه نمودن دست تسلط چاند بي‌بي از راه حسد مصطفی خان را از بنگاپور طلبیده به خدمت ماموری وکالت به دستور سابق در حضور مامور سازند - باوجود چاند بي‌بي درین مصلحت خود را شریک نه ساخت و از لا و نعم هیچ برزبان نیاورد - در السنهٔ عام شهرت یافت که برای بی اختیار نمودن کشور خان این مصلحت بر انگیختهٔ چاند بي‌بي است و از چاند بي‌بي بد گمان شده در فکر استیصال مصطفی خان افتاد - و فرمان جعلي میرزا نورالدین محمد که از مصاحبان و دست گرفته‌های مصطفی خان گفته مي شد و نواح بنگاپور جاگیر داشت نوشت مشتمل بر این که مصطفی خان را به قتل رساني منصب واقطاع او به تو عنایت خواهم نمود - چون حکم نزد آن حق ناشناس رسید پاس نمک واحسان مصطفی خان منظور نه داشته آن سید عالي نسب را به اتفاق جمعی که در قلعه مصاحب او بودند و وقت نماز صبح مشغول اوراد خواندن بود غافل بر سر او ریخته به قتل رسانده شهید ساختند چون این خبر در بیجاپور انتشار یافت و چاند بي‌بي بر حقیقت مطلع گردید از آنکه نظر بر فدویت و کاردانيِ مصطفی خان

خان انجو را باجمعی دیگر که از شرفا و فضلای مشهور بودند اخراج نمودن فرمود - و هر سه حبشي مستقل گشته در سرانجام امور ملکي مي پرداختند *

درین آوان عین الملک را که از بیداد کشور خان خود را به جاگیر رسانده بود به حضور طلب داشتند - چون نزدیک رسید هر سه غلام پلشت با جمعیت قلیل در عالم عالي دماغي جریده که باقي فوج را فرمودند که از عقب به تفاوت بیایند به طریق استقبال عین الملک که در دل ارادهٔ دیگر داشتند بر آمدند وقت ملاقات عین الملک را چون نظر بر ایشان افتاد وبدان بد اصلان چار چشم گردید در عالم قیافه شناسي و غوردیدهٔ دل بر مافی الضمیر آنها اطلاع یافته به حکم آنکه دست پیشین زوال نه داد مردم خود را اشاره نمود که تا خبردار شدن هر سه حبشي را دستگیر ساخته زنجیر نمودند و عذر این معنی را به خدمت پادشاه برای در یافت مرضي به آئین شایسته نوشت - و دو روز در همان مکان توقف فرموده روز دویم کوچ نمود و حبشي‌ها را با زنجیر بر فیل سوار نموده به قصد ملازمت روانهٔ قلعه گردید - درین ضمن خبر رسید که بعضی غلامان حبشي و دکني که در قلعه بودند فراهم آمده دستور خان قلعه دار به گمان آنکه به عین الملک هم داستان است گرفته مقید نموده دروازهٔ ارک را مسدود ساخته اند عین الملک از شنیدن این هنگامه خود را باخته طرف جاگیر عنان را معطوف داشت و از طرف تقید هر سه حبشي سهل انکاري نموده به یکی از غلامان فرمود که فیل حبشي‌ها را از عقب بیارد جمعی از همدمان و نوکران اخلاص خان و دیگر همراهان او رسیده فیل سواري آنها را گردانده از بالای فیل هر سه حبشي را فرود آورده زنجیر برداشته نزد پادشاه بردند و فتنهٔ عظیم

رخصت سیر باغات شاهپور گرفته با قدری جواهر و هون که از خزانهٔ پادشاه خود بر داشته بود راه احمدنگر گرفته به طریق ایلغار خود را به سرحد نظام شاه رسانید چون قبل از رسیدن او در شهر افعال او زبان زد اعلی وادنی گردیده بود و مردم آنجا با او عداوت قلبي بهم رسانده بودند همین که بر رسیدن او اطلاع یافتند زیاده از بیجاپور به فضیحتی او پرداختند و نزدیک بود سنگسارش نمایند - از آنجا ناچار به قطب شاهیه شتافت درآنجا نیز نارسیده به شهرت همان بدنامي سید کشي بلند آوازه گشته نزد پادشاه بار نیافته به دست یکی از مردم اردستان که از هواخواهان مصطفی خان بود به ضرب خنجر انتقام از پا در آمد - آری که کرد که نه یافت * بیت *

به کار آنچه داري ز گندم و جو که امروز کشت است فردا درو

و اخلاص خان و جمشید خان و دلاور خان هر سه حبشي از شنیدن فرار او به حضور ملازمت نمودند و اخلاص خان به منصب وکالت سرفرازي یافت و چاند بي‌بي را به عزت و احترام تمام از قلعهٔ ستارة طلبیده به دستور سابق دخیل امور سلطنت ساختند - و چاند بي‌بي بار دیگر در امور ملکي استقلال بهم رسانده افضل خان شیرازي به خدمت دیواني پیشکاري خود که در عهد علي عادل شاه نیز داشت مقرر ساخت و آسوپندت را که از متوسلان افضل خان بود مستوفي خان نمود و در پرداخت مغلیه و غریبان عرب و عجم روز به روز زیاد مي کوشید - تا آنکه اخلاص خان از توهم پیش آمدن غریبان به دستور بد اصلان خطا کار بهر بهانه وتمهید افضل خان و آسوپندت را نزد پادشاه مغضوب ساخته چند روز محبوس نموده هر دو را به قتل رساند - و شاه فتح الله شیرازي و شاه ابو القاسم مدني و مرتضی

مرا معذور دارند چون چهار ماه در محاصرهٔ گذشت و دانستند در استقلال قلعه دار هر روز مي افزايد ترار مصلحت بران يافت كه ديگر در محاصرهٔ شاه دكن آدم به كشتن دادن فعل عبث است بهتر آنست كه درين وقت كه پاى تخت بيجاپور كه پر خلل است رفته به محاصرهٔ آن پردازيم پس ازآن جا برخاسته همه جا تاراج كنان مع چهل هزار سوار به ظاهر قلعهٔ بيجاپور رسيده محاصرة نموده شروع مورچال بستن و نقب زدن نمودند و با خود در شهر بيجاپور همراه پادشاه زيادة از سه چهار هزار سوار نه مانده بود حبشيان بر استحكام برج و بارة پرداخته در انداختن توپ و بان و حقه آتشبازي خود را معاف نمي داشتند و عين الملك و انكس خان با جمعى ديگر از امرا از اقطاع خود رسيدة طرف دروازهٔ آله‌پور فرود آمدة در ظاهر به دفع افواج و مدد محصوران پرداختند و خفيه راهنمائي خصم مي نمودند و جمع كثير از هردو طرف كشته مى شدند - درين ضمن از شدت باران قريب بيست ذرعه ديوار قلعه افتاد و هر چند به عين الملك و انكس خان درآن وقت تكليف داخل شدن قلعه و از اندرون به‌معاونت پرداختن نمودند چون از طرف بد عهدي حبشيان مطمئن خاطر نه بودند گفتند ما شرط جان بازي از بيرون مي نمائيم از تكليف آمدن اندرون معذور داريد - و فوج قطب شاهيه و نظام شاهيه خواستند كه از طرفى كه ديوار افتادة بود يورش نمايند به سبب نفاق كه ميان امراى دكن مي باشد آن روز ميسر نيامد و مردم قلعه فرصت غنيمت دانسته در فرصت شب و روز به تخته و سنگ و گل في الجمله سد راه تردد نمودند چون شرفا و امرا به وزارت و اختيار حبشي ها راضي نه بودند و از هر طرف لعن و طعن بر حبشي‌ها مي نمودند مي گفتند كه همهٔ مادهٔ خلل از همت غلامان سياه زشت روست و فوج امراى بيرون به آمدن اندرون اعتماد نمى نمودند و حبشى‌ها نيز از

در ملک عادل شاهیه بهم رسیده همهٔ امیران دست از اطاعت پادشاه کشیده به رفاقت همدیگر طبل مخالفت نواختند - و از اشتهار بر هم خوردن نسق بیجاپور پادشاهان اطراف را رگ طمع و فساد و تسخیر ملک بیجاپور به حرکت آمد و در همان سال نه صد و هشتاد و نه ابراهیم قطب شاه مرحله پیمای سفر آخرت گردید و محمد قلي قطب شاه در صغر سن بجای او جلوس نمود و به رهنمائي امیران با مرتضی نظام شاه طرح موافقت به میان آورده به نامه و پیغام عهد بستند که به اتفاق لشکر بر ابراهیم عادل شاه کشند و به رفاقت همدیگر قلعه شاه درگ را مفتوح ساخته به تصرف نظام شاهیه در آرند بعد ازآن قلعهٔ گلبرگه را از تصرف عادل شاهیه بر آورده به امرای قطب شاهیه واگذارند - بدین اراده لشکر آراسته به سرداري بهزاد الملک که سوختهٔ تاراج فوج عادل شاهیه بود به محاصرهٔ شاه درگ روانه ساختند و ایام محاصره به امتداد کشید - محمد آقا نام قلعه دار شرط اهتمام حراست قلعه چنانچه بایست به تقدیم رسانید و بعد چندین یورش جان‌بازان که کاری نه توانستند ساخت مکرر از قلعه بر آمده شب و روز خود را بر مورچال زده تردد‌های رستمانه به ظهور مي‌آورد و چنان به رسوخیت به ولي نعمت خود قلعه داري مي نمود که باوجود جمعی از منسوبان و ناموس قلعه دار دستگیر نظام شاهیه گردیدند و آنها را به انواع سیاست و بی آبروئي به پای قلعه آورده پیغام سپردن قلعه به انواع تهدید و امیدواري‌ها از حطام دنیوی دادند آن نمک حلال در جواب گفت این چند نفر مخصوص ناموس من اند و قلعه جای ناموس پادشاهان مي باشد و ناموس چندین‌هزار نفر از شرفا و نجبا به قلعه تعلق دارد پس برای رعایت آبروی ناموس خود دست از پاس ناموس ولي‌نعمت و جمع کثیر دیگر برداشتن نه شرط دینداري و مروت است امید که

یک و نیم ماه قریب بیست هزار سوار در بیجاپور موجود گردید و سید
مرتضی که در محاصرهٔ سعي واقعي نمي نمود به قطب الملک و بهزاد
الملک به دلائل معقول مي فهماند که سوای کشتن و کشته شدن مسلمانان
فائده دیگر نخواهد شد و گراني غله و قلت کاه در لشکر بیرون و اندرون
بهم رسید و مفسدان اطراف شبها اسپان بسیار به دزدي مي بردند و روزها
برگهي[1] مي تاختند تا آنکه از پای قلعهٔ بیجاپور بر خاسته هر یک
راه خود گرفتند *

اما قطب الملک میر سید زنبیل استرآبادي را خطاب مصطفی خان
داده با فوج آراسته برای خرابي و تسخیر بعضی ولایت ابراهیم عادل شاه
رخصت داد - و خود به گلکنده رفته به عیش پرداخت و مصطفی خان
طرف رائچور رفته پرگنات و محالات آن ضلع را به تصرف خود آورد و ابراهیم
عادل شاه اطلاع یافته دلاور خان حبشي را به استصواب اخلاص خان
سپه سالار ساخته با لشکر بسیار و فیلان شیر شکار برای مقابلهٔ مصطفی خان
تعیین نمود و دلاور خان خود را به مصطفی خان رسانده بعد محاربه و مقاتلهٔ
عظیم غالب آمده خیمه و خرگاه و کارخانه‌جات قطب الملک را به تاراج
آورد - از انجمله یک صد و پانزده فیل روانهٔ بیجاپور نمود و از حسن تردد او
ابراهیم عادل شاه از سر نو متوجه پرداخت حبشیان گردید آخر کار باز مدار
سلطنت به اختیار حبشیان در آمد و دلاور خان قوت گرفته به مرور ایام
انتقام از همهٔ امرای غریب و هم چشمان خود کشید بلکه اخلاص خان
حبشي را که ابتدا مربي و آخر مدعي او گشته بود به اعانت دیگر حبشیان
در جنگ دستگیر ساخت - وشاه ابو الحسن را مقید ساخته چند گاه در

---

(۱) ن برگي

طعن چهار طرف به جان رسیده بودند نظر بر قابوی وقت نموده از ملاحظهٔ آنکه مبادا درین هرج و مرج چشم زخم جانی به آنها برسد و در همه صورت وبال حال عیال و مال آنها گردد همه جمع آمده به چاند بي‌بي پیغام دادند که ما غلام بد اصلیم به سبب ما ها خلل در سلطنت و بندوبست ملک افتاد بهتر آنست که اختیار ملکي و مالي به عهدهٔ مردم اشراف و نجیب نمایند - چاند بي‌بي که این معنی را از خدا مي خواست به صلاح دیگر هواخواهان شاه ابو الحسن پسر شاه طاهر را که در همه باب به کمالات صوري و معنوي آراسته بود دخیل امور سلطنت گردانید و از شنیدن این خبر صغیر و کبیر اندرون و بیرون حصار رجوع آورده مبارک باد به همدیگر دادند و به اتفاق به مدافعهٔ خصم پرداختند - چون سید مرتضی قطب شاهي که از مریدان خاندان شاه طاهر بود شاه ابو الحسن به او خط نصیحت آمیز بدین مضمون نوشت و پیغام داد که فتح این کهنه عصار(1) متعذر و افواج عادل شاهیه از اطراف مي رسند خصوصاً که پای حبشي‌ها از میان بر خاسته جان و مال خود را نثار ولي نعمت خواهند ساخت و آخر به ندامت بر خاستن ضرور خواهد گردید بهتر آنست که منت این احسان برما و بر ارواح بزرگان ما داشته قطب الملک و بهزاد الملک را فهمانده از پای حصار بر خیزاند که روانهٔ اوطان خود شوند - سید مرتضی در ظاهر جواب عذر آمیز داده خفیه دست از تردد کشیده به عین الملک و انکس خان که به سبب آزرده خاطر بودن از طرف حبشیان اندرون نمي رفتند چند کلمهٔ نصیحت آمیز پیغام داده اندرون قلعه فرستادند امرای اطراف از خبر بی دخل گشتن حبشي‌ها شروع به آمدن و کومک نمودند و در مدت

---

(1) ن حصار

آبادی با لوازمهٔ جهیز همشیرهٔ قطب الملک را به بیجاپور رسانید بعد تقدیم جشن و یافتن انعامات به گکندہ مراجعت نمود *

دریں آوان از نزد برهان نظام شاہ پسر حسین نظام الملک برادر مرتضی نظام شاہ که از قید برادر به تحریک امرا خلاص شدہ بود بعد یک دو جنگ و تردد نمایاں رو به دار الخلافهٔ دهلی آوردہ در جرگهٔ بندہهای محمد اکبر پادشاہ منسلک گردیدہ بود - بعد از رسیدن خبر انتقال برادر که اسمعیل شاہ نام پسر برهان شاہ فرمان روای احمدنگر گردید - چنانچه تفصیل این اجمال در ذکر سلطنت نظام شاهیه به زبان قلم دادہ به رخصت و اعانت عرش آشیانی محمد اکبر به سرحد خاندیس و برار رسیدہ بود نوشته جات مشتمل بر طلب کومک به ابراهیم عادل شاہ رسید - و ابراهیم شاہ به صلاح محمد قاسم فرشته و رهنمونی دلاور خان آنچه شرط سلاطین با نام و نشان می باشد به عمل آوردہ خود به نفس نفیس لشکر گران و توپ خانهٔ عظیم به مدد برهان شاہ روانه گردید به حاکم برهان پور و برار نیز آنچه بایست برای امداد معاونت نظام شاہ نوشته بود جنگ صعب با لشکر اسمعیل شاہ که به قوت و رهنمائی جمال خان مهدوی به مقابله و مقاتله پدر تا بالاگهات روهنکهیرہ رفته بود چنانچه بر محل مفصل به ذکر در آمدہ فتح یافته جمال خان را کشته اسمعیل شاہ را مقید ساخته به فرخی و فیروزی برهان نظام شاہ به احمدنگر رسیدہ ابراهیم عادل شاہ را مرخص ساخت - بعد معاودت ابراهیم شاہ به بیجاپور و استقلال گرفتن برهان شاہ در مقابل احسان ابراهیم شاہ چندین ادای خارج از برهان نظام شاہ به ظهور آمد - اولا چون جمال خان صاحب اختیار اسمعیل نظام شاہ از شنیدن خبر روانه شدن ابراهیم عادل شاہ به مدد برهان شاہ بر دلاور

قید نگاه داشته به درجهٔ شهادت رساند - و اکثر از امرای قدیم و جدید را مقید کرده چاند بی‌بي را نیز بی دخل و بی اعتبار نموده غالب خان تهانه‌دار ادهوني را که به اطاعت سر فرود نمي آورد به حیله و تدبیر به دست آورده هر دو چشمش را از کاسهٔ سر بر آورده مقید گردانید و بعد خاطر جمعي از همه طرف درسنه ۹۹۱ نه صدو نود و یک مذهب تشیع را از میان برداشته دین و آئین امام اعظم را علیه الرحمة رواج داده تمام زمام سلطنت را به دست خود آورد و مدت هشت سال دور غلامان رونق تام داشت و کار به جای رسید که بدون اذن دلاور خان سلطان را سیر باغ و آمدن به دیوان و دادن پتي پان به یکی از خاصان و خواصان میسر نمي آمد - و بلیل خان حبشي که از هواخواهان و میر شمشیر دلاور خان بود برای تسخیر یکی از قلعه‌های تعلقه‌های راجه سنکر نایک سرحد بیجاپور تعیین نمود و بلیل خان که بعد از محاصره نمودن قلعه دستگیر گردید او را به قلعه برده زنجیر دو مني در پای او انداختند و مدتی در قید بود تا آنکه با کاه فروشان که به قلعه آمد و رفت داشتند ساخته درمیان پشتارهٔ که کاه فروش بر سرگرفته بر مي آمدند باز خود را نزد دلاور خان رسانید و آخر برای دفع فساد چنان مقرر شد که همشیرهٔ ابراهیم عادل شاه مسمی به خدیجه سلطان برای حسین شاه پسر مرتضی نظام شاه خواستگاري به میان آید و همشیرهٔ محمد قلي قطب شاه مسمی به چاند سلطان برای ابراهیم عادل شاه عقد نمایند - و بعد روانه شدن همشیرهٔ ابراهیم عادل شاه با لوازمهٔ جهاز و به میان آمدن عقد به سبب جنون مرتضی شاه و فساد امرای نظام شاهیه کار بجای رسید که عروس هنوز به خانهٔ شوهر نه رسیده بود که مرتضی شاه پسر خود را مقید ساخته روانه قلعه دولت آباد نمود - چنانچه در ذکر سلطنت مرتضی شاه مفصل به زبان قلم داده و مصطفی خان* استر

مقربان سلطان خبر یافته بعد کشته شدن یک پسر او از نزد ابراهیم عادل شاه گریخته خود را نزد برهان شاه رساند - و ابراهیم عادل شاه برای طلب او و مواخذهٔ حساب سلطنت چند ساله نامه و پیغام فرستاد مؤثر نه گردید بلکه کار به لشکر کشیدن به سرحد بیجاپور کشید - عادل شاه شنیده اصلا از جای خود حرکت نه نمود - برهان نظام شاه در ذکر سلطنت او به زبان قلم داده قلعه در سرحد بیجاپور کنار دریا احداث نمود که آخر فائده به حال او نه داد بلکه بعد از خرابی بسیار که به او رسید تا قلعه را به دست خود مسمار نه نمود صلح از طرف عادل شاه میسر نیامد - چون عادل شاه اصلا متوجه برهان شاه نمی گردید برهان شاه و امرای او هر یکی به اندازهٔ فهم و حوصلهٔ خود حرفی از بی رشدیِ عادل شاه بر زبان می آورد - دلاور خان نیز در آن نصیحت موشک دوانی نموده کلمات لغو نسبت به ولیِ نعمت قدیم می گفت - بعده که مقدمهٔ برهان شاه به خفّت و ندامت منجر گردید چنانچه در ذکرِ سلطنتِ او به احاطهٔ تحریر در آمده دلاور خان نظر بر مآلِ کارِ خود مصحوب یکی از محرمان نزد عادل شاه پیغام فرستاد که اگر چه از درهم اندازیِ امرای صاحب غرض و ملاحظهٔ جان و آبروی خود را اینجا رسانده ام اما امیدوارم که اگر قولِ امانِ جان و مال یابم و قلم عفو بر جریدهٔ اعمال من کشیده گردد خود را به خدمتِ عالی رسانم - عادل شاه از شنیدنِ این پیغام در جواب گفت که اگرچه فی الواقع از غمازیِ امرای ناکارهٔ دیگر قدر ترا نه دانستیم و آنچه نه بایست از تقدیراتِ آلهی به عمل آمد الحال که بدون تو کارهای سلطنت رونق نه دارد باید که به خاطر جمعی خود را به رسانی آنچه از طرف تو خلاف مرضیِ ما به ظهور آمده از صفحهٔ دل ما شسته گردید - باید که تو هم از طرف ما هیچ وسواس در دل خود راه نه داده باز این

خان که ابراهیم شاه در بیجاپور گذاشته رفته بود لشکرکشي نموده سه صد فیل به تصرف آورده داخل فیل خانهٔ نظام شاهیه ساخته بود - بعد فتح برهان شاه طلبید چنانچه در ذکر سلطنت برهان نظام شاه مفصل به گذارش آمده برهان نظام شاه در واپس دادن فیلان عذرهای دور از حساب به میان آورده ابراهیم شاه را از خود آزرده ساخت و درهمان ایام حق سبحانه تعالی در خانهٔ ابراهیم شاه از بطن دختر قطب الملک فرزندی کرامت نموده بود که جشن آن به آئین پادشاهان گرفته شد و از همه جا نوشته‌جات مبارک باد مع رسمیات رسید - و برهان نظام شاه اصلا برای او تهنیت نامه و پیام نه فرستاده با زور آن زودي واقعهٔ آن نونهال حدیقهٔ آرزو رو داده و باز تعزیت نامه از طرف نظام شاه نه رسید و ازین مقولهٔ خلاف دستور به ظهور آمدن روز به روز زیاده مادهٔ نزاع مي گردید *

درین ضمن چون دلاور خان در سن هفتاد سالگي بر دختریکی از امرای محکوم خود عاشق شده به زور به تصرف خود آورد وتسلط ومردم آزاريِ او بجای رسید که بلیل خان را که فرزند خواندهٔ او گفته مي شد و به مدد دستگیريِ او بدین مرتبه رسیده بود محض آنکه در معاملات مالي ازو برای مقدمه سهل مالي رنجید بدون تحقیق به جیل و تدبیر دستگیر ساخته به قلعه فرستاد - و اخلاص خان را که بر اخلاص او اعتماد تمام بود به همین معامله مغضوب و معدوم البصر ساخته حبس فرمود - و فریاد این ظلم‌ها که ازو خلاف مرضيِ سلطان به ظهور مي آمد از حد گذشت - ابراهیم عادل شاه بدین فکر افتاد که بتدبیر و تمهید دلاور خان را به دست آوردهٔ به سزا رسانده مقید سازد - در سنه ۹۹۸ به صد و نود و هشت مفصوبهٔ که تفصیل آن طول دارد به کار برد - اما دلاور خان به سبب تماميِ

در عوض قصاص چندین مظلومان که چشم آنها نزد آنها از چشم تو عزیز تر بود حکم فرمودۂ ام - بعد رسیدن جواب آنکه به کندن چشم آن خیرۂ چشم مامور گردیدہ بود موافق حکم به عمل آورد بعد از آن فرمودند که او را با مال و عیال به قلعهٔ ستارہ به فرستند و در آنجا چندگاہ گذراندہ جان به مالکان دوزخ داد * * بیت *

شاخی چنـــان نشان که سعادت دهـــد ثمر
تخمی چنـــان به کار که بنـــوائیش درود

درین ضمن نه خبر انتقال برهان شاہ نظام الملک و قائم مقام او گردیدن ابراهیم نظام الملک انتشار یافت - و در همین آوان تزلزل روانه شدن افواج محمد اکبر پادشاہ به سرداری سلطان مراد و خان خانان ادر دکن زبان زد خاص و عام گردید - از آنکه اختلال تمام میان امرای نظام شاهیه رو دادہ بود سلطان ابراهیم عادل شاہ میر صفوي نام را که از صاحب دمالان با وقار بود با نامهٔ تعزیت و تهنیت نصائح آمیز نزد ابراهیم نظام الملک روانه نمود - بعد رسیدن میر صفوي سلطان ابراهیم نظام الملک برخلاف روایهٔ بزرگان به حاجب مذکور پیش آمدہ به حرف هاے تند و تلخ بے مزہ لا یعني به مرتبه آزردہ ساخت که بدون حصول جواب نزد عادل شاہ مراجعت نمود و آخرکار میان هر دو پادشاہ کار به فوج کشي کشید و از طرف ابراهیم عادل شاہ حمید خان و سهیل خان با فوج گران به مقابله ابراهیم نظام الملک پرداختند و ابراهیم نظام الملک کشته گردید و تمام کارخانه جات و فیلان و اسپان تجمل فوج نظام شاہ به دست تصرف سرداران ابراهیم عادل شاہ در آمد ازآنکه در اولاد نظام شاهیه سوای بهادر نام طفلی نه ماندہ بود و به سبب اختلاف امرای احمد نگر خطر عظیم

سلطنت را از خود دانسته آمده چنانچه بودي در کارها سرگرم گشته مرا از تشویش نجات دهي - دلاور خان از شنیدن این کلمات رگ طمع او به حرکت آمد و عهد نامهٔ امان جان و مال طلبید سلطان فرمود که به حسب طلب او عهد و پیمان امان جان و مال او به دهند و باز به اشتیاق تمام برای طلب او مبالغه نمود * بیت *

بدوزد طمع دیدهٔ هوشمند در آرد طمع مرغ و ماهي به بند

دلاور خان به جاذبهٔ حب ریاست خود را به خدمت ابراهیم عادل شاه رساند بعد رسیدن دلاور خان پادشاه عدالت اساس به الیاس خان که از امرای مقرب و پیش آورده های دلاور خان بود فرمود که دلاور خان را به خلوت خانه آورده مقید سازند بعده حکم نمود که شخصي را که دلاور خان برای بر آوردن چشمان مظلومان و مصاحبان جانيِ خود در ین فن استاد تیز چنگال ساخته بود حاضر سازند و صنعتي که ازو به فرمودهٔ دلاور خان بے رضا و اختیار سلطان در حق دیگران به ظهور مي آمد دربارهٔ او نیز به عمل آرند - چون الیاس خان استاد پیشهٔ این کار را نزد دلاور خان برد به عجز و زاري در آمده گفت مرا مهلت داده پیغام من به رسانید که خلاف عهد و پیمان از سلاطین اگرچه در حق کافر حربي باشد نا مبارک گفته اند - ابراهیم عادل شاه در جواب گفت که حاشا از من خلاف عهد و پیمان به ظهور آید من از طرف مال و جان تو که قول و پیمان آن به میان آمده متعرض حال تو نمي گردم و از مال تو یک پرکاه توقع نه دارم در مکافات اعمال تو که در درگاه منتقم حقیقي عدالت محض است به حکم آنکه گفته اند * بیت *

از دور نیفتد قدح تلخ مکافات زهریکه چشیدن نتواني نه چشاني

نمودن عرائض مع تحف و هدایا به اظهار عجز و اطاعت و قبول دختر به پادشاهزاده دانیال در ایام محاصرهٔ برهانپور چنانچه بر محل به زبان قلم داده از خود راضي ساخت - و در عهد جهانگیر پادشاه اگرچه با لشکر گران صاحبقران ثاني در ایام پادشاهزادگي که براي بندوبست دکن آمده بود مکرر بعد تعین افواج به مدد نظام الملکي دست بازي رو داد اما آخر به صلح و فرستادن مبالغ نقد و جنس به طریق پیشکش و اظهار اطاعت پیش آمده (۱) نه گذاشت که آفت فوج چغتیه به ملک او رسد و به مرتبه بناي صلح و اطاعت را با پادشاهزاده محمد خرم استحکام داد که جهانگیر پادشاه سلطان محمد عادل شاه را فرزند خوانده به دستخط خاص این بیت زادهٔ طبع خود در فرمان تسلي او درج نمود * بیت *

شدي از التماس شاه خورم به فــرزندي ما مشهور عالم

و چند سال معدود فرمان روائي به نیکنامي نموده جان را به جهان آفرین سپرد * بیت *

جهان و کار جهان جملـه هیچ در هیچ است
هـزار بــار من این نکتــه کرده ام تحقیق

ذکـر سلطنت علي عادل شاه ثاني بن سلطان محمد عــادل شاه واسطهٔ هفتم

بعد ازآنکه اواخر عهد جهانگیر پادشاه سلطنت بیجا پور به علي عادل شاه ثاني قرار گرفت پادشاهي بود با هوش سپاه دوست و در سخاوت و شجاعت و وسعت خلق مشهور فضلا و صلحا را دوست داشتي

---

(۱) ن رابطهٔ محبت (را) پادشاه زاده محمد خورم چنان استحکام یافت

در ملک نظام شاهیه رو داد و خبر آمدن محمد اکبر بادشاه براے تسخیر قلعه احمد نگر زیاده مادهٔ تزلزل دل سرکشانِ دکن گردیده بود - ابراهیم عادل شاه چاند بي بي را که وارث ملک سلسلهٔ نظام شاهیه و عورت باغیرت و حمیت صاحب نسق گفته مي شد به تقاضاے مصلحت با دو سه امیر نامي و فوج شایستهٔ انتخابي براى بندوبست ملک و قلعهٔ احمد نگر روانه ساخت چنانچه آنچه شرط قلعه داري و تردد در ایام محاصره دو بار در مقابل افواج دریا موج محمد اکبر پادشاه از آن زن شیر نبرد نیک سیر به ظهور آمده و آخر در محاصرهٔ ثاني از دست امراے خود به درجهٔ شهادت رسید در ذکر سلطنت محمد اکبر پادشاه و محاصره و تسخیر قلعهٔ احمد نگر مفصل به گذارش آمده اگرچه مسود اوراق را بر باقي ذکر سلطنت دو سه واسطهٔ عادل شاهیه اطلاع واقعي به تعین ایام فرمانروائي حاصل نه شده اما مجملي به زبان قلم مي دهد - ابراهیم عادل شاه در اواخر عشر سنه ۱۰۱۰ هزار و ده جهان را پدرود نمود * بیت *

جهان اے برادر نه ماند به کس　　　دل اندر جهان آفرین بند و بس

ذکر سلطنت محمد عادل شاه بن ابراهیم عادل شاه ثاني واسطهٔ ششم

بعده که سلطان محمد عادل شاه بر تخت بیجا پور جلوس نمود در همه باب نسبت به بزرگان خود با امرا و هم چشمان به آئین بخردان سلوک مي نمود و در امداد چاند بي بي تا ایام محاصرهٔ احمد نگر از تعین لشکر و فرستادن خزانه خفیه و علانیه مي کوشید بعده که احمد نگر به تسخیر شاهزادهٔ دانیال در آمد در خدمت محمد اکبر پادشاه از روانه

که شجاع برای بندوبست دکن و تسخیر قلعهٔ دهارور تعین گردید و آدم بسیار و چهار پای بے شمار در ایام محاصره تلف شدند و آخر از غلبهٔ فوج بیجا پور پادشاهزاده مراجعت نموده طلب حضور گردید و باز نه اعلی حضرت دفعـهٔ ثاني برای بندوبست دکن تشریف آوردند باوجود مکرمت خان حاجب را مع فرمان نصیحت آمیز مشتمل بر ذکر رجا و بیم نزد علي عادل شاه فرستادند متنبه نه گردید بعده که فوج های بحر امواج برای تاخت و تاراج ملک بیجا پور تعین فرمودند و کرورها مال تجار و رعایا مع ناموس و محصول ملک به باد فنا رفت و لک ها از صغیر و کبیر هنود و مسلمین دستگیر گردیدند و بیشتر از معمور های تعلقهٔ علي عادل شاه پامال سم ستوران افواج گردید و آبادي نه ماند که بد خاک برابر نه گردید بعد خرابي بصره از خواب غفلت به هوش آمده ایلچي مع عرضداشت مشتمل بر عجز و ندامت و التماس عفو تقصیرات فرستاده دفع شر خرابي ملک خود نمود - اعلی حضرت از راه فضل و کرم نظر بر قبح افعال او نه نموده قلم عفو بر جریده اعمال او کشیده فوجهارا طلب حضور نموده عوض بعضے پرگنات تعلقهٔ بیجا پور که در تصرف بنده هاے پادشاهي در آمده بود ملک نو مفتوح کنندهٔ نظام شاهي کونکن طرف دریای شور را با چند پرگنهٔ دیگر از ملک قدیم خود به علي عادل شاه عنایت فرمودند و به سبب خرابي و ویراني ملک او به تخفیف پیشکش و قول امان نامه بر لوح طلا و مهر خاص و پنجهٔ دست مبارک نوشته مع فیل سواري خاصه و خلعت روانه فرمودند ازانکه همه مذکورات بر محل به ذکر در آمده مکرر به تحریر تفضیل آن نمي پردازد - چون به جز ذات پاک ذوالجلال هیچ ذي حیات را بقای

و شاعران را حرمت نمودي خصوص در حق شاعران هندي زيادہ مراعات مي فرمود - در عهد او ترجمۂ يوسف و زليخا تاليف ملا جامي و ترجمۂ روضة الشهدا و قصۂ منوهر و مدمالت كه عاقل خان خوافي به نظم در آوردہ ملا نصرتي و ديگر شاعران بيجا پور به زبان دكني تاليف نمودہ از نقد و جنس صلۂ وافر در خور سلاطين يافتند و از جمله شعراى بيجا پور در آن عهد ميرزا تخلص شاعرى بود كه زبان خود را وقف حمد و نعت سيد المرسلين و منقبت ائمۂ طاهرين نمودہ هرگز براى احدى از شاہ و گدا شعر نه گفت و مرثيه بے شمار كه در ماتم شهداے كربلا گفته زبان زد خاص و عام مردم دكن و ديگر بلاد گرديدہ روزى علي عادل شاہ ميرزا را به حضور خود طلبيدہ بعد عنايات بے پايان تكليف نمود كه در مدح پادشاہ زبان آشنا سازد در جواب التماس نمود زبانى كه براى حمد و نعت و منقبت وقف گرديدہ به حكم من نه ماندہ بعدہ كه مكرر سلطان تكليف نمود يک دو مرثيه از زبان سلطان به جاى اسم خود تخلص علي عادل شاہ قسمى داخل نمود كه ذو معنيين واقع شدہ اما فوج كشي هاى كه در عهد او مقابل افواج پادشاہ دهلي رو دادہ و در ذكر انتخاب شاهجهان نامه به احاطۂ تحرير در آمدہ باعث ويراني ملک و خرابي بيجا پور گشته خصوص در ايام پادشاهزادگي شاہ جهان جنگ هاى كه رو دادہ و بعد جلوس كه صاحبقران ثاني خود براى تنبيه خان جهان لودي و فوج نظام شاهيه متوجه دكن گرديدند و فوجے كه به سرداري آصف خان براى تسخير بيجا پور مامور گرديد و كارى نه ساخت و ديگر فوج كشي‌ها و جنگ‌ها كه ميان آمـــدہ خصوصاً در ايام تسخير قلعـــۂ دولت آباد كه افواج بيجا پـــور براى مدد و كومک پسر ملک عنبـــر نظام شاهى وسيله بود و جنگ هاى قيامت انگيز رو داد و در ايامى

باوجود در همان عهد و پیمان امان به میان آمده بود به حجت آنکه سکندر وارث ملک نیست بحکم تسخیر بیجا پور بنام پادشاهزاده محمد اورنگ زیب که در آن ایام از مهم حیدر آباد فارغ شده به خجسته بنیاد مراجعت نموده بود صادر گردید - و پادشاهزاده با فوج گران و توپ خانهٔ جهان آشوب از خجسته بنیاد بر آمده ابتدا به تسخیر احمد آباد بیدر و توابع آن پرداخته در محاصرهٔ ایام معدود قلعهٔ بیدر را به تصرف در آورده احمد آباد را مسمی به ظفر آباد که آخر به محمد آباد در زبانها انتشار یافت ساخته یکی از همراهان و منسوبان خود در آنجا گذاشته متوجه تسخیر بیجاپور گشت و بعد محاصرهٔ چند ماه که آدم بسیار از هر دو طرف کشته شدند و خرابي زیاد به ملک عادل شاهیه رسید عرصه بر محصوران تنگ گردید - و سرداران بیجاپور از راه عجز پیغام به قبول پیشکش کرور روپیه به میان آوردند پادشاهزاده از قبول ابا مي نمود - درین حالت خبر شدت عارضهٔ بدنيِ حضرت شاه جهان پادشاه و بر هم خوردن نسق ملک و تعین گشتن فوج دارا شکوه بر شجاع که سکه و خطبه در ملک بنگاله بنام خود نموده بود - و طلب سرداران همراه پادشاهزاده محمد اورنگ زیب انتشار یافت و ناچار به قبول پیشکش تن داده و دار و مدار نموده از پای قلعهٔ بیجاپور برخاست چنانچه در انتخاب اواخر ذکر سلطنت شاه جهان به احاطهٔ بیان در آمده و باز که در سنه هشت یا نه عالمگیر پادشاه به حجت آنکه وصول زر پیشکش افواج به سرداري راجه جے سنگه و دلیر خان و سیوای جهنمي نیز در آن ایام حلقهٔ اطاعت به گوش کشیده با فوج خود رفیق راجه گشته بود - و در فن قلعه گیري شهرت تام داشت - برای تسخیر قلعه جات تعلقهٔ بیجاپور و تاخت و تا راج و خرابيِ آن مرز و بوم تعین گردید - و بعد

نیست در سنه ۱۰۶۰ هزار و شصت (۱) ازین جهان فاني به دارالقرار شتافت * بیت *

بسا مرغ کامد درین بوستان که ناگاه بر خاک افتاد و مرد

ذکر سلطنت سکندر عادل شاه واسطه هشتم

اگرچه به قول مشهور از علي عادل شاه اولادی که وارث ملک تواند شد نه مانده بود اما سکندر نام متبنای علي عادل شاه را که به فرزندي برداشته بود در صغر سن خواص خان وزیر و بهلول خان افغان که صاحب فوج و سر لشکر و صاحب مدار ملک گفته مي شدند به سلطنت برداشتند و در اندک فرصت چنانچه طریقهٔ امرا و صاحب مداران دکن است میان خواص خان و بهلول خان بر سر اقطاع و اختیار ملک که هر یکی طرف خود مي کشید نزاع و مخاصمت ملکي به میان آمد و باز بهلول خان عداوت خواص خان را به محبت و اخلاص ظاهري مبدل ساخته به حیله و تزویر خواص خان را به ضیافت طلبیده غافل گرفته مقید ساخته به قطع شجر حیات او پرداخت و ازین شهرت نسبت به ایام سابق زیاده اختلال و فساد در ملک و سلطنت بیجاپور بهم رسید و سکندر خان ناچار مجبور در اطاعت بهلول گردید و بهلول اکثر پرگنات سیر حاصل را در اقطاع و تصرف خویش و همراهان خود در آورد و مسعود خان حبشي که صاحب فوج و صاحب مدار توابع قلعهٔ ادوني بود از شنیدن تسلط و استقلال بهلول خان خود را به اتفاق دیگر هوا خواهان دور و نزدیک به مدد و اعانت پادشاه رسانده بعده که خبر اختلال و نفاق عادل شاهیه بعرض صاحبقران شاه جهان پادشاه رسید

---

(۱) علي عادل شاه ثاني در سنه ۱۰۸۳ هجري وفات یافت

وغیره پسران که هر یکی در شجاعت و تهوري تهمتن روزگار گفته
مي شدند و همه به منصب سرفرازي یافته بودند سر فوج علحده گشته به
رفاقت دلیر خان مامور به مهم تسخیر و تاخت و تاراج بیجا پور گردیده
بود تعین فرمودند - از شنیدن این خبر سکندر نیز امرای تهور پیشه رزم آزما
مقابل فوج خلد مکان روانه نمود - بعده که فوجها مقابل هم رسیدند
و محاربهٔ عظیم (۱) رو داد - دلیر خان غالب گشته فوج دکن را از پیش
رو برداشته پاشنه کوب مي رفت - تا آنکه بهلول خان لودي که از
مبارزان نامي صاحب فوج و سرداران صف شکن بیجا پور گفته مي شد
با جمعی از امرای با نام و نشان و توپ خانهٔ جهان آشوب که سي هزار
سوار و سه صد فیل کوه شکوه غرق آهن با او بود مقابل دلیر خان رسید
نزدیک ملکهیر هفت منزلي بیجا پور مابین هر دو سردار نامي مقابله
واقع شدو محاربهٔ جهان آشوب عظیم رو داد - در آن جنگ آنچه از
راویان ثقه مسموع گردیده چنان محاربه دمتر در عرصهٔ زمین فراخ دامن
شنیده و دیده شده تا دو سه کروه خرطوم فیل و سر آدم چوگان و گوی
گردیده بود - و اسپان با ساز طلا و نقره مع مرده بے شمار افتاده بودند -
درین هنگامه حشر و نشر در پای فیل سواري اسلام خان رومي در
حالتیکه باروت بخش مي کردند آتش در باروت افتاد واز صدمهٔ آن
فیلبان پرید - و به فیل و خود اسلام خان چنان آفت آتش رسید که فیل
سواري او سراسیمه گشته اسلام خان را که علي خان نام پسر او با او ردیف
بود برداشته به لشکر بهلول خان برد - ودکني ها از چهار طرف فیل در آمده
اسلام خان و پسر او رابا نیم جانی که مانده بود فرود آورده ذبح نمودند و در

(۱) مکرر

خراب نمودن ملک و تاخت چندین پرگنات سیر حاصل و بی چراغ ساختن معمورهای مشهور بسیار که درین مابین مقابله و جنگ های عظیم با فوج های بیجا پور رو می داد بعد تسخیر و تصرف آوردن چند قلعهٔ نامی و تعین قلعه داران به پای قلعهٔ بیجاپور رسیده به محاصره پرداختند و چنان جنگ های قیامت آشوب به میان آمد که هر روز به شمار الوف سوار و پیاده از هر دو طرف علف تیغ و هدف تیر و سنان می گردیدند و به موجب درخواست سکندر هفت هشت هزار سوار عبد الله قطب الملک به سرداری نیکنام خان به مدد بیجاپور رسیدند - و سرداران هر دو طرف در آن مابین ایام محاصره به کار آمدند - چون در انتخاب ذکر سلطنت حضرت خلد مکان مفصل به زبان قلم داد مکرر به تحریر تفصیل آن نمی پردازد - آخر که فوج های هر دو طرف عاجز شدند و دم شمشیر ها ریخت و کمانها از چله افتاد و هفتاد و هشتاد کروه اطراف بیجاپور اثر آبادی نه ماند از طرفین به دار و مدار صلح منجر گردید و حکم ترک محاربه رسید *

باز در (۱) عشر ثانی جلوس عالمگیر که افواج بحر امواج به سرداری دلیر خان که میان افغانان با نام و نشان از دلاوران و مبارز پیشگان مشهور هندوستان گفته می شد و جمعی از امرای صاحب فوج همراه او تعین گشته بودند خصوص اسلام خان رومي پاشاه بصره که در آن ایام با پادشاه روم و هم چشمان برهم زده به شهر بصره آتش داده آمده وارد هندوستان گشته بے آنکه ملازمت نماید به منصب پنج هزاري چهار هزار سوار و عطای نقاره و جاگیر سرفرازي یافته مع افراسیاب خان برادر و علي خان

(۱) ن در سنه وسط عشر ثاني

به موجب حکم حضرت خلد مکان رسد غله همراه گرفته نزدیک رسید -
فوج دکن و مرهتهٔ نابکار که اعظم شاه را نگینه وار درمیان داشتند چند
سردار را اطراف فوج پادشاهي نگاه داشته باقي افواج دکن مقابل فوج
رسد رسیده چنان اطراف فوج شهاب الدین خان را فرو گرفتند که تا نظر
کار مي کرد چنان نیزه و بهاله برق مي زد و فوج همراه شهاب الدین خان
دهم حصهٔ فوج دکن به نظر نمي آمد چنانچه در ذکر سلطنت حضرت
خلد مکان مفصل به گذارش آمده شهاب الدین خان بهادر از بسیاري
فوج خصم نه اندیشیده خدا را به عظمت یاد نموده به اتفاق برادران تهور
نشان و دیگر سرداران توران فاتحه خوانده به مقابلهٔ فوج دکن پرداخت -
و بهادران یکه تا ز توران به حلقه هاي ذمان در آمدند و شکست عظیم
بر فوج دکن افتاد - و شهاب الدین خان بهادر رسد به سلامت به لشکر
اعظم شاه رسنده ملازمت اعظم شاه نمود - و اعظم شاه آفرین گویان
شهاب الدین خان را در بغل گرفته نیمهٔ آستین که در بدن داشت بدو
پوشاند - بعده که خبر به حضرت خلد مکان رسید بلا اختیار به زبان آن
بادشاه قدردان جاري گردید که چنانچه شهاب الدین شرم و آبروی
تیموریه را نگاه داشت حق سبحانه تعالی آبروی اولاد اورا تا قیامت
نگاه دارد - و مخاطب به غازي الدین خان بهادر فیروز جنگ ساخت
آخر کار مهم تسخیر بیجاپور به جای رسید که بعد مکرر تعین نمودن
فوج خود پادشاه عالم ستان حضرت خلد مکان در سنه بست و نه
جلوس متوجه تسخیر بیجاپور گردید - و در ماه ذي قعده اوائل سال
مذکور بیجاپور به تسخیر در آمد - و سکندر استقلال باخته از قلعه بر آمده
ملازمت حضرت خلد مکان نمود مقید ساخته روانه قلعهٔ دولت آباد نمودند

مکانات آنچه با مردم بصرة وقت بر آمدن و سوختن محالات و خرابی بسیار
به مردم اعیان ازو به ظهور آمده بود به مراد دل نه رسیدهٔ سوختهٔ آتش
بیداد خود گردید - بعد از آن چنان فوج دکن بر دلیر خان غالب آمد ده
اگرچه دلیر خان از جراءت و تهوری که داشت پشت به لشکر خصم نه
داده تنگ فرار بر خود هموار نه نمود - اما راهی که در یک دو هفته شمشیر
زنان طی نموده سر بسیاری از اسیرن را به خاک خون میدان آغشته بود بر
مضاعف و سه چند ایام قدم شمرده عقب می آمد تا فوج دکن از
تعاقب او دست برداشت بعده که در سنه بست و پنج جلوس عالمگیر
پادشاه به قصد تنبیه سنبهای جهنمي و گوشمال دیگر مفسدان و سرکشان
داخل ملک دکن گردید - در سنه بیست و هشت فوج های عالم آشوب
به سرداري اعظم شاه برای تسخیر بیجاپور تعین نمود - و تا یک سال
اعظم شاه با امرای نامي دیگر در تردد و محاصرة و ملک گیري بسر برد و
به سبب فوج کشي ها زراعت کمتر به عمل آمد کمي باران و آفت
طاعون و وبا علاوهٔ آن گردید - قحط عظیم در نواح بیجاپور خصوص در
لشکر پادشاهي افتاد و عرصه بر فوج اعظم شاه نهایت تنگ گشت -
و قریب چهل پنجاه هزار سوار امرای بیجاپور و مرهٹه که به مدد
بیجاپور رسیده بودند فوج پادشاهي و اعظم شاه را حلقه وار به میان
گرفتند و راه رسد غله از چهار طرف مسدود ساختند - و از غلبهٔ فوج دکن
کار به جای کشید که جاني بیگم محل اعظم شاه خود را از حوضهٔ فیل
مي زد و به تسلي امرا مي کوشد و قحط چنان افتاده که نام و نشان
غله نایاب گردید و نانے به جانے بهم نمي رسید - درین ضمن
شهاب الدین خان بهادر با مجاهد خان و حامد خان با برادران خود

او مي افزود - و در آن ايام که اقطاع اهل حرم بر ملک تازه مفتوح گشتهٔ
تلنگانم مقرر شده بود هر عامل و حاکم که آنجا از طرف اهل حرم مي رفت
دخل نمي يافت و زمينداران مفسد و دزدان متمرد که تا حال در آن
سر زمين نسبت به ديگر مکانها زياده رويهٔ تمرد دارند به شوخي پيش
مي آمدند و تن به اداى مال واجبي نمي دادند و مدام فرياد آنها
به حضور مي رسيد - سلطان محمد شاه خواست فوج معقول با يکى
از سرداران صاحب استقلال بر آن ناحيه تعيين نمايد - سلطان قلي مردم
محل را وسيله و واسطه ساخته به عرض رسانيد که اگر مرا براى بندوبست
مالي و ملکي تلنگانه مقرر نمايند بدون مدد خرج زياد لشکر به آن حدود
رفته از اقبال پادشاهي در دفع فتنهٔ مفسدان آن سر زمين ميتوانم کوشيد -
محمد شاه قبول و منظور نموده بدان خدمت اورا مقرر و مامور ساخته
مرخص فرمود - و او خود را با جمعى از ترکان جان باز و همدمان سپاهي
منش آنجا رساند و بسيارى از امراى ديگر هم که در آن سمت تنخواه
يافته بودند محال خود را به او سپردند و از حسن تردد و کاردانى
و شجاعت او که در تنبيه زميندارن زور طلب و زبردستان مفسد و رعايت
زير دستان مغلوب مي کوشيد - و به شرح تفصيل آن نمي پردازد -
روز به روز استقلال مي پذيرفت و مفسدان و متمردان به سزا و جزاى
اعمال خود مي رسيدند - و بر محصول ارباب تيول مي افزود تا آنکه
در عهد سلطان محمود بهمني به مرتبهٔ امارت رسيد و به خطاب قطب
الملک صاحب السيف و القلم ميان هم چشمان ممتاز کرديد و سپه سالار
و صاحب مدار مالي و ملکي آن حدود گشت - بعده که به سبب
شهادت خواجه جهان گاوان فساد سرکشي و خروج احمد نظام الملک
بحري در احمد آباد در سنه ۸۹۵ هشت صد و نود و پنج بهم رسيد -

و مدت در آنجا محبوس بوده رہ نورد سفر آخرت گشت - و سلسلۂ عادل شاهیه تمام گردید * * بیت *

هیچ دیدي که درین بزم دمی خوش بنشست
که نه در آخر صحبت به ندامت برخاست

ذکر سلطنت سلسلۂ قطب شاهیه که از ابتدای سنه ۸۰۸ هجري لغایت سنه ۱۰۹۸ به هشت واسطه فرمانروائي تلنگانه نمودند قریب یک صد و هفتاد و هفت سال در خاندان آنها سلطنت بود

سلطان قلي قطب شاه از ترکان بهارلو است - مولود وطن اصل او همدان است - در اواخر عهد سلطان محمد شاه ثاني [۱] بهمني در عنفوان جواني همراه پدر از ولایت به دکن آمده نوکري سلطان محمد شاه اختیار نمود - و پدر او در مهم دونکن کشته گردید - چون نزد فرمان فرمایان دکن قوم ترک خصوص غلامان ترکي اعتبار زیاد داشتند و زود ترقي مي نمودند خود را در زمرۂ چیله‌های ترکي داخل نموده تعینات حرم سرا گردید - از آنکه در فن حساب و سیاق داني و سلوک ممتاز بود و دو سه خط قدیم و نواحداث خوب مي نوشت و رویۂ کار طلبي به دیانت و امانت اختیار نموده بود در کارها دخیل گردید - و به اندک فرصت نزد صاحب مداران دربار و متصدیان حرم سرا روز به روز بر اعتبار و عزت و مراتب

---

(۱) محمد شاه ثالث

و نمي خواست که از طرف او بر خاطر هیچ کدام از هم چشمان غبار ملال نشیند - مگر در ایامی که سلطان بهادر گجراتي به موجب نوشتهٔ عماد الملک برار که برای گوشمال برهان نظام الملک به التماس و الحاح تمام رجوع آورده متوجه دکن گردیده خرابيِ زیاد به پرگنات تعلقهٔ نظام شاه تا نواح قلعهٔ دولت آباد و احمد نگر رساند و برهان نظام شاه که از قطب الملک چشم اعانت داشت بر خلاف آن به عمل آورده با سلطان بهادر گجراتي به کمال اظهار اخلاص و یک جهتي به وساطت نامه و پیام پیش آمده خواست با او دم موافقت زند و در شکست برهان شاه کوشد چنانچه بر محل به احاطهٔ بیان در آمده لهذا بعده که میان برهان شاه و سلطان بهادر فوج کشي و عداوت به صلح و اخلاص منجر گردید - و سلطان بهادر بعد نسق دکن به تعلقهٔ خود مراجعت نمود برهان شاه درپی انتقام و تلافيِ بد مدديِ قطب الملک شده خواست به اتفاق اسمعیل عادل شاه در خرابيِ ملک قطب الملک کوشد هر چند سلطان قلي در دفع و اصلاح این فساد کوشید فائده نه بخشید و کار به آنجا کشید که اسمعیل شاه به اشارهٔ برهان نظام شاه فوج کشي بر ملک قطب شاه نموده در سنه ۹۴۰ نه صد و چهل قلعهٔ کلیاني را که در سرحد نظام شاهیه و بهمنیه واقع است محاصره نمود و قطب الملک قادر بر دفع شر فوج اسمعیل عادل شاه نه گردید - بعده میان نظام شاه و عادل شاه قرار بر آن یافته بود که به امداد همدیگر ملک تلنگانه را متصرف گشته میان هم برادرانه قسمت نمایند - درین ضمن اجل عادل شاه در رسید ودیعت حیات نمود - بعد ازانکه شاه طاهر واسطهٔ صلح میان برهان شاه و قطب شاه گردیده در دفع کدورت طرفین کوشید - میان هم به ارسال

و سلطنت بہمنیه چنانچه به ذکر در آمدہ در دکن به ملوک الطوائف منجر گردید - و حسب التکلیف و اشارۂ احمد نظام الملک یوسف عادل خان در بیجاپور و عماد الملک در برار علم مخالفت با سلاطین بہمینه بر افراشته خطبۂ سلطنت به نام خود خواندند - سلطان قلي چند گاہ خود را ازین بدنامي باز داشت و در فرستادن زر محصول و اطاعت امر و نهي به کجدار و مریز سلوک نمودہ یک رو نمي نمود - بعدہ که سلطنت احمد نظام الملک و یوسف عادل شاہ در بیجاپور و عماد الملک در برار مزاج گرفت - و یوسف عادل خان در بیجاپور مروج مذهب تشیع گردید از آنکه همۂ ترکان ایران خود را از معتقدان و مریدان جان نثار خاندان شاہ صفي مي گیرند و در همان ایام خبر رسید که شاہ اسمعیل صفوي که فرمان رواي ایران گردیدہ بود مذهب تشیع را در قلمرو ایران رواج داد - سلطان قلي اسم شاہ اسمعیل را مقدم بر اسم خود داخل خطبه نمود موافق اعتقاد تشیع خطبه خواند و خود را ملقب به قطب شاہ گردانید مع هذا تا بقاي حیات در اطاعت و رضا جوئي بہمنیه چنان مي کوشید که بعدہ که به سلطان محمود بهمني و محمد قاسم برید خبر رسید که یوسف عادل خان در بیجاپور اسم خلفاي راشدین را از خطبه بر آوردہ بر یوسف عادل خان فوج کشي نمودہ به سلطان قلي براي رفاقت خود نوشتند - سلطان قلي بلا توقف اطاعت حکم سلطان محمود نمودہ با فوج خود روانۂ محمد آباد بیدر گردید - چنانچه در ذکر سلطنت یوسف عادل خان اختتام کلام آن مفصل به زبان خامه دادہ به همین دستور سلطان قلي قطب شاہ بعد استقلال پذیرفتن سلطنت با همه فرمان فرمایان دکن طریقۂ رفق و مدارا پیش گرفته سلوک برادرانه مي نمود

و تهنیت نامه نوشته به اظهار کمال اخلاص مصحوب شاه طاهر روانه نموده بعده که خبر رسیدن شاه طاهر به چهار پنج کروهي گولکنده رسید - جمشید قطب الملک به شهرت شکار بر آمده با شاه طاهر ملاقات نموده در پالکي خود نشانده به اعزاز تمام در شهر آورد - و شاه طاهر به آئین شایسته آداب رسالت و تعزیت و تهنیت به تقدیم رسانده چند کلمه از راه اظهار محبت باطني از طرف نظام شاه به زبان اخلاص بیان در مقدمات امور ملکي و عهد و پیمان یک جهتي و اتفاق با برهان شاه به میان آورد چند روز مانده به اعزاز تمام نزد برهان شاه مراجعت نمود -

چون در همان ایام سلطنت بیجا پور از انتقال اسمعیل عادل شاه به سلطان ابراهیم عادل شاه رسیده بود و میان جمشید قطب الملک و ابراهیم عادل شاه به سبب مقدمات ملکي نزاع به میان آمد و نظام الملک را نیز با ابراهیم عادلشاه مخالفت رو داد - درین ضمن عداوت فوج کشي ابراهیم عادلشاه به اتفاق فوج رامراج علاوهٔ آشوب برهم زدگي ملک گردید - جمشید قطب الملک به اشارهٔ نظام شاه فرصت وقت را غنیمت دانسته به گرد آوري فوج پرداخته خود را به یکی از پرگنات سرحد عادل شاه رساند اول در آنجا قلعه احداث نموده به خرج مبلغ خطیر و مدد معماران جلد دست و گرد آوري مصالح در سه چهار ماه به اتمام رساند - و ابراهیم عادل شاه به سبب آنکه به مخالفان دولت به دفع آن نه توانست پرداخت تا آنکه جمشید شاه بعد اتمام قلعه و نشاندن تهانه مع جمعیت معقول به قصد تسخیر قلعه و پرگنات سیر حاصل بیجاپور قدم پیش گذاشته و در همان ایام که نظام شاه نیز به اشارهٔ جمشید قطب الملک و امداد و معاونت

تحف و هدایا گرم جوشي مي نمودند - بعده که عمر سلطان قلي از هشتاد و پنج تجاوز نمود - جمشید نام پسر کلان سلطان قلي که در آرزوی سلطنت و انتظار مرگ پدر ریش خود سفید نموده بود آخر که جاذبهٔ حب ریاست بر ملاحظهٔ عقوبت و سیاست آخرت غالب آمد حوصله تنگي نمود از طول عمر پدر تنگ آمده از راه بد بختي به روایت بعضي مورخان پدر را مسموم ساخت و به قول محمد قاسم فرشته یکی از غلامان ترک محرم را اشاره نمود که در سنه ۹۵۰ نه صد و پنجاه که سلطان قلي کنار آب خلوت نموده صندوقچهٔ جواهر وا کرده مي دید آن غلام بد عاقبت فرصت یافته خود را رسانده به ضرب خنجر هلاک ساخت - و غلام از ملاحظه و ترس آنکه مبادا وارثان دیگر به پاداش آن عمل او به سزا رساندن خود را نزد جمشید رسانده در مقابل آن حسن خدمت که چشم آفرین و صلهٔ آن داشت جمشید از توهم بدنامي که مبادا از زبان او سر فاش گردد آن غلام بد انجام را فرصت حرف زدن نه داده به قتل رساند - مدت سلطنت سلطان قلي که در تلنگانه به بری ملک موسوم و زبان زد گردیده بود سوای ایام حکومت سي و سه سال محسوب گردید *

گرفتي تو عالم به مردي و زور - و لیکن نه بردي تو آخر به گور

ذکر سلطنت جمشید قطب الملک ولد سلطان قلي در سنه ۹۵۱ نه صد و پنجاه و یک

جمشید ولد سلطان قلي در اوائل سنه ۹۵۱ نه صد و پنجاه و یک به جای پدر قائم مقام گردید - برهان شاه از شنیدن این واقعه تعزیت

آخر که کار به هزیمت فوج جمشید شاه کشید از دست خود اسد خان چنان زخم نمایان به رخسارهٔ جمشید شاه رسید که از بینی تا لب چنین معیوب گردید که تا باقی حیات در خوردن و آشامیدن طعام و آب تصدیع به حضور مردم خجالت می کشید و دستار از سرش افتاد و رو به گریز نهاد - گویند وقت روانه شدن جمشید قطب الملک به قصد این مهم از ملا محمود گیلانی که نوکر موروثی او بود و در علم رمالی دست تام داشت و حکم او کم خطا می نمود چنانچه سابق نیز به زبان قلم داده سوال مآل آن مهم نمود - او در جواب التماس کرد که این سفر بر پادشاه مبارک به نظر نمی آید سلطان از استفسار تفصیل آن مبالغه نمود - ملا محمود گفت می ترسم آنچه در حق سلطان از احکام رمل ظاهر می گردد در اظهار آن همان حادثه بر من بگذرد - و آخر مجبور گردیده ظاهر ساخت که از گردش افلاک و سبعه سیاره و احکام خانهٔ دوازدهم که خانهٔ دشمن است چنان معلوم می گردد که مآل این سفر نهایت ندامت آرد و کار به هزیمت و به باد دادن نصف رخساره کشد و آسیب زخم به بینی قالب پادشاه رسد - جمشید که در قهاری و سفاکی و بی رحمی سر آمد روزگار بود فرمود که بینی ملا را بریده از قلمرو تلنگانه اخراج فرمایند - بعده که جمشید شاه با سر و صورت خون چکان بدان حال بد که تمام کار خانه جات او به باد فنا رفته بود به مکان خود رسید - آدم و نوشته مشتمل بر معذرت مع خرچ نزد ملا محمود که به پرگنهٔ جنیر تعلقهٔ نظام الملک رفته بود فرستاد - ملا قبول نه نموده جواب داد که هرگاه بینی دیگر بهم رسانم خود را به خدمت پادشاه می توانم رساند - بعده جمشید قطب الملک با ابراهیم عادل شاه به صلح و معذرت پیش آمده فرستادن هدایا را وسیلهٔ عفو تقصیر خود ساخته برای تسخیر کنجی کوته که در

او بر خرابئ ملک و مقابلۂ عادل شاہ کمر بستہ تا حدود برگفات بیجا پور رسیدہ بود - ابراهیم عادل شاہ رسولان چرب زبان فرستادہ هر قسمی که دانست با نظام شاہ صلح نمودہ طرف احمد نگر بر گردانید و با فوج رامراج نیز با دار و مدار پیش آمدہ دفع شر او از ملک خود نمودہ فوج سنگین به سرداریِ اسد خان لاری برای مقابله جمشید شاہ تعین نمود - جمشید شاہ بر مراجعت نظام شاہ اطلاع یافته گلۂ این معنی را زبانی معتمدان خاص به اظهار اخلاص به نظام شاہ پیغام نمود نظام شاہ در جواب گفت چون مرا امور ضروریِ ملکی پیش آمدہ بود صلاح در آن دانستیم که به تعلقۂ خود مراجعت نمائیم باید که شما در محافظت قلعه و سرانجام ذخیرہ و سپردن به مردم معتبر کوشیدہ در آن ضلع معرکه آرا باشید و بعد انقضای ایام برشکال مرا به آنطرف رسیدہ دانید انشاء الله تعالی به اتفاق در تسخیر ملک عادلشاهیه کوشیدہ باهم برادرانه قسمت خواهیم نمود - و قطب شاہ با وجود می دانست که برهان شاہ صاحب غرض و محیل است دست از دست اندازیِ ملک بیجا پور و استقامت ورزیدن در آن حدود و محافظت قلعه بر نه داشت - تا آنکه اسد خان با فوج بیجا پور رسیدہ قلعۂ نو احداث جمشید شاہ را محاصرہ نمودہ در مدت سه ماہ به تصرف در آوردہ منصوبان قطب الملک را که در قلعه گذاشته بود به تمامه زیر تیغ کشید - و از آنجا با فوج آراسته متوجه مقابلۂ فوج خصم گردید - قطب شاہ تاب مقابلۂ اسد خان نیاوردہ طرف گولکندہ مراجعت نمود - اسد خان به تعاقب پرداخت و دو سه دفعه میان اسد خان و قطب شاہ مقابله و مقاتلۂ عظیم رو داد و هر بار اسد خان غالب آمد - و در جنگ

که بعضی به سلطنت پسر جمشید شاه راضي نه بودند و مصطفی خان اردستاني و صلابت خان مازندراني به اتفاق جمعی بدین فکر افتادند که شاهزادهٔ ابراهیم را از نزد راجه بیجا نگر طلبیده به سلطنت بر دارند و سرداران دکني الاصل بدین مصلحت راضي نه گشته خواستند مادهٔ فساد گردند *

شمه از حقیقت سلطان ابراهیم مي نگارد که بعده که خود را نزد راجهٔ بیجا نگر رساند رامراجه طریقهٔ مهرباني و مهمان نوازي را کار فرموده عجالتاً وظیفه برای خرچ و مکان با فضا به جهت بودن سلطان ابراهیم مقرر کرد و بعد چند روز اقطاع عنبر خان نام حبشي را که دران ایام مغضوب راجه بود به نام شاهزاده ابراهیم حکم نمود - عنبر خان شنیده به پرخاش و سرکشي پیش آمد و با شاهزاده ابراهیم کار به نزاع و گفتگو انجامید سابق در دکن دستور بود که یک محال را به دو کس سه کس تنخواه مي نمودند و بعد گفتگوی فساد آمیز هر که غالب مي آمد جاگیر را متصرف مي شد عنبر خان مستعد جنگ گردیده قابو مي جست - روزی که شاهزاده ابراهیم نزد رامراجه مي رفت عنبر خان سر راه برو گرفته گفت ما و تو جنگ یک یکي مي نمائیم هر که غالب آید جاگیر ازو باشد - سلطان ابراهیم گفت درین باب اختیار رامراجه است بهر که خواهد بدهد اختیار ملک خود دارند از هر که خواهند بگیرند و بهر که دانند به بخشند من مهمانم آخر میان هر دو کار به جنگ یک یکي یعني در دکن دو کس تنها باهم جنگ نمودن را کمال فخر مي دانستند رواج داشت کشید - و عنبر خان از دست ابراهیم کشته گردید بعده برادر عنبر خان به دعوي خون برادر مقابل سلطان ابراهیم آمد و او نیز به برادر

تصرف زمیندار عمدہ بود مدد خواستہ بہ تصرف خود آورد - بعدہ بہ مرور ایام در مکافات اعمال خود کہ نسبت بہ پدر ازو بہ ظہور آمدہ بود بہ انواع مرض گرفتار گردید و آخر منجر بہ دق گشت بہر چند حکما بہ علاج مي کوشیدند فائدہ نمي بخشید - و روز بہ روز بر مرض او مي افزود و بہ سبب آزار دق مي کاهید - درین مابین نسبت بہ سابق زیادہ بد خلق گردیدہ با خلق اللہ جباري را کار فرمودہ بہ اندک تقصیر مي کشت تا جمعی را با دو معالج خود بہ قتل رساند * بیت *

نہ کند از درندگي توبہ * گرگ تا نشکنند دندانش
کے کند مار ترک زخم زدن * تا نہ کوبند سر بہ سندانش

و در فکر آن شد کہ هر دو برادر خود را مقتول یا مکحول سازد و پسر شیر خوارۂ خود را ولی عہد و قائم مقام خود گرداند - حیدر قلي و ابراهیم هردو برادر برین ارادہ مطلع گشتہ قابو یافتہ گریختہ خود را بہ احمد آباد بیدر رساندند - و در آنجا حیدر قلي بہ اجل طبیعي درگذشت - و ابراهیم خود را نزد رامراجہ رسانید - و جمشید بہ همان آزار دق در سنہ ۹۵۷ نہ صد و پنجاہ و هفت ازین سراے پر بلا بہ دار الجزا شتافت - مدت هفت سال و کسرے سلطنت نمود * بیت *

بہ بال و پر مرو از رہ کہ تیر پر تابي
هوا گرفت زمانے ولی بہ خاک نشست

ذکر سلطنت ابراهیم قطب الملک برادر جمشید قطب الملک

بعد وفات جمشید شاہ ارکان دولت اتفاق نمودہ پسر دو سالۂ جمشید را بہ پادشاهي بر داشتند - اما میان امراے غریب و دکنیان

ابراهیم قطب الملک اگر چه پادشاه بود عادل و باذل و شجاع و ضابط و مدبر لیکن استقامت مزاج نه داشت و طبع او به ظلم و قهاري غالب بود - و به اندک تقصیری در قطع شجر حیات مردم مي کوشید - و در مقابل تقصیر بسیار و کم مي فرمود که هر چهار دست و پای مظلومان بسته آن قدر چوب مي زدند که تمام ناخنها از سر انگشتان جدا نموده نزد او مي آوردند و در وفور و تکلف طعام مي کوشید - و به مطالعه و شنیدن تاریخ شوق زیاد داشت - و از قطع شجر حیات دزدان و مفسدان چنان نسق نمود که مسافرین و مترددین بدون بدرقه و قافله به خاطر جمعي تردد مي نمودند - و بعد مزاج گرفتن سلطنت به صلاح صوابدید مصطفی خان با حسین نظام شاه که هم عهد او بود به ارسال تحف و هدایا رشتهٔ دوستي را مستحکم ساخته به نامه و پیغام چنان مقرر نمود که به اتفاق در تسخیر قلاع و محال سیر حاصل بیجا پور کمر همت بسته به تصرف خود در آورده میان هم قسمت نمایند و در سنه ۹۶۵ نه صد و شصت و پنج هر دو از تعلقه خود به حرکت آمده خود را برای محاصرهٔ قلعهٔ گلبرگه رساندند و چند روز باهم در خلا و ملا مي جوشیدند آخر از نخوت و بعضی اطوار دیگر حسین شاه رنجیده بدون آنکه از مقربان خود و دیگری مصلحت پرسد یا از ارادهٔ خود اطلاع دهد نیم شب کوچ کرده راه گلکنده اختیار نمود - بعده حسین شاه هم در خود طاقت استقامت نه دیده برخاسته به احمد نگر رفت و میان هر دو موافقت به مخالفت مبدل گردید - بعد از چند گاه که عادل شاه و رامراجه و امیر برید اتفاق نموده بر حسین شاه نظام الملک مهم مي نمودند به ابراهیم قطب شاه پیغام و تکلیف رفاقت به میان آورد - ابراهیم شاه طرف غالب اختیار نموده خود را

خود رسید - و بیرق هر دو حبشي که هم رنگ چهرهٔ آنها به رنگ کبود بود گرفته به منزل خود شتافت - راجه شنیده آفرین گفت *

درین ضمن نوشته‌جات مصطفی خان و صلابت خان مشتمل بر التماس طلب سلطان ابراهیم رسید - با وجود در آن ایام سلطان ابراهیم برزن یکی از همدمان مقرب راجه عاشق شده گاه گاه خود را به او مي رساند و طشت بدنامي آن از بام افتاده گوش خاص و عام را پر ساخته بود - و راجه بر آن مطلع شده در صدد فکر آن گردید که سلطان ابراهیم را بے آبرو نموده اخراج بلکه به قتل رساند - زن رامراجه که سلطان ابراهیم را پسر خوانده بود بسیار دوست مي داشت - شفیع او گردیده مرخص ساخت - چون ابراهیم از دریای کشنا گذشته به سرحد تلنگانه رسید - مصطفی خان با جمعیت خود استقبال نموده خلعت وزارت یافته دو لک هون از تجار گرفته به سر انجام سلطنت پرداخت - اعیان و تمن داران گلکنده که بیشتری از قوم غریب در آن میان به مصطفی خان متوسل و از پسر جمشید شاکي بودند با وجود مانع آمدن و هجوم آوردن دکنیان به اتفاق صلابت خان که مجموع سه چهار هزار سوار فراهم آمدند خود را نزد ابراهیم شاه رساندند تا روزی که داخل گلکنده گردید هفت هزار سوار به ابراهیم قطب شاه پیوستند و ابراهیم شاه نشان کبودي که با خود داشت به طریق شگون پیش رو داشته به تزک تمام داخل دار الملک پدر و برادر گردید و همان روز به مصطفی خان فرمود که دو لک هون به مستحقان و شرفا و نجبا و مزار بزرگان نواح و تکیه رسانند و همشیرهٔ خود را به عقد مصطفی خان در آورده صاحب مدار سلطنت گردانید *

از آن در سنه ۹۷۲ نه صد و هفتاد و دو که بر محل مفصل به گذارش آمده هر پنج پادشاه برای مهم و مقابله رامراجه اتفاق نموده در دفع بلا از الکهٔ پر شور دکن کوشیدند - از قطب شاه تردد نمایان به ظهور آمد و بعد مراجعت که از آن مهم به فتح و نصرت به حوالي رائچور رسیده از همدیگر مرخص شدند - مصطفی خان اردستاني که در مدت تقدیم خدمت وزارت از بد خلقي و آتش غضب ابراهیم شاه به جان رنجیده همیشه هراسان و متزلزل خاطر مي بود به نام ارادهٔ طواف بیت الله رخصت حاصل نموده خود را به علي عادل شاه رسانده نوکري او اختیار نمود - بعده در عهد مرتضی شاه نظام الملک که خونزه همایون والدهٔ او تسلط تمام بهم رسانده ملک را به شورش آورده بود چنانچه بر محل مفصل به ذکر در آمده به مصاحبت امرا والدهٔ خود را محبوس ساخته بر کشور خان لاري که سپه سالار عادل شاه گفته مي شد در سرحد نظام شاه قلعهٔ دهارور بنا گذاشته ملک نظام شاهیه را تاخت مي نمود - مرتضی شاه برو مهم نموده ابراهیم قطب الملک را به رفاقت خود خواند - تا رسیدن قطب الملک مرتضی شاه از مهم و کشتن کشور خان چنانچه در ذکر سلطنت نظام شاه به گذارش در آمده فارغ شده به قلمرو بیجا پور قدم گذاشته برای تاخت و تاراج ملک عادل شاه مي کوشید - درین ضمن ابراهیم شاه به قصد معاونت مرتضی شاه رسیده پهلوی لشکر نظام شاه دائره فرمود - چند روز که بر آن گذشت روزی به حضور مرتضی شاه که جمعی از هوا خواهان در خلوت حاضر مي بودند ابوالحسن ولد شاه طاهر و ملا حسین نام آن قدر از قبائح و بدي های ابراهیم قطب الملک نسبت به بنده های خدا خصوص در حق نظام الملک به دلیل و برهان و شهادت همدیگر بر زبان آوردند که

رسانده در محاصرۂ احمد نگر موافقت نمود بعده که عرصه بر حسین شاه تنگ گردید و کار به مفتوح گشتن قلعه به صبح و شام رسید ابراهیم شاه به دستور سابق دست از همه کارخانه جات خود برداشته نصف شب جریده کوچ کرده به طریق ایلغار خود را به گلبرگه رسانید بعد از آنکه عادل شاه و پسر رامراجه چنانچه بر محل به احاطۂ بیان در آمده از پای قلعه احمد نگر برخاستند - ابراهیم به وسیلۂ رسل و رسائل و اقسام حیل از سر نو با حسین شاه طرح دوستي به میان آورده دختر او را مسماة بي بي جمال خاتون برای خود خواستگاري نمود - حسین شاه به این شرط تن به قبول نسبت داد که با حسین شاه رفاقت نموده قلعۂ کلیاني را از تصرف عادل شاه بر آورده و در سنه ۹۷۱ نه صد و هفتاد و یک هر دو اتفاق نموده به پای قلعۂ کلیاني رسیده اول به جشن طوي که مقرر شده بود پرداختند - چون این خبر به عادل شاه و رامراجه رسید به اتفاق فوج کشي بر حسین شاه نموده امیر برید و تفال خان برار را با خود رفیق ساختند و باز ابراهیم شاه و حسین شاه از شهرت آمد آمد افواج مذکوره از پای قلعه برخاسته به تعلقۂ خود شتافتند - و فوج عادل شاه و رامراجه چنانچه بر محل مفصل به ذکر در آمده دست از تعاقب بر نه داشته پاشنه کوب خود را به نواح احمد نگر رسانده تا توانستند در خرابيِ پرگنات حوالي احمد نگر کوشیدند و کفار مساجد را طویلۂ اسپان ساختند و عمارت های عالي را سوخته خاکستر آن را به باد فنا دادند باز که از آنجا کوچ نمودند عادل شاه در تعلقه تلنگانه آمده دائره نموده شش ماه به تاخت و تاراج پرداخته اسیری بے شمار به دست آورد - آخر قطب الملک به انواع تدبیر و تملق با عادل شاه صلح کرده به دفع شر بلای ملک خود پرداخت و هر یکی به مکان خود رفتند - بعد

بیت

نزاع بر سر دنیای دون مکن درویش
نه عمر نوح به ماند نه ملک اسکندر

ذکر سلطنت محمد قلي قطب الملک ولد ابراهیم قطب الملک گلکنده

از ابراهیم قطب الملک سه پسر ماندند محمد قلي و خدابنده و قطب الدین محمد قلي که پسر کلان بود در سن دوازده سالگي قائم مقام پدر گردید - شاه میرزای اصفهاني را که از سادات طباطبا و از مستعدان روزگار شهرت داشت و از مدت به پایهٔ امارت و وزارت رسیده بود به دستور سابق صاحب مدار سلطنت ساخته دختر او را به عقد خود در آورد - چون محمد قلي پادشاهي بود رحیم دل با برادران کمال شفقت کار فرمودی و به اعزاز تمام مطلق العنان داشتی و اقطاع معقول برای آنها مقرر کرد - و هر دو برادر او نیز بے نفاق در خدمت برادر زندگاني مي نمودند و در خلا و ملا مشیر سلطنت بودند - اما شاه میرزا را که همدم و محرم صاحب مدار ساخته بود به گفتهٔ غمازان نمام پیشه بدون آنکه تقصیر برو ثابت گردد مغضوب ساخته چند گاه مقید گردانید و بعده از قید بر آورده مع اسباب و دولت او بر کشتي مچهلي بندر سوار کرده به اصفهان که وطن او بود روانه ساخت - چون اجل موعود سید در کشتي رسید بیمار شده و ودیعت حیات نمود و میر محمد مومن استر آبادي را که از صاحب کمالان مشهور بود و طبع موزون داشت به جای شاه میرزا صاحب مدار سلطنت ساخت -

مزاج نظام الملک را از طرف قطب الملک منحرف ساختند و خطی که ابراهیم قطب الملک در مادهٔ مرتضی شاه به علي عادل شاه به عبارت نا لائق نوشته بود و به اشارهٔ علي عادل شاه در دست داشتند نمودهٔ بدین مرتبه خاطر نشان نمودند که نظام الملک بر آشفته همان لمحه حکم نمود که ابراهیم شاه را به خفت و خواري از لشکر ما بر آرند و خیمه و کار خانه جات او تاراج نمایند - ابراهیم قطب الملک بر آن اطلاع یافته بلا توقف خود را به پشت اسپ رسانده با عبد القادر نام پسر و جمعی که رفاقت توانستند نمود رو به گلکندهٔ گذاشت و فوج نظام شاه بعد تاخت و تاراج خیمه و اسباب تجمل او به تعاقب پرداخت و همه جا پاشنه کوب مي آمد - و ابراهیم قطب الملک هیچ جا آرام نه گرفت تا آنکه باوجود نزدیک رسیدن سرحد تلنگانه فوج نظام الملک دست از تعاقب بر نه داشته بر جمعی که دست مي توان یافت مي کشتند و غارت مي نمودند - عبد القادر پسر ابراهیم قطب الملک که در شجاعت و تنو مندي و حسن صورت و سیرت و دیگر کمالات آراسته بود به خدمت پدر مکرر التماس نمود که فوج نظام الملک بسیار بے اعتدالي مي نماید اگر حکم شود به اتفاق جمعی به تنبیه آنها پردازم - سلطان ابراهیم را ازین معني که پسر را صاحب داعیه مي دانست خوش نیامد و در راه ملتفت جواب او نه گردید و بعد رسیدن به گلکندهٔ پسر را به یکی از قلاع فرستادهٔ محبوس ساخت - و بعد چند گاه اشارهٔ فرمود که مسموم سازند - ازین مقوله دیگر کارها ازو سر زدهٔ که قابل تحریر نیست تا آنکه در سنه ۹۷۹ نه صد و هفتاد و نه به اجل طبیعي در گذشت به دار الجزا شتافت مدت سي و دو سال بدان فضیحتي و بدنامي سلطنت نمود *

تا حال مردم عام دور دست بهاگ نگر مي نامند - اما تا زمان محمد شاه پادشاه تيموريه شهر مذکور حصار پخته نه داشت بدين سبب در ايام شورش غنيم و محاصرهٔ کفار هرج تمام بر خلق و ساکنان شهر مي گذشت بعده مبارز خان که قريب يازده سال صوبه داري حيدر آباد نمود - در اواخر صوبه داري به فکر ساختن حصار پرداخته ثلث اطراف شهر که پنج کروه دورهٔ آنست ساخته بود - درين ضمن در جنگ نظام الملک بهادر آصف جاه کشته گرديد - بعده که آصف جاه صاحب مدار به استقلال شش صوبهٔ دکن گشت فرمود که باقي حصار شهر پناه را که زياده از دو حصه مانده بود از سنگ و خشت و چونه در کمال استحکام به اتمام رسانند *

ديگر از جملهٔ مهمی که محمد قلي قطب شاه را ضرورةً اتفاق افتاد اين است که حسب التکليف و رضا جوئي مرتضی نظام شاه که سيد مرتضی سبزواري را برای تسخير قلعهٔ شاه درک و ديگر تعلقهٔ عادل شاه روانه نمود به محمد قلي قطب الملک برای امداد و معاونت آن مهم نوشت و محمد قلي با لشکر خود و سر انجام قلعه گيري عازم رفاقت سيد مرتضی گرديد - بعده که به پای قلعه شاه درک رسيده به محاصره پرداختند - محمد آقاي ترکمان که قلعه دار شاه درک بود محصور گرديده چنان داد مردانگي داد و شرط قلعه داري به تقديم رساند که جای صد آفرين داشت - سوای آنکه جمع کثير را به ضرب گوله و انداختن سنگ و اقسام آتش بازي ضائع مي ساخت و گاه گاه از قلعه بر آمده خود را به فوج خصم مي زد - و مردم بی شمار نظام شاه و قطب الملک را علف تيغ و هدف تير و سنان مي گردانيد و هر چند تدبير پيش بردن مورچال و يورش مي نمودند

بر طالبان اخبار امصار و بلاد هر دیار مخفي نه ماند در (۱) عهد سنه عشر محمد قلي قطب الملک مکان بودند(۲) حکام و فرمان روایان صوبهٔ تلنگانه اندرون حصار قلعه گلکنده بود از وسعت آن بدین مرتبه نقل مي نمایند که تا چهل هزار سوار اندرون حصار مي گنجید و عمارت های عالي دلنشین با فضا داشت در عهد قطب شاهیه تا زمان محمد قلي بر تعمیر اندرون و بیرون آن دو بار افزوده اند *

بعده در عهد محمد قلي قطب الملک از بسیاري آبادي و کثرت ازدهام آدم و چهار پا به مرتبه تغییر در هوا راه یافت که از اثر تعفن مردم به انواع مرض مبتلا مي گردیدند - محمد قلي خواست به تفاوت سه چهار کروه از قلعه کنار رود خانه که مسمی به موسی است شهری به نام خود آباد نماید درین ضمن بهاگ رتي (۳) نام از قوم طوائف که معشوقهٔ قطب الملک بود و محمد قلي به او تعلق سرشار بهم رسانده هزار سوار همراه او مقرر کرده بود که هرگاه به دربار مي آمد با او مي آمدند تکلیف این معني به میان آورد که آن شهر به نام او موسوم گردد - بعده به تجویز اختر شناسان هند و فرس در شروع عشر ثاني جلوس خود فرمود که بنای شهری بنام بهاگ نگر که هر دو طرف شمالي و غربي آن آب روان دارد و رسته‌های وسیع با فضا و عمارات با رفعت ساخته شده گذاشتند و در وسط شهر فرمود عمارتی مسمی به چار مینار که منار های آن به آسمان دعوای هم سري دارند ساختند - و بعد از چند بهاگ رتي فوت شد و قبح اسم بهاگ نگر خاطر نشین محمد قلي قطب الملک گردید - اسم شهر را مبدل به حیدر آباد ساخت لیکن

(۱) ن عشر ثاني عهد * (۲) این لفظ زاید است * (۳) ن بهاگ متي *

خواستگاري خواهر اعياني محمد قلي قطب الملک به گلکنده آمده برای ابراهیم عادل شاه عقد بسته بردند باز تا آخر عهد سلطنت طرفین ابواب خصومت بسته گردید دیگر حادثهٔ غریب کشي که مکرر در سلطنت نظام شاهیه و عادل شاهیه رو داد و در تعلقهٔ قطب الملک به ظهور نیامده بود - و در عهد محمد قلي قطب الملک بلا اختیار گفتگوی بدنامي غریب کشي زبان زد خاص و عام گردید مجملی از آن مي نگارد *

که قطب الملک باغی نزدیک شهر برای سیر و تفرج خود احداث نموده گاه گاه با معشوقهٔ دلخواه و اسباب عیش آنجا مي رفت و الا دروازه مقفل مي بود قضارا شبی از شب های مهتاب جمعی از غریبان تجار و غریب زاده های مادر آزار پدر بیزار و جوانان جهالت کیش با ساز رباب و چنگ و مردنگ و دیگر لوازم بزم بر سر دروازهٔ باغ رسیده هر چند به تملق پیش آمدند و به الحاح و دادن زر کوشیدند دروازه بانان در بی روئي بر آنها بسته راضي به وا نمودن دروازه نه گشتند - غریبان بی آزرم قفل دروازه را با سر و پای دروازه بانان شکسته اندرون باغ در آمدند باز دروازه بانان به منت و الحاح پیش آمده گفتند که از باغ بر آیند گوش به حرف آنها نه دادند - داروغهٔ باغ با دروازه بانان به در دولت خانه آمده شوخي غریبان را ظاهر ساخت یکی از امرای دکن که با مردم غریب عداوت جانيِ موروثي دارند - حقیقت تعدي مغلان از زباني دربانان در حالتیکه مزاج سلطان بحال نه بود به آب و تاب تمام بعرض رسانید از زبان سلطان بر آمد که به زنید و به کشید و از شهر بر آرید این حکم که به کوتوال و محل دران که در آنجا بیشتر از قوم غریب سکني داشتند رسید - ناگاه صدای بکش بکش از چار طرف بلند گردید و شروع به کشتن سادات و شرفا

فائده نمي بخشيد - آخر از زدن گهي و گراني غله چنان عرصه بر هر دو فوج
تنگ گردید که باهم کنکایش نمودند که به پای این قلعه مردم را ضائع
ساختن خلاف رای صائب است بهتر آنست که به پای قلعهٔ بیجا پور
شتافته سعي تسخیر اصل مکان عادل شاه نمائیم بدانجا رسیده انچه شرط
تردد و محاصره نمودن و دواندن مورچال و ساختن دمدمهٔ آسمان رفعت
و کندن نقب بود نمودند - سوای آنکه جمع کثیر به دم گوله و توپ
مي دادند و از شبخون نمودن مردم بی شمار تلف مي گردیدند فائده
مرتب نمي شد آخر همراهان فرصت وقت یافته به محمد قلي رساندند
که قاعدهٔ سلاطین دکن آن است که هرگاه یکی از فرمان روایان طرفی
به ذات خود مهم فرماید و دیگری را تکلیف رفاقت نماید باید که از راه
مروت در امداد آن خود را معاف نه دارند - اما خلاف شان سلاطین
است که به رفاقت یکی از امرای دیگر خود را در چنین تهلکه اندازند -
قطب الملک را این سخن مؤثر افتاد و خواست از پای قلعهٔ بیجا پور
برخاسته به گلکنده مراجعت نماید - سید مرتضی برین خبر اطلاع یافته
او نیز ترک محاصره نمود و به اتفاق هر کدام برخاسته به تعلقهٔ خود
شتافتند - و بعد آن میان قطب الملک و عادل شاه مکرر کار به فوج کشي
کشید و آخر کار به جای رسید که در نواح گلبرگه جنگ عظیم واقع شد
و چنان شکست بر فوج قطب شاه افتاد که یک صد و بیست فیل باتمام
اسباب دیگر به تصرف عادل شاه در آمد و به غارت رفت از آن تاریخ
باز گفتگوی منازعت را از میان برداشتند و به نامه و پیغام پای صلح
به میان آورده چنان رابطهٔ محبت را استحکام دادند که خواجه علي
سبزواری مخاطب به ملک التجار با جمعي ، از اعیان بیجا پور برام .

نزدیک کالي چبوترہ فرود آوردند و نامه که سراپا انشای آن مملو از عبارت اظهار اشتیاق بود مع هدایای مرسوله به مطالعۀ نظر اخلاص اثر در آمد و شش هفت سال به سبب موانع و حوادث روزگار ماندن آغرلو سلطان نزد قطب الملک اتفاق افتاد - و قریب پنجاہ هزار روپیه سالیانه سوای انعامات از جواهر آلات وغیرہ و تواضعات ایام عید به مهمان مي رساند - و قبل از رخصت نمودن ایلچیي حاجي قنبر علي را که از معتمدان قطب الملک بود با تحف و هدایای بیش بها از جواهر آبدار و امتعۀ بنادر هند به جهت استحکام مراسم اخلاص روانه نمود - و وقت رخصت نمودن مهدي قلي سلطان را از طرف خود مع هدایای بیش بها از مرصع آلات و اقمشه های تقدمه مونگي پهٹن و احمد آباد و کشمیر روانه نمود - و اکثر عمارات سر به فلک کشیدہ مثل داد محل و باغات فرح بخش بنا کردۀ اوست و در اواخر عهد محمد قلي یکی از معتمدان شاہ عباس برای درخواست صبیۀ محمد قلي که در ازدواج و همسرئ یکی از اولاد خود بفرستادن نامه و هدیه روانه نمودہ بود رسید و محمد قلي قطب الملک در قبول آن منت بجان داشته دختر را با جهازی که در خور سلاطین باشد از جنس کاني و انواع اقمشه بیش بهای هندوستان و تحف اطراف بلاد و بنادر روانه ساخت - تا آنکه پیک اجل در رسید و ازین جهان فاني به دار القرار انتقال نمود قریب سي و پنج سال سلطنت او بود [1] *

* بیت *

نه دارد کار دنیا اعتباری　　　اگر دارد دو روزی یا چهاری

(۱) محمد قلي قطب شاہ بتاریخ ۱۷ ماہ ذی القعدہ سنه ۱۰۲۰ عشرین و الف انتقال نمود *

نمودند و کار بجای رسید که خانه های غریبان را آتش زدند و زن و فرزند جمع کثیر را موکشان از خانهٔ ایشان بر آوردند و در طرفة العین چندان آدم به قتل رسید که صد نفر از مردم اعیان و صلحا و فضلا به شمار آمدند - در آن حالت میر محمد مومن استرآبادي که از مقربان محمد قلي بود خود را به پادشاه وقتی رساند که قطب الملک در خواب بود چنان لکد بر دروازه زد که محمد قلي سراسیمه از خواب جسته از روی بی دماغي سبب آن گستاخي را استفسار نمود میر محمد مومن هم بی دماغانه جواب داده حقیقت مفصل ظاهر ساخت و سلطان خود سر از دریچه بر آورده شعله های آتش سر به فلک کشیده را ملاحظه نمود و شعلهٔ همان آتش در سینهٔ پُرکینه محمد قلي اثر کرد که از هوش رفت و دست افسوس بهم سائیده حکم احضار کوتوال و دکني‌ها و جمعیکه درین فساد کوشیده بودند فرموده در منع آن سزاوارن شدید پیهم دوانید و حکم قتل کوتوال و چند نفر دکني به انداختن پای فیل فرموده آن آتش فتنه را فرو نشانید در سنه ۱۰۱۲ یک هزار و دوازده آغرلو سلطان نام ایلچي از نزد شاه عباس فرمان روای ایران مع تحف و هدایای بیش بها که از آن جمله یک تاج مرصع از لآلي آب دار و خنجر مزین از اقسام جواهر و چهل اسپ عربي و عراقي و پانصد پارچهٔ زر بفت و مخمل کاشاني و اطلس فرنگي و مشجر و دوازده جفت قالي کرماني و جوش قالي دوازده زرعي مع دیگر جنسها که قابل یاد بود سلاطین مي باشد رسید بعد یافتن خبر او به بندر گووهٔ فرنگ میر ضیاء الدین نیشا بوري به طریق مهماندار مع اقسام حلویات و عطریات و فواکه وغیرهٔ جنسهای لائق مهمانداري روانه نمودند - بعد نزدیک رسیدن ایلچي محمد قلي قطب الملک خود به استقبال بر آمده به اعزاز تمام

که هرگاه عمر او به دوازده رسد بر پدر سنگین و ناسازگار گردد همین که یازده سال از مرحلهٔ عمر شاهزاده عبد الله گذشت سلطان محمد قطب الملک به مرض چنگ اجل گرفتار گردید و آزار او چنان به امتداد کشید که حکما دست ازو کشیدند لهذا چون اثر صدق گفتهٔ منجمان در حق پسر مشاهده نمود - در بارهٔ او بسیار نا مهربان و کم توجه گردید و از رو برو آمدن ممنوع فرمود مگر بعده که ایام سفر آخرت او نزدیک رسید - حیات ما مادر عبد الله به الحاح و زاري تمام سلطان محمد را راضي ساخت که برای سلام پسر را رو برو بیارند بعده که به حضور او آوردند طرف او لمحه نگاه غضب آلود نموده باز اشک ریزان مرخص ساخت - و برای سلطنت پسر کلان خدا بنده را ولي عهد نموده ازین جهان فاني به دار القرار انتقال نمود - ایام سلطنت او به اختلاف قول به نوزده سال نمي رسید[1] * * مصرع *

هرکه آمد به جهان نقش خرابي دارد

ذکر سلطنت سلطان عبد الله قطب الملک بن سلطان محمد

بعده که از کفن و دفن سلطان محمد فارغ گردیدند امرای دکن بدین فکر افتادند که پسر کلان خدا بنده را که سلطان ولي عهد نموده بود به سلطنت بر دارند و مادر شاهزاده عبد الله جمعی از امرای غریب و غلامان ترکي را که چندی از حبشیان صاحب تومن نیز طرف سلطان عبد الله اتفاق نمودند و برای سلطنت عبد الله شاه ممد و معاون خود ساخته قبل از آنکه

---

(۱) محمد قطبشاه بتاریخ ۱۳ ماه جمادي الاولی سنه ۱۰۳۵ هزار و سي و پنج انتقال نمود *

ذکر سلطنت محمد[1] ولد محمد قلي قطب الملک

بعد واقعه محمد قلي قطب الملک از یک پسر ماند به اسم سلطان
محمد و دو فرزند خورد سال خدا بنده که برادر زاده هاى محمد قلي
مي شدند و آنها را سلطان محمد زیاده از فرزندان خود دوست مي داشت
مانده بودند اگرچه بر حقیقت سوانح ایام سلطنت سلطان محمد اطلاع
واقعي حاصل نه شده و ازینجا سر رشتهٔ انتخاب تاریخ فرشته به اتمام رسید
اما آنچه از زبان مردم ثقه مسموع شده و از حوادث کون و فساد به دیدهٔ
عبرت بین مشاهده کرده به زبان قلم مي دهد اگر کم و زیاد آن از روى تاریخ
دیگر یا زباني راوي صحیح القول ظاهر گردد برین هیچ مدان خورده نه گیرند
بعده که سلطان محمد قائم مقام پدر گردید - نسبت به جد و آبا در اکثر
امور ملکي و مالي رویهٔ محمود اختیار نمود و با سلاطین دیگر دکن نا ممکن
به رفق و مدارا سلوک مي نمود و مردم غریب و فضلا و صلحا را دوست
مي داشت - و با جهانگیر پادشاه رو به اطاعت آورده به قبول پیشکش
و فرستادن فیلان و جواهر اختیار نموده دفع فساد مهم سلسلهٔ تیموریه
مي نمود - و عمارت داد محل را اگرچه سلطان محمد شروع به ساختن
نموده بود اما اجل امان نه داد و عبد الله شاه به اتمام رساند - و سلطان
محمد قریب هفده هجده سال سلطنت نمود - بعده که ایام اجل موعود
او رسید از آنکه روزى خداى تعالى قبل از ایام جلوس او در شروع
نشو و نماى جواني فرزندى کرامت نموده بود نام او عبد الله گذاشته
بودند بعده که منجمان احکام طالع او نوشته آوردند در آن درج نموده بودند

---

(۱) محمد شاه فى الواقع برادر زاده و داماد محمد قلي شاه بود و از محمد قلي
پسرى نماند *

که تا مراجعت سلطان مکان مرغوب وسیع خوش عمارت که در آن اسپ سوار و سیر توان نمود برای ماندن آنها مقرر نمایند - و از طعام هاى لذيذ با لوازم برای هر دو برادر مقرر ساخت - و نسبت به جد و آبای خود در کمال استقلال و رفاه حال بلا درد سر سلطنت مي نمود تا آنکه در عهد شاه جهان صاحب قران از زبان اخبار نویسان دکن بعرض رسید که فرمان فرمایان حیدرآباد به دستور ایران خطبه مي خوانند و اسم خلفای راشدین را در خطبه داخل نمي سازند و نام شاه ایران را مقدم بر اسم خود داخل خطبه مي نمایند بعده که شاه جهان در سنه ۱۰۴۴ هزار و چهل و چهار دفعه ثاني متوجه دکن گردیده به برهان پور رسید - میر عبد اللطیف نام را با فرمان تهدید نصیحت آمیز مشتمل بر وعده و وعید آنکه خطبه را به دستور اهل سنت و جماعت ناجي بخوانند و اسم شاه ایران را از خطبه بر آورده نام نامي ما را داخل خطبه نمایند و سکه به اسم ما زده با باقي پیشکش و حال مع فیلان و جواهر روانهٔ حضور سازند و الا افواج جهان آشوب برای خرابي ملک رسیده دانند - و در همان ایام فرمان شاه جهان پادشاه به نام عادل شاه بیجا پور متضمن بر تاکید اطاعت و ادای پیشکش مصحوب مکرمت خان رسید - عادل شاه بیجا پور در ظاهر با حاجب به دار و مدار پیش آمده در باطن به فکر شکستن تالاب و خرابي نواح بیجا پور که کاه و غله برای لشکر پادشاهي بهم نه رسد کوشید لهذا آنچه برو از خرابي ملک به سبب تعین فوجها گذشت در انتخاب شاه جهان نامه به شرح و بسط به زبان خامه داده و بعد خرابي ملک بیجا پور که لک ها آدم به اسیري در آمده به فروخت رسیدند و کرورها مال تجار و رعایای مال گذار به غارت رفت عادل شاه به اطاعت امر کوشید - اما بر خلاف آن عبد الله قطب شاه که بعد رسیدن میر عبد اللطیف به تفاوت یک دو روز که روز جمعه رسید

دکنی ها به لوازم سلطنت پسر خدا بنده پردازند سلطان عبد الله را از خانهٔ
نا امیدی بر آورده به جلوس سلطنت بشارت دادہ چنان به جلدی به لوازم
سلطنت او پرداختند که تا پسر خدا بنده را مقطع و مخلع ساخته از خانه
بر آرند عبد الله شاہ را در قلعه برده به سلطنت برداشتند و همهٔ ارکان سلطنت
آداب تهنیت بجا آوردند و فرمود که مجری توپ های قلعه طرف سواری
پسر خدا بنده بستند بعده که همراهان پسر خدا بنده دیدند که کار از دست
رفته ناچار به والدهٔ عبد الله قطب الملک رجوع آورده جمعی از اعیان
مملکت را شفیع خود ساختند - و والدهٔ عبد الله شاہ که در کل امور ملکی
و مالی دخیل مستقل گردیده بود فرمود که در قلعه جای تنگ تاریک
پسران خدا بنده را مقید سازند و چنان جیرهٔ خورا کی برای آنها مقرر
نمود که خوردن آن بر آنها دشوار می گردید قضا را روزی عبور سواری
عبد الله شاہ نزدیک مکانیکه پسران خدا بنده در قید بودند اتفاق افتاد
پسران خدا بنده به فریاد و فغان آمده ظاهر ساختند که یا برای خدا رحمی
بر حال ما نماید یا حکم قتل ما فرمائید اگر در سایهٔ لطف خود ما را بجای
غلامان پرورش دهند یک روز جان برای نثار قدم سلطان به کار خواهد آمد -
چنانچه آخر به عمل آمد که در ایامی که محمد اورنگ زیب آمده قلعهٔ
گلکنده را محاصره نمود و متعاقب بر محل به ذکر خواهد در امد هر دو
برادر شرط جان فشانی به ظهور آوردند - بعده عبد الله شاہ که بر فیل سوار
بود فرمود فیل را استاده نمایند و پسران خدا بنده را به حضور خود طلبیده
به اظهار کمال تپاک و شفقت احوال پرسی نموده خواجه سرای که عقب
فیل نشسته بود و به حکم مادر عبد الله شاہ اتالیقی می نمود به تندی
نصیحت آمیز مانع متوجه شدن عبد الله شاہ گردید - عبد الله در جواب
خواجه تند گشته پسران خدا بنده را حوالهٔ یکی از هم رکابان نمود

و عبد الله شاه شنیده نا شنیده مي انکاشت آخر کار بجای رسید که کار
به خفت محمد امین خان کشید - و میان قطب الملک و میر جمله
مخالفت تمام به میان آمد و میرجمله و محمد امین خان خواستند
خود را نزد حضرت شاه جهان رسانند عبد الله قطب الملک شنیده مانع
آمد و میرجمله که در کنجي کوتهه بود از شنیدن مخالفت محمد امین
خان همان جا لنگر اقامت انداخته هرچند قطب الملک مي طلبید
نمي آمد - تا آنکه میرجمله و محمد امین خان به خدمت صاحب قران
مکرر استغاثه نوشته التماس طلب خود به تعین گرز بردار نمودند و دو دفعه
گرز برداران مع فرمان مشتمل بر نصائح روانه نمودن پدر و پسر رسیدند
و عبد الله شاه قطب الملک به دفع الوقت پرداخت - آخر شاه جهان
به پادشاه زاده محمد اورنگ زیب که در خجسته بنیاد تشریف داشتند درین
باب از روی تاکید فرمان صادر فرمودند که میرجمله را با محمد امین خان از
نزد عبد الله شاه طلبیده به حضور روانه نماید و فرمان دیگر مصحوب عزیز بیگ
گرز بردار درین مادہ بنام عبد الله قطب الملک صادر گردید اما مؤثر نه گردید
تا آنکه پادشاهزاده محمد اورنگ زیب به شهرت فرستادن پسر خود سلطان
محمد برای کدخدائي نزد شجاع به بنگاله مع فوج به طریق هراول مرخص
ساخته خود از عقب به بهانهٔ شکار برآمد و عبد الله قطب الملک از شهرت
رفتن سلطان محمد نزد شجاع اطلاع یافته در هر منزل انواع فواکه و حلویات
و تحف و هدایای دیگر مي فرستاد بعده سلطان محمد که ده کروهي
حیدر آباد به منزل میدچل که در انعام میرجمله بود رسید - و خبر رسیدن
محمد اورنگ زیب از عقب نیز انتشار یافت و آثار مهم و دست اندازي
بر ملک تحقیق قطب الملک گردید عبد الله شاه سراسیمه گشته هوش

قطب الملک خود سوار شده به جامع مسجد شهر آمده اسم شاه جهان صاحب قران ثاني را داخل خطبه نمود و به داخل نمودن اسم خلفاء راشدین علیه الرحمه خطبه را مزین ساخت و اشرفي و روپیه بنام شاه جهان مسکوک نموده مع جواهر و فیل‌های کوه شکوه روانهٔ حضور نمود و عهد نامهٔ که شاه جهان بر لوح طلا ثبت نموده متضمن برین که ما و اولاد ما بطناً بعد بطنٍ با عبد الله قطب شاه و اولاد او مزاحمت نه رسانند و عبد الله شاه تعهد مشتمل برین که خطبه به دستور اهل سنت بخواند و در خطبه اسم پادشاه دهلي داخل نماید و از خواندن اسم پادشاه ایران در خطبه احتراز کند به خدمت شاه جهان فرستاده به دفع شر فوج کشي پرداخت شرح مضمون تعهد نامه و قول شاه جهان نوشته داده در انتخاب شاه جهان نامه بلا کم و زیاد به زبان خامه جاري گشته بعده از آن تاریخ میان عبد الله شاه و صاحب قران ثاني هرگز کار به نزاع و گفتگو نه کشید مگر در اواخر سلطنت شاه جهان تقصیری که بر عبد الله شاه لازم نموده مهم فرمودند در منتخب شاه جهان نامه مفصل درج است باز مجملی به احاطهٔ بیان مي آرد که میر جمله و پسر او محمد امین خان که از طرف عبد الله شاه به دولت عظیم رسیده بودند و میر جمله به کنجي کوتهه رفته بعضی تعلقهٔ ملک آنجا را که به ضبط نیامده بود به ضرب شمشیر و تدبیر صائب مفتوح ساخته مبلغ‌های خطیر بیرون از احاطهٔ شمار به تصرف خود آورده استقلال تمام بهم رسانیده سر از اطاعت مي پیچید - و محمد امین خان که در حضور عبد الله شاه بود از غرور بادهٔ نخوت که مستي دولت سرشار و ایام جواني باهم علاوه گشتند بسیار از راه بی ادبي خلاف ضابطهٔ نوکران سلوک مي نمود چنانچه مکرر در عالم نشاء شراب بر مسند عبد الله شاه به خواب رفته در حالت بی خودي استفراغ نموده از منع دیگران ممنوع نمي گردید -

نموده خود را از زدن گولهٔ توپ و بندوق و انداختن سنگ مانع آمده میر فصیح نام را با چهار صندوقچهٔ جواهر و دیگر مرصع آلات و سه زنجیر فیل نامي و نه اسپ با ساز مرصع و طلا و اشیای دیگر فرستاده معروض داشت که برای معذرت و التماس عفو جرائم مادر خود را مع پیشکش مي فرستم - اگرچه بعد رسیدن میر فصیح مردم پادشاهي از دواندن مورچال و زدن توپ ممنوع ساختند اما میر فصیح را بار ملازمت نه داده اشیای مرسونه را قبول نه فرموده - روز دوم آن جبار بیگ خراساني با نوکران عمدهٔ دیگر و حبشیان تهور پیشه از قلعه بر آمده طرف مورچال میرزا خان نمودار گشتند - مردم پادشاهزاده خبردار شدند مالوجي نام دکني به مدد میرزا خان خود را رساند و زد و خورد نمایان از طرفین به ظهور آمد و جمع کثیر از هر دو طرف کشته و زخمي گردیدند - و یک زنجیر فیل با دو نوکر نامي قطب الملک که دستگیر مردم پادشاهي شده بودند نزد پادشاهزاده آوردند و میر عبد اللطیف را با دو هزار سوار برای آوردن میر جمله که در کرناتک بود پادشاهزاده تعین نمود سیوم محاصره هفت هشت هزار سوار و قریب بیست هزار پیادهٔ برقنداز کرناتکي از طرف جنوب رو مقابل لشکر پادشاهزاده قدم جرأت پیش گذاشتند پادشاهزاده خود سوار شده مقابل فوج دکن متوجه شدند و از هر دو طرف بالای قلعه به زدن توپ و بندوق و انداختن سنگ و بان و دیگر آتش بازي پرداختند درین جنگ شیخ میر که از نوکران مقرب پادشاهزاده و محمد بیگ که از سرداران نامي بود زخمي گشتند و جمع کثیر دیگر کشته و زخمي گردیدند و از ان طرف سید مظفر و جبار بیگ و شرزه خان زخم برداشته روبه فرار آوردند و پادشاهزاده مردم کار طلب برای تردد مورچال و سد راه انها گردیدن گذاشته خود به دیره مراجعت نمودند - و درین مابین شایسته خان و افتخار خان و نصیر خان که از طرف شاه جهان

ساخته به فکر خالی نمودن شهر افتاد و خود را مع سجاد و دیگر عمراوان به قلعهٔ گلکنده رساند و غلغله و آشوب قیامت انگیز اندرون و بیرون قلعهٔ گلکنده بر پا گردید - بعده که خبر نزدیک رسیدن فوج هراول با مصالح جنگ و قلعه گیری سه کروهي که کنار تالاب حسین ساغر[1] نزول لشکر پادشاهزاده مقرر شد به صحت پیوست قطب الملک سوای اطاعت فائده مآل کار نه دانسته محمد امین خان را با والدهٔ او و بعضی اشیای میر جمله که به ضبط و تصرف قطب الملک آمده بود فرستاده محمد امین خان بعد رسیدن به خدمت پادشاهزاده نالش و شکوهٔ زیاد نمود و متواتر خبر پایمال شدن و به غارت رفتن محصول بعضی محال و به غارت آمدن مآل تجار پرگنات که فرصت بردن به قلعه جات نواح نه یافتند و لک‌ها مال مردم با ناموس ضعفا که قادر به رفتن قلعه ها نه گردیدند به باد فنا رفت به عبد الله شاه مي رسید - درین ضمن خبر رسید که خیمهٔ پادشاهزاده نزدیک تالاب حسین ساغر شد و روز دیگر شاهزاده سلطان محمد خود سوار شده نزدیک قلعه رسیده اهتمام دواندن مورچال و کندن نقب مي نماید جمشید وغیره هر دو پسر خدا بنده که عمو زاده عبد الله شاه مي شدند و در قید بودند به رخصت قطب الملک از قلعه بر آمده با جمعی از محصوران و حبشیان رزم جو خود را بر فوج پادشاهزاده زده نبرد بهادرانه نموده موافق وعده که با عبد الله شاه نمودند هر دو برادر شرط جان نثاري به تقدیم رساندند و بسیاری از مردم پادشاهزاده در آن روز به کار آمدند و زخم برداشتند و تا وقت غروب جنگ قائم بود و پادشاهزاده نماز عشا در خانه آمده ادا نمود - و باز روز دیگر بهادران کار طلب به تدبیر کندن نقب و دواندن مورچال و بستن دمدمهٔ آسمان رفعت پرداختند - قطب الملک نظر بر عاقبت اندیشي

---

(۱) یعنی حسین ساگر *

بخاري عرف میر میران که از نوکران مقرب پادشاهزاده بود خالي از وسواس برآمده بجای ضرور رفته بود - درین ضمن گولۀ زنبورک ناگهاني به او رسید در آن واحد کار او ساخته شد و علاوۀ آن جمع کثیر که از اطراف برای مدد قطب الملک فراهم آمده بودند بافواج عادل شاه که برای آوردن کومک کوتوال گلکنده به بیجا پور رفته بود و وقت مراجعت از صلح خبر نه داشتند بر سر گهي پادشاهزاده رسیده دست به غارت و قتل مردم گهي دراز نمودند و نائرۀ قتال و جدال بلند گردید و کار بجای رسید که لشکر شایسته خان و دیگر امرا بی آنکه به پادشاهزاده عرض نمایند قریب شش هفت هزار سوار و پیادۀ بی شمار به قصد پیکار و مردم گهي رسیدند و به همین دستور دکنيهای جهالت کیش بدون آنکه به قطب الملک اطلاع دهند خود را به کومک فوج عادل شاه رساندند و هر ساعت شعلۀ دار و گیر اشتعال مي گرفت - هرچند سرداران هر دو طرف در منع و دفع آن فساد کوشیدند فائده نه بخشید تا آخر روز جنگ قائم بود و از هر دو طرف جمع کثیر کشته و زخمي گردیدند و تمام شب بر فیلان و اسپان مستعد کار زار بوده از دور تفنگ بر همدیگر مي زدند و صبح نا شده باز کار پیکار گرم گردید و پیهم مردم قطب الملک و از طرف شاهزاده شتر سوار و اسپ سوار برای دفع فتنه مي رسید اما ممنوع نمي گردیدند و هر بار دکنيهای جاهل مغلوب گردیده رو به فرار آورده باز فراهم آمده مستعد کار زار مي گشتند به همین دستور تا دو روز شب و روز هنگامۀ جنگ شعله ور بود مردم بسیار از طرف پادشاهزاده به کار آمدند و جمع کثیر از طرف دکنيها کشته و زخمي گردیدند و روز سیوم جا بجا متفرق شدند - درین حالت خبر رسیدن میر جمله که میر عبد اللطیف برای طلب او رفته بود انتشار یافت - و قاضي عارف به موجب حکم پادشاهزاده فرمان و خلعت که از حضور برای میر جمله آمده بود به طریق

پادشاه برای رسیدن به کومک پادشاهزاده تعین و مامور گردیده بودند با فوج شایسته به خدمت پادشاهزاده رسیدند و زمیندار چانده نیز با سه هزار سوار رسیده با فوج پادشاهزاده ملحق گردید - درین ضمن از نزد حضرت شاه جهان خلعت و جمدهر و شمشیر مرصع برای پادشاهزاده و منصب هفت هزاري دو هزار سوار برای سلطان محمد که تا آن روز منصب نیافته بود و فرمان عنایت عنوان بنام عبد الله قطب الملک در جواب عرضداشت او مشتمل بر عفو تقصیرات و خطا بخشي نزد پادشاهزاده رسید اما پادشاهزاده شهرت فرمان قطب شاه نه داده تا انفصال مقدمه پنهان داشته در افشای عام مصلحت نه دانست بعده عبد الله شاه میرزا احمد را که دختر کلان به او منسوب بود و کار و بار وزارت نیز به او تعلق داشت مع جواهر و فیلان کوه شکوه و اسپان باد رفتار نزد پادشاهزاده فرستاد و التماس قبول دختر و ارادهٔ آمدن والدهٔ قطب شاه مع لوازم نسبت به میان آورد - اگرچه میرزا احمد و میر فصیح شرف ملازمت دریافتند اما از قبول جواهر و فیلان که سابق و حال همراه میرزا احمد مرسول بود ابا نموده تا انفصال مقدمه موقوف داشتند - و والدهٔ قطب شاه را برای آمدن ماذون ساخته میر ابو الفضل معموري را همراه میرزا احمد داده به استقبال والدهٔ قطب الملک فرستادند - حاصل کلام چنانچه در ذکر سلطنت حضرت شاه جهان مفصل به گذارش آمده بعد رسیدن والدهٔ قطب الملک هزار مهر و پنج زنجیر فیل و پنج اسپ مع ساز مرصع و طلا و نقره پیشکش قبول افتاد و والدهٔ قطب الملک به آئین شایسته گفتگوی وصلت به قبول یک کرور روپیه نقد و جنس پیشکش حال و باقي که در مدت دو سال ادا نمایند و تعین تاریخ نسبت مقرر نمود و از شهرت مصالحه مردم مورچال از مکان خود بر آمده به خاطر جمعی تردد می نمودند - درین ولا میر اسد الله

دیگر از جملهٔ تقصیرات خلاف عهد امان نامه که مابین شاه جهان پادشاه و عبد الله شاه در سنه ۱۰۴۴ هزار و چهل و چهار به میان آمده و به قید قسم بر لوح طلا نوشته داده بودند و عهد شکني به اعتقاد تیموریه به ابتدا از قطب شاه به ظهور آمد به تحریر مي آرد که قطع نظر از مقدمهٔ میر جمله در ایامی که دلیر خان و راجه جی سنگه به موجب حکم حضرت خلد مکان در سنه اواخر عشر اولی جلوس به محاصرهٔ بیجا پور پرداختند و جنگ هاي عظیم چنانچه بر محل به احاطهٔ بیان در آمده رو داد و نزدیک بود که بیجا پور مفتوح گردد در آن حالت نیک نام خان که واقعي از امرای نیک نام و صاحب کمالان ایران و در فیض و کرم و در صلاح و تقوی از مشهوران روزگار بود با هفت هشت هزار سوار کومکي قطب الملک رسید و باعث تقویت بیجا پور گردید چراکه در عهد نامه از جملهٔ شروط عمده همین بود که هیچ کدام از حکام دکن کومک مخالفان تیموریه نه نمایند *

تقصیر دیگر که بر عبد الله شاه مي گیرند این است که در سنه ۱۱ یازده سیوای جهنمي از حضور حضرت خلد مکان قابو یافته به عیاري و تغییر لباس گریخت و جا بجا در شش صوبهٔ دکن حکم رفت که از هر جا سر برآرد اسیر نمایند یا به قتل رسانند - و حال آنکه سیوا بعد از غسل بنارس به لباس فقیران سیاحي نموده خود را نزد قطب شاه رسانده طلب مدد برای قلعه گیري تعلقه بیجا پوري و نظام الملکي نمود - اگر قطب شاه را گرفتن و قید نمودن مهمان و به دشمن سپردن خلاف مروت بود اما اگر او را نزد خود و در ملک خود راه نمي داد و مدد زر و لشکر برای گرفتن قلعه جات نمي نمود شرعاً و عقلاً و عرفاً مطعون نمي گردید - باوجود آنکه عبد الله شاه با کمال زیرکي و دانائي عقل معاش سلوک را به مرتبهٔ اتم داشت

استقبال همراه برده آداب تسلیمات و ملازمت پادشاهزاده را رهنموني نمود - میر جمله استقبال کرده موافق دستور هندوستان فرمان گرفته و خلعت پوشیده به خیمهٔ خود مراجعت کرد بعده پادشاهزاده نصیر خان و میر شمس الدین و مالوجي را به استقبال میر جمله فرستاده طلب حضور نمودند سه هزار ابراهیمي طلا با دیگر تحف نثار و نذر گذراند خلعت و چغه و جمدهر مرصع با دو فیل و دو اسپ مع ساز طلا و نقره عطا نموده حکم نشستن فرمودند - روز دیگر حکم نمودند که مورچال از پای حصار قلعه بردارند و قاضي و میر عدل را همراه شیخ نظام که برای عقد و کیل مقرر شده بود به قلعه فرستاده چغه و تسبیح مروارید و دو فیل بایراق و جل و زربفت برای قطب الملک و لوازم ساچق حوالهٔ شیخ نظام نمودند و قطب الملک تا دروازه استقبال نموده فرستاده های پادشاهزاده را در مکان مناسب فرود آورده آنچه رسمیات شادي عروسي بود بجا آورد - روز دیگر بعد فراغ عقد چهارده لک روپیه نقد و جواهر همراه عروس با لوازم دیگر نموده سرکار رام گیر که به سرحد برار و بیدر پیوسته است نیز در جهاز دختر دادند بعده که معرکه آرائي رزم به مجلس بزم مبدل گردید بعد فراغ شادي و انعام امرای همرکاب فرمان عطوفت آمیز شاه جهان را برای قطب الملک فرستادند و او استقبال نموده شرط آداب بجا آورده گرفت بعد آن پادشاهزاده به خانهٔ میر جمله تشریف بردند و او یک قطعه الماس نا تراشیده و دو لعل و نه زمرد و شصت دانه مروارید و یک نیلم و شش فیل نر و ماده با زین طلا و یراق نقره و پنج اسپ برای پادشاهزاده گذراند و سوای آنکه به سلطان محمد از جواهر و فیل و اسپ پیشکش نمود سابق بگذارش آمده بعده به اتفاق میر جمله از آنجا کوچ نمودند *

به بالای آن پارچهٔ کوه رساند در آن حالت سیوای مردود فرمود که باروت خانهٔ زیر آن کوه را آتش زنند و همه بالا نشینان و مترددان همراه آن پارچهٔ کوه کبوتر وار به پرواز آمدند بعده به اندک تردد آن قلعه را به تصرف خود در آورد و قلعهٔ دیگر را بدین غدر و تدبیر متصرف گردید که سه چهار نفر جان باز تهور پیشه را به طریق استغاثیان نزد قلعه دار آنجا فرستاد که آن جماعه بی یراق خود را اندرون قلعه رسانده نزد قلعه دار استغاثه نمودند و چند روز باهم گفتگو و مناقشه کنان نزد قلعه دار مي آمدند آخر یکی از آنها قابو یافته به جلدي و چابکي تمام خود را به قلعه دار رسانده به حربهٔ همان قلعه دار کار او را با پیشکار او باتمام رساند و اکثر قلعه های عادل شاهی و نظام شاهي را به تصرف خود در آورد و دو سه قلعهٔ ناکاره را حوالهٔ مردم عبد الله شاه نمود - باقي مردم را مخلع ساخته رخصت فرمود - سر رشتهٔ سخن از کجا به کجا کشید *

اما اطاعت و حکم برداري و سلوکی که از عبد الله شاه در مقدمات دیگر نسبت به صاحب قران ثاني و حضرت خلد مکان به ظهور آمده جای صد آفرین و تحسین دارد - چون مذکور وصلت همشیرهٔ عبد الله شاه به علي عادل شاه به میان آمد علي عادل شاه مرارِي پندت را که از مقربان و سپه سالار علي عادل شاه گفته مي شد و از بسیاری رجوع دولت و کم ظرفي او تعین زیاد بهم رسانده خود را باخته بود برای خواستگاري همشیرهٔ عبد الله شاه روانه ساخت - بعده که نزدیک عبد الله شاه رسید روز ملازمت برای سلام از راه تبختر سر فرود نیاورد هرچند که مقربان عبد الله شاه به او نصیحت نمودند که پاس آداب را بجا آرد - به سرکشي پیش آمده نشیند - بعده حبشیان عبد الله شاه به سر زنش و توبیخ خفت آمیز او را به راه آوردند - بعده عبد الله شاه به وکالت یکی از فضلا که همراه

چگونه راضي شد که به آن همه عهد و قرار مبلغ کلي از نقد و جنس خفیه
و علانیه به آن کافر مردود رسانده شب ها باهم نشسته گرم جوشي نموده
او را برای تسخیر قلعه جات روانه ساخت - و آن بدبخت مکار پرکار عبد الله
شاه را باغ سبز نموده عهد و پیمان به میان آورد که از جملهٔ قلعه جات
عادل شاهیه و آنچه به تصرف بنده های عالمگیر در آمده در اندک
فرصت به تسخیر آورده حوالهٔ نوکران سرکار خواهم نمود بعده آن عیار بد
عیار فوج و اسباب تجمل قطب الملک را که پیشتر خفیه در فرستادن
آن مي کوشید همراه گرفته رفته از آنکه در تسخیر قلعه جات ید بیضا
داشت هر قلعه که مي گرفت قلعه داري آن در ظاهر بنام یکی از
نوکران قطب الملک مقرر نمود آنچه از آن قلعه به دست مي آمد سوای
مصالح قلعه و نقد به آن نوکر قطب الملک بخشیده زیر بار منت و احسان
آورده یکی از همراهان جان نثار خود را نائب او قرار داده در قلعه
مي گذاشت و آن قلعه دار بی اختیار را همراه خود مي گرفت چون
مذکور قلعه گیري سیوای رجیم به بیان آمده دو سه کلمه از یک دو قلعه گرفتن
او نزد آن شقي تسخیر قلعه نمودن بسی آسان به زبان قلم مي دهد بعده
که به پای قلعهٔ ستاره رسیده محاصره نمود در زیر پارچه کوهي که یک کنج
قلعه به او چسپیده بود و پراندن او به باروت هیچ فائده و ضرر بحال مردم
قلعه نه داشت نقب کندن و فرش باروت نمودن فرمود بعد از آنکه کار نقب
به اتمام رسید با یکی از قوم دهیرها که در قلعه خدمت مي نمایند
برساند مبلغی چنان قرار داد که بالای همان پارچه سنگ که زیر او باروت
فرش نموده بود آمده فریاد زند که غنیم کمند بسته بالا مي آید و خود زیر
آن پارچه کوه شروع به تردد و فریاد یورش و هنگامهٔ بالا بر آمدن نمود و
قلعه دار از شنیدن آن خبر سراسیمه گشته با بیشتری از رفقا و سپاه خود را

گماشته مقرر نمایند که تا سه روز گرد دولت خانه و کوچه ها جاروب کشي نماید

گویند عبد الله شاه محصول نمک را به اجاره داده بود لهذا نمک در قلمرو قطب الملک اعتبار و قیمت زیاد بهم رسانده فریاد بدنامي آن تا بیجا پور در زبانها انتشار یافت - و کار بجای کشید که در بعضی ایام نمک هم وزن نقره به فروخت رسید - همشیرهٔ عبد الله شاه که به علي عادل شاه منسوب بود بر قلت و کم یابي نمک اطلاع یافته به برادر پیغام نمود که مگر گرد آوري خزانه و فراهم آوردن اسباب سلطنت بر اجاره دادن نمک موقوف بود که بی بضاعتان محتاج از خوردن نمک محروم ساخته اند از باز پرس روز جزا اندیشه باید نمود - قطب الملک ازین پیغام ملالت اثر متنبه گردیده فرمود که اجارهٔ نمک را بر طرف نموده محصول آن را در قلمرو او یک قلم معاف شناسند - از آن تاریخ تا زمان بقای حیات عبد الله شاه محصول نمک معاف بود - چون سوانح قریب مدت پنجاه سال سلطنت عبد الله شاه قطب الملک و جنگ های که باهم چشمان نموده احدی از مورخان قلم بند نه نموده که به نظر محرر اوراق آمده باشد و آنچه از زبان مردم ثقه شنیده اگر ملاحظهٔ صدق و کذب آن به خاطر راه نه داده به تحریر آن پردازد به اطناب کلام ملالت انجام مي کشد لهذا کوتاهيِ قلم را کار فرموده به اختتام ما حصل سوانح سلطنت عبد الله شاه مي پردازد - که *

چون حق سبحانه تعالی به عبد الله شاه سوای سه دختر پسر ارزاني نه فرموده بود و دختر کلان خود را که به بري صاحبني زبان زد بود به میرزا احمد که از سادات صحیح النسب عربستان گفته مي شد منسوب

مرارِي آمده بود عقد بسته فوج خود همراه داده عروس را با مرارِي پندت روانه نمود - آن کافر بدکیش مابین راه از راه شرارت به تعین و سختي با همراهان عروس سلوک مي نمود و با خود عروس نیز اکثر در راه رفتن خلاف دابی که با شاهزاده ها سلوک مي نمایند ازو به ظهور مي آمد اگر به منع او مي پرداختند کلمات درشت و هرزه در حق خاندان قطب الملک برزبان مي آورد و ممنوع نمي گردید و هرگاه از طرف عروس میوه و پان عنایت مي شد آدابی که میان مردم هندوستان و دکن رسم است ازو اصلاً به ظهور نمي آمد تا آنکه سوارئ عروس نزدیک به بیجا پور رسید و خویش و تبار قوم مادری و پدرئ عادل شاه که به استقبال عروس بر آمدند هرچند با عروس اظهار خوش وقتي و گرم جوشي نمودند از طرف عروس اصلاً اثر خوش دلي ظاهر نه گردید بلکه بعد از داخل شدن در قلعهٔ بیجا پور ترک مالیدن خوشبوی و خوراکی و تغییر لباس فاخره نموده همیشه با چشم گریه آلود و دل خسته مغموم مي بود تا آنکه از زبان همراهان دمساز و همراز عروس ظاهر شد که از سبب مکروهاتی که از طرف مرارِي پندت دیده و کشیده به صورت نقش دیوار گشته هرگز لب و زبان به تبسم و حرف زدن نمي کشاید و ظاهر ساخت که یا مرا به گلکنده نزد برادرم مرخص سازید و یا آن کافر فاجر بی ادب را به سزا رسانید و إلا خود را مسموم وضائع خواهم ساخت - بعده که حقیقت مرارِي مفصل به علي عادل شاه ظاهر گردید به تسلي و دل جوئي عروس کوشیده آن کافر بد فرجام را بی منصب ساخته خانهٔ او را ضبط نموده فرمود به همراهان عروس تواضع نمایند - و نیز حکم نمود که سبد و جاروب به دستور خاک روبان در دست مرارِي پندت داده و محصل برو

قطب الملک را فهماندند که برای عرب تازه آمدهٔ داماد کلان مزاج گرفته را که تمام زمام اختیار سلطنت به دست او داده اند از خود بدین مرتبه شاکي ساختن خلاف رای صائب است اگر برخاسته خود را نزد عالمگیر پادشاه برساند قطع نظر از آنکه بدنامي آن در سیه چاه زبان ها افتد احتمال مادهٔ فساد دیگر که اولاد تیموریه بر سر بهانه و پرخاش اند داده بعده قطب الملک در عالم کنکایش به همدمان و مقربان گفت که بدنامي برهم خوردن نسبت را چه کنم که هرگاه کار بدین جا رسیده باشد بلای خانه را بر سر که بندم - آخر مصلحت و رای ها قرار برین یافت که ابو الحسن نام را که از طرف ما در سلسلهٔ او به قطب شاهیه مي رسید و از بعضی اطوار او رنجیده خاطر گشته او را از نظر انداخته بود و او دست ارادت به سید راجو که اولاد حضرت سید محمد گیسو دراز بنده نواز علیه الرحمه و از سادات مشهور حیدر آباد گفته مي شد داده در خانقاه او به لباس قلندران زندگاني مي نمود و از طرف عبد الله شاه وظیفهٔ وجه معاش که داشت به فقرا مي خوراند - طلبیده به حمام فرستاده مقطع و مخلع به لباس دامادي نموده آن حجله نشین سراچهٔ عصمت را به حبالهٔ عقد او در آورد - سید سلطان که برین قضیهٔ جانکاه اطلاع یافت اسپان خود را مذبوح ساخته بسیاري اثاث البیت خانه آتش زده به لباس فقیران بر آمده خود را نزد محمد امین خان رسانده به دستگیري او در جرگهٔ نوکران حضرت خلد مکان در آمد - و آخر دختر محمد امین خان به اشرف خان که پسر سید سلطان مي شد منسوب گردید - از آنکه میرزا احمد تند مزاج واقع شده بود و با اکثر امرا از روی تبختر سلوک مي نمود و ابو الحسن چون شکنجهٔ روزگار کشیده پانزده شانزده سال در لباس فقیري بسر برده سخت و سست جهان را تماشا نموده بود با اکثر

ساخته اختیار کار و بار سلطنت به قبضهٔ اقتدار او در آورده بود - بعد از چندگاه سید سلطان نام که او نیز از اکابران و اعیان عربستان بود به حیدرآباد رسیده به اعزاز تمام در مجلس قطب الملک راه آمد و شد بهم رساند بعده قطب الملک به او پیغام نسبت داده لوازم شربت خوري به میان آورد - روزی قطب الملک از سید سلطان در خلوت استفسار نمود که شما میرزا احمد را در وطن مي شناختید و از خاندان ایشان اطلاع دارید - او در جواب گفت ایشان فضیلت موروثي دارند و استاد زادهٔ ما مي شوند - یاران نمام پیشه که سخن چیني و غمازي را شعار خود ساخته بودند مضمون این سوال و جواب را به میرزا احمد به آب و تاب رساندند - و بر طبع میرزا احمد بسیار گراني نمود و گفت مگر پدر من برای درس دادن سید سلطان نوکر بود - بعد از آن مادهٔ رنجش روز به روز زیاد مي گردید و تخم عداوت در مزرعهٔ دل‌های طرفین کاشته مي گردید - به آبیاري شیطان صفتان غماز پیشه نشو و نمای یافت - تا آنکه تاریخ کدخدائي و شروع جشن مقرر گردید - میرزا احمد که به این نسبت راضي نه بود چون مار بر خود مي پیچید - و مکرر به عبد الله قطب الملک پیغام نمود که اگر به این سید نسبت مي نمایند مرا آزاد و رخصت فرمایند که خود را به خدمت حضرت عالم گیر پادشاه رسانده فکر نوکري نمایم - و هرچند سروما و دیگر خدمهٔ محل در اصلاح آن مي کوشیدند فائده نمي بخشید - تا آنکه شب عقد و زفاف رسید میرزا احمد فیلان و شتران بار نموده و سواري خدمهٔ محل را تیار کرده مستعد روانه شدن نزد حضرت خلد مکان گردید و کار بجای رسید که از عورات محل و خواجه سرا هر که از طرف عبد الله شاه برای فهماندن و نصیحت مي آمد خفیف شده بر مي گشت بعده همهٔ خدمهٔ اندرون محل و مقربان بیرون

بار دیگر قطب الملک را بیهوشي رو داد و سید مظفر ابو الحسن را همراه گرفته همه جا بند و بست نموده به اتفاق موسی خان محادار در نسق استقلال ابو الحسن کوشید و در همان حالت عبد الله شاه جهان را به جهان آفرین سپرد قریب پنجاه سال به نیک نامي سلطنت نمود[1] *

* بیت *

نه ماند کسی در جهان برقرار   به جز ذات پاک خداوندگار

ذکر سلطنت ابو الحسن قطب الملک

بعده که ابو الحسن قطب الملک در اوائل عشر ثاني عهد حضرت خلد مکان عالمگیر پادشاه غازي قائم مقام عبد الله شاه گردید - در زبان عوام به تاني شاه انتشار یافت - سید مظفر را وزیر مستقل و صاحب مدار سلطنت ساخت - و در عیش و کامراني از هم بزمي رقاصان دلکش و پري رخساران حوروش بروی مراد خود که از مدت آرزوی این دولت خدا داد داشت کشود - اما از آنکه از امیران صاحب حشم و صاحب مداران محتشم هرکه در خدمتگاري و جان فشاني و اعانت جلوس پادشاهان مي کوشد اغلب که منت زیاد بر پادشاهان مي گذارد - و طبع سلاطین را طاقت برداشت ناز و منت نوکران نمي باشد البته مخالفت به میان مي آید و کار به فساد و بدنامي طرفین مي کشد - و ابو الحسن که خزانهٔ وافر فراهم آوردهٔ عهد عبد الله شاه به دست او آمده بود لکها در انعام بی جا و عشرت و سیر چراغان و آتش بازي صرف

(۱) سلطان عبد الله قطب شاه بتاریخ ۳ محرم سنه ۱۰۸۳ هزار و هشتاد و سه هجري وفات یافت *

امرای قطب الملک بزبان خوش و سلوک برادرانه زیست می نمود و بیشتری از امرا به او گرویده بودند - خصوص سید مظفر که از امرای مقرب صاحب فوج بود و خود را از سلسلهٔ خلیفهٔ سلطان پادشاهزادهٔ مازندران می گرفت و موسی خان محل دار که از خواصان خاص قدیم قطب شاهیه گفته می شد و از راه سلوک بندوبست او اندرون و بیرون محل خوب بود به ابو الحسن گرویدگي خاص داشتند - تا آنکه ایام سفر آخرت عبد الله قطب الملک رسید و مرض به امتداد و کار به وصیت و ولي عهد نمودن کشید - جمعی به ولي عهد نمودن میرزا احمد به براهین راهنموني نمودند - و برخی مثل سید مظفر که از جملهٔ مقربان و از امرای عمدهٔ عبد الله شاه و هوا خواهان ابو الحسن بود و موسی خان محل دار و دیگر چندی به اظهار اخلاق حمیدهٔ ابو الحسن در عالم سلوک با کافهٔ انام ترغیب قائم مقام نمودن ابو الحسن به میان می آوردند - تا روزی از شدت مرض عبد الله قطب الملک را غش رو داد و در تمام شهر خبر واقعهٔ ناگزیر عبد الله شاه زبان زد مردم گردید از شنیدن آن ابو الحسن بر اسپ سوار شده خود را تا مکانیکه عبد الله شاه بود رساند - بعضی مقربان عبد الله قطب الملک و هوا داران میرزا احمد مانع آمده به اظهار آنکه هنوز پادشاه زنده است به این همه گستاخي و شوخي آمدن مناسب نیست - کار بجای رساندند که به ضرب چوب و اهتمام اسپ سواري او را بر گردانیدند - و بر کفل اسپ از ضرب دست میر عبد الله نام چنان شمشیری رسید که ابو الحسن به تصدیع تمام خود را نزد سید مظفر رسانده گریه کنان بیهوش گشته افتاد سید مظفر از راه غمخواري و نصیحت به تندي پیش آمده گفت که این همه گریه از چه راهست شما را تخت یا تختهٔ تابوت گفته اند - درین ضمن چون

صاحب مدار سلطنت نمود - و آن کافر بد فرجام به مرور ایام به رهنمائي نفس نا فرجام و غرور مستي بادهٔ ریاست و حکم راني چنان خود را باخت که به قول مشهور سیدی را مغضوب و متهم به تقصیر تغلب مال پادشاه ساخته حکم دست بریدن او فرمود ازین مقول نقول تعدي و ظلم هر دو برادر مادنا و اکنا که نقل نقل هر مجلس برنا و پیر گردیده بود بسیار مسموع گردیده که در کذب و صدق آن سخن مي رود *

از جملهٔ افعال شنیع او که به اعتقاد باطل ملت خود عبادت مي دانست نقل نمایند که چون در کتب فقه براهمه که افضل الفضلای دهر پرست بودند نوشته که اگر شخصی از اهل دول باشد و هر روز بعد غسل نمودن و قبل از چیز خوردن دخترهٔ جمیلهٔ باکرهٔ بالغه که کدخدایش نه کرده باشند او را عریان مادر زاد نموده رو برو استاده نماید و با دل پاک و صاف از غبار آلایش نظر اثر شهوهٔ چشم محبت فرزندي بر اندام نهاني او انداخته خرج کدخدائي او را که میان پنج شش قوم انجب کفره و دختری که به حد بلوغ رسیده باشد و کدخدا نه نموده باشند در زمان سابق به طریق ندرت بهم مي رسید - از طرف خود سر انجام نموده کدخدا نماید عبادت زیاده از آن نزد گمراهان روز ازل نمي باشد - هر روز برای مادنا دختری بدان صفت آورده عریان نموده رو بروی آن صورت پرست دی سیرت حاضر مي ساختند و سر انجام کدخدائي او نموده با یکی از کافران هم قوم پیوند وصلت مي داد - و از رواج وفور مسکرات و خرابات خانه‌هاي خانه بر انداز و هجوم فواحش چه نویسم که بر عالمی ظاهر است *

بعده پادشاه عالم ستان حضرت خلد مکان به دکن تشریف آورده به احمد نگر شرف نزول فرمودند - میر محمد هاشم ولد سید مظفر که سوختهٔ

مي نمود - سید مظفر مانع مي آمد و مي گفت که بند و بست سلطنت به وجود تقویت لشکر وابسته است و فراهم آمدن سپاه بدون خزانه متعذر *

* بیت *

ابلهـــی کو روز روشن شمـــع کافوري نهـــد
زود بیني کش به شب روغن نه باشد در چراغ

تا آنکه میان پادشاه و سید مظفر موافقت به مخالفت مبدل گردید و روز به روز هنگامهٔ نزاع زیاد مي شد و ابو الحسن نظر بر استقلال سید مظفر که از سابق امیر عمدهٔ عبد الله شاه و صاحب فوج بود در ظاهر با او برهم زدن نمي توانست هرچند تدبیر و منصوبه مي نمود فکر او بجای نمي رسید - تا آنکه مادنا و اکنا که هر دو برادر از پیشکاران قدیم و تربیت کردهٔ سید مظفر بودند خفیه با ابو الحسن ساخته التماس نمودند که اگر ما را خلعت وزارت سرفرازي بخشند - سید مظفر را به تدبیر شایسته چنان بی پر و بال سازیم که کار به فوج کشي نه کشد - بعده که میان ابو الحسن و مادنا عهد و قرار به میان آمد جماعه داران عمدهٔ نامي را و نوکران بیش قرار صاحب تومن را جا بجا به پرگنات و خدمات بیرون‌های دور دست روانه ساخته به ابو الحسن اشاره نمود که الحال قلمدان وزارت از سید مظفر طلبیده به گیرند - چنانچه ابو الحسن قطب الملک به همان منصوبه دست سید مظفر را از اختیار امور ملکي کوتاه نمود پیغام نمود که چون شما را در کار و بار ملکي پرداختن خالي از تصدیع نیست جاگیر و اقطاع شما را بحال داشتیم و برای تخفیف درد سر لا حاصل شما کار و بار دیواني را به دیگری مقرر فرمودیم - سید مظفر چار ناچار تن به رضای قضا در داد - و ابو الحسن چند روز برای دفع بدنامي مادنا وزارت به اسم امنا سور راو مقرر کرده باز او را به تقصیری متهم ساخته خلعت وزارت به مادنا داده

سرگذشت اطلاع واقعي دارد آنچه بلا واسطه از زبان هردو برادر مسموع گشته بلا کم و زیاد به زبان قلم مي دهد *

بعده که میرزا محمد نزد ابو الحسن رسیده از طرف تحقیقات و طلب الماس سوال وجواب نمود هرمذکوری که به میان مي آمد از روی گستاخي بی مهابا پیش آمده اصلاً پاس ادب منظور نمي داشت تا آنکه روزی به تقریب مذکورات کلمهٔ شکوه آمیز روزگار از زبان ابو الحسن برآمد که آخر ما هم پادشاه این ضلع گفته مي شویم - میرزا محمد گفت چنین کلمات که بعرض پادشاه عالم پناه خلاف مرضي به ظهور مي آید - شما را نمي رسد که مقابل پادشاه عالم گیر خود را پادشاه بنامید - ابو الحسن در جواب گفت میرزا محمد چنین مگوئید تا که ما پادشاه گفته نه شویم عالم گیر پادشاه را پادشاه پادشاهان نه خواهند گفت - مکرر از زبان میرزا محمد مسموع گردیده که مي گفت به موجب ارشاد و حکم پادشاه در هم کلامي ابو الحسن اصلاً پاس ادب منظور نه داشته به تندي پیش مي آمدم الا جواب این فقره نه توانستم داد *

القصه قبل از رخصت پادشاهزاده محمد معظم خان جهان بهادر کوکلتاش را مع همت خان پسر خان جهان بهادر که در تهوري و سپه سالاري زیاده از پدر علم شهرت بر افراشته بود با جمعی از امرای کار زار دیده مرخص فرمودند بعده که پادشاهزاده محمد معظم را با صفدر خان و اعتقاد خان پسر جملة الملک اسد خان و سید عبد الله خان بارهه و ملتفت خان خوافي و راجه مان سنگه و سمندر بیگ و خواجه ابو المکارم با دیگر جمعی از امرای مبارز پیشهٔ کار زار دیده که مجموع سي و پنج هزار سوار طومار فوج بندي شد برای تاخت و تاراج ملک تلنگانه مرخص فرمودند پادشاهزاده

بیداد ابو الحسن و مادنا بود قابو یافته از حیدرآباد برآمده خود را به رکاب حضرت خلد مکان رسانده شکوهٔ بعضی اطوار ناهموار ابو الحسن و تعدی و سختي مادنای بد نهاد بعرض رساند و رهنموني مهم حیدرآباد نمود - و نیز به عرض رسید که ابو الحسن خفیه با سنبهای مردود رسل و رسائل به مدد فرستادن مبلغهای خطیر دارد و رابطهٔ اخلاص را روز به روز استحکام مي دهد - و ایضاً ظاهر گردید که پرگنهٔ کوهیر و سیرم وغیره را که تعلق به سرکار ناندیر است به تصرف منصوبان ابو الحسن در آمد - آتش غضب سلطاني شعله ور گردید و فرمان نصائح آمیز مصحوب میرزا محمد مشرف غسل خانه که از خانه زادان چرب زبان سخن فهم بود صادر فرمودند - و چون بعرض رسیده بود که ابو الحسن الماس بیش بها به وزن صد و پنجاه سرخ دارد که چنان الماس در سلسلهٔ قطب شاهیه از کان بر نیامده برای طلب آن حکم عالي شرف نفاذ یافت و در خلوت به میرزا محمد ارشاد فرمودند که ما را مطلب از آن پارچهٔ سنگ نیست اصل غرض و صرف همت ما آن است که بهر وجه تقصیر بر آن گمراه بد عاقبت ثابت گردد - ترا خانه زاد نمک حلال دانسته برای آن نمي فرستیم که مثل دیگران زر جمع نمائي و به چاپلوسي و مزاج گوئي پردازي باید که وقت کلمه و کلام به کلمات درشت به او هم زباني نمائي و تا تواني به درشتي پیش آئي که اگر از راه خفت عقل با تو به پرخاش پیش آید برای ما دست آویز مهم فرمودن باشد از آنکه محرر اوراق در خدمت محمد مراد خان که برادر کلان میرزا محمد مي باشد از مدت مدید رفاقت تعیناتي به عقیدت و بندگي و ارادت خاص داشت و محمد مراد خان را که در آن ایام مخاطب به سعادت خان نموده بودند مدت دو سه سال حجابت حیدرآباد داشت و این عاجز را زیاده از فرزندان خود مي خواست لهذا برین

و اگر خان جهان بهادر چنداول مي شود مرا در خدمت شاهزاده
معز الدين هراول نمايند و راجه‌ها نيز برين مشورت هم داستان شدند - بعد
پادشاهزاده به محمد ابراهيم سر فوج ابو الحسن پيغام داد که باوجود بسبب
اغماض و رعايتی که دربارهٔ شما به عمل مي آيد مغضوب حضرت پادشاه
گشته ايم باز نظر بر اصلاح کار که خون ريزيِ مسلمانان نه شود و ملک
و آبروی ابو الحسن بحال بماند خيريت شما درين مي دانيم که اگر
شما دست از پرگنه کوهير و گدهي سيرم که پرگنات سرحديِ صوبهٔ بيدر اند
برداريد و تهانهٔ پادشاهي قائم گردد اين معني را وسيلهٔ دست آويز التماس
عفو تقصيرات ابو الحسن ساخته به حضور معروض دارد - خليل الله خان
که ازين پيام نيم راضي گرديده کنگايش اين پيغام صلح انجام با امرای ديگر
دکن به ميان آورد - شيخ منهاج و رستم راو و ديگر جهالت کيشان متفق
اللفظ گشته گفتند که پرگنات کوهير و سيرم بر سر نيزه و نوک شمشير و سرماها
وابسته است و به جنگ آماده ايم و آن روز در انداختن بان و نمودار شدن
جوق جوق فوج به مرتبه شوخي نمودند که وقت آوردن خوان خاصه
در محل بر سر يکی از اورد بيگي‌های کشميري بان رسيد و مغز سر او پاشيد -
و چون همان روز فوج تازه با توپ‌های کلان نامي به مدد سرداران ابو الحسن
رسيد دکني‌ها زياده مغرور گشته توپ‌های خالي از گوله بسيار آتش داده
صدای شلک را به گوش مبارزان پادشاهزاده رساندند و دست اندازي برکهي
فوج پادشاهي نموده شتر و گاو بسيار به تاراج بردند - ازين شوخي فوج دکن
رگ غيرت پادشاهزاده به حرکت آمد و به فوج بندي پرداخته پادشاهزاده
معز الدين را با خان جهان بهادر به دستور سابق هراول نمودند و به ترتيب
فوج جرنغار و برنغار پرداختند - سيد عبد الله خان با چند سردار رزم آزما
چنداول نموده ملتفت خان را با راجه مان سنگه و سمندر بيگ و خواجه

همین که از آب گنگا عبور نمود - خلیل الله خان عرف محمد ابراهیم
و رستم راو پسر عموی مادنا و شیخ منهاج وغیرهٔ سرداران دکنی با فوج
چهل هزار سوار منصوب کردهٔ ابو الحسن قطب الملک مقابل پادشاهزاده
نمودار شدند - اگرچه جنگ‌های صف ربا و کارزارهای جهان آشوب
که در آن مهم از پادشاهزاده به ظهور آمده در ذکر سلطنت حضرت خلد مکان
مفصل به زبان قلم داده اما باز مجملی به احاطهٔ بیان می آرد که مقابل
شدن فوج‌ها که از سرداران ابو الحسن ترددهای مرد ربا به ظهور آمد آخر
هزیمت به فوج دکن افتاد پادشاهزاده شادیانهٔ فتح نواخته و تعاقب فوج
دکن نه نموده در همان مکان حرب گاه فرود آمد - چون این خبر به حضرت
خلد مکان رسید از آنکه در آن ایام پادشاه را از طرف پادشاهزاده قدری ملال
خاطر بود - و خان جهان بهادر را نیز از مدت مغضوب ساخته برو کم توجه
بودند - بعد عرض رسیدن بر پادشاهزاده و خان جهان اعتراض فرمودند که چرا
بعد هزیمت فوج دکن تعاقب نه نمودند - و به خان جهان بهادر نوشتند *

* مصرع *

ای باد صبـــا این همــه آوردهٔ تست

بعده پادشاهزاده از رسیدن فرمان اعتراض آمیز مغموم گشته روز دیگر دیوان
نموده امرای رکاب را جمع ساخته برای مصلحت کنگایش به میان آوردند
چون سرداران دکن از راه حیله سازي پیغام‌های صلح آمیز به میان داشتند
و پادشاهزاده نمي خواست تا مقدور مسلمانان کشته شوند و خان جهان
بهادر نیز به مرتبه افسرده خاطر بود که اصلاً تن به جنگ نمي داد سه چهار
روز در کنگایش گذشت روزی عبد الله خان بارهه در خدمت بادشاه زاده
از غضب پادشاه حرف به میان آورده ترغیب تنبیه فوج دکن نموده گفت
اگر خان جهان بهادر هراولی قبول مي نماید مرا چنداول مقرر فرمایند

طرف گدهي که نزدیک بود روانه ساخته خودها آمادهٔ جنگ گشته باز
مقابل فوج پادشاهي مستعْد کار زار گشتند و از سر نو بازار دار و گیر را به مرتبه
گرم ساختند که تزلزل تمام در فوج پادشاهزاده انداختند و بر فوج چنداول
موافق ضابطه جنگ دکن زور آورده بندرابن دیوان پادشاهزاده محمد
معظم را زخمي ساخته با فیل سواري او پیش انداخته به فوج خود آوردند
و دو فیل پادشاهزاده از صدمات بان و شمشیر و سنان مبارزان دکن از پا
در آمدند - سید عبد الله خان باوجود رسیدن زخم بان بر لب خود را با فوج
راجه بر قلب لشکر دکن زده جمعی را به کشتن داده بندرابن را از دست
مردم دکن خلاص نموده آورد - و زن غیرت خان بخشي پادشاهزاده در حوضهٔ
فیل با یک سهیلي از ضرب بان کشته گردید و از هر دو طرف سرداران نامي
زخم‌های کاري برداشتند تا آخر روز بازار کار زار گرم بود و بسیاری از مردم
بی نام و نشان علف تیغ و هدف تیر و سنان گشتند و بعد نماز مغرب فوجها
جا بجا بجای خود استاده جلو اسپان در دست گرفته شب به روز آوردند -
صبحی سرداران ابو الحسن به پادشاهزاده پیغام نمودند که در جنگ مغلوبه
صف آدم بسیار از هر دو طرف کشته مي گردند تقاضای انصاف و مروت
آن است که سرداران طرفین بدون فوج مقابل هم آمده جنگ یکیکي نمایند
و شرط انتهای شجاعت و تهوري به روی کار آرند تا خدا کرا یاوري دهد *

* بیت *

به بینیم کز ما بلندي کراست   درین کار فیروزمندي کراست

پادشاهزاده در جواب گفت آری شما از راه غرور استعمال نیزه بازي
و شمشیر بازي که در دکن بسیار رواج دارد جرأت بر جنگ یک یکي
مي نمائید سرداران ما هم سر کم نه خواهند آورد اما ملاحظه آن داریم
همین که بر شما عرصه تنگ شد گریختن را از جملهٔ صنائع فن خود

ابو المکارم را در قول با خود همراه گرفته معرکهٔ کار زار آراست - سرداران ابو الحسن توپ‌های کلان را در مغاک انداخته و چند توپ را زیر خاک نموده بهیر را به دستور فوج دکن روانه ساخته سه فوج نموده یک فوج سنگین همراه رستم راو مقابل هراول نمودار کردند و یک فوج برای دست اندازی بر چنداول که در جنگ دکن بیشتر غلو بر چنداول می باشد مقرر ساختند - و یک فوج همراه خلیل الله خان قرار داده یکبارگي جوشان و خروشان مقابل افواج پادشاهزاده معرکه آرا گشتند - و از هر دو طرف بهادران رزم جو چپقلش‌های رستمانه و کوشش و کشش‌های بهادرانه بروی کار آوردند و صدای زهره شگاف در آن مصاف به چرخ برین رسید * بیت *

ز آمد شد تیغ و تیر و سنان   روان شد پیاپی ز تن‌ها روان

سرداران دکن مقابل سر فوجان تهمتن قدم جرأت پیش گذاشته هردم و هر قدم کوشش‌های رستمانه مي نمودند - تا دو پهر بازار زد و خورد گرم بود بعده شکست بر فوج دکن افتاد و پادشاهزاده که برای تعاقب نه نمودن دفعهٔ جنگ اول سوخته اعتراض پادشاه گردیده بود تعاقب کنان تا بنگاه خصم رسیده فوج بنگاه را محاصره نمود و مردم بنگاه بی دست و پا شده به فریاد و فغان در آمدند - شیخ منهاج دوسوار زبان دان نزد پادشاهزاده و هراول فوج روانه ساخته پیغام نمود که پادشاهان سلف اسلام وقت جنگ ناموس و عیال مسلمانان را از آسیب تاخت و تاراج محفوظ مي داشتند و مزاحمت به حال زن و فرزند مردم نمي رساندند اگر ما را چهار پنج گهري فرصت دهند که از طرف بهیر و قبائل پارهٔ خاطر جمع نموده شود از طریقهٔ مروت دور نه خواهد بود شاهزاده معز الدین درین ماده از پدر رخصت حاصل کرده عنان کشیده سزاولان تیزگام برای منع دست اندازي بر مال و عیال لشکر مغلوب تعین فرمود سرداران ابو الحسن قبائل را برقع پوشانده بر فیلان و اسپان نشانده

از شرفای هر قوم که فرصت بهم رساندن بار بردار و سواري برای مال و عیال نیافتند سراسیمه گشته دست زن و فرزند گرفته افتان و خیزان راه قلعهٔ گلکنده اختیار نمودند و بسیاری مابین راه به حادثهٔ تاراج رفتند و امرا و تجار و غربای بی بضاعت در گریختن و پناه به قلعه بردن برهم دیگر سبقت مي ورزیدند آن قدر زن و فرزند مسلمانان و هنود به اسیري در آمدند که از احاطهٔ بیان بیرون است بعد از آنکه فرستاد‌های ابو الحسن رسیده به هزاران عجز و نیاز پیغام عفو جرائم رساندند پادشاهزاده رحم دلي کار فرموده سزاولان شدید همراه کوتوال تعین نموده مقرر نمودند که در گرد آوري و ضبط مال بقیة التاراج سرکار ابو الحسن پرداخته در تادیب و زجر تاراجیان و منع آتش زدن پردازند اما باوجود تاکید تهدید آمیز تاراجیان ممنوع نمي گردیدند آخر بعد آمد و شد پیغام که التجای ابو الحسن و ارکان دولت او از حد گذشت و هر تکلیفی که نمودند به قبول منت تام دست به چشم گذاشتند پادشاهزاده را بر حال آن اختر سوختهٔ برگشته طالع رحم آمد التماس او به شرط قبول پیشکش یک کرور و بیست لک روپیه سوای وجه مقرري هر سال و بی دخل ساختن مادنا و اکنا که هر دو برادر مادهٔ فساد و برهم خوردن سلطنت قطب شاهیه گردیده بودند و دست برداشتن از گدهي سیرم و پرگنهٔ کوهیر و دیگر محالات مفتوحه که به تصرف بنده‌های پادشاهي در آمده بود قبول نمودند که به خدمت پادشاه معروض داشته شفیع جرائم ابو الحسن گردند - درین گفتگوی مصالحه بودند که سروما وجاني صاحب سر مادنا و اکنا را که به اشارهٔ خادمان محل غلامان حبشي و ترکي هر دو برادر را به قتل رساندند - چنانچه در ذکر حضرت خلد مکان مفصل به گذارش آمده نزد پادشاهزاده فرستادند *

مي دانيد - و براى سپاه هندوستان كمال ننگ و عار است پس بهتر آن
است كه سرداران شما هم برپاى فيل و اسپ خود زنجير اندازند
و سر لشكران ما هم زنجير بر پاى فيل و اسپ خود انداخته مقابل
هم استقامت ورزيده امتحان شجاعت و تهوري را به عرصهٔ ظهور آرند - آنها
از شنيدن آن كلمات گفتند ما جنگ زنجير به پا نمي نمائيم پادشاهزاده
گفت ما هم جنگ بگريز نمي نمائيم - روز ديگر آن به سبب نفاق ميان
لشكر كه مردم غريب را با مردم دكن مي باشد فوج ابو الحسن فرار اختيار
نمود - پادشاهزاده شاديانهٔ فتح نواخته به تعاقب پرداخت بعده كه كوچ
به كوچ نزديك حيدرآباد رسيدند از آنكه مادنا و بعضى سرداران دكني
الاصل با خليل الله خان عداوت موروثي داشتند او را متهم ساختند به اينكه
هزيمت فوج از كوتاهي طرف خليل الله خان رو داده و قصد پيوستن
به پادشاهزاده وارد و گفتگوى اين مقال بجاى رساندند كه نزديك ابو الحسن
مقرون به صدق گرديد و در فكر دستگير ساختن او افتاد - اين خبر
كه به خليل الله خان رسيد به خدمت پادشاهزاده آمده ملازمت نمود -
بعده كه خبر پيوستن خليل الله خان با پادشاهزاده انتشار يافت ابو الحسن
خود را باخته استقامت نه توانست ورزيد - و از چار محل كه بنا كردهٔ خود
او بود و در همان تازگي معماران چابك دست عمارت عالي دل نشين
آن به اتمام رسانده بودند بر آمده اول پهر شب چندى از خدمهٔ محل
و صندوق هاى جواهر و خزانهٔ اشرفي و هون آنچه توانست بر فيلان و شتران
بار كرده همراه گرفته روانهٔ قلعهٔ گلكنده گرديد - از شهرت اين خبر همه
كارخانه جات ابو الحسن و امرا و مال تجار كه خروار خروار زياده از سه
چهار كرور روپيه بود مع ناموس سپاه و رعايا به حادثهٔ تاراج در آمد و عجب
هنگامهٔ رستخيز و نمونهٔ حشر و نشر و هول قيامت بر پا گرديد و هزاران

رسانده محصور گردید - و قبل از رسیدن فوج پادشاهي از دست اندازي او
با شان شهر بیشتری از شهر به حادثهٔ تاراج در آمد و فوجها رسیده اطراف
قلعهٔ گولکنده رانگین‌وار محاصره نموده به دواندن مورچال و کندن نقب
و بستن دمدمهٔ آسمان رفعت پرداختند - و ایام محاصره به امتداد کشید
چنانچه درین مدت محاصره که به هشت ماه و ده روز کشید ترددات
و جنگ‌های جهان آشوب و جان فشاني که از بهادران قلعه کشا و سرداران
ابو الحسن به ظهور آمده و آخر قلعه مفتوح و ابو الحسن دستگیر گردید -
در ذکر سنه سي جلوس حضرت خلد مکان مفصل به شرح و بسط به احاطهٔ
بیان در آمده لهذا مکرر به تحریر تفصیل آن قلم را رنجه داشتن خالي
از طول کلام دانسته به اختتام حاصل اتمام سلسلهٔ قطب شاهیه مي پردازد
که در سنهٔ سي و یک جلوس عالمگیر مطابق سنه ۱۰۹۷ یک هزار
و نود و هفت سلسلهٔ قطب شاهیه به آخر رسید - و صوبهٔ تلنگانه به تصرف
تیموریه در آمد * * بیت *

دنیا به مثال کوزهٔ زرین است که آب درو تلخ و گهی شیرین است

ذکر سلطنت ملک راجي که از سلسلهٔ فاروقیان فرمان روای خاندیس گردیده بود و دویست سال در خاندان ایشان سلطنت ماند

صوبهٔ خاندیس الکهٔ ایست مختصر که در زمان قدیم و عهد فاروقي‌ها
منحصر به یک سرکار مشتمل بر سي و یک پرگنه که الحال به سرکار اسیر
در دفاتر ثبت است بود - و اصل مکان حاکم نشین آن سي و یک پرگنه
تهالیز است که از برهان پور مسافت پنجاه و هفت کروه عرفي دارد بعده

حاصل کلام بعده که عرضهٔ داشت پادشاهزاده مع سر هر دو کافر بعرض پادشاه رسید اگرچه به تقاضای وقت و مصلحت منظور فرموده فرمان تسلي آمیز متضمن بر مضمون بیم و رجا در مادهٔ ابو الحسن صادر فرمودند و سعادت خان که دیوان خان جهان بهادر و از خانه زادان موروثي و تربیت یافته‌های حضور بود به حجابت ابو الحسن مقرر و مامور فرمودند و برای وصول زر پیشکش سابق و حال به تاکید بلیغ پیهم حسب الحکم صادر مي نمودند - بعده تا سنهٔ بیست و نه جلوس که حضرت خلد مکان از فتح بیجا پور فارغ شدند ابو الحسن را مابین خوف و رجا امیدوار عفو جرائم داشته خفیه احکام به نام سعادت خان حاجب مشتمل برین مضمون که آخر برای تسخیر حیدرآباد متوجه خواهیم شد باید که زر پیشکش تا دام آخر به وصول رساند و الا جواب آن به عهدهٔ خود شناسد - و سعادت خان باوجود کمال اخلاص که با ابو الحسن داشت چنانچه بسبب رابطهٔ دوستي قطب الملک که بعد فتح حیدرآباد مغضوب گردید به احاطهٔ تحریر در آمده از ملاحظهٔ غضب سلطاني برای وصول باقي با ابو الحسن بسیار به سختي پیش آمده سه روز و سه شب از در خانهٔ ابو الحسن بر نه خاست لهذا قطب الملک به عوض زر نقد نه خوانچه جواهر مرصع آلات سر به مهر حوالهٔ سعادت خان نمود که روز دیگر مقیم پادشاهي و ابو الحسن به اتفاق قیمت نمایند و یا زر نقد آنچه میسر آید به حضور ارسال دارند چنانچه اختتام این کلام بر محل به شرح و بسط به گذارش در آمده القصه بعده که حضرت خلد مکان از فتح بیجا پور فراغ حاصل کرده کوچ فرموده به گلبرگه شرف نزول فرمودند بعد تقدیم زیارت مزار حضرت سید محمد گیسو دراز بنده نواز رایت ظفر آیت به قصد تسخیر حیدرآباد و قلعهٔ گلکنده بر افراشتند - و برای ابو الحسن سوخته اختر خبر رسید - نا امید مطلق گشته خود را به قلعه

سبک مي ماند مي شمارند و شمالي تا کنار آب نربدا که قریب
چهل کروه محسوب مي نمایند به روایت غفران پناه محمد قاسم فرشته
جرجاني اول کسیکه از دودمان خاندان فاروقیه به حکومت ولایت خاندیس
رسید ملک راجي بن خان جهان فاروقي بود که به بیست و دو واسطه
به حضرت امیر المومنین عمر خطاب رضي الله عنه مي رسد و مدت
دو صد سال خاندان ایشان سلطنت خاندیس نمودند و خاتمۀ سلطنت
به بهادر شاه بن راجي علي خان منجر گردید بعده به تصرف محمد
اکبر پادشاه در آمد - چنانچه از تفصیل آن به احاطۀ بیان مي آرد گویند
که خان جهان جد و آبای او از امرای صاحب اعتبار سلسلۀ سلطان
علاء الدین خلجي و سلطان محمد تغلق فرمان فرمایان دهلي بودند
حق سبحانه تعالی او را پسری کرامت فرمود که مسمی به ملک راجي
گردید - و از انقلاب حوادث لیل و نهار و صدمات گردش روزگار دولت از
خاندان او رو تافت و کار او بدانجا کشید که پایۀ امارت موروثي او به افلاس
منجر گردید - و ناچار بر یک اسپ میان ملازمان کم قرار غیر روشناس
نوکري فیروز شاه اختیار نمود و اوقات به عسرت تمام مي گذراند و بدین
حال میل و رغبت به شکار زیاد داشت و همیشه یک دو سگ شکاري
همراه نگاه مي داشت روزی فیروز شاه در شکار گاه از خیل و حشم دور افتاده
چهارده پانزده کروهي دنبال صید تاخته مانده و گرسنه شده با چند سواری
که همراه او رسیده بودند زیر درختی استاده در آن حالت نظر بر سواري
افتاد دید که با دو سگ تازي در صحرا مي گردد و یک دو جانور مذبوح
در شکار بند اسپ، آویخته دارد او را نزد خود طلبیده از اسم و حقیقت
و نوکري او استفسار نمود و از غلبۀ ضعف گرسنگي پرسید که هیچ چیز
خوردني همراه داري - گفت آری دارم - پس پارچۀ نان درویشانه

که در عهد فاروقیان یک پرگنهٔ دیگر به اسم جامود از پرگنه‌های صوبهٔ برار که پادشاه آنجا نسبت صبیّهٔ خود با فاروقی‌ها نموده در جهیز دختر خود داد - سرکار مذکور به سي و دو پرگنه موسوم گردید بعد از آن سرکار سلطان پور نندربار که تعلقهٔ صوبهٔ احمد آباد گجرات مشتمل بر شش پرگنه بود از آن جمله دو پرگنه از انقلاب روزگار در ایام قحط سالي ویران و گم نام مطلق شده دیهات آن در تصرف مفسدان کوه نشین رفت - باقي چهار پرگنه که سلطان پور و نندربار و نیر و بهانبیر باشد بعد مرور ایام که صوبهٔ مالوه و گجرات و خاندیس به تسخیر محمد اکبر پادشاه در آمد سرکار مذکور را داخل صوبهٔ خاندیس نمودند همچنان سرکار بکلانه که ملهیر و سالیر وغیره نه قلعه و سي و دو پرگنه سیر حاصل داشت و از پنجاه و دو واسطه در تصرف زمیندار با نام و نشان از توابع صوبهٔ گجرات بود و سکه در آنجا مي زد و سرکار کالنه که دو سه قلعه و هفت پرگنه دارد و فرمانروایان بهمنیه و نظام شاهیه از زمیندار آنجا به تصرف خود آورده بودند - صاحب قران ثاني شاه جهان پادشاه به تسخیر در آورده داخل صوبهٔ خاندیس فرمود - بعده سرکار بیجاگد عرف کهرکون که به بینار نیز اشتهار دارد مشتمل بر سي و دو پرگنه سیر حاصل تعلق به پرگنه‌های مالوه داشت و نوزده پرگنه تعلق سرکار هاندیه که آن سرکار نیز پای نام صوبهٔ اجین بود چون هر دو سرکار این طرف آب نربدا واقع شده بودند به حکم صاحب قران شاه جهان پادشاه داخل نسخهٔ خاندیس گردیدند که الحال جمله شش سرکار مشتمل بر صد و بیست و شش پرگنه سوای دو پرگنهٔ گم نام سرکار نندربار در دفاتر صوبهٔ خاندیس نوشته مي شود و حد شرقي صوبهٔ مذکور از برهان پور تا پرگنهٔ جل گانون و جامود مائل طرف صوبهٔ برار هجده کروه عرفي که ده کروه جریبي تقریبي باشد واقع شده و غربي یک صد و ده کروه عرفي که از آنجا بندر سورت دو منزل

بعده به مرور ایام چنان عرصه بر زمیندار تنگ آورد که مبلغ کلي به طریق پیشکش برای خود گرفته در طلب سپاه داد - و ده زنجیر فیل با مبلغ دیگر تحف و اقمشه بیش بهای گجرات برای سلطان فیروز شاه گرفته فیل‌ها را به زنجیر طلا و جل‌های زربفت و دیگر آرایش آراسته به خدمت سلطان روانهٔ دهلي نمود - چون پیشکش زمیندار بکلانه با عرضه داشت ملک راجي متضمن بر مضمون حسن تردد از نظر سلطان فیروز شاه گذشت خوش وقت گشته رو به مقربان بارگاه خود نموده گفت که خدمتی که به حکام گجرات تعلق داشت و درین مدت به وقوع نیامده بود از ملک راجي به ظهور آمد پس فرمان آفرین و عطای اضافه هزاري و سپه سالاري خاندیس بنام ملک راجي صادر گردید - روز به روز بر استقلال و تجمل او مي افزود چون مداخل سي و یک پرگنه برای مخارج سپاه و لوازم دیگر وفا نمي نمود - سه چهار هزار سوار دیگر نگاه داشته با دوازده سیزده هزار سوار بر راجه‌های گوندوانه وغیره ضلع برار تاخته و جنگ‌های رستمانه نموده مبلغ خطیر پیشکش مي گرفت - و کارش به جای رسید که راجهٔ بیجا نگر باوجود بُعد مسافت اعتبار ازو برداشته از فرستادن تحف و هدایا به او رابطهٔ اتحاد را استحکام داد - در آن ایام خبر واقعهٔ فیروز شاه و استقلال پذیرفتن دلاور خان غوري که امارت مالوه به او منسوب بود انتشار یافت و ملک راجي با دلاور خان به سبب قرب مسافت مالوه رابطهٔ اتحاد را به ارسال رسل و رسائل و تحف چنان استحکام داد که هر دو بر وقت کار امداد و معاونت برادرانه میان هم دیگر مرعي مي داشتند تا آنکه نسبت دختر ملک راجي در سلک ازدواج سلطان هوشنگ پسر دلاور خان در آمد و دختر دلاور خان را به ملک نصیر خان پسر ملک راجي منعقد ساختند و در همان ایام

که با خود داشت پیش آورده به پای ادب به استاد و از گوشت شکار نیز
انچه با او بود به جلدي تمام به آتش پخته حاضر ساخت - سلطان تناول
فرمود - چون حسن گفتار و آداب داني او با آثار نجابت بر چهرهٔ حال او
پیدا بود پسند فیروز شاه آمد - و باز به استفسار حسب و نسب او پرداخت -
او عرض نمود که پسر خان جهان فاروقي ام که به چند واسطه از جمله
بنده‌های موروثي و پرورش یافته‌های دودمان این درگاه بودند سلطان چون
پدر و جد او را به واقعي مي شناخت و خدمت او در چنان وقت
مقبول افتاده بود او را حوالهٔ یکی از همراهان نموده فرمود که بعد رسیدن
به دولت خانه سر دیوان حاضر سازند - بعده که به دهلي رسید روز دیگر
که دیوان نمود طلب احضار ملک راجي فرمود و به محرر دفتر حکم نمود
که مراتب جد و پدر او را به عرض رسانند و رو به مقربان پای تخت نموده
گفت که این شخص اول حق قدم خدمت موروثي دارد - دوم در شکار
بروقت خدمت ما بجا آورده بعده به منصب دو هزاري مع لازمهٔ آن
که درآن وقت بوده باو ارزاني داشته به عطای اقطاع و حکومت سرکار تهالیر
که حاکم نشین سي و یک پرگنه باو تعلق داشت و به ضلع خاندیس نامیده
مي شد سرافرازي بخشید - و ملک راجي تهیه و سرانجام خدمت
مامورهٔ پرداخته خود را به تهالیر رسانده به بندوبست آن ضلع پرداخت
و زمینداران سرکش مفسد پیشه اطراف و رعایای زور طلب آن نواح را
مطیع خود ساخت - و قریب هفت هشت هزار سوار نگاه داشته به قصد
تسخیر قلعهٔ ملهیر سرکار بکلانه که با سي و دو پرگنه و هشت نه قلعه متصل
دریای شور در تصرف بهار سنگه زمیندار نامي تعلق به سرحد ولایت
گجرات بود و اطاعت پادشاه دهلي و حاکم گجرات نمي نمود متوجه
گردیده اول به تاخت و تاراج پرگنات و بند و اسیر نمودن کفار پرداخت

نموده در قصبهٔ تهالیر مدفون گردید - بیست و نه سال حکم رانی الکهٔ خاندیس نمود * * بیت *

هیچ کس را نیست ازین منزل گزیر از گدا و شاه و از برنا و پیر

محمد قاسم فرشته در ذکر سلاطین خاندیس درج نموده در ایامی که همراه پالکی بیگم سلطان صبیهٔ ابراهیم عادل شاه که به دودمان فاروقیه منسوب گشته بود از بیجا پور به برهان پور رسیده در خانهٔ میرزا علی داروغهٔ کتب خانهٔ فاروقی‌ها وارد شدم در وقت گرفتن عرض کتاب خانه رساله دیدم که در آن ذکر شجرهٔ فاروقیان نوشته بودند که رشتهٔ سلسلهٔ ملک راجی به دوازده واسطه به سلطان التارکین برهان العارفین سلطان ابراهیم ادهم که همه به سلطنت رسیده بودند می رسید *

ذکر سلطنت نصیر خان فاروقی و ملک افتخار پسران ملک راجي

بعد از واقعهٔ ملک راجي نصیر خان و ملک افتخار که هر دو برادر به هم چشمي یک دیگر در تعمیر عمارت دل‌ها و جذب قلوب شرفا و ارباب دانش از مقرر نمودن وظیفه و مدد معاش مي کوشیدند - تا آنکه میان هم چنانچه در اولاد سلاطین مي باشد مادهٔ رنجش بهم رسید و روز به روز بر اثاثهٔ سلطنت برادر کلان مي افزود - ملک نصیر در اندک مدت خطاب نصیر خان از احمد شاه گجراتي یافته خطبهٔ خاندیس به نام خود خواند - و سراپرده‌ها را سرخ نمود و آرزوی که پدر او به خاک برده بود او بدان مراد کامیاب گردید - و قلعهٔ آسیر را از تصرف آسا اهیر بر آورد و شهر برهان پور را حسب فرمودهٔ پیر خود آباد ساخت - مجملی از بنای قلعهٔ آسیر که به آسمان دعوای همسري دارد به احاطهٔ بیان مي آرد *

که سلطان مظفر به سلطنت گجرات رسید و خلل در بندوبست او راه یافت ملک راجي قابوی وقت دانسته به امداد و معاونت دلاور خان برای تسخیر و تصرف پرگنهٔ سلطان پور نندربار که از جمله محال گجرات بودند متوجه گردیده منصوبان سلطان مظفر را اخراج نمود - سلطان مظفر که به مهم زمینداران مفسد نواح گجرات پرداخته بود خبر یافته دست از آن مهم برداشته با فوج گران متوجه مقابلهٔ ملک راجي گردید - ملک راجي در خود طاقت محاربهٔ گجراتیان نه دیده خود را به قلعه تهالیر رسانید - و سلطان مظفر به قصد محاصرهٔ تهالیر دست از تعاقب بر نه داشته پاشنه کوب تا حوالي تهالیر رسیده به محاصره پرداخت - ملک راجي جمعی از اعیان و علمای آن عهد را میان‌جي ساخته‌های صلح به میان آورد سلطان مظفر نیز مصلحت کار در صلح دانسته بعد گرفتن عهد و پیمان به گجرات مراجعت نمود - بعده ملک رلجي ترک ارادهٔ تاخت اطراف نموده در پرداخت و آبادي ملک و تکثیر زراعت کوشیده تا آخر عمر هیچ طرف سواري نه فرمود - چون ایام اجل موعود رسید - و آثار سفر آخرت از شدت مرض موت در خود مشاهده نمود پسر بزرگ خود ملک نصیر را ولي عهد ساخته از آنکه خرقهٔ ارادت از پیر خود حضرت شیخ برهان الدین و زین الدین که هر دو برادر از بزرگان دین در قید حیات بودند یافته بود و از خود جدا نمي نمود به اولاد خود داده سرکار تهالیر را که سي و یک پرگنه بود موافق محصول آن بالمناصفه نموده شانزده پرگنه به ملک نصیر پسر کلان مع قلعه فتح آباد عرف للنگ که حاکم نشین آن پرگنات پرگنه ارندول قرار یافته بود مقرر نمود و قلعهٔ تهالیر را مع پانزده پرگنه به ملک افتخار پسر کوچک خود مفوض ساخت - و روز جمعه بیست و دوم شعبان لبیک حق را اجابت

طعام وافر به مسلمین مي خوراند - و غلهٔ خام به هندوها مي رساند -
و حصار گلي قديم شكستهٔ بناى چار ديوار پخته گذاشته عمارت هاى متعدد
بالاى كوه ساخت - تا آنكه آن كوه مشهور و زبان زد به قلعهٔ آسا اهير گرديد -
و از همه گروه جوق جوق مردم پناه به او آورده كامياب زر و مدد مطالب ديگر
گرديدند - چون اين خبر به پادشاه دهلي رسيد به حاكم خانديس كه در آن
ايام حكومت سي و يک پرگنه بهر دو برادر يعني پسران ملک راجي
تعلق گرفته بود - مشتمل به سرزنش زياد نوشت كه چرا چنان غافل
گشته آيد كه يكى از قوم اراذل بالاى چنان كوه سر به فلک كشيده بناى
حصار گذاشته براى خود قلعه بسازد و همهٔ مردم به او رجوع آرند و بجاى
حكام ملجاء عاملى گردد * * بيت *

درختيكه اكنون گرفتست پاى به نيروى شخصى برآيد زجاى
وگر همچنان روزگارى هلي به گردونش از بيخ بر نگسلي

بعد رسيدن فرمان و حكم اگرچه ملک افتخار به سبب مرهون احسان آسا بودن
باو قسم ديگر سلوک نمودن از طريقهٔ مروت دور مي دانست اما نصير خان
كه طرف ضلع فتح آباد و پرگنه ارندول تا كنار سرحد ملهير , چندى از
ديهات نواح آسير در قرعهٔ اسم او داخل بود اكثر با راجه و زميندار بكلانه
و انتور و كالنه از راه جوهر شجاعت و ملک گيري پرخاش و لشكر كشي
به ميان آورد و با برادر هم نزاع باطني كه لازمهٔ رياست است داشت -
از رسيدن حكم پادشاه دهلي متنبه گشت و رگ غيرت او به حركت آمد
ابتدا خفيه به آسا ارسال تحف و هدايا و نامه و پيغام محبت آميز رابطهٔ
اتحاد را استحكام داد بعده پيغام نمود كه مرا با زميندار بكلانه و انتور اكثر
سروكار پيكار رو مي دهد و از طرف برادر هم مطمئن خاطر نيستم و تا از

آسا نام اهیر که موافق زبان هند که مراد از شیر فروش باشد جد و آبای
او از هفت صد سال بالای آن کوه سر به فلک کشیده توطن و سکنا اختیار
نموده جهت محافظت گاو و گاو میش و دیگر مواشي که قریب دوازده هزار
گاو و گاو میش و دو هزار مادیان و بیست هزار گوسفند فراهم آورده بود
مکان‌های متعدد و حصاری ساخته فراخور آن همه سر و سامان بهم رسانیده
زیاده از دو هزار گاو چران وغیره سوای خویش و تبار داشت با او اکثر
زمینداران و رعایای اطراف پرگنات خاندیس و برار داد و ستد نقد و جنس
غله و مواشي مي نمودند بلکه مردم عمدهٔ تجار و صراف که محتاج به قرض
مي‌گشتند به او رجوع مي آوردند - و به مرتبه از مشاهیر خاندیس و برار
گشته بود که در بعضی مقدمات مناقشهٔ داد و ستد و نسبت که میان
مسلمین و هنود رو مي آورد قضیه نزد او آورده حکم قرار مي دادند - از
اتفاقات آفات آسماني در یکی از سالها به سبب کمي بارش قحط عظیم افتاد
و چنان بر خلق عرصهٔ حیات تنگ گردید که نانی به جانی بهم نمي رسید -
آسا که در اکثر مکانها غلهٔ وافر مدفون مي داشت به وکلا نوشته برای
فروختن غله ماذون ساخت و زر بسیار فراهم آورد - و در باب آن با زن خود
مشورت نمود زن او صلاح داد که حق تعالی ما را در همه باب از مال دنیا
موافق حوصلهٔ ما بی نیاز ساخته زر را به جای صرف باید نمود و کاری باید
کرد که در آن نیک نامي و نفع هر دو جهان حاصل گردد - بهتر آن است
که نصف زر را با غلهٔ خام و پخته به راه خدا به مستحقان و در ماندگان رسانیم
و باقي نصف را به خرج عمارت در آورده برکه‌های آب و مکانهای
دل نشین و حصاری در کمال استحکام درین کوه به سازیم که قرن‌های
بی شمار یادگار بماند - آسا این مصلحت را قرین ثواب و سرمایهٔ نیک نامي
دنیا و آخرت دانسته در اطراف ملک برار و خاندیس لنگرها جاري ساخته

همایون پادشاه که با شیر شاه افغان نزاع فوج کشي به میان آمد شیر شاه
به همین حیل و تدبیر قلعهٔ رهتاس را که مقابل او در تمام هندوستان قلعهٔ
دیگر نیست از تصرف راجهٔ آنجا برآورد - چنانچه در ذکر سلطنت شیر شاه
مفصل به احاطهٔ تحریر در آمده - در تاریخ فرشته درج است که سوای
مواشي و غله که به سپاه و جمعی که بدان تدبیر داخل قلعه شدند
تقسیم و تسلیم نمود و دیگر دام و درمی از نقد و جنس اموال آسا اهیر
به خرچ و تصرف نیاورده تا آخر سلسلهٔ فاروقیه چنان امانت بود تا آنکه
بعد فتح محمد اکبر پادشاده با دیگر خزائن فاروقیه به تصرف چغتیه در آمد
بعده نصیر خان همان کوه را مکان ماندن و پای تخت خود ساخته مسمی
به قلعهٔ آسیر گردانید - چون این خبر به حضرت مخدوم شیخ زین الدین
قدس سره پیر نصیر خان که نزدیک قلعهٔ دولت آباد سکنا داشتند و الحال
نیز با برادر خود حضرت شیخ برهان الدین در آنجا آسوده اند رسید برای
مبارک باد قدم رنجه نموده کنار آب تپتي که الحال کنار هر دو طرف آب
برهان پور و قصبهٔ زین آباد آباد شده آمده شرف نزول فرمودند - و نصیر خان
خبر یافته از قلعه بر آمده به خدمت شیخ رسیده تکایف بالای قلعه بردن
نمود - از قبول ابا نمودند - نصیر خان چند روز در خدمت آن بزرگ
خیمه زده مانده پنج وقت حاضر شده نماز با جماعت مي نمود تا آنکه وقت
رخصت التماس قبول یکی از پرگنههای تعلقهٔ خود به میان آورد که جهت
خرچ درویشان نذر مي نمایم امید وارم که از قبول منت احسان بر جان
من نهند - آن واصل بالله در جواب فرمودند که از جمله شانزده پرگنه
یک پرگنه قبول نمودن برای ما درویشان از طریقهٔ انصاف دور است اگر
رضا جوئي ما مي خواهید عوض تواضع پرگنه هر دو طرف کنار آب در همین
مکان که ما و شما فرود آمده ایم یک شهر به اسم برهان الدین برادر ما

طرف ناموس و عیال خود که جای محفوظ نگاه ندارم خاطر جمعي حاصل نه نمایم به دفع اعدا نمي توانم پرداخت اگر اهل و عیال مرا در پناه حصار خود جا دهي ممنون احسان تو گشته به فراغ خاطر با زمینداران اطراف و مخالفان ملک و ملت پیکار مي توانم نمود - آسا این مصلحت را به جان منت داشته قبول نموده مکان وسیع با صفا برای فرود آوردن عورات و کارخانه جات محل مقرر کرد - بعده نصیر خان روز اول قریب پنجاه شصت دولي از عورات پیر زال شاگرد پیشه و کنیزان محل که بر بعضی دولي‌ها به شهرت سواري والده و عمه زینت قرار داده بود اندرون قلعه فرستاده به سر گروه عورات گفت که اگر زن‌های آسا به دیدن شما بیایند در عزت و احترام هم دیگر میان خود و دلبري و جذب قلوب آنها خواهید کوشید - و روز دوم زیاده از صد دولي به شهرت محل خاص ترتیب داده در آن جوانان امرد به لباس عورات مع یراق نشانده مردم جنگي تهور پیشه در جلو آنها قرار داده به ترتیب و آرائش تمام روانهٔ قلعه ساخت - آسا از شنیدن رسیدن سواري حرم‌های خاص با پسرها به طریق استقبال مع نذر و نثار بر سر دروازه رسیده شکر مقدم گویان دروازه بانان را فرمود که در به روی مهمان‌ها وا نمایند همین که دولي‌ها اندرون دروازه در آمدند جوانان شجاعت نشان تهور پیشه از دولي‌ها بر آمده به اتفاق مردم جلو و کهاران غافل بر سر آسا تاخته به حربه‌های پیاپی میزبان را مع پسرها و دیگر همراهان از پا در آوردند و رو به خانهٔ آسا آورده هرکه مقابل آمد کار او ساخته جا بجا مردم خود مقرر کرده به نصیر خان پیغام فتح قلعه نمودند و نصیر خان از قلعهٔ للنگ به طریق ایلغار خود را رسانده طبل شادي زنان داخل قلعه شده به تسلي و دلبري وابسته‌های آسا و بندوبست و تعمیر شکست و ریخت آن پرداخت - بعد ازین واقعه که صد و سي سال بر آن گذشته بود در عهد

سوای مسجد شاہ جہان آباد کمتر مسجد بہ نظر آمدہ - اگرچہ بہ مرور ایام
از بی خبری و بی نسقی حکام در تمام احاطۂ چوک اکثر اہل حرفہ دکان‌ها
و خانہ‌ها ساختہ وسعت چوک را چندان بہ تنگی مبدل ساختہ بودند کہ تردد مردم
بہ تصدیع میسر می آمد اما باز در سنہ ۱۰۳۷ ہزار و سی و ہفت ناصرالدولہ
عبد الرحیم خان بہادر ناظم برہان پور برادر غازی الدین خان بہادر کہ عموی
نظام الملک بہادر آصف جاہ می شود در رونق شہر و وسعت و صفای
چوک و بنای مسجد عالی دیگر مقابل مسجد فاروقیہ کہ منارہای آن
با برجہای فلک برین دعوای ہم سری دارند کوشیدہ القصہ بعد از آنکہ
نصیر خان از آبادی شہر برہان پور و قصبۂ زین آباد کہ بین ہر دو دریای
تپتی واقع شدہ فارغ گردید و در پناہ قلعۂ آسیر مستقل گشتہ طمع در تعلقہ
پرگنہ تہالنیر و توابع آن کہ در تصرف برادر خورد او بود نمود - چون
می دانست بدون مدد و معاونت فرمان فرمایان اطراف جرأت بر اقدام
یک سو نمودن با برادر نمی تواند نمود سلطان ہوشنگ حاکم صوبۂ مالوا را
کہ برادر زن نصیر خان می شد بر ارادۂ خود اطلاع دادہ - ازو مدد طلبیدہ
در سال ہشت صد و بیست لشکر فراہم آوردہ بر قلعۂ قصبۂ تہالنیر تاخت
آوردہ بہ محاصرہ پرداخت - ملک افتخار بہ خامہ و پیغام رجوع بہ احمد شاہ
گجراتی آوردہ طلب معاونت نمود - سلطان احمد شاہ بہ قصد امداد
ملک افتخار مستعد روانہ شدن گردید - درین ضمن خبر شنید کہ غزنی خان
ولد سلطان ہوشنگ با دہ دوازدہ ہزار سوار خود را بہ مدد نصیر خان رساندہ
بہ اتفاق قلعۂ تہالنیر را بہ تسخیر در آوردہ ملک افتخار را مقید ساختہ
بہ قلعۂ آسیر فرستادند و غزنی خان از غایت غرور بہ اتفاق نصیر خان قصد
آن نمود کہ پرگنات سلطان پور و نندربار را کہ داخل قلمرو سلطان احمد و از

و یک قصبه به اسم خود ما به قصد ثواب آباد نمائید و شیخ برخاسته فاتحه برای آباد نمودن شهر برهان پور و قصبهٔ زین آباد خوانده چوب های چند در مکانی که الحال چوک برهان پور است موافق احاطهٔ آنجا نصب و نشان نموده و فاتحهٔ دیگر برای اتمام آن خوانده از یک دیگر مرخص گردیدند - چنانچه از برکت فاتحه و نفس آن پیرو حق شهر برهان پور و قصبهٔ زین آباد مقابل هم هر دو طرف آب تپتي به کمال انواع خوبي آباد شده اند - بر طالبان اخبار مخفي نه ماند که اگرچه تاریخ آبادي برهان پور جای به نظر مسود اوراق نیامده اما این قدر تحقیق گشته که شهر احمد آباد گجرات در عهد سلطان احمد گجراتي و قلعهٔ بیدر احمد آباد که بعد تسخیر چغتیه به ظفر آباد موسوم گشته در سلطنت سلطان احمد بهمني و شهر برهان پور قریب العهد در اواخر سنه ۸۰۰ هشت صد و ابتدای عشر سنه ۹۰۰ هجري به تفاوت پانزده بیست سال آباد شده اند و آبادي احمدآباد گجرات مقدم بر بنای برهان پور است و تاریخ آن لفظ خیر یافته اند و در بنای آبادي چوک برهان پور عجب سعي و حسن تدبیر از برکت نفس آن برگزیدهٔ حق به کار رفته اولا محرر سوانح که سیر چوک یازده صوبهٔ دکن و طرف شاه جهان آباد تا لاهور نموده به وسعت چوک برهان پور هیچ چوک بنظر نیامده دوم آنکه برخلاف چوک همهٔ بلاد بنای آبادي چوک برهان پور چنان گذاشته شده که آنچه دران شهر و لازمهٔ بازار همه شهرها - از موالید سه‌گانه از جواهر و صراف خانه و انواع اقمشه و اقسام ظروف حتی نخاس چهار پا و مندوی مختصر حبوب غله وغیره از کل ماکولات و ملبوسات و مشروبات و دیگر ما یحتاج انسان آنچه خواهند در احاطهٔ آن چوک موجود مي یابند و به خوبي مسجد برهان پور هم

خود را نزد احمد شاہ بہمنی برسانی و ازو استعانت جوئی درین مادہ من هم سفارش تو خفیه به احمد شاہ خواهم نوشت - کانیا نزد احمد شاہ بہمنی رفته فوج او را همراہ گرفته خود را به ننذربار و سلطان پور رساندہ خرابی زیاد به هر دو پرگنه رساند - درین ضمن فوج احمد شاہ گجراتی رسید و بعد مقابله و محاربه شکست بر فوج بہمنیه افتاد و مردم بسیار دکن کشته شدند و تمام فوج به غارت رفت سلطان احمد بہمنی باز فوج عظیم به سر لشکری سلطان علاء الدین خلف ارشد خود به مدد راجهٔ تعیین نمود و نصیر خان نیز خود را به مدد رسانیدہ و عاقبت اندیشی را کار نه فرمودہ در دولت آباد با فوج بہمنیه ملحق گردید بعد مقابله و مقاتله با فوج گجرات باز لشکر بہمنیه و خاندیس هزیمت یافتند - و نصیر خان و کانیا راجه بحال تباہ پناہ به کوهستان بردند و لشکر گجرات بر سر سکنهٔ برهان پور تاخت آوردہ با اکثر توابع آن تاراج نمودہ مراجعت فرمود درین آوان از انتقال احمد شاہ بہمنی سلطان علاء الدین قائم مقام پدر گردید و به سبب بهم رساندن تعلق به دختر یکی از زمینداران که به اسیری آمدہ بود چنانچه در ذکر سلطنت بہمنیه به زبان قلم دادہ با صبیهٔ نصیر خان نا سازگاری به میان آورد و دختر نصیر خان شکوهٔ شوهر به پدر خود نوشت - نصیر خان بر ملک برار تاخت آوردہ و با امرای بہمنیه که در برار بودند اتفاق نمودہ خطبه در ملک برار به نام خود خواند - سلطان علاء الدین بہمنی بر جراءت نصیر خان اطلاع یافته ملک التجار عرب را که از سر لشکران مبارز پیشه بود با فوج شایسته به مقابل نصیر خان تعین نمود در حالتیکه نصیر خان بعد تسخیر و تصرف ایلچپور که حاکم نشین برار است به قصد محاصرہ و تسخیر نرناله روانه شدہ بود فوج بہمنیه داخل ملک برار گردید نصیر خان از آوازهٔ رسیدن فوج دکن تاب مقابله و مقاومت نیاوردہ به اتفاق نائب ایلچپور که از طرف سلطان

محال سیر حاصل احمد آباد بود به تصرف خود آورده داخل ملک مالوا گرداند - بعده که به سلطان پور رسیده به محاصره پرداخت سلطان احمد که با فوج عظیم مستعد روانه شدن بود کوچ به کوچ متوجه مقابلهٔ غزني خان گشته ملک محمد را که از سپه سالاران نامي گجرات گفته مي شد پیشتر به طریق هراول روانه نمود - نصیر خان و غزني خان از شهرت رسیدن فوج سلطان احمد تاب مقاومت نیاورده دست از محاصرهٔ سلطان پور برداشته خود را به قلعهٔ تهالنیر رسانیدند ملک محمد تا قلعهٔ تهالنیر عنان نه کشیده به محاصره پرداخت - و سلطان احمد به سلطان پور آمده استقامت ورزیده پیاپی فوجها برای مدد ملک محمد روانه ساخت - نصیر خان مغلوب هراس گشته مردم اعیان هر دو طرف را برای صلح به میان آورده به قبول مبلغ نقد و تحف که هر سال ارسال دارد احمد شاه را چنان راضي ساخت که سراپردهٔ سرخ و خطاب نصیر خان که تا آن روز ملک نصیر در القاب نامه و دفاتر نوشته مي شد او را بلند آوازه ساخت - بعده احمد شاه بهمني باني احمد آباد بیدر برای خواستگاري دختر نصیر خان ایلچي زبان دان با تحف و هدایا فرستاده صبیهٔ او را مسماة به زینب برای علاء الدین نام پسر ولي عهد به عقد در آورد *

در سنه ۸۳۳ کانیا نام راجه ولایت جلواره که از زمینداران نامي گفته مي شد و سلطان احمد گجراتي برو مهم فرموده بود از صدمهٔ لشکر احمدآباد به نصیر خان پناه آورده التماس معاونت نمود - نصیر خان او را چند روز مهمان گذاشته مایوس مطلق ساختن از طریقهٔ مروت دور دانسته در خلوت به او گفت که مرا طاقت آن نیست که به قصد معاونت تو با پادشاه احمدآباد طرف توانم شد بهتر آن است که مرا درین باب معاف داشته

و برای دفع شر ملک التجار به پادشاه احمد آباد گجرات و مالوا نوشته جات
از روی مبالغه فرستاده طلب معاونت نمود همین که آثار رسیدن فوج مالوا
ظاهر گردید ملک التجار راه احمد آباد اختیار نمود - و میران عادل شاه
با همهٔ زمیندارن و سلاطین اطراف به رفق و مدارا سلوک نموده شیوهٔ رعیت
پروري و پرداخت آبادي ملک اختیار کرده پای نزاع از میان برداشته نظر
بر سلامت روی خرج زیاد سپاه را تخفیف داده سه سال و هشت ماه
به فرمان روائي ملک خاندیس به نیک نامي تمام پرداخته در سنه ۸۴۴
هشت صد و چهل و چهار بیستم ماه ذی الحجه روز جمعه بدرجهٔ شهادت
رسید - اما سبب شهادت در تاریخ فرشته مفصل به نظر نیامده *

* بیت *

نیک و بد چون همي بباید مرد   خنک آن کس که گوی نیکي برد

ذکر سلطنت میران مبارک خان فاروقي

میران مبارک خان پسر میران عادل شاه بجای پدر قائم مقام گردیده
به دستور پدر در جذب قلوب شرفا و آبادي ملک و عدالت کوشیده
بی مادهٔ نزاع با سلاطین دکن و زمینداران از فرستادن تحف و هدایا سلوک
مرعي داشته در تبعیت اوامر و مناهي علم نیک نامي بر افراخته
هفت سال و شش ماه به ریاست خاندیس پرداخته در سال هشت صد
و شصت و یک دوازدهم رجب روز جمعه جهان را پدرود نموده پهلوی جد
و آبای خود مدفون گردید *   * بیت *

دلا دل منه در جهان زینهار   که کس بر سر پل نه گیرد قرار

علاء الدین بود راه فرار طرف خاندیس اختیار نمود ملک التجار دست
از تعاقب بر نه داشته پاشنه کوب مي رفت - نصیر خان که به سلطان احمد شاه
گجرات نوشته جات عجز آمیز فرستاده کومک طلبیده بود و اثر جواب آن ظاهر
نه شد چنان مغلوب هراس گردید که داخل قلعه آسیر هم نه توانست گشت
و اتفاق چنان افتاد که خود را به قلعهٔ للنگ عرف فتح آباد رساند ملک التجار
برهان پور را تاخته و عمارت حاکم نشین آنجا را سوخته به ایلغار طرف للنگ
روانه شد از آنکه به سبب طي مسافت زیاد همراه فوج دکن زیاده از سه هزار
سوار نه رسیده بودند با نصیر خان دوازده هزار سوار فراهم آمده بود و شهرت
رسیدن فوج کومکي نیز ضمیمهٔ تقویت نصیر خان گردید لهذا نظر بر قلت
فوج خصم و بسیاري جمعیت خود انتظار کومک نه کشیده همین
که ملک التجار به حوالي للنگ رسید از قلعه بر آمده با فیلان مست جنگي
استقبال فوج دکن نمود - بعد مقابله و مقاتله که زد و خورد غریب به میان
آمد نصیر خان هزیمت یافته در کمال اضطرار خود را باز به قلعه رساند
و زیاده از بیست فیل با غنیمت بسیار به دست مردم ملک التجار افتاد
و فوج دکن به محاصرهٔ قلعهٔ للنگ پرداخت و در همان ایام محاصره
نصیر خان از غم و غصه مریض گشته در ماه ربیع الاولی سال هشت صد
و چهل هجري ودیعت حیات نمود - مدت سلطنت او چهل سال و شش
ماه بود - در تهالنیر مدفون گردید * * بیت *

هرکه آمد در جهـــان پرز شور عاقبت مي بایدش رفتن به گور

ذکر سلطنت میران عادل خان فاروقي

میران عادل خان پسر بزرگ نصیر خان که خواهر زادهٔ سلطان
هوشنگ فرمان روای مالوا گفته مي شد بجای پدر قائم مقام پدر گردید

برهان پور را تاخت و تاراج کرده و اسیر و بندي بسیار از تجار و رعایای مالگذار به دست آورده مراجعت نمود ازین معني رعایای شهر و پرگنات فراهم آمده استغاثه نمودند بعده امرای خاندیس با فوجهای سنگین تعیین کردهٔ عادل خان برای مقابلهٔ سر فوجان احمد آباد روانه شدند و نزدیک تهالنیر مقابله و مقاتله واقع شد و بسیاری از هر دو طرف کشته و اسیر گردیدند و شکست بر فوج خاندیس افتاد و فوج عادل خان بعضی خود را به قلعهٔ تهالنیر و بسیاری به آسیر رساندند - و میران عادل خان بعد رسیدن قلعهٔ آسیر نادم و پشیمان گشته جمعی از اعیان مملکت را با تحف و هدایا نامه معذرت آمیز به اظهار ندامت فرستاده شفیع تقصیرات سابق خود ساخت اما آنکه مکرر ایلچي و نامه به میان نیامد و پیشکش سه ساله سابق و حال را نه فرستاده سلطان محمود دست از تاخت ولایت خاندیس بر نه داشت به همین دستور با سلاطین دیگر دکن و زمینداران صاحب السن برار گاه به صلح و مدارا و گاه به جنگ و فوج کشي مي گذشت تا آنکه چهل و شش سال و هشت ماه سلطنت نموده آخر در سنه ۹۰۷ نه صد و هفت چهاردهم ربیع الاولی جهان را به ناکامي پدرود نموده به موجب وصیت او کنار آب تپتي در پورهٔ دولت میدان که آباد کردهٔ خود او بود مدفون گردید *

* بیت *

در ره دنیا ست عقبی چون پلی بی بقـــا جای و ویران منزلی

ذکر سلطنت داؤد خان برادر میران عادل خان فاروقي

چون از عادل خان پسر و اولاد قابل سلطنت نه مانده بود - داؤد خان برادر میران عادل خان پسر میران مبارک خان بجای برادر سریر آرای

ذکر سلطنت میران عینان فاروقي مخاطب به عادل خان

میران عینان پسر میران مبارک خان مخاطب به عادل خان گردیده
به جای اجد و پدر علم سلطنت بر افراشته نسبت به پدر و جد زیاده
در گرد آورئ فوج و حشم کوشیده به تنبیه و تادیب زمینداران زور طلب
و سرکش پرداخته بسیاری از قطاع الطریقان کوه نشین را زیر تیغ آورده
کمر همت بر تسخیر و گوشمال زمیندار گوندوانه و چاندهٔ برار بسته مبلغ کلي
از نقره و طلا و فیلان کوه پیکر از آنها گرفته اکثر سرکشان را مطیع و منقاد خود
ساخت و اثر از دزدان و راه زنان خاندیس که به پناه کوه‌های قلب
دست اندازي بر مسافران و دیهات مي نمودند نه گذاشت و سوای
عمارتی که آسا اهیر بالای کوه آسیر ساخته بود حصاری در کمال استحکام
و دروازهٔ دیگر از مصالح برنج و فولاد در آنجا نصب نمود و کنار شهر برهان پور
و تپتي که الحال قلعهٔ ارک ساختهٔ پادشاهان تیموریه است عمارت عالي
برای ماندن خود ساخته ترک ماندن قلعه نموده اکثر ایام زمستان را در آن
عمارت بسر مي برد و فرمود که در القاب او سلطان چهار کهند که در تجنیس
او در هندي ذو معنیین واقع شده یعني به یک نقطه معني آن پادشاه
جنگل دشوار گذار باشد و به سه نقطه معني چهار کنج دنیا نیز خوانده
مي شود مي نوشته باشند و از راه غرور نظر بر عاقبت اندیشي نا نموده
پیشکش و تحفی که برای فرمان روایان دهلي و گجرات مي فرستاد
دو سال دست ازان کشیده ایلچي را دام و درمی از نقد و جنس نه فرستاد
تا آنکه در سال هشت صد و شصت و چهار سلطان محمود بیکرهٔ احمد آباد
گجرات فوج کشی نموده بیشتری از پرگنات سیر حاصل خاندیس و شهر

ذکر سلطنت عادل خان بن حسین خان فاروقي

ملک حسام الدین به اتفاق امرای دیگر غزنی خان پسر داؤد خان را
به سلطنت برداشته روز سیوم بنابر مصلحت ملکي یا به سبب دیگر
که بر احدی ظاهر نه گشت او را مسموم ساخت - چون داؤد خان را دیگر
پسر نه بود عالم خان نام را که از احفاد فاروقیه گفته مي شد و از حوادث
لیل و نهار به احمد نظام شاه پناه برده روز به شب مي آورد چنانچه
در ذکر سلطنت نظام شاهیه مجملی به زبان قلم جاري گشته برای سلطنت
طلب داشته به مدد مشورت احمد نظام شاه و عماد الملک برار بر تخت نشاند
و اکثر امرا و سرداران به اطاعت و حکم راني او سر فرود آوردند الا ملک لادن
که از عمدهٔ امرای فاروقیه بود به سلطنت عالم خان راضي نه گشته با ملک
حسام الدین در آن مصلحت تن نه داده کار به جای رسید که قلعهٔ آسیر را
به تصرف خود آورد - درین ضمن عالم خان بن حسین خان که دختر زادهٔ
سلطان محمود بیکره مي شد و در تهالنیر چند ده وظیفه را خور حال خود
داشت و سلسلهٔ او از طرف پدر به فاروقیه مي رسید از شنیدن خبر مسموم
گردیدن غزنی خان قبل از رسیدن عالم خان به برهان پور به اتفاق والدهٔ
خود عریضه به سلطان محمود نوشته بدین مضمون فرستاد که چون داؤد خان
فوت شده و ملک بی وارث مانده اختلال تمام میان امرا و ملک خاندیس
بهم رسیده اگر از معاونت و فرزند نوازي ملک جد و آبای فقیر را بدین
عاجز بی مقدار مرحمت فرمایند زهی ذره پروري است - سلطان محمود
التماس او را مقرون به صدق نموده دانست که بدون توجه خود دستگیري
عادل خان صورت نه خواهد گرفت با فوج عظیم خود متوجه خاندیس
گردید - ملک حسام الدین از حرکت سلطان محمود اطلاع یافته نزد

ملک خاندیس گردید و اختیار بندوبست وزارت و سرلشکری به دو مغل
به اسم حسام علي و یار علي که هر دو برادر بودند وا گذاشته خود، اکثر
در قلعهٔ آسیر و کنار تپتي به عیش و عشرت بسر مي برد بعده حسام علي را
مخاطب به ملک حسام الدین معتمد الدوله ساخته خواست بعضی
پرگنات سرحدي نواح قلعهٔ کالنه تعلقهٔ نظام شاه بحري را به تصرف خود
آورد و فوج برای تسخیر قلعهٔ کالنه و تاخت و تاراج آن حدود و تعین نمود -
احمد نظام شاه اطلاع یافته با فوج سنگین متوجه خاندیس گشته فوج
داؤد خان را از پای قلعه کالنه برداشته خود را تا نواح برهان پور و آسیر
رساند - داؤد خان به سلطان ناصر الدین خلجي حاکم مالوا رجوع آورده
طلب کومک نمود - سلطان ناصر الدین اقبال خان نام را با فوج سنگین
به مدد داؤد خان روانه ساخت - همین که خبر عبور فوج مالوا از آب نربدا
رسید احمد نظام شاه به نواح برهان پور نا رسیده طرف احمد نگر مراجعت
نمود - و اقبال خان به برهان پور رسیده چند روز به طریق مهمان و کومکي
لنگر اقامت انداخته بعده مردم اعیان را میان جي ساخته به خوشي
و نا خوشي تکلیف داخل نمودن اسم سلطان ناصر الدین در خطبه به میان
آورد - داؤد خان به تقاضای وقت و مصلحت قبول نموده اسم سلطان
ناصر الدین را با اسم خود در خطبه ضم ساخت - و اقبال خان را از خود
راضي ساخته با تحف و پیشکش بسیار و دو فیل مع ساز برای سلطان
ناصر الدین روانه نمود - بعده که هشت سال و یک و نیم ماه فرمان روائي
نمود در سنه ۹۱۶ نه صد و شانزده روز سه شنبه غرهٔ جمادی الاولی ودیعت
حیات نموده جهان را پدرود نمود *   * بیت *

هیچ کس را نیست زین منزل گزیر   از گدا و شاه و از برنا و پیر

سلطان مظفر گجراتي را که برادر اعياني سلطان بهادر مي شود به عقد
او در آورده بر مسند فرمان فرمای خانديس متمکن ساخت و ملک لادن را
به خطاب خان جهان نواخته نوکر خود نموده موضع بياس تعلقه سلطان پور
را که مکان مولد او بود در انعام و چند ده ديگر در اقطاع او مقرر فرمود
و ملک حسام الدين را مخاطب به شهريار ساخته موضع دهنورا را که از
مواضع آباد پرگنه نندربار بود در انعام او مقرر کرده به عطای فيل سربلندي داد -
و ملک عالم شاه تهانه دار تهالنير را به خطاب قطب خان معزز ساخت -
به همين دستور همه امرای خانديس را به عطای خطاب و اقطاع مناسب
مفتخر ساخته همراه اعظم همايون مقرر کرده خود را به احمد آباد مراجعت
نمود - بعده که خان اعظم همايون به امداد جد مادري خود را به برهان پور
رسانده ملک خانديس را به ضبط در آورده به بندوبست ملک پرداخت -
حسام الدين شهريار به سبب بغار خاطري که با ملک لادن و امرای ديگر
منسوبان او داشت از برهان پور برخاسته به تهالنير رفته از راه سلوک و تدبير
زميندارن اطراف با خود رفيق ساخته به گردآوريِ لشکر پرداخته برای
آوردن و امداد عالم خان به نظام شاه خطوط روانه نمود و چهار هزار سوار
با خود فراهم آورده متوجه برهان پور گرديد - خان اعظم همايون اطلاع يافته
با دو صد سه صد سوار گجراتي به اظهار محبت استقبال نموده او را
به منزل خود برد و خلعت داد و دلبريِ زياد نموده به خانهٔ او رخصت
نمود - روز ديگر با همدمان و محرمان خود چنان بنای مصلحت قرار داد
که هرگاه ملک حسام الدين به ديدن سلطان بيايد دست او گرفته به اظهار
اخلاص و مصلحت نمودن به خلوت برده لمحهٔ با او حرف زده پان داده
رخصت نمايد هوا خواهان سلطان درين مابين به قابوی وقت برو حربه

احمد نظام شاه و عماد شاه ایلچیان چرب زبان فرستاده چندان به الحاح و تضرع طلب معاونت نمود که احمد نظام شاه و عماد شاه هر دو به اتفاق متوجه برهان پور گردیدند سلطان محمود بدین ماجرا و اختلال احوال ملک و امرا اطلاع یافته در عالم عاقبت اندیشي در کنار آب نربدا ماه مبارک رمضان را به شهرت ایام صیام گذراند بعد عید بیشتر مرحله پیما گردید چون به تهالنیر رسید عالم شه تهانه دار تهالنیر به رفاقت عزیز الملک تهانه دار سلطان پور به خدمت سلطان محمود رسیده ملازمت نمود و قلعه تهالنیر را خالي کرده به ملازمان سلطان محمود سپرد - نظام شاه و عماد الملک از آمدن سلطان محمود اختلال و نفاق امرای خاندیس اطلاع یافته در خود طاقت مقابله و استقامت نیافته و صلاح در توقف نه دیده هر کدام سه چهار هزار سوار با دو سه سردار به مدد ملک حسام الدین گذاشته به ملک خود مراجعت نمودند سلطان محمود آصف خان و عزیز الملک را با لشکر آراسته جنگي به تادیب ملک حسام الدین و عالم خان که نصف ولایت خاندیس به تصرف خود آورده بودند فرستاد سرداران دکن بر خبر رسیدن فوج احمد آباد اطلاع یافته تاب مقاومت نیاورده از ملک حسام الدین مرخص گشته نزد خداوندان خود شتافتند و ملک لادن که او نیز نصف پرگنات خاندیس را به استظهار قلعۀ آسیر به تصرف خود آورده بود بر دیگران سبقت نموده به استقبال آصف خان خود را رسانده ممد و معاون گردید آصف خان او را مستمال ساخته نزد سلطان محمود روانه نمود ملک حسام الدین نیز صلاح کار خود درین دانست که عالم خان را روانۀ احمد نگر ساخته خود را به خدمت سلطان محمود رسانید - سلطان هر دو را مشمول عاطفت ساخته عادل خان را خطاب اعظم همایون داده دختر

دیگر از ظروف طلا و نقره و اقمشهٔ احمد آباد و فوج سنگین همراه دلاور خان و صفدر خان و دیگر امرای کار زار دیده به ایلغار روانهٔ خاندیس نمود و مبلغ هشت لک تنکه بر محصول پرگنهٔ سلطان پور تنخواه فرمود که آن نیز چهار لک روپیه می شود و در جواب نوشت که خاطر آن فرزند جمع باشد هرگاه غلبهٔ مخالفان زیاد گردد مرا به ایلغار رسیده داند - نظام الملک بحری را چه یارای آن است که به ملک آن فرزند مضرت تواند رساند - و به وکیل نظام شاه که در احمد آباد بود نیز به تهدید تمام برای مراجعت نظام شاه به تعلقهٔ خود پیش آمده از رویه نظام شاه نویسانید و نظام شاه برگشته به احمد نگر مراجعت نمود و شیر خان و سیف خان نیز بعد رسیدن لشکر کومکی احمد آباد امان خواسته از قلعه بر آمده روانه کاویل شدند و خان اعظم با لشکر گجرات طرف قلعهٔ کالنه سواری فرموده پرگنات نواح اطراف را تاخت و تاراج فرمود - راجهٔ آنجا به عجز و اطاعت در آمده مبلغ به طریق پیشکش فرستاده دفع شر لشکر گجرات و خاندیس نمود و خان اعظم فوج گجرات را مرخص ساخته خود را به قلعه آسیر رسانده به نسق اندرون قلعه پرداخت بعد انقضای ایام سلطنت سلطان محمود که سنه ۹۲۳ نه صد و بیست و سه نوبت فرمان فرمائی احمد آباد به سلطان مظفر که خالوی خان اعظم شد رسید - خان اعظم را به مدد مهم تسخیر قلعهٔ ماند و طلبید - چنانچه در ذکر سلاطین احمد آباد به زبان خواهد داد - و از خان اعظم در آن مهم تردد های نمایان به ظهور آمد و در سال نه صد و بیست و شش مریض گشته دهم ماه رمضان روز جمعه لبیک حق را اجابت نمود - سلطنت او دوازده سال بود *

* بیت *

دنیا مثال کوزهٔ زرین است گه آب درو تلخ وگهی شیرین است

انداخته کار او بسازند - بدین قرار داد کس به طلب او فرستاد ملک
حسام الدین به غرور شجاعت و جمعیت نزد سلطان حاضر آمد - و سلطان
تبسم کنان به اظهار تفقد و مشورت دست او گرفته به خلوت خانه خود
بر دو ساعتی ذکر مصلحت ملکی به میان آورده مرخص ساخت وقت راه
افتادن یکی از ملازمان سلطان که شمشیر خاصه برمی داشت از عقب
خود را رسانده چنان شمشیر آبدار بر سر او رساند که به یک ضرب کار او
ساخت - اگر چه همراهان او دست و پای لا حاصل زدند اما از چهار طرف
شمشیر از غلاف بر آمد - دو سه از سرداران ملک حسام الدین زخم بر داشته رو
بگریز نهادند و غلامان حبشي و هندي بر سر او هجوم آورده از پا در آوردند و
بعد کشته شدن او نصف ولایت خاندیس که در تصرف ملک حسام الدین
بود آن نیز بتصرف سلطان در آمد و بعد خاطر جمعي از بندوبست ضروری
که بدون رسیدن فوج مدد احمد آباد ملک را از خس و خاشاک مدعیان
دولت پاک ساخت برای دیدن قلعهٔ آسیر سواری فرمود بعده که اندرون
قلعه رفت از بعضی انداز و سلوک شیر خان و سیف خان که قلعه در تصرف
آنها بود متوهم گشته بلا توقف مراجعت نموده شکوهٔ آنها را به سلطان
نوشته در آن درج نمود که از طرف قلعه خاطر جمعی من حاصل نه شده
نظام شاه و عالم خان به موجب نوشتهٔ مخالفان دولت نزدیک سرحد
رسیده اند اگر به فکر خاطر جمعي تسخیر قلعه مي پردازم مخالفان به
خرابي شهر برهان پور مي پردازند و اگر به استقبال مدعیان از شهر برمي آیم
امرای اندرون قلعه بر آمده برشهر تاخت مي آرند - و از طرف عدم خزانه
نیز معروض داشت سلطان محمود بمجرد اطلاع بر مضمون خط دوازده لک
محمودی که شش لک روپیه رائج آن وقت بود مع اسباب تجمل ضروري

راه لعبت بازي فلک بود بر متفرق شدن لشکر خصم اطلاع یافته خود را جمع ساخته برق کردار بر فوج برار تاخت آورد و خصم خود را فرصت فراهم آمدن نه داده بسیاری را علف تیغ و هدف تیر و سنان ساخته چنان غالب آمد که تمام بهیر و فیلان مع باروت و توپ خانه هر دو پادشاه درهم پیچده به تصرف خود آورده چهار پنج کرده به تعاقب پرداخته آدم بسیار را قتیل و اسیر ساخت و بحال تباه عماد الملک و میران محمد شاه خود را به کاویل تعلقهٔ برار و آسیر رساندند و هر دو مکاتیب بسیار از روی عجز مشتمل بر التماس توجه این طرف به سلطان بهادر نوشتند و سلطان بهادر با سپاه و توپ خانهٔ عظیم روانه گردید - بعد رسیدن برهان پور به اتفاق میران محمد شاه متوجه برار گشته پرگنات سر راه را تاراج و خراب کنان می رفتند چون به سرحد جالنه رسیدند به رهنمائی بعضی همدمان طمع در ملک عماد الملک نموده چنانچه در ذکر سلطنت نظام شاهیه مفصل به زبان قلم داده مملکت برار را از تصرف عماد الملک بر آورده جابجا همه جا تهانهٔ خود نشاند بعده به قصد تسخیر احمد نگر شتافت و سوای قلعهٔ دولت آباد و نواح آن پرگنات آن ضلع به تصرف سلطان بهادر درآمد - و چند گاه برای تسخیر دولت آباد نیز صرف اوقات نموده آخر بعد رجوع آوردن و اظهار ندامت هر دو پادشاه سکه و خطبهٔ خود در هر دو ملک مقرر نموده نیابتا فرما فرمائی برار و احمد نگر را به هر دو پادشاه بحال داشته خود به احمد آباد گجرات مراجعت نمود - و در سال نه صد و سی و هفت سلطان بهادر متوجه مالوا گردیده میران محمد شاه را برای رفاقت خود طلب نمود و بعد از فتح که در سلطنت استقلال زیاد بهم رسانیده خود را به برهان پور رسانده چنان قرار داد که از سلاطین دکن و اطراف هر که باو رجوع آرد مقابل تخت خود استاده نموده

ذکر سلطنت میران محمد شاه فاروقي

میران محمد شاه که از بطن خواهر سلطان بهادر بود بجای پدر سریر آرای ملک خاندیس گردید که آخر خطبهٔ سلطنت احمد آباد نیز بنام او خوانده شد و لفظ شاه که در سلسلهٔ حاکمان خاندیس در دفتر فرمان فرمایان احمد آباد داخل نه گردیده بود بنام او خواندند - چون در آن ایام میان برهان نظام شاه و عماد الملک برار بر سر قلعه ماهور و بعضی پرگنات کار به نزاع و فوج کشي کشید عماد الملک میران محمد شاه را ملجاء خود ساخته التجا به سلطان بهادر گجراتی آورد - و سلطان بهادر عین الملک را به دکن فرستاد تا بر حقیقت مادهٔ فساد سلاطین و احوال ملک اطلاع یافته اگر مقدور باشد میان برهان شاه عماد الملک صلح دهد بعد رسیدن عین الملک برهان شاه صافی الضمیر سلطان بهادر در یافته به تقاضای وقت با عماد الملک پای صلح به میان آورد - عین الملک به احمد آباد مراجعت نمود - نظام شاه بار دیگر قابوی وقت را از دست نه داده به قصد ملک گیری از احمد نگر بر آمده غافل خود را رسانده قلعهٔ ماهور را با بعضی پرگنات برار و قصبجات نواح را به تصرف خود در آورد و عماد الملک مغلوب هراس گشته میران محمد شاه را به کومک طلبید میران محمد شاه خود را به مدد عماد الملک رساند و به اتفاق بمقابله برهان شاه بر آمدند - و ازآن طرف برهان شاه نیز به حرکت آمد و در سنه ۹۳۴نه صد و سي و چهار کنار آب گنگ محاربهٔ عظیم رو داد و آخر هزیمت بر لشکر نظام شاه افتاد و فوج برار و خاندیس بسیاری به تاراج پرداختند و بعضی تعاقب فوج هزیمت خورده نمودند برهان شاه که با بعضی از هوا خواهان جان باز وجمعی از فوج خود را کنار کشیده در پناه انبوهی اشجار استاده چشم بر

روانه نمود - میران محمد شاه خود را باخته و مضطر گشته ایلچي نزد برهان شاه فرستاده خطی مشتمل بر طلب مصلحت و تدبیر کار در آن درج نمود که آمدن پادشاه دهلي برای همه ما فرمان فرمایان حکم سیلاب و نزول بلای آسماني دارد - برهان نظام شاه به تقضای مصلحت عریضه به انشا شاه طاهر به خدمت همایون پادشاه که به حوالي خاندیس رسیده بود فرستاده مشتمل بر اظهار عجز و انکسار و فروتني از طرف خود میران محمد شاه و دیگر سلاطین به التماس آنکه ماها نائب و بندهٔ آزاد کردهٔ آن درگاه فلک بارگاهیم امیدواریم به دستور سلاطین سلف وجد و آبای آن پادشاه آفاق گیر گیتي ستان که نظر ترحم به حال حکام سابق در باب بحال داشتن ملک مبذول داشته آوازهٔ ملک بخشي را که بر کشور ستاني مقدم داشته اند ماها را از بنده های حلقه به گوش شمارند و همراه عریضه فیلان و اسپان مع ساز طلا و نقره و جواهر آلات روانه ساخت - بعد گذشتن عرضه داشت از نظر همایون پادشاه که درین ضمن فساد میرزایان بنی اعمام و خروج و شوخي شیر شاه متواتر به عرض رسید - فسخ ارادهٔ تسخیر خاندیس نموده متوجه مالوا و آگره گردید - درین آوان خبر شهادت سلطان بهادر از دست کفار فرنگ چنانچه در ذکر سلاطین گجرات به گذارش آمده رسید - چون سلطان بهادر را فرزند قابل سلطنت نه بود والدهٔ سلطان بهادر و امرای احمد آباد خطبهٔ سلطنت گجرات به اسم میران محمد شاه خوانده چتر و تاج مرصع بابت سلطان بهادر جهت او که در آن ایام از طرف سلطان بهادر برای استخلاص ماند و طرف مالوا رفته بود فرستاده التماس توجه طرف احمد آباد نمودند - و میران محمد شاه به تهیهٔ رفتن گجرات پرداخت - درین ضمن گشته در سنه ۹۴۲ نه صد و چهل و دو ازین جهان فاني به

به نیابت خود ملک او را بحال دارد - و برهان شاه بر آمدن سلطان بهادر بدان استقلال به برهان پور اطلاع یافته ابتدا شاه طاهر را با نامهٔ مبارکباد اظهار عقیدت و رسوخیت خود با تحف و هدایا روانه نمود بعد سلطان بهادر و میران محمد شاه شاه طاهر را به اعزاز رخصت نموده از طرف خود هم به اظهار دوستي نامه مشتمل بر اشارهٔ طلب برهان شاه نوشته روانه ساخت - و برهان شاه چنانچه در ذکر سلطنت نظام شاهیه مفصل به زبان قلم داده خود را از ملاحظه استاده شدن به اکراه تمام به خدمت سلطان بهادر رساند و از راه حسن تدبیر و رشادت شاه طاهر بر خلاف دیگر سلاطین سلطان بهادر به او لطف زیاد به کار برده بعد احوال پرسي و مشاهدهٔ کمال شاه طاهر و خوش کلامي برهان شاه حکم نشستن فرموده چتر و خیمه و سرا پرده های مکلف پادشاه مالوا که به دست آورده بود مع فیل و اسپان تواضع نموده مخاطب به لفظ شاه که تا آن روز خطاب شاه از زبان سلاطین گجرات بر نام او جاري نه گشته بود ساخته به اعزاز تمام مرخص نمود - بعد از آنکه سلطان بهادر بر رانای قلعهٔ چیتور سواري نمود میران محمد شاه با لشکر آراسته خود را رسانده شرط تردد و رفاقت بجا آورده تا ایامی که سلطان بهادر را با همایون پادشاه محاربه رو داد چنانچه در ذکر همایون پادشاه مفصل به احاطه بیان در آمده سلطان بهادر هزیمت یافته تمام اسباب و کار خانه جات را گذاشته به جانب ماندو و احمد آباد فرار نمود - از سلطان بهادر جدا نه گردید بعده که سلطان بهادر از صدمهٔ تعاقب همایون شاه راه فرنگستان دمن اختیار نمود میران محمد شاه را به برهان پور مرخص ساخت - همایون شاه بعد تسخیر چانپانیر چوراسی که در آن ایام مکان و ملجاء قلب سلاطین گجرات بود به قصد تسخیر برهان پور و دکن متوجه گردیده آصف خان گجراتي را برای استمالت و طلب پیشکش نزد برهان شاه

شورش قرعهٔ سلطنت احمد آباد به نام او افتد معاونت نموده به تهیه
بر آمدن پرداخت و قریب ده هزار سوار فراهم آورده متوجه احمد آباد
گردید - سلطان محمود بعد جلوس از شنیدن خبر عماد الملک و اتفاق
میران مبارک شاه به ترتیب لشکر پرداخته به اتفاق دریا خان به استقبال
میران مبارک شاه و عماد الملک بر آمد بعده که فوجها نزدیک سرحد
سلطان پور نندربار مقابل هم رسیدند - سرداران خاندیس در خود طاقت
مقابله نیافته جنگ نا نموده هزیمت خوردند - میران مبارک شاه خود
را به قلعهٔ آسیر رساند و عماد الملک طرف ماندو فرار نمود و سلطان
محمود به غارت و تاراج پرگنات خاندیس پرداخت میران مبارک شاه
عاجز آمده به اظهار صلح و ندامت مبلغ نقد و جنس پیشکش فرستاد
و سلطان محمود بر گشته به ولایت خود رفت بعده که به سلطنت
احمد آباد مستقل گردید به یادش آمد که در زمانی که میران مبارک شاه
و او در قلعهٔ آسیر یک جا محبوس بودند سلطان محمود با او عهد نموده
بود که اگر خدای تعالی او را به سلطنت رساند خدمت گاری احسان
با او نماید لهذا پرگنه نندربار را که مشتمل بر جمع سه لک محمودي و
قریب سه صد ده دارد بدو تواضع نمود - و در سال نه صد و شصت و نه که
پیر محمد خان شرواني از طرف محمد اکبر پادشاه به مهم مالوا و استیصال
باز بهادر مامور گشته باز بهادر را از تعلقهٔ بی خان و مان ساخته بر آورد
و باز بهادر گریخته پناه به میران مبارک شاه آورد - و پیر محمد خان
به تعاقب او پرداخته خود را به نواح آسیر و برهان پور رسانده در خرابي
و تاخت پرگنات و بلده پرداخت و چندین هزار از زن و مرد صغیر و کبیر
که خود را به قلعهٔ آسیر نه توانستند رساند از وضیع و شریف و ریزهٔ رعایا

دار القرار انتقال نمود - شانزده سال در حکم رانی بسربرد و نعش او را به برهان پور آورده مدفون نمودند * بیت *

این جا شجری نه شد برومند
کش باد صبا ز پا نه افگند

ذکر سلطنت میران مبارک شاه برادر عیانی میران محمد شاه فاروقی

میران مبارک شاه که برادر اعیاني میران محمد شاه بود بجای برادر در برهان پور قائم مقام گردید و بر سائر مردم از امرا تا رعایا طریقهٔ سلوک و جود و احسان گرفته شهرت نیک نامي حاصل مي نمود - امرای گجرات چون دیدند که سوای سلطان محمود نام برادر زادهٔ سلطان بهادر که او را نزد میران محمد شاه فرستاده مقید ساخته بود و او همراه میران مبارک شاه برادر خورد خود به قلعهٔ آسیر در یک خانه هردو را محبوس نگاه مي داشت دیگر وارث ملک نه مانده اختیار خان را برای آوردن او از نزد میران مبارک شاه روانه نمودند میران مبارک شاه ابتدا در سپردن و فرستادن او به تقاضای مصلحت ملکي به عذر و دفعیه پیش آمد - بعده که امرای گجرات به شورش پیش آمدند سلطان محمود را به اعزاز روانه نمود - درین ضمن عماد الملک که اصل از غلامان سلاطین گجرات مي شد و به مرور ایام به پایهٔ امارت رسیده بود بغي نموده لشکر فراهم آورده خود را به برهان پور نزد میران مبارک شاه رسانده ترغیب فوج کشي بر احمد آباد نمود - و میران مبارک شاه به امید آنکه شاید درین

رسوم تهنیت و تعزیت و ارسال تحف و هدایا به عمل نیامد سلطان مظفر
مقابل سلوک میران محمد شاه به شورش آمده چنگیز خان اصبهانی را
که وزیر مستقل و سپه سالار خود ساخته بود برای تاخت و تا راج خاندیس
مقرر و تعیین نمود چنگیز خان با لشکر گران خود را به مندربار رسانده
تهانه میران محمد شاه را بر داشته به دستور سابق به منسوبان احمد آباد
سپرد از آنکه از ناموافقت و بی دلی امرا هیچ فوج خاندیس مقابل او
نه رسید تا تهالیر تاخت آورده قلعهٔ تهالیر را نیز به تصرف خود آورد و
مضرت بسیار بحال مردم پرگنات نواح رساند بعده که میران محمد شاه
فوج از نزد تفال خان حاکم برار طلبیده به اتفاق برای مقابلهٔ چنگیز خان
بر آمد همین که نزدیک تهالیر رسیدند و چنگیز خان به قصد مقابله استقبال
نمود قبل از آنکه پای قتال به میان آید چنگیز خان با همهٔ شهرت
شجاعت که داشت چنان واهمهٔ تسلط فوج خاندیس و برار در دل او راه
یافت که جنگ نانموده دست از همهٔ توپ خانه و اسباب و اثقال سلطان
مظفر که همراه آورده بود بر داشته فرار اختیار نموده پاس اول شب
در مغاک و آب کن های کنار دریا به خوف و هراس بسر برده از آب تپتی
و نربدا گذشته تا بهروچ بند نه گردید و لشکر خاندیس و برار همه جا تعاقب
و تا راج کنان می رفتند و فیلان و کارخانجات اورا به دست آورده به
برهان پور مراجعت نمودند چون ظلم و جور سلطان مظفر که فی الحقیقت
وارث ملک نه بود و غلبهٔ تسلط و آمد آمد فوج محمد اکبر پادشاه دهلی
و پناه آوردن میرزا یان باغی چغتیه که مفصل بر محل به گذارش آمده
علاوهٔ آن گردید که امرا و شرفای احمد آباد به سلطنت محمد شاه اتفاق
نموده سی هزار سوار فراهم آورده به میران محمد شاه مکاتیب نوشته به

به حادثهٔ تاراج و اسیری لشکر چغتیه در آمدند بعده که برای میران مبارک شاه لشکر برار به سرداری تفال خان و فوج گجرات به کومک رسید و میران مبارک شاه و باز بهادر از قلعهٔ آسیر بر آمده به اتفاق هم دیگر چنانچه در ذکر سلطنت محمد اکبر بادشاه مفصل به احاطهٔ تحریر در آمده در دفع شر پیر محمد خان پرداختند و هزیمت به فوج چغتیه افتاد و راه فرار سمت مالوا اختیار نمود و فوج هر سه پادشاه چنان تعاقب نمودند که تمام لشکر همراه پیر محمد خان آنچه مال و اسباب و ناموس مردم خاندیس را که به تارج و اسیر در آورده بودند با اثاث البیت سابق خود گذاشته و انداخته از آب نربدا عبور نمودند و در آن هنگامه که آدم و اسپ بالای هم در آب می افتادند پیر محمد خان غرق بحر فنا گردید و میران مبارک شاه تا شادی آباد ماند و رفاقت باز بهادر نموده باز اورا بر تخت نشانده مراجعت نمود - و میران مبارک شاه سی و دو سال کام رانی الکهٔ خاندیس نموده در سال نه صد و هفتاد و چهار به رحمت حق پیوست *

* بیت *

نزد اهل معنیٔ این کاخ سه پنج   هست چون ویرانهٔ خالی ز گنج

ذکر سلطنت میــران محمــد شاه بن میران مبارک شاه فاروقی

بعده که میران مبارک شاه ازین سه پنج سرا درگذشت پسر او میران محمد شاه بجای او فرمان فرما گردیده خلاف پدر با امرا و رعایا سلوک در پیش گرفتہ و چون در همان ایام از انتقال سلطان محمود سلطنت احمد آباد به سلطان مظفر مقرر گشته بود - و از طرف میران محمد شاه

معاونت نمود و بعد رسیدن فوج کومکي به دفع شر مرتضی شاه پرداخت تا آنکه در سال نه صد و هشتاد و چهار که ده سال فرمان فرمای خاندیس بود مریض گشته بعد یک ماه جان را به جهان آفرین سپرد * بیت *

چه خوش گفت جمشید با تاج و گنج
که یک جو نیرزد سرای سه پنج

ذکر سلطنت حسین خان بن میران محمد شاه فاروقي

حسین خان پسر میران محمد شاه را که طفل خورد سال بود امرا قائم مقام پدر گردانیده ملقب به حسین شاه ساختند - راجي علي خان عموي حسین شاه که از حادثات روزگار خود را به آستان بوسي محمد اکبر پادشاه رسانده در آگره بسر مي برد - از شنیدن خبر عارضهٔ صعب محمد شاه به طریق ایلغار روانهٔ خاندیس گشته بود - روز چهارم جلوس حسین خان نزدیک برهان پور رسید - امرا و اعیان باستقبال او بر آمده به اعزاز داخل شهر نموده حسین خان را از سلطنت قلع ساخته راجي علي خان را به سلطنت برداشتند - چون در همان ایام که راجي علي خان کامیاب فرمان فرمائی خاندیس گشت - آوازه ملک گیري محمد اکبر پادشاه که ملک بنگاله و سند و مالوا و گجرات را به تصرف خود آورد انتشار یافت - و حق احسان سابق محمد اکبر نیز بر گردن راجي علي خان بود لهذا پاس ادب را منظور داشته در خطبه لفظ شاه بر اسم خود داخل نه نموده در عریضه هاي مبارک باد خود را یکی از بنده هاي باج گذار نوشته با تحف و هدایا روانه نمود و همچنان با سلاطین دکن نیز رابطهٔ

سلطنت احمد آباد ترغیب نمودہ طلبیدند و میران محمد شاہ با لشکر
آراستہ متوجہ احمد آباد گردید همین کہ بہ سرحد بیست کروهي احمد آباد
رسید چنگیز خان بہ اتفاق میرزا یان بني اعمام محمد اکبر پادشاہ لشکر
کشي نمود - و قبل از آنکہ کار بہ مقابلہ افتد بہ نامہ و پیغام خلل نفاق
میان سرداران لشکر خاندیس انداختہ چنان تدبیر بہ کار بردند کہ در مقابلۂ
اول لشکر میران محمد شاہ هزیمت یافت - و محمد شاہ تمام سرانجام
سلطنت و خزانہ گذاشتہ راہ خاندیس اختیار نمود و همۂ سرانجام سلطنت
بہ دست چنگیز خان و مرزایان باغي پیشہ آمد بعدہ بر سر تقسیم اسباب
تا راج و بدسلوکي هاى دیگر طرفین میان چنگیز خان و میرزا یان کار بہ
نزاع انجامید و میرزا یان با چنگیز خان برهم زدہ با فوج خود راہ خاندیس
اختیار نمودہ بہ تاخت و تاراج ملک پرداختند تا آنکہ محمد شاہ بگرد
آوري فوج متفرقہ پرداختہ بہ مقابلہ و دفع شر میرزا یان پردازد بہ طریق
قزاقان کار خود ساختہ طرف مالوا شتافتند - بعدہ کہ در سنہ ۹۹۲ نہ صد و
نود و دو مرتضی نظام شاہ والي احمد نگر ولایت برار را از تصرف
تفال خان چنانچہ در ذکر سلطنت نظام شاهیہ بہ گذارش آمدہ بر آورد
و تفال خان پناہ بہ محمد شاہ آورد و او بہ امداد تفال خان پرداخت -
مرتضی نظام شاہ خود را بہ خاندیس رساندہ شروع بہ تاخت و تاراج
پرگنات سیر حاصل نمود - محمد شاہ تاب مقاومت نیاوردہ با تجار و
شرفاى برهان پور پناہ بہ قلعۂ آسیر برد - مرتضی نظام شاہ در خرابي و
و تاخت ملک کوشیدہ چنان عرصہ بر محمد شاہ تنگ آورد کہ محمد شاہ
التجا و رجوع بہ سلطان مظفر و چنگیز خان آوردہ نہ لک مظفري کہ
قریب پنج لک روپیۂ رائج آن وقت باشد بہ سلطان مظفر فرستادہ طلب

اسمعیل شاه که به تحریک و ترغیب جمال خان چنانچه در ذکر سلطنت
نظام شاهیه به گذارش آمده اسمعیل شاه را به جنگ و مقابله پدر استقبال
نمود و محاربهٔ عظیم رو داد و بعد قتل جمع کثیر جمال خان کشته شد
و اسمعیل شاه به دست پدر اسیر گردید - و راجي علي خان از برهان شاه
رخصت حاصل کرده به برهان پور مراجعت نمود بعده که برهان شاه در سال
هزار و چهار فوت شد و شاهزاده سلطان محمد مراد ولد محمد اکبر پادشاه
به اتفاق خان خانان ولد بیرم خان به قصد تسخیر احمد نگر با لشکر و
توپ خانه داخل ملک دکن گردید و راجي علي خان به موجب حکم
محمد اکبر پادشاه داخل کومکی ها رفاقت فوج چغتیه نمود و بعد رسیدن
حوالي احمد نگر که چاند بي بي محصور گردیده به بند وبست برج و باره
پرداخت و افواج پادشاهي مدت در محاصره صرف اوقات نمودند باوجود
یک طرف برج و دیوار قلعه را از باروت نقب پراندند آخر کاری نه ساختند
و از رسیدن ایام برسات که هر دو طرف عاجز آمدند به تقاضای مصلحت
چنانچه در ذکر سلطنت محمد اکبر پادشاه مفصل به احاطهٔ بیان در
آمده بدین شرط صلح کردند که سلطان محمد مراد ملک برار را به تصرف
خود آورده ایام برشکال را برای آرام سپاه بسر برده مهم تسخیر احمد نگر
به سال دیگر و حکم مجدد محمد اکبر پادشاه موقوف دارد و اصل مطلب
چاند بي بي آن بود که خبر رسیدن سهیل خان حبشي از بیجا پور
با سي چهل هزار سوار برای معاونت چاند بي بي شهرت داشت - بعد
از آنکه سلطان محمد مراد و خان خانان به برار آمده پرگنات آنجا را
در اقطاع جاگیر داران تقسیم نموده قصبهٔ شاه پور را آباد کردند - راجي علي
خان به مکان خود شتافت - بعد انقضای ایام برشکال سهیل خان

اخلاص و سلوک را مرعي داشته در صلاح و تقوی میان سلاطین دکن ممتاز بود - و از جمیع منهیات اجتناب تمام مي نمود و در تقدم امر و مناهي الهي دقیقه فرو گذاشت نمي نمود - و در عدالت و غور مظلومان نهایت مي کوشید و از علم با عمل و شجاعت بهرهٔ تام داشت - و در افزوني آبادي ملک و تعمیر عمارت و تکثیر زراعت و آبادي مکان هاي ویران سعي وافر مي نمود و چون از آنکه خلل تمام در ملک دکن بهم رسیده بود و هر یکی از سلاطین نظام شاهیه و حاکم برار باهم نزاع ملکي داشتند و هر کدام راجي علي خان را طرف خود تکلیف مي نمودند و او در اغماض و دفع الوقت نمودن لاچار بود - مکرر شکوهٔ او را به محمد اکبر بادشاه نوشتند و باعث کم توجهي و اعتراض محمد اکبر نسبت به راجي علي خان گشتند - و او به حسن تدبیر در همواري آن کوشید - چون پیش از آن به چندگاه برهان شاه برادر اعیاني مرتضي شاه از احمد نگر به سبب تسلط برادر فرار اختیار نموده خود را نزد محمد اکبر رسانده چند سال کمر خدمت گاري بسته طلب کومک نموده بود چنانچه در ذکر سلطنت نظام شاهیه درج است مکرر به موجب حکم محمد اکبر پادشاه از راجي علي خان اعانت به عمل آمد فائده نه داد تا آنکه نوبت سلطنت به اسمعیل شاه پسر برهان شاه رسید و جمال خان مهدوي مدار علیه و سر فوج مستقل او گردید و برهان شاه به موجب فرمان و حکم محمد اکبر پادشاه طلب امداد از راجي علي خان نمود و راجي علي خان در همه باب به معاونت و رفاقت او پرداخته لشکر فراهم آورده حاکم برار را با خود رفیق و شریک ساخته والي بیجا پور را نیز به امداد و رفاقت برهان شاه طلبید و در سنه ۹۹۷ نه صد و نود و هفت نزدیک کوتل فردا پور مائل طرف بالا گهات مابین برهان شاه و

جنس ماکولات و حبوبات وغیرہ خوراکي انسان و چهار پا چند ساله موجود نمودہ هجدہ هزار نفر از رعایا سوای مردم جنگي و مصالحه قلعه و چهار پای بی شمار حتی گاو و گاو میش مزارعان اندرون قلعه گرفته بود از بد مددي ایام و نقصان عقل استقبال پادشاہ نه نمود از استماع و مشاهدۂ آن شعلۂ غضب محمد اکبر پادشاہ زبانه کشید و بعد نزدیک رسیدن به قلعۂ آسیر حکم محاصرہ و مورچال بستن فرمود - اگرچه در السنۂ کهن سالان خاندیس شهرت دادہ که ابتدا و انتهای ایام محاصرۂ به دو سه سال کشید - اما آنچه از تاریخ محمد قاسم فرشته و دیگر مؤرخان ظاهر گشته اتمام ایام محاصرہ به یک سال کشید و در انقضای مدت هشت ماہ از کثرت آدم و چار پا به مرتبه تعفن در تمام حبوبات و ماکولات و مشروبات قلعه بهم رسید که آبها بی مزہ و متعفن گردید و کرم بسیار در انبار ذخیرۂ غله افتادہ نابود ساخت و اثر وبا و طاعون علاوۂ آن گردید و کار بجای کشید که محمد اکبر پادشاہ را به سبب آنکه جمع کثیر از گسائین وغیرہ فقیران هنود وظیفه خور همراہ داشت به سحر و افسون زبان زد ساختند معهذا هرچند بعضی همدمان مصلحت بیرون کردن آدم و جانور زیاد مي دادند قبول نمي نمود - و بر همۂ نمي حیات زندگي تنگ گردید - و کل ذخیرۂ ما یحتاج انسان نابود محض گشت - و امرای محمد اکبر پادشاہ از شنیدن آن جراءت محاصرہ زیادہ بهم رساندہ کار بر محصوران به مرتبه تنگ آوردند که بعضی اعیان و همدمان بهادر خان مصلحت مقید ساختن بهادر خان و به محمد اکبر پادشاہ سپردن به میان آوردند - درین ضمن پارچۂ کوهی که به قلعۂ آسیر پیوسته است به تصرف بهادران چغتیه در آمد - نقل نمایند که در ایامی که نصیر خان فاروقي کنار آب تپتي

با فوج جهان آشوب بیجا پور و نظام شاهیه برای مقابلهٔ افواج محمد مراد روانه شدند - و خان خانان از طرف سلطان محمد مراد به مقابله شتافت - راجي علي خان با فوج خاندیس خود را رسانده شرط رفاقت خان خانان بجا آورده هراول گشته بعد تردد نمایان کشته گردید - مدت سلطنت او بیست و یک سال بود * بیت *

نه عمر خضـــر به ماند نه ملـــک اسکندر
نزاع بر سر دنیـــای دون مکن درویش

ذکر سلطنت بهادر خان خاتمه فاروقیه

در سنه ۱۰۰۵ هزار و پنج بهادر خان پسر راجي علي خان به تجویز خان خانان و رسیدن فرمان جلال الدین محمد اکبر پادشاه فرمان روای الکهٔ خاندیس گردید - اما بر خلاف رویهٔ جد و آبا به عیش و عشرت مشغول گردیده از پرداخت ملک و حال رعایا و سلوک با سرفوجان محمد اکبر پادشاه غافل گشته چنان مستغرق صحبت وهم و همدمي زنان حور لقا و شهوت پرستي گردید که چون در همان ایام واقعهٔ سلطان محمد مراد رو داد و بجای او شاهزاده دانیال به مهم دکن مامور گردیده رسید - بعد عبور از نربدا به ملازمت پادشاهزاده نه رسید و رسمیات از ارسال هدیه و تحف آنچه باید نیز به عمل نیامد و در همان ایام محمد اکبر پادشاه به موجب نوشته و اشارهٔ بعضی صاحب مداران نظام شاهیه متوجه تسخیر دکن و احمد نگر گردیده به ماندو رسید بهادر خان زمام عقل از دست داده تمام رعایای مال گذار نواح و سکنهٔ برهان پور را همراه گرفته خود را به قلعهٔ آسیر رسانده از راه خام خیالي و غرور بسیاري ذخیره که در قلعه از همه

ذکر حکم رانی عماد الملک در الکهٔ برار

بر عقلای دانش پژوه و جویای اخبار کهن سلاطین دکن مخفی
نه ماند که اگرچه محمد قاسم فرشته حقیقت سلسلهٔ بریدی ها و
عماد الملک برار چنانچه باید به گذارش نیاورده و محرر اوراق بیشتری
از ذکر سوانح سلطنت آنها به تقریب ذکر سلاطین دیگر به صفحهٔ بیان
در آورده اما ذکر بعضی سوانح از روی تاریخ فرشته برای انتظام رشته
کلام هر شش صوبهٔ دکن به زبان خامه می دهد *

از خلاصهٔ کلام محمد قاسم فرشته چنین به وضوح انجامیده که
فتح الله عماد الملک از اولاد کفار بیجانگر است در ایام صغر سن اسیر
فوج بهمنیه گردید و در سلک غلامان خان جهان که سپه سالار بهمنیه و
حاکم ضلع برار بود در آمد و اورا مسمی به فتح الله ساخت از آنکه
در آغاز بهار شباب آثار رشد و شجاعت از و مشاهده می نمود در صدد
تربیت او گردید و چون روز جوهر استعداد و قابلیت او ظاهر می گردید
بر مراتب و اعتبار او می افزود تا آنکه منجملهٔ ملازمان خان جهان
از کار طلبان و معتمدان مشهور گردید - و نزد سلاطین بهمنیه همیشه مذکور
رشادت و قابلیت او به میان می آمد بعده که در آغاز عهد سلطان محمود
بهمنی خان جهان ازین جهان بی اعتبار رخت هستی بربست - و
فتح الله خود را به خدمت خواجه جهان گاوان رسانده به دستگیری
او در جرگهٔ چیله های روشناس بهمنیه داخل گردید و خطاب عماد الملک
یافته به حکومت الکهٔ برار سرفرازی یافت - و به مرور ایام که مادهٔ فساد
ملوک الطوائف در دکن برپا گردید چنانچه به احاطهٔ بیان در آمده او نیز

شهر برهان پور را به فرمودهٔ پیر خود اباد مي نمود از شیخ زین الدین
پرسید که حکم رانيِ این ملک و شهر به چند واسطه بر اولاد ما به استقلال
خواهد ماند شیخ در جواب اشاره به پارچهٔ سنگی که میان دریای تپتي
کنار شهر که متصل آن عمارت بادشاهي ساخته شده نموده فرمودند تا که
این سنگ به صورت فیل نه شود حکومت این ولایت از سلسلهٔ شما نه
خواهد رفت - بعده این ذکر به گوش محمد اکبر پادشاه رسید همان
روز سنگ تراشان جلد دست را فرمود که آن سنگ را تراشیده به
صورت فیل ساختند و آن فیل تا زمان حضرت خلد مکان عالم گیر پادشاه
بود و هنوز زیارت آن فیل مي نمودند - در آخر سفر مهم دکن که
خلد مکان به برهان پور رسیدند فرمودند که صورت فیل را از سنگ و
چونه پوشیده بالای آن چبوتره به سازند - القصه بعده که خبر مبدل
گشتن سنگ به صورت فیل به بهادر خان رسید - فرمودهٔ پیر جد و آبای
او یادش آمد و علاوهٔ استقلال باختن او گردید و رجوع به والدهٔ خان اعظم
کوکه آورده قول امان جان و مال و عیال طلبید - پادشاه امان جان
و ناموس را قول داده دست از تصرف مال بر نه داشت و در سال
یک هزار و هشت قلعه به تصرف چغتیه در آمد - بهادر پوره که دو کروهي
برهان پور واقع شده آباد کردهٔ بهادر خان است آنچه محمد قاسم فرشته
از افزوني اقسام ذخیره و جنس اقمشه و بسیاري خزانه طلا و نقرهٔ غیر
مسکوک که در ایام اسا اهیر به تصرف فاروقیه در آمده و باز فاروقیان در
مدت حکم رانيِ دو صد سال فراهم آورده بودند به زبان قلم داده به تحریر
تفصیل آن پرداختن به اغراق کلام منجر مي گردد - حاصل اتمام سخن
آنکه پائنده و باقیست خدا خواهد بود *

روانه گردید و بعد رسیدن به تعلقهٔ دکن و رو دادن محاربات با نظام شاه
که مکرر از هر دو طرف غالب و مغلوب مي گردیدند - آخر سلطان بهادر
به مرتبهٔ غالب گردید که خواست از برار تا سرحد نظام شاهیه به ضبط
خود در آرد - علاء الدین که از طلبیدن سلطان بهادر پشیمان گشته بود
به عجز در آمده ناچار قبول نمود که خطبهٔ برار بنام سلطان بهادر به خواند
و والي برهان پور به میان آمده مقرر نمود که سلطان بهادر به خواندن
خطبه و قبول پیشکش علاء الدین را به نیابت خود در صوبهٔ برار بحال
دارد - بعد از آن علاء الدین بدار و مدار با نظام شاه مي خواست تا که
ودیعت حیات نمود بعده پسر او خود را ملقب به دریا عماد شاه نموده
بجای جد و پدر فرمان فرمای الکهٔ برار گردید - و تا زمان حیات با همهٔ
سلاطین دکن به رفق و مدارا سلوک نموده کام رانی مي نمود - و دختر
خود را به اسم دولت شاه به عقد حسین نظام شاه در آورد - هم چنان
بلا خشونت به حکم رانی و امور سلطنت مي پرداخت تا ازین جهان
به دار القرار انتقال نمود - بعد از آن برهان عماد شاه را در صغر سن که
به حد تمیز نه رسیده بود تفال خان که از غلامان دولت خان دکني
صاحب مدار سلطنت عماد الملک گشته وزارت مي نمود به سلطنت
بر داشته به استقلال تمام که امرا ازو راضي نه بودند به خوشي و
نا خوشي به آنها ساخته طفل را نزد خود بر تخت گرفته فرمان فرمائي
مي نمود - آخر برهان عماد شاه با دو نوکر معتبر در قلعهٔ نرناله محبوس
نموده بجای اسم سلطان بهادر خطبهٔ برار را بنام خود خواند و روز به روز
بر استقلال او چنان مي افزود که سرکله منازعت و هم چشمي با نظام شاهیه
و عادل شاهیه مي زد آخر الامر هر دو به اتفاق بر تفال خان فوج کشي

در برار خطبه و سکه نمود اگرچه ذکر ایام کامرانی او تقریباً اکثر در ذکر سلاطین دیگر دکن به زبان قلم جاری گشته امّا مفصل بر احوال او اطلاع نیافته بعده که عماد الملک ازین جهان رحلت نمود پسر او خود را ملقب به علاء الدین عماد الملک گردانده قائم مقام پدر گردیده قلعهٔ کاویل را مکان حاکم نشین خود گردانید و در سال نه صد و بست و سه بر قلعهٔ ماهور لشکرکشی نموده خداوند خان حبشی را که از طرف بهمنی قلعه دار بود کشته قلعه به تصرف خود آورد و برای دفع لشکرکشی بهمنیه در فکر فراهم آوردن فوج افتاد - امیر برید به تقاضای وقت مصلحت علاء الدین شاه را فهمانده قلعهٔ ماهور را با قلعهٔ رامگیر به پسران خداوند خان بحال نمود علاء الدین بن عماد الملک باز قابو یافته قلعهٔ ماهور و رامگیر را از تصرف پسران خداوند خان بر آورده به مردم معتمد خود سپرد آنها نزد برهان نظام الملک به استغاثه رفتند - درین ضمن میان علاء الدین و برهان شاه مقدمهٔ دعوای قصبهٔ پاتهری به میان آمد و جنگ های عظیم چنانچه برمحل به زبان قلم جاری گشته رو داد - و علاء الدین مکرر هزیمت یافته خود را به کاویل رساند و نظام شاه قلعهٔ ماهور و رامگیر را به تصرف خود آورد - بعده علاء الدین رجوع به محمد شاه حاکم برهان پور و اسیر آورده معاونت ازو خواسته درپی انتقام و تدارک افتاد و هر دو به اتفاق مقابل نظام شاه آمدند بار دیگر بعد مقابله و مقاتلهٔ شکست عظیم بر فوج برار و آسیر افتاد و تمام فیلان و کارخانه جات به تصرف نظام الملک در آمد - و علاء الدین و حاکم خاندیس بحال تباه رو به گریز آوردند بعده هر دو پناه به سلطان بهادر گجراتی آورده التماس معاونت نمودند و سلطان بهادر از احمد آباد با لشکر خود به قصد تادیب نظام شاه

ذکر سلسله بریدیان که به پنج واسطه فرمان روائي نمودند

محمد قاسم برید اصل از غلامان ترک گرجي نژاد است که خواجه شهاب الدین علي یزدي از ولایت خود به دکن آورده به سلطان محمد شاه بهمني فروخت - و از صغرسن در خدمت و مکتب پسر محمد شاه تربیت مي یافت چنانچه در اندک مدت از بعضی علوم بهرهٔ تمام حاصل نمود خصوص در علم موسیقي موشگافي مي نمود و همهٔ سازها را خوب مي نواخت و مشق یک دو خط را به کمال رسانده بود - در عهد سلاطین بهمنیه به پایهٔ امارت رسیده کوتوال شهر و رکاب حضور گردیده یک دو دفعه برای تنبیه کفار اطراف نام زد گردید و در آنجا ازو کار دست بسته و تردد نمایان به ظهور آمد و در آن مهم مبلغ کلي به دست آورد - و ساباجي نام مفسد مشهور را به قتل رسانده دختر او را برای پسر خود امیر برید به عقد در آورد - و خویشان و همراهان ساباجي که چهار صد نفر جرار صاحب شمشیر بودند اکثر به مرور مسلمان شده به او گرویدند - و محال سیر حاصل تعلقهٔ ساباجي برای امیر برید تنخواه گردید و مدخل کلي از آنجا بهم رسانده فوج زیاد نگاه داشته از متعلقان قدیم و جدید بندوبست اطراف محالات خود نمود - و روز به روز بر مراتب او مي افزود و در حیات پدر به عیش و عشرت زندگاني مي نمود تا آنکه چنانچه به احاطهٔ بیان در آمده در عهد سلطان محمود بهمني به سبب شورش کشته شدن خواجه جهان محمد قاسم برید در انتقام و تلافي آن به اتفاق یوسف عادل خان و دیگر امرای غریب کوشیده به پایهٔ وزارت رسید و از

نمودند بعدہ که عرصہ بر تفال خان تنگ آوردند. تفال خان به عادل شاہ رجوع آوردہ مبلغ نقد و جنس رساندہ معاون خود ساخته هر دو فوج را از ملک برار بر آورد - باز مرتضی نظام شاہ به رهنموني خونزہ خاتون مادر خود به فکر تسخیر برار افتاد به شهرت بر آوردن برهان عماد شاہ از قید بر تفال خان فوج کشي نمود - عماد شاہ به قطب الملک تلنگانه رجوع آوردہ ازو لشکر براي معاونت خود خواسته با چنگیز خان سرفوج نظام شاہ مقابله نمودہ هزیمت یافته اسباب تجمل به باد دادہ چندگاہ در جنگل ها بسر برد - و آخر کار تفال خان در قلعهٔ نرناله و شمشیر الملک پسرش در گاویل خود را رساندہ محصور گردیدند - نظام شاہ و چنگیز خان خود را رسانیدہ هر دو قلعه را محاصرہ نمودند و بعد امتداد ایام محاصرہ به انواع تدبیر و ساخت نمودن مردم اندرون و بیرون قلعه را چنان با خود رام ساختند که بیشتري تفال خان را در آن قلعه گذاشته خود را به چنگیز خان و نظام شاہ رساندند - آخر الامر تفال خان و شمشیر خان پسر او هر دو دستگیر گردیدند و خزانه و فیلان و کارخانه جات به دست نظام شاہ آمد و تفال خان را با شمشیر خان و دیگر قبائل او که جمله چهل نفر بودند مقید نمودہ به یکی از قلعهٔ هاي تعلقهٔ خویش فرستاد و آنها در آن حبس خانه در یک شب به روایت مختلف همه جان شیرین به باد فنا دادند - به روایت بعضی خانه بر سر آن فرود آوردند - و به قول محمد قاسم محصلان به حکم نظام شاہ همه را خفه نمودند - و به روایت دیگر محبوسان خود را مسموم ساختند از آن تاریخ الکهٔ برار بلا شراکت غیر به تصرف نظام شاہ در آمد *

* بیت *

همین بود تا بود گردون سپهر ‎ ‎ گهی کینه در بازگاهی به مهر

قلم آمده و آخر چهل سال فرمان فرمائي نموده رخت هستي ازين جهان فاني بربست ۔ و بعد او قاسم برید شاه علم سلطنت بر افراخته سه سال پادشاهي نمود - بعد از آن امیر برید چهار سال کامراني نموده ودیعت حیات نمود بعده امیر برید نام شخصی از قبیلهٔ بریدیان در سنه ۱۰۱۰ هزار و ده خروج کرده بر اولاد بریدیان غالب گشته علم سلطنت بر افراخت و نه سال فرمان روائي نمود *

تمـــــام شد

محمد قاسم و امیر برید بعد وفات پدر آنچه سلوک با سلاطین بهمینه به ظهور آمده در ذکر سلطنت او اخر بهمینه به گذارش در آمده بعده که سلطنت بهمینه به سلطان کلیم الله قسمی که به ذکر در آورده منتهي گردید - امیر برید خطبۀ سلطنت الکه احمد آباد بیدر به نام خود خواند - و حادثه ها که برو از برداشته بردن او با چهار پایه درخت خواب گذشته بر محل به زبان قلم داده - آخر چهل و پنج سال به حکم رانی بسر برده در نواح دولت آباد ودیعت حیات نمود و در پهلوی قاسم برید مدفون نمودند - علي برید پسر امیر برید بعد واقعۀ پدر فرمان فرمای احمد آباد بیدر گردید و خود را به لفظ شاه ملقب ساخت - و بادیگر سلاطین دکن دعوای هم چشمي نمود - آخر نظام برهان شاه به سبب آزرده ساختن پسر شاه طاهر ازو رنجیده خاطر گشته برو لشکر کشي نمود علي برید حوصله باخته به عادل شاه رجوع آورده قلعۀ کلیاني را به او تواضع نموده برای کومک و مدد درخواست نمود اما باوجود رسیدن کومک فائده بر آن مرتب نه شد و نظام شاه برو مهم نموده قلعۀ اوسه و اود گیر و قندهارک ازو گرفته به تصرف خود آورد آخر از تعلقۀ احمد آباد بیدر محصول زیاده از چهار لک هون در تصرف او نه ماند باز مرتضی شاه نظام الملک در آن ملک نیز طمع نموده برو سواري فرمود علي برید بار دیگر برای کومک رجوع به علي عادل شاه آورد قضارا علي برید دو خواجه سرا داشت که علي عادل شاه تعریف حسن آنها شنیده طالب دیدار آنها گردیده بود به علي برید بیغام داد که اگر آن هردو خواجه را به من مي دهي برای امداد تو لشکر تعین مي نمایم چنانچه بعد گرفتن هردو خواجه انچه از اثر اعمال قبیح او برسر او گذشت برمحل به قید

فهرست الرّجال والنّساء

ا

ت

ج

پ

خ

چ

ح

ز

س

ر

ص

ض

ط

ظ

ع

ش

غ

ک

گ

ل

م

ف

ق

ن

فہرست الاماکن والقبائل

ا

و

ه

ی

پ

ت

ب

خ

د

ج

چ

ح

ش

ص

ظ

ع

غ

گ

ل

م

ف

ق

ک

غلط نامه

صفحه	سطر	خطأ	صواب
۱۴۱	۱	بدر	سدر
۶۲	۱۲	جر	حای
۲۲۸	۶	جمان	جمال
۲۳۹	۳	راجی علی حان	راحه علی خان
۲۴۰	۱۳	راجی علی خان	راجه علی حان
۲۴۵	۱۴	ذا لحجه	ذی الحجه
۲۵۷	۲۲	راجي علی خان	راجه علی خان
۲۵۸	۱۲	راجی علي خان	راجه علي خان
۲۶۶	۲۲	هشا	هشار
۲۷۲	۹	داده	خط را باید حک کرد
۳۱۴	۱۸	سا دہورہ	بنا بہورا
۴۱۱	۱۸	دی	دبو
۴۲۱	۱۵	ملک راجی	ملک راجه
۴۲۱	۲۱	بہالبر	بہالنیر
۴۲۳	۴، ۷،	ملک راجی	ملک راجه
۴۲۵	۵، ۸، ۱۰، ۲۰	ملک راجی	ملک راجه
۴۲۶	۲، ۶، ۹، ۱۲	ملک راحي	ملک راجه
۴۲۶	۷، ۸، ۱۸، ۲۱	بہالبر	بہالنبر
۴۲۷	۱،	تہالبر	تہالنبر
۴۲۷	۱۲،	ملک راحي	ملک راحه
۴۲۹	۶	ملک راجي	ملک راجه
۴۴۶	۴	خوانده	خط را باید حک کرد
۴۵۳	۷	بہالیر	بہالنیر
۴۵۵	۹	راجی علی حان	راجه علي خان

ن

و

ھ

ی

صفحه	سطر	خطأ	صواب
۴۵۶	۸، ۱۱،	راجي علي خان	راجه علي خان
۴۵۷	۴، ۲۱،	راجي علي خان	راجه علي خان
۴۵۸	۳	راجي علي خان	راجه علي خان
۴۶۶	۱۰	نظام برهان شان	برهانِ نظامْ شاه

تمام شد